

Al-milani.com

جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام

جلد چهاردهم

امامت امامان اهل بيت عليهم السلام

آيت الله سيد علي حسيني ميلاني

بررسی ادله امامت امامان شیعه

مقدمه ۱۳...

ادله اثبات کننده اصل امامت امامان... ۱۵

بررسی آیات ۱۵...

بررسی روایات ۲۲...

بررسی گروه نخست: روایاتی در اثبات صفات امام... ۲۲

حدیث یکم: حدیث ثقلین... ۲۲

۱- ضرورت حضور امام در هر زمان... ۲۳

۲- امام فقط از اهل بیت... ۲۳

۳- عصمت امام... ۲۳

۴- اعلییت ۶۱...

حدیث دوم: حدیث سفینه... ۷۵

۱- لزوم پیروی از آنان... ۹۲

۲- پیروی از آنان برابر با نجات و رهایی... ۹۴

فهرست مطالب

فهرست مطالب

۳- افضلیت اهل بیت... ۹۸

۴- لزوم محبت به اهل بیت... ۹۹

۵- عصمت اهل بیت... ۱۰۰

۶- تخلف از اهل بیت همان گمراهی... ۱۰۰

۷- لزوم وجود امام در هر زمان... ۱۰۱

۸- جمع بین دو حدیث «ثقلین» و «سفینه»... ۱۰۲

۹- اثبات امامان دوازده گانه... ۱۰۵

حدیث سوم: حدیث «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میتة الجاهلیة»... ۱۰۷

بررسی گروه دوم: روایاتی در تعیین مصداق امام... ۱۰۹

۱. حدیث ثقلین و سفینه... ۱۱۰

۲. حدیث ائمه اثنا عشر... ۱۱۰

روایت به نقل از بخاری... ۱۱۱

روایت به نقل از مسلم نیشابوری... ۱۱۲

جمع بندی و نتیجه گیری... ۱۱۳

امامت امام حسن مجتبی علیه السلام

امامت امام حسن مجتبی علیه السلام... ۱۱۷

بررسی آیات... ۱۱۷

۱. آیه مباهله... ۱۱۷

۲. آیه تطهیر... ۱۵۶

۳- آیه موَدّت... ۱۸۱

احمد بن حنبل... ۱۸۲

طبرانی... ۱۸۵

حاکم نیشابوری... ۱۸۵

محمد بن جریر طبری... ۱۸۶

دلالت آیه موَدّت بر ولایت و امامت... ۱۹۹

نقش قرابت در امامت... ۲۰۰

موَدّت مردم، مستلزم وجوب اطاعت... ۲۰۷

توجه عالمان سنی به اخص بودن «موَدّت» از «محبت»... ۲۱۲

وجوب محبت مطلق مستلزم عصمت... ۲۲۶

بررسی روایات... ۲۳۴

۱- حدیث «سیادت» اهل بهشت... ۲۳۴

حدیث یکم ... ۲۳۹

حدیث دوم ... ۲۳۹

حدیث سوم ... ۲۴۰

حدیث چهارم ... ۲۴۰

حدیث پنجم ... ۲۴۱

حدیث ششم ... ۲۴۱

حدیث هفتم ... ۲۴۲

۲- حدیث «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ...» ... ۲۴۳

نکته ای در حدیث جعلی سیادت شیخین... ۲۴۴

۱. بررسی سند حدیث منسوب به امیرالمؤمنین ... ۲۴۷

۲. بررسی سند منسوب به انس بن مالک ... ۲۵۰

۳. بررسی سند منسوب به ابوجحیفه ... ۲۵۰

۴. محبت عمیق پیامبر خدا به حسنین ... ۲۵۱

بررسی شبهات مربوط به امامت امام حسن مجتبی ... ۲۵۶

امامت امام حسین علیه السلام

امامت امام حسین علیه السلام ... ۲۶۱

امامت امام سجاد علیه السلام

امامت امام سجاد علیه السلام ... ۲۶۵

امامت امام باقر علیه السلام

امامت امام باقر علیه السلام ... ۲۷۵

امامت امام صادق علیه السلام

امامت امام صادق علیه السلام ... ۲۸۷

امامت امام کاظم علیه السلام

امامت امام كاظم عليه السلام ... ۲۹۹

توسل علمای اهل سنت به حضرت موسى بن جعفر ... ۳۱۸

امامت امام رضا عليه السلام

امامت امام رضا عليه السلام ... ۳۲۳

زيارت توده مردم و توسل به امام رضا ... ۳۴۵

امامت امام جواد عليه السلام

امامت امام جواد عليه السلام ... ۳۵۳

امامت امام هادی عليه السلام

امامت امام هادی عليه السلام ... ۳۶۷

امامت امام حسن عسکری عليه السلام

امامت امام حسن عسکری عليه السلام ... ۳۷۷

فهرست منابع ... ۳۹۳

بررسی
ادله امامت امامان شیعه

مقدمه

پس از آنکه ثابت شد جانشین بلافصل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام است، اینک باید اثبات شود که خلافت و جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پس از امیرالمؤمنین علیه السلام به چه کسانی می رسد. به باور شیعه، جانشینی پیامبر خدا پس از امیرالمؤمنین به یازده فرزند آن حضرت علیه السلام منتقل می شود که نخستین آنان، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و آخرین آنان حضرت حجة بن الحسن امام زمان علیه السلام است. در این نوشتار بر آنیم تا ابتدا ادله عام امامت را بررسی نموده و سپس خلافت هرکدام از امامان را به صورت مستقل مورد کاوش قرار دهیم.

ادله نقلی امامت امامان اهل بیت به دو دسته تقسیم می شود: دسته نخست به آیات و روایاتی اختصاص دارد که اصل وجود امام معصوم در هر زمان را اثبات می نماید؛ و دسته دوم به روایاتی اختصاص دارد که مصداق امام را مشخص می کند.

سزاوار است تا برای بررسی ادله امامت امامان اهل بیت علیهم السلام، تفکیک فوق الذکر مورد توجه قرار گرفته شود؛ از این رو ابتدا به بررسی دسته نخست می پردازیم.

ادله اثبات کننده اصل امامت امامان

بررسی آیات

آیه یکم. آیه (وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)^۱.

وجه استدلال به آیه یادشده آن است که خداوند فرموده است: در حالتی که آیات قرآن تلاوت شود و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز حاضر باشد، عذری برای کفر ورزیدن باقی نمی ماند. تحلیل آیه یادشده بدین صورت است که ابتدا از قرائن خارجی استفاده می کنیم که هدایت مردم، تنها اختصاص به زمان حضور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ندارد و اگر پیامبر خدا از دنیا برود، امر هدایت به قوت خویش باقی است.

این مسأله مورد اتفاق فریقین است؛ منتها عامه، حضور صحابه و قرآن را به تنهایی، عامل هدایت می پندارند؛ اما شیعه بر این باور است که هدایت صرفاً از سوی امام معصوم صورت می پذیرد. بنابراین، در این باره فریقین هم سخن هستند بر اینکه امر هدایت با درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به اتمام نمی رسد و امری مستمر و ادامه داری است.

پس از مفروض گرفتن استمرار امر هدایت، آیه یادشده را در قالب صغرا و کبرا بیان می داریم. در صغرای استدلال، بیان شده که تلاوت قرآن و حضور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، راه هرگونه عذر را برای کفرورزیدن مسدود می نماید.

کبرای استدلال با انضمام يك حقیقت خارجی ترسیم می شود مبنی بر اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفته است و خداوند نیز فرموده:

۱. «چگونه کفر مورزید، درحالی که آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او در میان شماست؟ هرکس به خدا تمسك جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است»؛ سوره آل عمران، آیه ۱۰۱.

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)؛^۲

قطعاً تو از دنیا می روی و آنان نیز از دنیا می روند.

نتیجه آن می شود که برای استمرار هدایت مردم، تلاوت قرآن به تنهایی کفایت نمی کند و باید کسی مسند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را تصاحب نماید. از آنجا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به اتفاق فریقین و شرایع آسمانی خاتم انبیاء است؛ بنابراین، شخصی که به جای آن حضرت می نشیند قطعاً نمی تواند پیامبر باشد؛ اما به یقین باید امامی مفترض الطاعة باشد که در هدایتگریش اختلال ایجاد نشود؛ از این رو آیه مذکور اشاره دارد به اینکه پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، به یقین باید امامی معصوم بر مسند هدایت مردم قرار گیرد.

نظام الدین نیشابوری ذیل آیه مذکور، به استدلال یادشده اشاره نموده و می نویسد:

إستفهام بطریق الإنکار والتعجب. والمعنى من أين يتطرق إليكم الكفر، والحال أن آيات الله تتلى عليكم على لسان الرسول صلى الله عليه وآله غضة، في كل واقعة، وبين أظهركم رسول الله بين لكم كل شبهة، ويزيح عنكم كل علة ... قلت: أما الكتاب فإنه باق على وجه الدهر، وأما النبي فإنه وإن كان قد مضى إلى رحمة الله في الظاهر، ولكن نور سره باق بين المؤمنين، فكأنه باق على أن عترته صلى الله عليه وآله ورثته يقومون مقامه بحسب الظاهر أيضاً، ولهذا قال: «إني تارك فيكم الثقلين، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب الله وعترتي»؛^۳

در آیه شریف، استفهام به صورت انکاری و در مقام تعجب صادر شده است و بدین معناست که چگونه کفر مورزند، درحالی که آیات خداوند در هر ماجرای از سوی فرستاده او تلاوت می شود و هرگونه شبهه ای را برطرف می سازد! بنابراین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مبعوث شده تا در نهایت شبهات را از بین ببرد و ابهامات را بزدايد. به نظر من، کتاب خداوند در تمام زمان ها ماندگار خواهد بود؛ اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به حسب ظاهر از دنیا رفته است؛ اما نور او در میان مؤمنان باقی مانده است، گویی خود پیامبر خدا باقی است؛ زیرا عترت و وارثان او همچنان در میان مردم هستند و هرگونه شبهه ای را می زدایند؛ بدین جهت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مورد عترت فرمود: «من در میان شما دو شیء گران بها باقی می گذارم که اگر به آن تمسك جویید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خداوند و عترتم».

۲. سوره زخرف، آیه ۳۰.

۳. تفسیر النیشابوری: ۲ / ۲۲۱.

نظام الدین نیشابوری به نیکی از آیه استفاده نموده که با درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، امر هدایت معطل نمی ماند و حتماً باید کسی بر مسند پیامبر خدا بنشیند و ادامه دهنده راه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باشد. تا به اینجا، نظام نیز اعتراف نموده که آیه یادشده بر ضرورت حضور امامی که پیادارنده امر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باشد دلالت دارد؛ سپس وی از حدیث ثقلین استفاده نموده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، جانشین خود را مشخص نموده و در واقع، عترت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله همان پیادارندگان امر پیامبر خدا می باشند.

آیه دوم. آیه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ).^۴

حافظ ابن شهر آشوب سروی، در تفسیر آیه یادشده و به نقل از تفسیر ابویوسف می نویسد:

تفسیر *أبي يوسف يعقوب بن سفيان*: حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ ابْنِ عَمْرٍو، قَالَ: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ)، أَمَرَ اللَّهُ الصَّحَابَةَ أَنْ يَخَافُوا اللَّهَ. ثُمَّ قَالَ: (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ يعني: مع محمد وأهل بيته؛^۵

در تفسیر *ابویوسف يعقوب بن سفيان* از عبدالله بن عمر روایت شده که در مورد آیه (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ) گفت: خداوند به صحابه امر نموده که از خداوند بترسند. آنگاه گفت: مراد از آیه (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) آن است که همراه محمد و اهل بیت او باشید.

حافظ حسکانی نیز می نویسد:

أخبرنا عقيل، قال: أخبرنا علي، قال: أخبرنا محمد، قال: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ عَثْمَانَ الْفَسَوِيُّ بِالْبَصْرَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ سَفْيَانَ الْفَسَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ قَعْنَبٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (اتَّقُوا اللَّهَ)، قَالَ: أَمَرَ اللَّهُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ بِأَجْمَعِهِمْ أَنْ يَخَافُوا اللَّهَ. ثُمَّ قَالَ لَهُمْ: (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ يعني: مُحَمَّدًا وَأَهْلَ بَيْتِهِ؛^۶

عقيل به سند خود از عبدالله بن عمر نقل می کند که درباره آیه (اتَّقُوا اللَّهَ) گفت: خطاب به تمام اصحاب محمد است که از خدا بترسند. سپس در ادامه آیه که می فرماید: (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)، مراد، محمد و اهل بیت او هستند.

۴. «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید»؛ سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۵. مناقب آل أبي طالب: ۲ / ۲۸۸.

۶. شواهد التنزيل: ۱ / ۳۴۵.

آیه یادشده بر وجوب پیروی از پیامبر خدا و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام دلالت دارد و نیز عصمت اهل بیت از آن استفاده می شود. به عبارت دیگر، آیه یادشده دربردارنده دو نکته مهم است:

۱. مراد از تعبیر (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)، اشاره به «کون» خارجی نیست؛ چه اینکه اگر آیه یادشده بر کون خارجی دلالت نماید، به این معنا خواهد بود که مسلمانان صرفاً همراه با صادقان باشند؛ درحالی که معنا ندارد به صورت مطلق به مسلمانان امر شود تا صرفاً همراه با صادقان باشند! بلکه مراد از چنین امری، اتباع و پیروی از صادقان در قول و عمل است. و از سوی دیگر، در تفاسیر وارد شده که مراد از صادقان تنها پیامبر خدا و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت هستند؛ در نتیجه خداوند به صورت مطلق امر نموده تا از پیامبر خدا و اهل بیت آن حضرت پیروی گردد و امر مطلق به پیروی از شخصی، بدین معناست که چنین شخصی امام و پیشوا است.

۲. از آنجا که امر به پیروی در آیه یادشده مقید به هیچ قیدی نیست و به صورت مطلق وارد گردیده است، استفاده می شود که صادقان باید معصوم باشند؛ زیرا امر مطلق به پیروی از شخصی بدون آنکه آن شخص معصوم باشد، با قواعد سازگار نیست؛ چراکه منجر به آن می شود که خداوند حکیم، مسلمانان را به پیروی از شخصی مأمور نماید که ممکن الخطا باشد و مسلمانان را به انحراف بکشاند، درحالی که چنین مطلبی با حکمت پروردگار همساز نیست.

فخر رازی نیز به روشنی، عصمت را از آیه یادشده استفاده نموده و می نویسد:

متى وجب الكون مع الصادقين فلا بد من وجود الصادقين في كل وقت ... فكانت الآية دالةً على أنّ من كان جائز الخطأ وجب كونه مقتدياً بمن كان واجب العصمة؛^۷

از آنجا که همراهی با صادقان واجب شده است، پس ناگزیر از وجود صادقان در تمام زمان ها هستیم ... بنابراین، آیه دلالت دارد بر اینکه شخص جایز الخطا، واجب است تا از کسی که دارای عصمت است پیروی نماید.

بنابراین، از آیه (وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) استفاده می شود که اولاً پیروی از اهل بیت پیامبر خدا واجب است و ثانیاً اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله معصوم اند.

آیه سوم. آیه (فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).^۸

طبری در تفسیر آیه یادشده می نویسد:

حدَّثنا ابن وكيع، قال: ثنا ابن يمان، عن إسرائيل، عن جابر، عن أبي جعفر: (فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) قال: نحن أهل الذكر؛^٨

ابن وکیع به سند خود از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مراد از اهل ذکر در آیه (فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) ما هستیم.

حسکانی نیز همین روایت را با سند دیگری نقل کرده است. وی می نویسد:

عن عثمان بن أبي شيبة، عن يحيى بن يمان، عن إسرائيل، عن جابر، عن أبي جعفر ...^٩

ابن کثیر در تفسیر خویش می نویسد:

قول أبي جعفر الباقر: «نحن أهل الذكر» - ومراده أنّ هذه الأمة أهل الذكر - صحيح، فإنّ هذه الأمة أعلم من جميع الأمم السالفة، وعلماء أهل بيت الرسول عليهم السلام والرحمة من خير العلماء، إذا كانوا على السنة المستقيمة، كعليّ وابن عباس، وبني عليّ: الحسن والحسين، ومحمد بن الحنفية، وعليّ بن الحسين زين العابدين، وعليّ بن عبدالله بن عباس، وأبي جعفر الباقر وهو محمد بن عليّ بن الحسين، وجعفر بن محمد، وأمثالهم وأضرابهم وأشكالهم...^{١٠}

سخن ابوجعفر باقر علیه السلام که فرموده: «مراد از اهل ذکر ما هستیم» صحیح است. همانا مراد ایشان آن است که این امت اهل ذکر است؛ زیرا از تمام امت های گذشته داناتر است. عالمان اهل بیت پیامبر خدا هنگامی که بر سنت مستقیم باشند، از بهترین عالمان هستند و آنان، علی، ابن عباس و فرزندان علی: حسن، حسین، محمد بن حنفیه، علی بن حسین زین العابدین، علی بن عبدالله بن عباس، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین، جعفر بن محمد و امثال آنان است ...

سخن ابن کثیر هرچند همراه با غرضورزی است و او بدون دلیل سخن امام باقر علیه السلام را به تمام امت سرایت داده، درحالی که سرایت اهل ذکر به تمام امت بی معنا و مبهم است؛ اما در عین حال اعتراف نموده که قدر متیقن از اهل ذکر اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستند و

٨. سوره انبیاء، آیه ٧؛ سوره نحل، آیه ٤٣.

٩. تفسیر الطبری: ١٤ / ١٤٥.

١٠. شواهد التنزیل: ١ / ٤٣٣ / ٤٦٠.

١١. تفسیر ابن کثیر: ٢ / ٥٩٢.

قدر متیقن از اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز علی و فرزندان یازده گانه ایشان هستند. بنابراین، قدر متیقن دلالت آیه یادشده، بر امامان اهل بیت دلالت می کند و تعمیم آن نسبت به غیر امامان اهل بیت، نیاز به دلیل روشن دارد و از آنجا که تاکنون دلیلی یافت نشده که اهل ذکر به غیر امامان اهل بیت دلالت کند؛ از این رو واجب است تا تنها به قدر متیقن آیه اخذ گردد.

بررسی روایات

بررسی گروه نخست: روایاتی در اثبات صفات امام

حدیث یکم: حدیث ثقلین

پیش از این، پیرامون حدیث ثقلین شرح مبسوطی ارائه شد و تمام ابعاد سندی و دلالتی حدیث یادشده مورد بررسی قرار گرفت؛ از این رو در این مقام، از تکرار مباحث پیشین پرهیز می نمایم و تنها اشاره خواهد شد که حدیث ثقلین به روشنی بر نکات ذیل دلالت دارد:

۱- ضرورت حضور امام در هر زمان

به حکم حدیث ثقلین، قرآن و اهل بیت پیامبر علیهم السلام تا روز قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند. معنای جدا نشدن قرآن و عترت آن است که الزاماً در هر زمان، باید امامی از اهل بیت پیامبر خدا حاضر باشد؛ از این رو حدیث ثقلین بر اصل وجود امامی از اهل بیت پیامبر خدا علیهم السلام در هر زمان دلالت دارد.

۲- امام فقط از اهل بیت

همان طور که لزوم پیروی از قرآن و امام در هر زمان واجب است، مصداق امام نیز تنها باید از عترت و اهل بیت پیامبر علیهم السلام باشد؛ بنابراین، حدیث ثقلین علاوه بر دلالت بر وجوب پیروی از امام در هر زمان، مصداق کلی امام را نیز روشن ساخته و آن را منحصر در اهل بیت پیامبر خدا علیهم السلام قرار داده است.

۳- عصمت امام

از تعبیر لزوم تمسك به قرآن و عترت، به علاوه وعده عدم گمراهی در پیروی از قرآن و عترت، استفاده می شود که امام باید معصوم باشد.

نکات فوق الذکر، چکیده دلالت حدیث ثقلین است؛ اما ادعای این نوشتار آن است که حدیث ثقلین از گستره دلالتی چشم‌گیری برخوردار است و نکات راهبردی بسیار مهمی را برای جامعه اسلامی ترسیم می‌نماید و مهمترین این نکات، ارائه الگوی سیاسی برای آینده دنیای اسلام است؛ از این رو لازم است تا به صورت دقیق مفردات و دلالت سیاق این روایت بررسی گردد تا معلوم شود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با بیان حدیث ثقلین، به دنبال تبیین کدامین نکات کلیدی بوده‌اند.

واژه «ثقلین» به فتح دو حرف نخست، تشبیه «ثقل» است. فیروزآبادی در بیان معنای این واژه می‌نویسد:

والثقل، محرّکة، متاع المسافر وحشمه، وکلّ شيء نفیس مصون، ومنه الحدیث «إني تارك فيکم الثقلین: کتاب الله وعترتي»؛^{۱۲}

ثقل، زاد و توشه مسافر و هر چیز نفیسی است که انسان از آن مراقبت می‌نماید و از همین معنا، حدیث ثقلین است که گفته شده: «من در میان شما دو چیز گران بها باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم را».

بر این اساس، معنای حدیث ثقلین این چنین است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «من می‌خواهم از این دنیا کوچ‌نمایم و به دیار باقی سفر کنم؛ بنابراین برای سفر خود زاد و توشه‌ای برمی‌گیرم».

توضیح فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این است که هر مسافری در سفر به طبیعت حال، گران‌بهاترین شیء را حمل می‌کند؛ به‌ویژه در زمان‌های قدیم که وسائل چندانی برای حمل اساسیه در اختیار افراد نبوده است. از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می‌فرماید من در میان شما چیز قیمتی باقی می‌گذارم که در حقیقت باید ببرم؛ اما نبرده و برای شما باقی می‌گذارم و این دو باقی مانده، عزیزترین اشیاء زندگی من هستند. بدون تردید نزدیک‌ترین افراد به پیامبر خدا، محبوب‌ترین آنان نزد آن حضرت است و از آیات و روایات انبوه همچون آیه مباهله استفاده می‌شود که حضرت زهرا، امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام، محبوب‌ترین افراد نزد پیامبر خدا

۱۲. القاموس المحيط: ۳ / ۳۴۲. همچنین ر.ک: تاج العروس: ۱۴ / ۸۵. زبیدی با اضافاتی می‌نویسد: «والجمع أُنْقَال وکلّ شيء خطر

نفیس مصون له قدر و وزن... وكذلك الحدیث: إني تارك فيکم الثقلین کتاب الله وعترتي جعلهما ثقلین إعظاماً لقدرهما وتفخيماً لهما وقال ثعلب: سمّاهما ثقلین لأنّ الأخذ بهما والعمل بهما ثقیل».

صلى الله عليه وآله بوده اند. از سوی دیگر، قرآن نیز محبوب ترین اشیاء نزد آن حضرت است؛ بنابراین قرآن و اهل بیت علیهم السلام گران بهاترین متاعی است که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله برای سفر خویش مهیا کرده؛ ولی آن را در اختیار امت قرار داده است.

البته از آنجایی که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به تعبیر قرآن (بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) است و به امت خویش علاقه دارد؛ چراکه برای این امت رنج بسیار برده و خون دل فراوان خورده است، پس به طور طبیعی نمی تواند نسبت به آینده این امت بی تفاوت باشد؛ از این رو بهترین و گران بهاترین متاع خود را برای امتش به میراث می نهد و تأکید می کند که اگر قدرشناس این دو بازمانده گران بهای من باشید و از آنان جدا نشوید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ منتها مشروط بر آنکه میان قرآن و عترت جدایی نیفکنید و آن دو را از یکدیگر جدا نکنید. و باز تأکید می نماید که قرآن و عترت تا قیامت از یکدیگر جدا نمی شوند و من کنار حوض کوثر شما را مؤاخذه می کنم و بابت رفتارتان با قرآن و عترت سؤال می نمایم.

از فرمایش پیامبر خدا صلى الله عليه وآله چند نکته استفاده می شود:

نکته نخست: قرآن و عترت قرین و همراه یکدیگر و پیروی از هر دو واجب است و جدایی انداختن میان آن دو، سبب گمراهی و ضلالت است. شاهد بر این مطلب، سخنان حدیث نگاران بزرگ اهل سنت است.

ملاً علی قاری و مبارکفوری در شرح حدیث ثقلین، به نقل از ابن ملک می نویسند:
التمسك بالكتاب العمل بما فيه، وهو الإلتزام بأوامر الله والإنتهاء بنواهيهِ. ومعنى التمسك بالعترة محبتهم والإهتمام بهديهم وسيرتهم؛^{۱۳}

معنای تمسك به قرآن، عمل نمودن به مفاد آیات است، یعنی به هرآنچه امر نموده، گردن نهیم و از آنچه نهی کرده دست برکشیم. و معنای تمسك به عترت آن است که آنان مورد مهرورزی قرار گیرند و از سیره و منش آنان پیروی گردد.

ابن حجر هیتمی در کتاب **صواعق محرقة**، پس از نقل حدیث ثقلین می نویسد:

تنبيه: سمى رسول الله القرآن وعترته - وهي بالمشاة الفوقية: الأهل والنسل والرهط الأذنون - ثقلين: لأن الثقل كل نفيس خطير مصون، وهذان كذلك؛ إذ كل منهما معدن العلوم

الدنيّة، والأسرار، والحكم العلية، والأحكام الشرعية، ولذا حثّ [صلى الله عليه وآله وسلم] على الإقتداء والتمسك بهم والتعلّم منهم؛^{۱۴}

رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم قرآن و عترت را ثقلین نامید، زیرا ثقل به شیء نفیسی گفته می شود که مهم است و به جهت اهمیتی که دارد، مورد صیانت و حفاظت قرار می گیرد و رسول خدا نیز قرآن و عترت را به همین دلیل ثقل نامید؛ زیرا قرآن و عترت بسیار نفیس و با اهمیت هستند و آنان گنجینه علوم لدنی و اسرار و حکمت و احکام شریعت می باشند و از این رو، رسول خدا به اقتداء، تمسک و دانش آموزی از آنان سفارش نمود.

علی بن سلیمان شاذلی نیز در کتاب *شرح صحیح ترمذی*، در توضیح حدیث ثقلین می نویسد:
أي إن عملتم بما فيه ائتماراً بأوامره، وانتهاء عن نواهيه، وأحببتم عترتي واهتديتم بهداهم وسيرتهم، فيه إشارة إلى أنهما كتوأمين خليفتين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم؛^{۱۵}
یعنی به قرآن عمل نمائید و از اوامر آن پیروی کنید و از آنچه نهی کرده بپرهیزید و عترت پیامبر را دوست بدارید و از هدایت آنان پیروی نموده و سیره ایشان را الگوی خویش سازید. در این حدیث اشاره شده که قرآن و عترت همانند دو طفل هستند و از تمام جهات، شبیه یکدیگرند و در تمام شئون، جانشین رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم هستند و خلأ وجودی آن حضرت را پر می نمایند.

مانند این سخنان را مناوی در *فیض القدير*، عزیزی در *سراج منیر*، شهاب خفاجی در *نسیم الرياض* و زرقانی در *شرح المواهب اللدنیة* بیان کرده اند.

بنابراین، جای تردید باقی نمی ماند که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله با بیان حدیث ثقلین، از ارتباط غیر قابل تفکیک میان قرآن و عترت پرده برداشته و تفکیک میان قرآن و عترت را به عنوان خط قرمز و مرز گمراهی و ضلالت برشمرده است. از این رو یگانه معیار سنجش هدایت یافتگی جامعه اسلامی را باید در میزان پیروی امت از قرآن و عترت جست.

نکته دوم: یکی از موارد اختلاف فرق اسلامی، در مسأله وصیت پیامبر خداست و گروه زیادی از مسلمانان بر این باورند که پیامبر بدون وصیت از دنیا رفته است؛ اما امامیه بر این باور است که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به روشنی وصیت کرده و هرگز بدون وصیت از دنیا نرفته است. یکی از

۱۴. الصواعق المحرقة: ۱۵۱.

۱۵. نفع قوت المغتدی: ۲ / ۲۲۰؛ قوت المغتدی علی جامع الترمذی: ۲ / ۱۰۲۱ / ش ۳۷۷۸، با اندکی تفاوت در عبارات.

ادله اثبات وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، حدیث ثقلین است و دلالت این حدیث بر وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به قدری روشن است که حتی عده ای از بزرگان اهل سنت به این نکته تصریح کرده و نوشته اند این حدیث، وصیت پیامبر خداست.

به زودی عبارت مناوی را نقل خواهیم کرد که به صراحت، حدیث ثقلین را وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله معرفی نموده است. همچنین حاکم نیشابوری در این باره می نویسد:

(أخبرنا) أبو عبد الله محمد بن عبد الله الزاهد الأصبهاني، ثنا أحمد بن مهرا بن خالد الأصبهاني، ثنا عبيد الله بن موسى، ثنا طلحة بن خير الأنصاري، عن المطلب بن عبد الله، عن مصعب بن عبد الرحمن، عن عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه، قال: إفتح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مكة، ثم انصرف إلى الطائف، فحاصره ثمانية أو سبعة، ثم أوغل غدوة أو روحة، ثم نزل، ثم هجر، ثم قال: «أيها الناس، إني لكم فرط وإني أوصيكم بعترتي خيراً موعدكم الحوض...»^{۱۶}

حاکم نیشابوری به سند خود از عبدالرحمان بن عوف نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از فتح مکه راهی طائف شد و آنجا را محاصره نمود. سپس بازگشت و فرمود: «ای مردم، من کنار حوض در انتظار شما هستم و شما را به عترت خویش وصیت می کنم...».

نکته سوم: حدیث ثقلین - با تقریر ذیل - بر اطاعت، عصمت، امامت، ولایت و حاکمیت اهل بیت علیهم السلام پس از پیامبر دلالت دارد:

تقریر نخست: حدیث ثقلین - همان طور که گذشت - بر وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «به قرآن و عترت «تمسک» جوئید و از واژه تمسک وجوب استفاده می شود؛ یعنی همان گونه که امت به پیروی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله موظف هستند؛ همچنین وظیفه دارند که پس از پیامبر، از عترت پیروی نمایند.

علامه سندی که در میان عالمان بزرگ اهل سنت جای دارد، در این باره می نویسد:

فَنظَرْنَا فَإِذَا هُوَ مَصْرَحٌ بِالْتَمَسْكَ بِهِمْ، وَبَأَنَّ تَبَاعَهُمُ الْقُرْآنَ عَلَى الْحَقِّ الْوَاضِحِ، وَبَأَنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ مَتَحْتَمٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمْ، وَلَا يَطْرَأُ عَلَيْهِمْ فِي ذَلِكَ مَا يَخَالِفُهُ حَتَّى الْوُرُودِ عَلَى الْحَوْضِ، وَإِذَا فِيهِ حَتْ بِالْتَمَسْكَ فِيهِمَا بَعْدَ الْحَتْ عَلَى وَجْهِ أْبْلَغٍ؛^{۱۷}

۱۶. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۱۲۰.

۱۷. دراسات اللیبیب: ۲۳۱ - ۲۳۲.

نظر ما این است که حدیث ثقلین تصریح دارد که باید به اهل بیت تمسک کرد. همچنین صراحت دارد که پیروی از آنان مانند پیروی از قرآن در مسیر حق می باشد و این فرمان از ناحیه خداوند صادر شده و در پیروی از اهل بیت علیهم السلام، مخالفت با خدا صورت نمی گیرد؛ یعنی اطاعت از آنان مانند اطاعت رسول خداست تا اینکه کنار حوض بر رسول خدا صلی الله علیه وآله سلم وارد آیند و از این جهت است که پیامبر بر پیروی از قرآن و عترت تأکید فرموده است.

بنابراین، اطاعت از اهل بیت علیهم السلام همان اطاعت از قرآن است و مسلمانان همان گونه که به پیروی از قرآن موظف گردیده اند، به اطاعت از اهل بیت علیهم السلام نیز موظف شده اند و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام یعنی حاکم قرار دادن آنان پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله. به عبارت دیگر، همان طور که در اختلافات و مشکلات مرجع امت قرآن است و بر اساس آیات قرآن حکم صادر می نمایند، به همین کیفیت اهل بیت علیهم السلام نیز مرجع مردم پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستند و در اختلاف جانشینی پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باید مقدم گردند. مناوی در فیض القدیر می نویسد:

وفي هذا مع قوله أولاً «إني تارك فيكم» تلويح بل تصريح بأنهما كتوأمين خلفهما، ووصى أمته بحسن معاملتهما، وإيثار حقهما على أنفسهما والإستمسك بهما في الدين؛^{۱۸}
سخن پیامبر خدا که فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين» صراحت دارد بر اینکه قرآن و عترت هم سنگ و قرین یکدیگرند؛ از این رو رسول خدا به امت خویش وصیت نمود که با قرآن و عترت درست رفتار نمایند و از آنان اطاعت کنند و قرآن و عترت را مقدم بدانند و در دین، اعم از فروع و اصول به نظر آنان تمسک جویند.

زرقانی و ملا علی قاری نیز همانند مناوی از واژه «تمسك»، همین نکته را برداشت نموده اند.^{۱۹}
تقریر دوم: اساساً واژه «ثقلین» در سخن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به خوبی گویای وجوب پیروی از قرآن و عترت است. ازهری در کتاب تهذیب اللغة و ابن اثیر در کتاب نهاییه می نویسند:

إنَّ العمل والأخذ بهما والإنقياد لهما والمحافظة على حقوقهما ورعايتها وما يجب لهما

ثقل؛^{۲۰}

۱۸. فیض القدیر: ۳ / ۲۰.

۱۹. شرح العلامة الزرقانی علی المواهب اللدنیة للقسطلانی: ۷ / ۷؛ مرقاة المفاتیح: ۱۸ / ۲۴.

۲۰. تهذیب اللغة: ۳ / ۲۰۲؛ النهاية فی غریب الحدیث والأثر: ۱ / ۲۱۶.

ثقلین یعنی باید جانب قرآن و عترت را گرفت و مطیع آنان بود و از حقوق ایشان حفاظت نمود و حقشان را رعایت کرد؛ همان طور که شأن ثقیل چنین وجوبی را می طلبد.

«ثقیل» به معنای ثقل معنوی است و ثقل معنوی مسئولیت سنگینی دارد و رعایت شئونش به معنای وجوب پیروی و صیانت از آن است.

سمهودی نیز در توضیح واژه ثقلین می نویسد:

أي كتاب الله والعترة الطاهرة، سمّاهما ثقلين لعظمهما وكبر شأنهما كما قال النووي. إذ «الثقل» محرّكاً يطلق لغة، كما في القاموس على متاع المسافر وكلّ شيء نفيس مصون، وقال: ومنه الحديث «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي»... قلت: والحاصل أنّه لما كان كلّ من القرآن العظيم والعترة الطاهرة معدناً للعلوم الدينيّة، والأسرار والحكم النفيسة الشرعية، وكنوز دقائقها، أطلق صلى الله عليه وآله وسلّم عليهما (الثقلين). ويرشد لذلك حثّه في بعض الطرق الثابتة السابقة على الإقتداء والتمسك والتعلّم من أهل بيته، وقوله في حديث أحمد الآتي: «الحمد لله الذي جعل فينا الحكمة أهل البيت»^{٢١}؛

کتاب خدا و اهل بیت را به خاطر بزرگی و علو مقامشان ثقلین نامیدند، همان گونه که نووی نیز چنین گفته است. فیروزآبادی می گوید که واژه ثقل، هنگامی که به صورت مفتوح خوانده شود به زاد مسافر و به چیزی گفته می شود که باید به واسطه اهمیتش مورد حفاظت قرار گیرد و حدیث ثقلین نیز از همین واژه برگرفته شده است. من (سمهودی) می گویم: حاصل سخن آن است که هرکدام از قرآن و عترت معدن علوم دینی و اسرار شریعت هستند و به همین دلیل ثقلین نامیده شده اند؛ از این رو امر شده که به اهل بیت تمسک شود و از آنان دانش آموزی صورت گیرد، همان گونه که رسول خدا فرمود: «سپاس خداوندی را سزاست که حکمت را در میان ما اهل بیت قرار داد و او به هرکس حکمت دهد، همانا خیر انبوهی داده است».

تقریر سوم: در قسمت بیان متن حدیث اشاره شد که ابن ابی شیبّه حدیث ثقلین را این گونه روایت کرده است:

وقد ترکت فيکم، ما لن تضلّوا بعده إن اعتصمتم به: کتاب الله.^{٢٢}

٢١. جواهر العقدين: ٢٤٢ - ٢٤٣.

٢٢. المصنّف: ٤ / ٤٢٥.

واژه اعتصام نیز دلالت روشنی بر وجوب پیروی از اهل بیت دارد؛ زیرا مفسران واژه اعتصام را مرادف «تمسك» گرفته اند. فخر رازی،^{۲۳} طبری،^{۲۴} ثعلبی،^{۲۵} واحدی،^{۲۶}

بغوی،^{۲۷} بیضاوی،^{۲۸} سیوطی^{۲۹} در تفسیر آیه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) نوشته اند:

أَي، تَمَسَّكُوا؛

یعنی تمسك کنید.

و نیز در تفسیر آیه (وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) نوشته اند:

أَي، وَمَنْ يَسْتَمْسِكُ.^{۳۰}

بنابراین، از اینکه آنان واژه اعتصام را به تمسك تفسیر کرده اند، استفاده می شود که گستره دلالتی واژه اعتصام نیز همانند واژه تمسك است. این تفسیر تنها سخن مفسران نیست و منشأ آن به کلمات اهل لغت بازمی گردد. راغب اصفهانی، ابن اثیر، ابن منظور، سیوطی و زبیدی در بیان معنای واژه «اعتصام» نوشته اند:

أَي «الِاسْتِمْسَاكِ» أَوْ «الِإِمْتِسَاكِ بِالشَّيْءِ».^{۳۱}

از این رو واژه عاصم در آیه (لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) که مربوط به سخن حضرت نوح به فرزند طغیانگرش می باشد نیز از ریشه «عصم» و به معنای «استمساک» آمده، یعنی فرار تو بر بلندای کوه ها، تو را حفظ نمی کند.

بنابراین، واژه عصم و اعتصام به معنای تمسك و استمساک ذکر شده و هر دو معنا دلالت بر وجوب پیروی می کند.

با توجه به مطالب بیان شده، معنای سخن امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) روشن می شود. ثعلبی در تفسیر آیه مذکور، به سند خود می نویسد:

۲۳. ر.ك: تفسیر الرازي: ۸ / ۱۷۳.

۲۴. ر.ك: تفسیر الطبري: ۴ / ۴۲.

۲۵. ر.ك: تفسیر الثعلبي: ۳ / ۱۶۲ - ۱۶۳.

۲۶. ر.ك: تفسیر الواحدی: ۱ / ۲۲۵ و ۲ / ۷۴۲.

۲۷. ر.ك: تفسیر البغوي: ۱ / ۳۳۳.

۲۸. ر.ك: تفسیر البيضاوي: ۲ / ۷۳.

۲۹. ر.ك: الدر المنثور: ۲ / ۶۰.

۳۰. تفسیر الطبري: ۴ / ۳۶؛ تفسیر السمرقندي: ۱ / ۲۵۹؛ تفسیر ابن زمين: ۱ / ۳۰۷؛ تفسیر الثعلبي: ۳ / ۱۵۹ و منابع دیگر.

۳۱. المفردات في غريب القرآن: ۳۳۶ - ۳۳۷.

جعفر بن محمد قال: نحن حبل الله الذي قال: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا) ^{۳۲، ۳۳}

جعفر بن محمد فرمود: ما همان حبل الله هستيم که خداوند می فرماید: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا).

سخن امام صادق عليه السلام بر این اساس بیان گردیده که اهل بیت عليهم السلام و قرآن هم سنگ یکدیگرند و هر جا قرآن باشد، اهل بیت نیز هستند. بنابراین، همان گونه که حبل الله به قرآن تفسیر شده و خداوند امر نموده که معتصم به حبل الله؛ یعنی قرآن باشید، به همین صورت باید به اهل بیت عليهم السلام نیز معتصم بود. و بیان شد که اعتصام؛ یعنی تمسك و وجوب پیروی. آیه شریف، علاوه بر لزوم پیروی از اهل بیت عليهم السلام، بر وحدت مسلمانان نیز دلالت دارد و از این آیه می توان به خوبی استنباط نمود که یگانه راه تحقق وحدت، پیروی از اهل بیت پیامبر عليهم السلام است. اگر ملاك تحقق وحدت برگرفتن نقاط مشترك و رها کردن موارد اختلاف فریقین باشد، باز هم راه تحقق وحدت منحصر در پیروی از

اهل بیت عليهم السلام است؛ زیرا اهل بیت مورد قبول تمام فرق اسلامی هستند و شیعه به حضرات امیرالمؤمنین و حسنین عليهم السلام ایمان کامل دارد و اهل سنت نیز پیروی از آنان را لازم می دانند؛ اما از آن سو، تمام صحابه مورد قبول شیعه نیستند و اساساً شیعیان صحابه ای را لازم الإلتباع می دانند که مطابق سنت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حرکت نمایند؛ بنابراین، قدر متیقن و نقطه مشترك فریقین، پیروی از اهل بیت عليهم السلام است.

شافعی که یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت است، به خوبی سخن وحدت بخش امام صادق عليه السلام را در قالب شعر بیان کرده و می گوید:

ولما رأيت الناس قد ذهب بهم *** مذاهبهم في أبحر الغي والجهل
ركبت على اسم الله في سفن النجا *** وهم أهل بيت المصطفى خاتم الرسل
وأمسكت حبل الله وهو ولاؤهم *** كما قد أمرنا بالتمسك بالحبل^{۳۴}

۳۲. سوره آل عمران، آیه ۱۰۳.

۳۳. تفسیر الثعلبی: ۳ / ۱۶۳.

۳۴. الغدير: ۲۰ / ۳۰۱، به نقل از رشفة الصادي: ۲۴.

هنگامی که مردم را دیدم، درحالی که به گروه های مختلف تقسیم شدند و در دریای جهل فرو رفتند.

من بر کشتی نجات سوار شدم و کشتی نجات همان اهل بیت مصطفی هستند که خاتم پیامبران است.

من به حبل الله تمسك جستم و حبل الله همان ولاء اهل بیت است؛ همان گونه که امر شدیم تا به حبل تمسك بجوئیم.

تقریر چهارم: برخی از حدیث نگاران برجسته اهل سنت مانند احمد بن حنبل، ترمذی، ابن راهویه، نسائی، ابویعلی، طبرانی^{۳۵} و دیگران نقل کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: **إني قد تركت فيكم، ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدي: كتاب الله وعترتي أهل بيتي».**

این عبارت نیز دلالت بر وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام دارد.
ملاً علی قاری در شرح این عبارت می نویسد:

والمراد بالأخذ بهم التمسك بمحبتهم، ومحافظة حرمتهم، والعمل بروايتهم، والإعتماد على مقالاتهم؛^{۳۶}

مراد از اخذ به اهل بیت، تمسك به محبت آنان، صیانت از منزلت آنان، عمل به روایاتشان و اعتماد به سخنان آنان است.

شهاب الدین خفاجی نیز در **نسیم الریاض** می نویسد:

وقال صلی الله علیه وسلم: ما إن أخذتم به أي تمسكنم، وعملتم، واتبعتموه؛^{۳۷}

سخن پیامبر که فرمود: ما إن أخذتم به، یعنی به اهل بیت تمسك جوئید و مطابق نظر آنان عمل کنید و از آنان پیروی نمائید.

تقریر پنجم: حاکم نیشابوری و ابن حجر حدیث ثقلین را با لفظ «اتباع» نقل کرده و نوشته اند:

... لن تضلوا إن اتبعتموهما؛^{۳۸}

۳۵. مسند أحمد: ۳ / ۵۹؛ سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۸ / ح ۳۸۷۴؛ السنن الكبرى: ۲ / ۴۲۲ / ۴۰۱؛ فضائل الصحابة: ۱۵؛ المعجم

الأوسط: ۵ / ۸۹؛ المعجم الكبير: ۳ / ۶۶ / ح ۲۶۸۰؛ نظم درر السمطين: ۲۲۲؛ كنز العمال: ۱ / ۱۷۲ / ح ۸۷۱ و ۳۷۹ - ۳۸۰ /

ح ۱۶۵۰؛ تفسیر ابن کثیر: ۴ / ۱۲۳؛ الدر المنثور: ۲ / ۶۰؛ الإكمال في أسماء الرجال: ۳۳ و منابع دیگر.

۳۶. مرقاة المفاتیح: ۱۸ / ۲۴.

۳۷. نسیم الریاض: ۳ / ۴۱۰.

... اگر از آن دو پیروی کنید، هرگز گمراه نمی شوید.

این واژه نیز دلالت بر وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام می کند؛ زیرا عدم گمراهی معلق بر پیروی از اهل بیت گردیده و پیروی از عترت ملازم با عدم ضلالت قرار داده شده و معنای این تلازم و تعلیق که در قالب جمله شرطیه بیان شده آن است که اگر از اهل بیت تبعیت شود، هرگز گمراهی نخواهد بود و این معنا مستلزم حق جانشینی اهل بیت علیهم السلام پس از پیامبر خداست. **تقریر ششم:** در پایان برخی از نقل های حدیث ثقلین، وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سه مرتبه فرمود: «أذکرکم الله فی أهل بیتی». این تأکید، دلالت بر وجوب پیروی از اهل بیت دارد؛ از این رو صاحب کتاب *اشعة اللمعات* می نویسد:

ولقد کرّر هذه الكلمة للمبالغة والتأكيد... فإنّ محبتهم وتعظیمهم ورعاية حقوقهم وآدابهم
اقدم واهمّ واتمّ؛^{۳۹}

تکرار این کلمات برای مبالغه و تأکید است... پس همانا محبت به آنان (اهل بیت) و بزرگداشت مقامشان و رعایت حقوقشان مقدم تر، مهمتر و تمام تر است.

زرقانی مالکی نیز می نویسد:

قال الحکیم الترمذی: حَضَّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ؛ لِأَنَّ الْأَمْرَ لَهُمْ مَعَايِنَةٌ، فَهَمَّ أْبَعْدَ عَنِ الْمَحْنَةِ؛^{۴۰}
حکیم ترمذی می گوید: پیامبر به تمسک به اهل بیت تأکید می نماید، زیرا امور برای اهل بیت روشن و منکشف است و پرده ای مقابل دیدگان آنان آویخته نشده و آنان نسبت به دیگران از گزند شیطان دورترند.

سخن ترمذی اشاره به جنبه عرفانی و ملکوتی قضیه دارد و از این راه وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام را توجیه می کند. به باور او که مطابق باور ما نیز هست، باید از اهل بیت علیهم السلام بدون چون و چرا پیروی نمود؛ همان گونه که از قرآن نیز باید بدون چون و چرا و بهانه جویی پیروی کرد؛ زیرا اهل بیت حقائق را می بینند و با عنایت به واقعیت سخن می گویند و

۳۸. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۵۰. همچنين رك: كنز العمال: ۱ / ۱۸۷ / ح ۹۵۰؛ الإكمال فی أسماء الرجال: ۱۱۹.

۳۹. نفحات الأزهار: ۲ / ۲۵۷، به نقل از أشعة اللمعات شرح المشكاة: ۴ / ۶۷۷.

۴۰. شرح العلامة الزرقانی علی المواهب اللدنیة للقسطلانی: ۷ / ۵؛ فیض القدير: ۲ / ۲۲۰.

بر اساس ذهنیات و پندارهای بشری نظر نمی دهند. البته این تقریر، علاوه بر وجوب پیروی، عصمت اهل بیت علیهم السلام را نیز اثبات می نماید که به زودی بدان اشاره خواهیم کرد.

در تمام روایت های حدیث ثقلین وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد آیند».

حوض کوثر از اموری است که با روایات قطعی ثابت شده و جای تردید در وجود آن نیست. در روایات زیادی بیان شده که در عالم بالا، حوضی وجود دارد که آن را حوض کوثر می گویند و در صحیح بخاری بابی به نام آن گشوده شده است.

از سوی دیگر، در روایات زیادی وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در کنار حوض منتظر اصحابش می نشیند؛ اما تعداد زیادی از اصحاب، پیش از آنکه به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برسند روانه دوزخ می شوند. بخاری از ابن مسیب و دیگران روایت کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

عن ابن المسيّب، أنّه كان يحدث عن أصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنّ النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: «يرد علي الحوض رجال من أصحابي فيحلّون عنه». فأقول: «يا رب! أصحابي». فيقول: «إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدوا على ادبارهم القهقري»؛^{٤١}

ابن مسیب می گوید که از اصحاب پیامبر روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کنار حوض، مردانی از اصحابم بر من وارد می شوند؛ اما آنان را می برند. آنگاه من عرضه می دارم: «خدایا، اینان اصحاب من هستند [پس چرا به سمت دوزخ برده می شوند؟]». خطاب می رسد: تو نمی دانی که آنان پس از تو چه کردند؟ همانا آنان مرتد شدند و به دوران جاهلیت خویش بازگشتند.

تعداد این روایات بسیار زیاد است و در جوامع مهم حدیثی مانند صحیح بخاری و مسند احمد روایت شده^{٤٢} و در بعضی از این روایات وارد شده که از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به جز

٤١. صحیح البخاری: ٧ / ٢٠٨.

٤٢. ما درباره این روایت، به تفصیل در بحث «عدالت صحابه» که اختصاص به جلد سیزدهم از همین مجموعه دارد پرداخته ایم و علاقه مندان می توانند به آن جلد مراجعه نمایند.

تعداد بسیار اندکی، بقیه به سمت دوزخ برده می شوند و شاهد بر این ادعا، روایتی است که بخاری نقل کرده است. وی می نویسد:

عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: بينا أنا قائم فإذا زمرة، حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم. فقال لهم. فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله قلت: وما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أديبارهم القهقري... فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم؛^{٤٣} ابوهریره روایت کرده که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: نگهبانی اصحاب من را از مقابل من می برد و من می گویم کجا می برید؟ می گوید: به سوی آتش. می گویم: به چه جرمی؟ عرضه می دارد: آنان پس از شما مرتد شدند و به دوران جاهلیت باز گشتند. پس من نمی بینم کسی از اصحابم خلاص شود مگر تعداد بسیار اندکی.

با وجود این روایات و با تمسک به قانون «الحديث يفسر بعضه بعضاً»^{٤٤} می توان نتیجه گرفت که تعبیر «حتى یرد علی الحوض» در حدیث ثقلین اشاره به این نکته دارد که میعاد پیامبر خدا صلى الله عليه وآله با اصحاب درباره رفتار آنان با ثقلین، کنار حوض کوثر است و بر اساس روایتی که نقل شد، بسیاری از اصحاب، به میعاد پیامبر صلى الله عليه وآله وفادار نمانده و اهل دوزخ می گردند؛ از این رو تعبیر حوض در حدیث ثقلین دربردارنده بار ویژه ای است و می توان با قرینه گرفتن احادیث دیگری که ناظر به حوض است، نتایج عمیق تری را به دست آورد.

در هر حال مناوی در کتاب فیض القدیر می نویسد:

وفي هذا مع قوله أولاً: «إني تارك فيكم» تلويح بل تصريح بأنهما كتوأمين خلفهما ووصى أمتهم بحسن معاملتهما وإيثار حقهما على أنفسهما والإستمساک بهما في الدين، أما الكتاب فلأنه معدن العلوم الدينية والأسرار والحكم الشرعية وكنوز الحقائق وخفايا الدقائق، وأما العترة فلأن العنصر إذا طاب أعان على فهم الدين فطيب العنصر يؤدي إلى حسن الأخلاق، ومحاسنها تؤدي إلى صفاء القلب ونزاهته وطهارته؛^{٤٥}

عبارت «انی تارک» اشاره، بلکه در این معنا تصریح دارد که قرآن و عترت، هم سنگ و قرین یکدیگرند؛ از این رو امر شده تا با آنان به نیکی رفتار شود و حقشان ادا گردد و به آنها تمسک

٤٣. صحیح البخاری: ٧ / ٢٠٨ - ٢٠٩.

٤٤. در مورد قرآن و حدیث وارد شده که «یفسر بعضه بعضاً»؛ یعنی همان طور که در قرآن برخی از آیات برخی آیات دیگر را تفسیر می کند؛ بعضی از احادیث نیز بعضی احادیث دیگر را تفسیر می کند.

٤٥. فیض القدیر: ٣ / ٢٠.

شود؛ زیرا هر دو ثقل واجد حقائق الهی بوده و امت موظف هستند تا در اعمال، افکار و تمامی شؤون، پیرو این دو ثقل باشند.

زرقانی نیز شرحی مانند سخن مناوی ذکر کرده که به دلیل رعایت اختصار، از بیان آن خودداری می‌کنیم.^{۴۶}

شهاب دولت آبادی از دیگر عالمان اهل سنت نیز در این باره می‌نویسد:

أَيُّ فِيشْهَدَانِ مَنْ كَانَ مُحِبًّا لِهَمَا، وَعَلَى مَنْ كَانَ مُعَادِيًّا، وَمَنْ أَطَاعَ أَمْرِي فِيهِمَا وَمَسَّكَ بِهِمَا
وَمَنْ تَرَكَ وَخَالَفَ؛^{۴۷}

[ثقلین کنار حوض] نزد رسول خدا شهادت می‌دهند که چه کسانی به قرآن و عترت مهرورزی کردند و از آن اطاعت نموده و به آنان تمسک جستند و چه کسانی از آنان روی گردان شده و مخالفت ورزیدند.

تقریر هفتم: در بعضی نقل‌های حدیث ثقلین وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در فقرات پایانی حدیث ثقلین فرمود: «فانظروا کیف تخلفونی فیهما؛ بنگرید که چگونه با میراث من رفتار می‌کنید». در محاورات فارسی نیز گفته می‌شود که: «فلان چیز یا فلان کس را به تو می‌سپارم، ببینم چه می‌کنی». این تعبیر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز دلالت بر وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام دارد.

شهاب خفاجی در توضیح این فقره می‌نویسد:

«فانظروا کیف تخلفونی فیهما»؛ أي بعد وفاتی، أنظروا عملکم بکتاب الله واتباعکم لأهل

بیتي، ورعايتهم وبرهم بعدي، فإن ما يسرهم يسرنی، وما یسؤهم یسؤونی؛^{۴۸}

«فانظروا کیف تخلفونی فیهما»؛ یعنی پس از درگذشت من بنگرید که رفتارتان با کتاب خدا و پیروی از اهل بیت و رعایت حقوق و نیکی با آنان چگونه است. همانا رفتار نیک شما با آنان، کردار نیک با من است و بد رفتاری شما با آنان، بد رفتاری با من است.

تقریر هشتم: پیش از این، در قسمت بیان متن حدیث ثقلین، ذیل روایت بیست و چهارم از

ابوذر روایتی به این کیفیت نقل شد که ابوذر حدیث ثقلین را با حدیث سفینه بیان کرد و گفت:

۴۶. ر.ک: شرح العلامة الزرقانی علی المواهب اللدنیة للقسطانی: ۲۵۰ / ۹.

۴۷. هدایة السعداء: مخطوط.

۴۸. نسیم الرياض: ۳ / ۴۱۰ - ۴۱۱.

إِنِّي سمعت نبيكم صلى الله عليه وآله وسلم يقول: «مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تركها هلك»، ويقول: «مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطة في بني إسرائيل من دخله غفر له»، ويقول: «إني تارك فيكم ما إن

تمسكتم به لن تضلوا، كتاب الله وعترتي ولن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض»؛^{٤٩}

همانا من از پیامبر شما شنیدم که می فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است که هرکس سوار آن شود نجات می یابد و هرکس آن را ترک کند هلاک می شود»؛ و نیز فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما مانند باب حطه در بنی اسرائیل است که هرکس داخل آن شود آمرزیده می گردد»؛ و نیز می فرمود: «من در میان شما چیزی باقی گذاشتم که اگر به آن تمسک جوید، هرگز گمراه نمی شوید کتاب خدا و عترتم و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد آیند».

پیش از تقریر استدلال، بیان يك مقدمه لازم است و آن مقدمه این است که در محاورات عرفی، قانونی وجود دارد با نام «وحدت سیاق» که یکی از قرائن بازیابی مراد متکلم به حساب می آید. این قانون مورد پذیرش شیعه و اهل سنت است و در مواردی به آن استناد می شود تا مراد متکلم بدست آید. کاربرد قانون «وحدت سیاق» به مواردی اختصاص دارد که دلیل بیّنی در میان نباشد؛ بنابراین اگر دلیل بیّنی ظهور سیاق عبارت را تحت الشعاع قرار ندهد، می توان به وحدت سیاق استناد کرد.

قانون وحدت سیاق گونه ای از اقسام ظهور کلام است و مفاد آن برگرفته از بررسی صدر و ذیل عبارت و چینش واژه ها است.

پس از بیان این مقدمه، به روایت ابوذر باز می گردیم. سخن ابوذر به عنوان روایتگر فرمایش پیامبر خدا صلى الله عليه وآله،^{٥٠} به حکم قانون وحدت سیاق بر وجوب پیروی از

٤٩. بنایع المودة: ١ / ٩٤ - ٩٥.

٥٠. گفتنی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله نیز در مواردی از این شیوه استفاده نموده و چند روایت را با سیاق واحدی بیان داشته است که می توان یکی از نمونه های این شیوه را در حدیث ولایت نگریست. رسول خدا صلى الله عليه وآله در غدیر خم، حدیث منزلت را با حدیث ولایت تلفیق نموده و در سیاق واحدی بیان داشته است. ابن حجر می نویسد: «ولا زال صلى الله عليه وسلم يسير بهم إلى أن وصل، وهو راجع للمدينة إلى غدیر خم قرب رابغ، فأمر بجمعهم ثم خطبهم، ووضّاهم بالتمسك بالقرآن وبأهل بيته، وقال في حقّ علي: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، وقال له: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله در راه بازگشت از

اهل بیت دلالت دارد؛ زیرا در سخنان او، حدیث ثقلین کنار حدیث سفینه قرار گرفته و حدیث سفینه بدون تردید بر وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با بیان حدیث سفینه، اهل بیت را به کشتی نوح تشبیه نموده است. وجه تشبیه در آن است که کشتی نوح تنها راه نجات قوم نوح از طوفان سهمگین و عذاب الاهی بود و هرکس که از سوار شدن بر آن کشتی سر باز زد، به هلاکت و نابودی گروید. اهل بیت علیهم السلام نیز در حکم همان کشتی هستند که در طوفان فتنه ها و گمراهی ها تنها راه نجات و رستگاری امت هستند. بنابراین، حدیث سفینه از آنجا که اهل بیت علیهم السلام را تنها راه نجات امت معرفی می نماید، دلالت بر وجوب پیروی از آنان می کند و از آنجا که حدیث ثقلین نیز به دنبال حدیث سفینه ذکر شده و در سیاق واحدی بیان گردیده، پس این حدیث نیز بر وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد. علاوه بر این مطلب، می توان به حکم وحدت سیاق استفاده نمود که اهل بیت علیهم السلام تنها راه نجات می باشند و طریق حق، منحصر در آنان است، نه اینکه وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام در کنار پیروی از دیگران، نجات بخش به نظر آید.

توضیح بیشتر آنکه: ممکن است در نظر برخی این تصور به نظر آید که وجوب پیروی از اهل بیت با پیروی از دیگر صحابه منافات ندارد و می توان میان پیروی از اهل بیت و دیگر صحابه جمع نمود؛ اما همان طور که گذشت، وحدت سیاق روایت ابوذر دلالت می کند بر این نکته که طریق حق تنها در پیروی از اهل بیت علیهم السلام است و اگر عملکرد دیگر صحابه با کردار اهل بیت علیهم السلام منطبق بود، قابل پیروی است و در غیر این صورت، تنها باید به شیوه اهل بیت تمسک کرد.

حافظ سمهودی در کتاب *جواهر العقدين*، با اشاره به نکته مذکور می نویسد:

هذا الحث شامل للتمسك بمن سلف من أمة أهل البيت والعترة الطاهرة والأخذ بهداهم. وأحق من تمسك به منهم: إمامهم وعالمهم علي بن أبي طالب رضي الله عنه في فضله وعلمه ودقائق مستنبطاته وفهمه وحسن شيمه، ورسوخ قدمه. ويشير إلى هذا ما أخرجه

حجة الوداع، امر نمود تا مردم را جمع نمایند؛ سپس خطبه خواند و مردم را به قرآن و اهل بیت وصیت نمود و در حق علی فرمود: «هرکس من مولای او هستم، اینک علی مولای او است» و فرمود: «علی نسبت به من، مانند هارون نسبت به موسی است، مگر در نبوت».

بنابراین، همان گونه که از نقل ابن حجر برمی آید، رسول خدا صلی الله علیه وآله در یک خطبه حدیث ثقلین، حدیث ولایت و حدیث منزلت را بیان نموده و آن ها را با سیاق واحدی بیان داشته است.

الدارقطني في الفضائل عن معقل بن بشار قال: سمعت أبا بكر رضي الله عنه يقول: علي بن أبي طالب رضي الله عنه عترة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أي الذي حث على التمسك بهم، فخصه أبو بكر رضي الله عنه بذلك لما أشرنا إليه، وبهذا خصه صلى الله عليه وسلم من بينهم يوم غدیر خم بما سبق من قوله: «من كنت مولاه فعلي مولاه»،

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»، وهذا حديث صحيح لا مریة فيه؛^{۵۱}

رسول خدا با حدیث ثقلین مردم را وادار به پیروی از اهل بیت نموده است و علی بن ابی طالب سزاوارترین فرد از اهل بیت به پیروی می باشد؛ زیرا در فضل و در علم و دقت استنباط و پایداری و استقامت، سرآمد همگان است و شاهد بر این مطلب، روایتی است که دارقطنی از معقل بن یسار روایت نموده که از ابوبکر شنیدم که گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام از عترت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به حساب می آید، یعنی از همان کسانی که رسول خدا به تمسك از آنان امر نموده است. بنابراین، ابوبکر مصداق عترت را علی بن ابی طالب معرفی نمود، و از این رو پیامبر در غدیر خم از میان عترت خویش، دست علی را بلند کرد و فرمود: «هرکس من مولای او هستم اینک علی مولای او است، پروردگارا دوستان علی را دوست بدار و با دشمنانش دشمن باش». و این حدیث بدون تردید صحیح است.

شبهه همین سخن را ابن حجر مکی در کتاب **صواعق محرقه** به دست داده است. بنابراین، با استناد به سخن ابوبکر کاملاً آشکار می گردد که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، مصداق عترت است و لازم است که تنها از او پیروی گردد.

خلاصه سخن در دلالت حدیث ثقلین آن شد که این حدیث بر وجوب پیروی و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد و آن حضرت نخستین و برترین مصداق عترت است و عترت نیز افضل افراد امت اند و پس از امیرالمؤمنین علیه السلام، فرزندان آن حضرت که همگی از مصادیق عترت هستند، خلفای پیامبر خدا صلى الله عليه وآله می باشند و آخرین فرد آنان وجود امام عصر ارواحنا فداه است.

عترت پیامبر صلى الله عليه وآله پس از درگذشت آن حضرت تا پایان دنیا هستند و همگی همراه با قرآن می باشند و از قرآن جدایی ندارند.

دسته دیگری از احادیث، تعداد عترت را مشخص نموده و این دسته از احادیث نیز مورد قبول شیعه و سنی است. در این روایات با تعبیری مانند «الأئمة بعدي اثني عشر» یا «الخلفاء بعدي اثني عشر»، تعداد امامان پس از پیامبر خدا را بیان نموده است. بنابراین، این دسته از احادیث در حکم مفسر حدیث ثقلین است و معنای حدیث ثقلین را این گونه بیان می دارد: «من در میان شما دو چیز باقی می گذارم، کتاب خدا و عترتم که همان دوازده امام پس از من می باشند».

دسته دیگری از احادیث بیان داشته که اگر کسی از دنیا برود، درحالی که امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده و اهل دوزخ است. این روایات به تعبیر مختلفی وارد شده از قبیل: «من مات وليس في عنقه بيعة امام، مات ميتة جاهلية»، «من مات ليلة وليس في عنقه بيعة امام فمات ميتة جاهلية»، «من مات ولم يعرف امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية» و در جوامع حدیثی معتبر اهل سنت، روایت گردیده است. به حکم این روایات، در هر زمانی امامی وجود دارد و این امام باید یکی از آن دوازده امام و یکی از مصادیق ثقلین باشد.

بنابراین وجود امام عصر علیه السلام نیز از حدیث ثقلین استفاده می شود و این حدیث نه تنها جانشین بلافصل پیامبر صلی الله علیه وآله؛ بلکه امامت امامان دوازده گانه علیهم السلام را نیز ثابت می نماید که نخستین آنان امیرالمؤمنین علیه السلام و آخرین آنان امام عصر علیه السلام است.

ابن حجر مکی در کتاب *صواعق محرقة* می نویسد:

وفي أحاديث الحثّ على التمسك بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسك به إلى يوم القيامة، كما أنّ الكتاب العزيز كذلك، ولهذا كانوا أماناً لأهل الأرض؛^{۵۲}

در احادیث تأکید شده که باید به اهل بیت علیهم السلام تمسک جست و این روایات اشاره دارد که تا روز قیامت، همواره باید کسی باشد که اهلیت امامت را داراست، همان طور که کتاب خدا نیز تا قیامت باقی خواهد ماند.

و سمهودی نیز می نویسد:

إنّ ذلك يفهم وجود من يكون أهلاً للتمسك به من أهل البيت والعترة الطاهرة في كلّ زمان وجدوا فيه إلى قيام الساعة، حتى يتوجّه الحثّ المذكور إلى التمسك به، كما أنّ الكتاب العزيز كذلك، ولهذا كانوا - كما سيأتي - أماناً لأهل الأرض، فإذا ذهبوا ذهب أهل الأرض؛^{۵۳}

این حدیث دلالت دارد بر اینکه در هر زمان تا روز قیامت، فردی از اهل بیت و عترت طاهره وجود دارد و اگر غیر این باشد، تأکید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدون وجه خواهد بود، همان طور که کتاب عزیز نیز این گونه است [یعنی تا روز قیامت باقی است و اگر قرآن تا قیامت باقی نبود، معنا نداشت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر آن تأکید نماید]، و به همین دلیل فرمود که اهل بیت مایه ایمنی و امان اهل زمین هستند و زمانی که آنان بروند، اهل زمین نیز خواهند رفت.

مناوی نیز شبیه این سخنان را بیان داشته که برای رعایت اختصار از نقل آن خودداری می‌کنیم.^{۵۴}

بنابراین، از مجموع این بیانات استفاده می‌شود که اهل بیت علیهم السلام به عنوان یکی از ثقلین، نه تنها باید جانشین بلافصل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باشند؛ بلکه وجود آنان تا قیامت نیز استمرار دارد و به صورت متصل ادامه می‌یابد و از آنجا که پس از امام عسکری علیه السلام نباید این رشته منقطع شود، نتیجه می‌گیریم که امام عصر علیه السلام نیز پس از پدر بزرگوار خویش جانشین پیامبر خداست و تاکنون در قید حیات بوده و خواهد بود، تا مبادا زمین از وجود یکی از ثقلین خالی شود. بر این اساس، ثابت می‌شود که حدیث ثقلین به صورت‌های مختلف بر وجوب پیروی از اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.

گستره دلالت حدیث ثقلین آن قدر وسیع است که برخی مانند جلال الدین سیوطی این حدیث را ذیل «آیه مودت» بیان داشته‌اند و برخی از این حدیث برای تفسیر «آیه تطهیر» بهره‌جسته‌اند. برخی دیگر ذیل آیه (وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ) و برخی نیز ذیل آیه (وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) حدیث ثقلین را مطرح و آیات شریف را به برکت این حدیث، تفسیر کرده‌اند.

به همین دلیل حافظ سخاوی پس از نقل حدیث ثقلین می‌نویسد:

وناهيك بهذا الحديث العظيم فخراً لأهل بيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم، لأن قولہ
صلى الله عليه وآله وسلم: «أنظروا كيف تخلفوني فيهما، وأوصيكم بعترتي خيراً، وأذكركم الله في
أهل بيتي» - على اختلاف الألفاظ في الروايات التي أوردتها - تتضمن الحث على المودة لهم

۵۳. جواهر العقدين: ۲۴۴.

۵۴. ر.ك: فيض القدير: ۲ / ۱۷۴.

والإحسان إليهم والمحافظة بهم واحترامهم وإكرامهم وتأدية حقوقهم الواجبة والمستحبة،
فإنهم من ذرية طاهرة من أشرف بيت وجد على وجه الأرض فخراً وحسباً ونسباً؛^{٥٥}

کافی است که این حدیث مایه فخر و عظمت اهل بیت علیهم السلام باشد، زیرا سخن رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود: «بنگرید که چگونه از سوی من با بازمانده من رفتار می کنید، و
شما را وصیت می کنم که با عترت من با نیکی رفتار کنید، شما را به خدا سفارش می کنم در مورد
اهل بیتم...»؛ بنا بر اختلاف الفاظ روایات، دربردارنده تأکید بر مهرورزی و نیکی به اهل بیت و
رعایت حقوق و احترام و اکرام آنان است، زیرا آنان از نسلی پاک و از برترین خانه ای هستند که
روی زمین وجود دارد.

ملاً علی قاری نیز در شرح حدیث ثقلین می نویسد:

والمعنى أنبؤكم حق الله في محافظتهم ومراعاتهم واحترامهم وإكرامهم ومحبتهم
ومودتهم؛^{٥٦}

حدیث ثقلین به این معنا است که به شما خبر می دهم که از اهل بیت حمایت نمائید و حقوق
آنان را رعایت کنید و به آنان احترام گذارید و تکریمشان کنید و آنان را مورد مهرورزی قرار دهید.
نتیجه بررسی دلالت حدیث ثقلین تاکنون به اینجا رسید که این حدیث بر جانشینی امیرالمؤمنین و
اُمّه دوازده گانه علیهم السلام و وجوب پیروی از آنان دلالت
دارد؛ اما گستره دلالتی این حدیث هنوز به موارد ذکر شده محدود نمی گردد و می توان از این
حدیث عصمت اهل بیت علیهم السلام را نیز استفاده نمود.

مرحوم سید محمد تقی حکیم رحمه الله که از دانشوران برجسته حوزه نجف بود و در
دانشگاه و مراکز آکادمیک نیز به فعالیت علمی مشغول بود. در جلسه ای در قاهره مصر، با
اندیشمندان اهل سنت به بحث نشسته و عصمت اهل بیت علیهم السلام را از حدیث ثقلین اثبات
کرده و دانشمندان مصری نیز تسلیم برهان وی شده بودند و شرح این ماجرا بعدها در مجله ای
در نجف به چاپ رسید که در اختیار نگارنده است.

٥٥. إستجلاب ارتقاء الغرف: ١ / ٣٦٥-٣٦٧.

٥٦. مرقاة المفاتیح: ١٨ / ٦ - ٧.

در هر حال عصمت، مفهوم گسترده و پیچیده ای است و اثبات آن به شیوه های مختلفی امکان پذیر است. در اینجا سخن در امکان ذاتی آن نیست؛ بلکه روی سخن در امکان وقوعی این مفهوم است. چند شیوه برای احراز عصمت وجود دارد:

نخست: از طریق نص، به عصمت شخصی اشاره شود که بدون تردید کاشف از عصمت در آن شخص خواهد بود.

شیوه دوم: به یکی از لوازم عصمت در شخصی اشاره شود؛ مانند آنکه گفته شود: فلانی از هر عیب و نقصی منزه است و این معنا نیز عصمت را اثبات می نماید.

شیوه سوم: به صورت مطلق گفته شود که در تمام افعال از عمل فلانی پیروی نما. یا اینکه گفته شود: هرچه از فلانی صادر شد، بپذیر. این معنا نیز بدون تردید عصمت را ثابت می کند؛ زیرا اگر مفید اثبات عصمت نباشد، مستلزم تناقض خواهد بود.

اثبات عصمت طبق شیوه سوم به بیانات مختلفی از آیات و روایات وارد شده است. خداوند در قرآن کریم به صورت مطلق و بدون کوچک ترین قید و استثنائی می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^{۵۷}

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و فرستاده او و اولوالامر فرمان بردارید.

و در آیه دیگر می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛^{۵۸}

ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و با راست گویان باشید.

که در این مورد نیز به صورت مطلق و بدون هیچ قید و استثنائی امر به پیروی از صادقان نموده است. اما در موارد دیگر، دیده می شود که امر به پیروی از شخصی، مقید به موارد خاصی شده است، مانند آیه:

(وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ)؛^{۵۹}

و در برابرشان از روی مهربانی سر تواضع فرودآور.

۵۷. سوره نساء، آیه ۵۹.

۵۸. سوره توبه، آیه ۱۱۹.

۵۹. سوره اسراء، آیه ۲۴.

و دیگر آیاتی که به اطاعت از والدین امر نموده است؛ اما نه به صورت مطلق، بلکه در جای دیگر قید آن را بیان کرده و فرموده است:

(وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛^{۶۰}

و به انسان وصیت کردیم که با والدینش به نیکی رفتار کند؛ اما اگر والدین بخواهند که تو از روی نادانی به من شرک بورزی، پس از آنان پیروی نکن.

یعنی اگر والدین فرزند خویش را امر نمودند که به خداوند شرک بورزد، فرزند نباید اطاعت کند. در نتیجه از این بیان خداوند استفاده می شود که وی در مقام تبیین عصمت والدین نیست؛ چراکه پیروی از آنان را مقید کرده است، برخلاف مواردی که به اطاعت از پیامبر خدا و اهل بیت علیهم السلام امر نموده است.

با بیان مطالب مذکور، حدیث ثقلین نیز از مواردی است که عصمت را برای اهل بیت علیهم السلام ثابت می کند و غیر از پیامبر خدا و اهل بیت، دیگران را از این فضیلت بزرگ محروم می نماید. البته کسی غیر از اهل بیت نیز ادعای عصمت نکرده؛ ولی در عین حال این حدیث به روشنی بر عصمت اهل بیت دلالت می کند.

پیش از این و در قسمت بیان متن حدیث ثقلین، روایت مسلم از زید بن ارقم را نقل کردیم که از زید بن ارقم پرسیدند: آیا همسران پیامبر نیز از مصادیق عترت اند؟ و او طبق يك نقل پاسخ داد: «اهل بیت کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است». در نقل دیگری وارد شده است که گفت: «همسر را اگر طلاق بدهند می رود و از خانه طرد می شود، درحالی که اهل بیت به اهل خانه گفته می شود و مراد آل عباس، آل عقیل و آل جعفر هستند» و کلام او به این معناست که اهل بیت تنها بنی هاشم هستند و بس.

حال از میان تیره های بنی هاشم هیچ کدام ادعای عصمت نکرده اند و کسی نیز در مورد آنان مدعی عصمت نشده مگر برای امیرالمؤمنین و فرزندان آن حضرت علیهم السلام و از آنجا که امر پیامبر صلی الله علیه وآله به پیروی از ثقلین مطلق و بدون قید بیان شده، استفاده می شود که مراد از عترت تمام بنی هاشم نیستند و پیش از این، از قول ابوبکر نیز نقل کردیم که او امیرالمؤمنین علیه السلام را مصداق عترت معرفی نمود و اگر سخن ابوبکر هم نبود، باز معنا نداشت که پیامبر خدا

۶۰. سوره عنکبوت، آیه ۸.

صلی الله علیه وآله تمام بنی هاشم را به صورت

مطلق سزاوار پیروی معرفی نماید و کسی همچین ادعایی نکرده است. پس نتیجه گرفته می شود که ثقلین معصوم هستند؛ زیرا به صورت مطلق، امر به پیروی از آنان وارد شده و مصادیق عترت نیز تنها امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه ای علیهم السلام هستند که از نسل آن حضرت می باشند. فخر رازی ذیل آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) می نویسد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمْرُ بَطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَمَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ وَالْقَطْعِ، لَا بَدَّ وَأَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَاءِ، إِذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَاءِ كَانَ بِتَقْدِيرِ إِقْدَامِهِ عَلَى الْخَطَا يُكُونُ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِمُتَابَعَتِهِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَمْرًا بِفِعْلِ ذَلِكَ الْخَطَا، وَالْخَطَا لِكَوْنِهِ خَطَاً مَنْهِيًّا عَنْهُ، فَهَذَا يَفْضِي إِلَى اجْتِمَاعِ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ فِي الْفِعْلِ الْوَاحِدِ بِالِاعْتِبَارِ الْوَاحِدِ وَهُوَ مُحَالٌ. فَثَبِتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمْرُ بَطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ، وَثَبِتَ أَنَّ كُلَّ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، فَثَبِتَ قَطْعًا أَنَّ أَوْلِي الْأَمْرِ الْمَذْكُورِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ لَا بَدَّ وَأَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا؛^{٦١}

خداوند در این آیه به صورت قطعی [و مطلق] امر نموده تا از اولوالامر پیروی گردد و هنگامی که خداوند به طور قطعی امر به اطاعت از کسی نماید، لازم است که آن شخص معصوم باشد، زیرا اگر آن شخص معصوم از خطا نباشد، ممکن است خطائی از او سرزند و حال آنکه خطا مورد نهی خداوند است و هنگامی که پیروی از او به صورت قطعی وارد شده باشد، لازم می آید که خداوند از سویی امر به پیروی او نماید و از سویی نهی از خطای او نماید و در این صورت اجتماع امر و نهی شارع به فعل واحد و اعتبار واحد تعلق می گیرد که محال است. بنابراین لازم است که اولوالامر معصوم باشند تا محذور تناقض در امر و نهی شارع حکیم لازم نیاید.

برهان فخر رازی به عنوان موجه کلیه صحیح است؛ زیرا اگر خداوند شخصی را به عنوان مطلق و رها مرجع مردم قرار دهد، درحالی که آن شخص از لغزش در امان نباشد، لازم می آید که شارع یا لغزش او را نیز تأیید کند و یا آنکه اساساً برای آن شخص، کوچک ترین لغزش و انحرافی نباشد. اما فرض نخست نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا خداوند حکیم هرگز امر به پیروی از لغزش و انحراف و خطا نمی کند؛ چراکه در این صورت خلق خود را به فساد و تباهی رهنمود ساخته و حال

آنکه ساحت ربوبی منزّه از امر به فساد و تباهی است، در نتیجه تنها فرض دوم باقی می ماند مبنی بر اینکه اولوالامر معصوم و ایمن از هرگونه لغزش و انحراف اند. البته هنگامی که چنین افراد معصومی در جامعه باشند، عقل و عقلا پیروی از غیر معصومان را نمی پذیرند.

مشابه برهان مذکور نیز در مورد آیه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) نیز صادق است و گستره دلالتی برهان مذکور، حدیث سفینه و بسیاری از احادیث دیگر همچون حدیث:

من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصى الله، ومن أطاع علياً فقد أطاعني، ومن عصى علياً فقد عصاني؛^{۶۲}

هرکس از علی پیروی کند، از من پیروی نموده، و هرکس از من پیروی نماید، از خدا پیروی نموده و هرکس از علی نافرمانی کند، از من نافرمانی نموده و هرکس از من نافرمانی کند، از خدا نافرمانی نموده است.

را نیز در برمی گیرد؛ زیرا دستور به پیروی مطلق از «صادقان» در آیه مذکور و پیروی از اهل بیت در حدیث سفینه، جز با فرض عصمت معقول نخواهد بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با بیانات دیگری نیز هم عصمت و هم مصداق ثقلین را مشخص نموده است. یکی از احادیثی که در حکم مفسر حدیث ثقلین تلقی می شود، حدیث ذیل است:

عليّ مع القرآن والقرآن مع عليّ، لا يفترقان^{۶۳} حتى يردا عليّ الحوض؛^{۶۴}

علی همراه قرآن و قرآن همراه علی است و این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر من وارد آیند.

این روایت به روشنی امیرالمؤمنین علیه السلام را همراه همیشگی قرآن معرفی می نماید و حدیث ثقلین را نیز تفسیر می کند، به این معنا که مصداق آن را مشخص می نماید و امیرالمؤمنین علیه السلام را مصداق اتمّ و اکمل ثقلین به حساب می آورد و این معنا نیز جز با فرض عصمت معنای صحیحی نمی یابد و از آنجا که اصل دعوا در مسأله خلافت و جانشینی پیامبر بر سر مصداق

۶۲. المستدرک علی الصحیحین: ۱۲۱/۳؛ کنز العمال: ۱۱/۶۱۴؛ ح/۳۲۹۷۳؛ الکامل (ابن عدی): ۲۳۳۷/۷ ش/۲۱۳۲.

۶۳. در بعضی از نسخ وارد شده: «لا یفترقان».

۶۴. المعجم الصغیر: ۱ / ۲۵۵؛ المعجم الأوسط: ۵ / ۱۳۵؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام:

۱۱۷ / ح / ۱۴۳؛ تاریخ الخلفاء: ۱۹۱؛ الصواعق المحرقة: ۱۲۴ و ۱۲۶؛ الجامع الصغیر: ۲ / ۱۷۷ / ح / ۵۵۹۴.

بلافضل است، ثابت می شود که از میان صحابه، تنها امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق ثقلین و معصوم است و لیاقت منصب جانشینی بلافضل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را داراست.

مناوی در فیض القدیر می نویسد:

وعترتی أهل بيتي تفصیل بعد إجمال بدلاً أو بياناً، وهم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً؛^{۶۵}

مراد از اهل بیتی که پس از عترتی بیان شده، تفصیل بعد از بدل و یا اجمال است و آنان همان اصحاب کساء می باشند که آیه تطهیر در شأنشان نازل گردیده است.

با بیانی که گذشت، شرح حدیث ثقلین نیز معلوم می گردد؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین، گمراه نشدن امت را در گروه پیروی بی چون و چرا از قرآن و اهل بیت معرفی نموده و اگر اهل بیت از عصمت برخوردار نباشند، چگونه پیروی مطلق از آنان می تواند مایه رستگاری امت باشد؟

برهان دیگری که می توان با استعانت از حدیث ثقلین بر عصمت اهل بیت علیهم السلام اقامه نمود، از راه هم سنگ انگاری قرآن و عترت است. در تمام نسخه های حدیث ثقلین قرآن و عترت از لحاظ دستوری، به صیغه تشبیه یا «مای موصوله» آمده و این نکته بیانگر هم سنگ قرار دادن قرآن و عترت است؛ به این معنا که هرچه درباره قرآن صادق باشد، در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز صادق خواهد بود؛ از این رو حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام در خطبه ای فرمود:

ونحن أحد الثقلين اللذين خلفهما جدِّي صلی الله علیه وآله وسلّم في أمته ونحن

ثاني كتاب الله، فيه تفصیل كل شيء، لا يأتيه الباطل من يديه ولا من خلفه؛^{۶۶}

و ما یکی از دو ثقلین هستیم که جدم رسول خدا به عنوان جانشین خویش در میان امتش قرار داد. ما هم سنگ کتاب خدا هستیم، همان کتابی که باطل از پیش رو و پشت نمی تواند به ساختش وارد شود [کنایه از عصمت است].

بنابراین، اگر کتاب خدا معصوم از انحراف است، اهل بیت علیهم السلام که قرین آن قرار داده شده اند نیز معصوم از انحراف خواهند بود.

۶۵. فیض القدیر: ۳ / ۲۰.

۶۶. ینابیع المودة: ۱ / ۷۴ / ح ۱۰.

برهان سوم بر عصمت اهل بیت مبتنی بر قاعده «من كان يجوز عليه الضلال لا يمكن أن يكون مانعاً عن الضلال» است که مورد قبول عقلاء است. توضیح بیشتر آن است که قاعده مذکور می گوید: کسی که خود ایمن از گمراهی نیست، نمی تواند مانع از گمراهی دیگران باشد. از سوی دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با بیان حدیث ثقلین، تمسک به اهل بیت علیهم السلام را عامل عدم گمراهی امت برشمرده و اگر اهل بیت معصوم نبوده و خود ایمن از انحراف نباشند، نمی توانند مانع گمراهی امت قلمداد گردند.

برهان چهارم بر عصمت اهل بیت: در حدیث ثقلین بیان شده که قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند و این تعبیر با واژه «لن يفترقا» بیان گردیده است که دلالت بر نفی دائمی می کند؛ بنابراین معنای این عبارت آن است که اهل بیت علیهم السلام هرگز با قرآن مخالفت نمی کنند و این معنا جز با عصمت امکان پذیر نیست.

برهان پنجم: در بعضی از نقل های حدیث ثقلین وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در پایان بیانات خویش در حق امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اللهم، أدر الحق معه حيث كان؛^{٦٧}

خدایا، در هر حالی حق را همراه علی قرار بده.

این فقره مربوط به حدیث غدیر خم است و در ضمن بیان روایت بیست و ششم به تفصیل به اصل آن اشاره شد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، ضمن بیان حدیث غدیر، به حدیث ثقلین اشاره کرده و طبق برخی از نقل ها، در ادامه حدیث ثقلین، به عبارت مذکور اشاره نمود. از این روایت استفاده می شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در هر حالی با حق و حقیقت است و هیچگاه از حق جدا نمی شود، و هم سنگ بودن دائمی با حق جز با عصمت سازگاری ندارد.

برهان ششم: ابن مغازلی نیز در ادامه حدیث ثقلین، عبارت ذیل را اضافه نقل نموده که پیامبر

فرمود:

ناصرهما لي ناصر، وخاذلهمما لي خاذل، ووليئهما لي ولي، وعدهما لي عدو؛^{٦٨}

یاری کننده ثقلین، یاری کننده من است و ذلیل کننده آن دو، ذلیل کننده من است و دوست دار آن دو، دوست دار من است و دشمن آن دو، دشمن من است.

٦٧. سنن الترمذی: ٥ / ٢٩٧ / ح ٣٧٩٨؛ المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٢٤ - ١٢٥ و منابع دیگر.

٦٨. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام: ٣٦. همچنین ر.ک: نظم درر السمطین: ٢٣٤.

از عبارت فوق به دست می آید که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، اهل بیت را نازل منزله خویش قرار داده و شأن آنان را مطابق شأن خویش معرفی نموده و از این عبارت استفاده می شود که مقامات پیامبر صلی الله علیه وآله به استثنای نبوت که به دلیل خاص تخصیص خورده، برای اهل بیت علیهم السلام نیز ثابت می گردد و همچنین عصمت آنان را نیز ثابت می نماید.

برهان هفتم: حافظ ابونعیم اصفهانی به سند خود از براء بن عازب روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پس از بیان حدیث ثقلین فرمود:

وإنهم لن يخرجوكم من باب هدى ولن يدخلوكم في باب ضلالة؛^{۶۹}

همانا ثقلین شما را از درب هدایت خارج نمی کنند و در درب گمراهی نمی افکنند.

این تعبیر دلالت می کند که اهل بیت علیهم السلام امت را از راه مستقیم خارج نخواهند کرد و اگر امت دائماً از اهل بیت پیروی نمایند، بر صراط مستقیم خواهند بود و لازمه این سخن آن است که اهل بیت از هرگونه انحراف و لغزشی مصون هستند.

ابن حجر هیتمی در کتاب *منح مکیه* می نویسد:

وفي الحديث: «إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي، كتاب الله وعترتي»، فليتأمل

گونه صلی الله علیه وسلم *قرنهم بالقرآن في أن التمسك بهما يمنع الضلال ويوجب الكمال*؛^{۷۰}

و در حدیث وارد شده که من در میان شما چیزی باقی می گذارم که اگر به آن تمسک کنید، پس از من هرگز گمراه نمی شوید؛ کتاب خدا و عترتم. پس باید اندیشید که رسول خدا، اهل بیت را هم سنگ قرآن قرار داده در اینکه تمسک به آن دو، مانع گمراهی و موجب کمال می باشد.

صاحب کتاب *دراسات اللیب* نیز می نویسد:

وفيه من تأكد أخبار كونهم على الحق كالقرآن، وصونهم أبداً عن الخطأ

كالوحي المنزل ما لا يخفى على الخبير؛^{۷۱}

از پیامبر نقل شده که آن حضرت تأکید نمود که اهل بیت مانند قرآن برحق هستند و تا ابد مانند وحی منزل از خطا ایمن می باشند و این نکته بر شخص خیر پوشیده نیست.

۶۹. منقبه المطهرين: مخطوط؛ كنز العمال: ۱۱ / ۶۱۱ - ۶۱۲ / ح ۳۲۹۶۰.

۷۰. المنح المکیة في شرح القصيدة الهمزية: ۲۷۸.

۷۱. دراسات اللیب: ۲۳۳.

بنابراین حدیث ثقلین به بیاناتی که ذکرش گذشت، دلالت بر عصمت اهل بیت علیهم السلام می نماید.

۴- اعلمیت

یکی دیگر از مواردی که گستره دلالت حدیث ثقلین آن را دربرمی گیرد، اعلمیت و داناتر بودن اهل بیت است و اعلمیت علاوه بر آنکه از فضائل برجسته و مهم اهل بیت است، یکی از اساسی ترین شروط جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز محسوب می شود.

از حدیث ثقلین به چند صورت می توان اعلمیت اهل بیت را اثبات نمود:

برهان نخست: تأکید پیامبر بر تمسک بی چون و چرا از اهل بیت علیهم السلام علاوه بر اثبات عصمت، اعلمیت اهل بیت را نیز ثابت می نماید؛ از این رو برخی از حدیث پژوهان اهل سنت از تأکید بر تمسک به اهل بیت، اعلمیت را نیز استفاده کرده اند.

سمهودی در این زمینه می نویسد:

الذین وقع الحثّ علی التمسک بهم من أهل البيت النبویّ والعترة الطاهرة، هم العلماء

بکتاب الله عزّ وجلّ؛ إذ لا یحثّ صلی الله علیه وسلّم علی التمسک

بغیرهم، وهم الذین لا یقع بینهم وبين الكتاب افتراق حتّى یردا الحوض، ولهذا قال

لا تقدّموهما فتهلکوا ولا تقصروا عنهما فتهلکوا؛^{۷۲}

رسول خدا بر تمسک به اهل بیت تأکید نموده، زیرا آنان عالمان به کتاب خدا هستند و پیامبر بر تمسک به غیر ایشان تأکید نکرده است و میان اهل بیت و قرآن جدایی نمی افتد تا اینکه کنار حوض بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم وارد آیند؛ از این رو رسول خدا فرمود: «بر اهل بیت پیشی نگیرید، زیرا هلاک می شوید، و در حق آنان کوتاهی نکنید، زیرا به تباهی گروید».

ابن حجر نیز می نویسد:

ثمّ الذین وقع الحثّ علیهم منهم إمّا هم العارفون بکتاب الله وسنة رسوله، إذ هم الذین

لا یفارقون الكتاب إلى الحوض، ویؤیّده الخبر السابق: «ولا تعلّموهم فإنّهم أعلم منکم»،

وَمَيِّزُوا بِذَلِكَ عَنِ الْبَقِيَّةِ الْعُلَمَاءَ، لِأَنَّ اللَّهَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً وَشَرَّفَهُمْ بِالْكَرَامَاتِ الْبَاهِرَةِ وَالْمَزَايَا الْمُتَكَاثِرَةِ؛^{۷۳}

بر تمسک به اهل بیت تأکید شده، زیرا تنها آنان به کتاب خدا و سنت رسول آگاهند و از کتاب جدا نمی شوند تا اینکه کنار حوض بر پیامبر وارد آیند و آنچه این نکته را تأیید می نماید، حدیث پیشین است که فرمود: «به اهل بیت نیاموزید، همانا آنان دانایانتر از شما هستند»؛ و اهل بیت به همین دلیل از بقیه علما جدا می شوند؛ چراکه خداوند هرگونه پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را پاک قرار داده و کرامات آشکار و مزایای افزونی بر آنان مرحمت فرموده است.

برهان دوم: واژه ثقلین دلالت بر اعلمیت اهل بیت می کند. زمخشری و ملا علی قاری در بیان علت نام گذاری ثقلین می نویسند:

وقد شبه بهما الكتاب والعترة في أن الدين يستصلح بهما ويعمر؛^{۷۴}

کتاب و عترت را به این روی ثقلین نامیدند که به واسطه قرآن و عترت، دین آباد می شود.

برهان سوم: اگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با وجود شخص یا افراد داناتری، امت را به اهل بیت علیهم السلام ارجاع دهند، مرتکب امر قبیحی گردیده اند و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هرگز مرتکب امر ملامت آفرینی نمی شود؛ در نتیجه اهل بیت اعلم امت خواهند بود. سعدالدین تفتازانی که از اسطوانه های اهل سنت است، در کتاب **شرح مقاصد**، پس از بیان حدیث ثقلین می نویسد:

ألا يرى أنه صلى الله عليه وآله وسلم قرنهم بكتاب الله في كون التمسك بهما منقذاً من الضلالة، ولا معنى للتمسك بالكتاب إلا الأخذ بما فيه من العلم والهداية، فكذا في العترة؛^{۷۵}

آیا نمی نگرید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، اهل بیت را هم سنگ و قرین کتاب خدا قرار داده و تمسک به اهل بیت را کنار تمسک به قرآن جای داده و تمسک به هر دو را مایه نجات از گمراهی خوانده است؟ تمسک به قرآن معنا نمی دهد، مگر آنکه به آیات آن عمل شود و همچنین تمسک به اهل بیت علیهم السلام معنا نمی دهد، مگر زمانی که علوم آنان برگرفته شود و از هدایتشان پیروی گردد.

۷۳. الصواعق المحرقة: ۱۵۱.

۷۴. الفائق في غريب الحديث والأثر: ۱ / ۱۵۰؛ مرقاة المفاتیح: ۱۸ / ۶.

۷۵. شرح المقاصد: ۲ / ۳۰۳.

و شبیه این سخنان را حافظ سمهودی بیان داشته و همچنین در متن حدیث ثقلین که طبرانی و متقی هندی آن را روایت کرده اند و در این میان ابن حجر، حکم به صحت این نقل داده، وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «لا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ».

و در روایت ابونعیم اصفهانی وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فلا تسبقوا أهل بيتي فتفرقوا، ولا تخلفوا عنهم فتضلوا، ولا تعلموهم فهم أعلم، وإنهم لن يخرجوكم من باب هدى، ولن يدخلوكم في باب ضلالة، أحلم الناس كباراً، وأعلمهم صغاراً؛^{۷۶}

بر اهل بیت پیشی نگیرید؛ زیرا متفرق می شوید و از آنان فاصله نگیرید؛ چراکه گمراه می شوید و به آنان نیاموزید. همانا آنان از شما داناترند و شما را از مسیر هدایت منحرف نمی کنند و به گمراهی نمی افکنند و بزرگ و کوچک آنان بردبارترین و داناترین مردم هستند.

ملاً علی قاری در شرح این حدیث می نویسد:

وأقول: الأظهر هو أنّ أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت وأحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم، المطلعون على سيرته، الواقفون على طريقته، العارفون بحكمه وحكمته، وبهذا يصلح أن يكونوا عدلاً لكتاب الله سبحانه كما قال: (وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)؛^{۷۷}

می گویم که آنچه از ظاهر حدیث استفاده می شود دلالت می کند بر اینکه اهل بیت آگاه تر به احوال صاحب خانه هستند و مراد از اهل بیت، دانشمندان آنان است که از سیره و راه پیامبر آگاهند و حکم و حکمت ها را شناسند و به همین دلیل است که هم سنگ قرآن قرار گرفتند و همان طور که خداوند می فرماید: «آنان را کتاب و حکمت آموخت».

بنابراین، حدیث ثقلین اعلامیت اهل بیت علیهم السلام را نیز اثبات می کند و اعلامیت یکی از مهمترین شروط امامت و جانشینی پیامبر است.

گستره دلالتی حدیث ثقلین بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام نیز دلالت می کند؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام هم سنگ قرآن قرار داده شده اند و بدون تردید قرآن برترین کتاب آسمانی است و تمام

۷۶. منقبة المطهرين: مخطوط.

۷۷. مرقاة المفاتیح: ۱۸ / ۲۴ - ۲۵.

امت پیامبر نیز در برتر بودن قرآن تردید ندارد و لازمه هم سنگ بودن اهل بیت علیهم السلام با قرآن آن است که اهل بیت نیز همچون قرآن برترین فرد امت باشند.

تفتازانی در کتاب شرح مقاصد به این نکته تصریح کرده و می نویسد:

وفضل العترة الطاهرة لكونهم أعلام الهداية، وأشياح الرسالة، على ما يشير إليه ضمهم إلى

كتاب الله في إنقاذ المتمسك بهما عن الضلالة؛^{۷۸}

حدیث ثقلین بر فضیلت اهل بیت دلالت دارد؛ زیرا آنان عَلم هدایت هستند و به این دلیل

هم سنگ قرآن قرار داده شده اند؛ زیرا تمسک به آنان مانند قرآن مانع از گمراهی است.

ابن اثیر نیز در شرح واژه ثقلین می نویسد:

ويقال لكلّ خطير نفيس: ثقل، فسماهما ثقلين إعظاماً لقدرهما، وتفخيماً لشأنهما؛^{۷۹}

ثقل به هر شیء گران بها و نفیس گفته می شود و کتاب و عترت نیز به واسطه بزرگی منزلتشان و

عظمت شأنشان ثقلین نامیده شدند.

استظهار ابن اثیر دال بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام است و برخی دیگر از واژه پژوهان نیز

به این نکته تصریح نموده اند و پیش از این، از قول فیروزآبادی نیز مانند این سخنان نقل شد. سبط

ابن جوزی ثقلین را به دو شیء خطیر و بزرگ تفسیر نموده و می نویسد:

والثقلان الخطران العظيمان.^{۸۰}

گنجی شافعی نیز سخنی در مورد ثقلین گفته که بر افضلیت آنان دلالت دارد. او می نویسد:

وأما الثقلان فأحدهما كتاب الله عزّ وجلّ والآخر عترة النبي صلى الله عليه وآله وسلّم وأهل بيته،

وهما أجل الوسائل، وأكرم الشفعاء عند الله عزّ وجلّ؛^{۸۱}

یکی از ثقلین کتاب خدا و دیگری اهل بیت پیامبر علیهم السلام است و این دو، بهترین وسایل تقرب

به خدا و با کرامت ترین شفیعان نزد خدای متعال می باشند.

سمهودی در تنبیه پنجم از شرح حدیث ثقلین می نویسد:

خامسها: قد تضمّنت الأحاديث المتقدمة الحثّ البليغ على التمسك بأهل البيت النبوي،

وحفظهم، واحترامهم، والوصية بهم.... بل سبق قول ابن عمر رضي الله عنهما: آخر ما تكلم به

۷۸. شرح المقاصد: ۳۰۰ / ۵.

۷۹. النهاية في غريب الحديث والأثر: ۱ / ۲۱۶.

۸۰. تذكرة خواص الأمة: ۲۹۱.

۸۱. كفاية الطالب: ۷۷.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أخلفوني في أهل بيتي». مع قوله صلى الله عليه وآله وسلم: «أنظروا كيف تخلفوني فيهما» وقوله: «والله سائلكم كيف خلفتموني في كتابه وأهل بيتي...» وفي الآخر: «من حفظني في أهل بيتي فقد اتخذ عند الله عهداً، مع ما اشتملت عليه ألفاظ الأحاديث المتقدمة على اختلاف طرقها، وما سبق مما أوصى به أمته وأهل بيته». فأَيُّ حثٍّ أبلغ من هذا وأكد منه؟^{٨٢}

تنبيه پنجم: احادیثی که بیان شد دربردارنده تأکید بر تمسک به اهل بیت و حفظ احترام و وصیت به آنان است... و از قول ابن عمر روایت شد که آخرین سخن رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم، سفارش به اهل بیت عليهم السلام بود، به علاوه آنکه فرمود: «بنگرید که چگونه با دو جانشین من رفتار می کنید». و نیز فرمود: «به خدا سوگند از شما مؤاخذه خواهم کرد که با کتاب خدا و اهل بیت من چه رفتاری داشتید» و این سفارش با بیانات مختلف و گوناگونی بیان گردید تا آنجا که فرمود: «اگر کسی من را در میان اهل بیتم حفظ نماید، یعنی شأن مرا با اهل بیتم حفظ کند، نزد خداوند عهد و پیمانی اختیار کرده است». پس کدامین تأکید رساتر و بلیغ تر از تأکید رسول خداست؟

طیبی نیز در این باره می نویسد:

وفي قوله: «إني تارك فيكم» إشارة إلى أنّهما بمنزلة التوأمين الخليفين عن رسول الله وإنه يوصي للأمة بحسن المخالفة معهما، وإيثار حقهما في أنفسهما، كما يوصي الأب المشفق الناس لأولاده؛^{٨٣}

«انی تارك فيكم» اشاره به این نکته است که قرآن و عترت در کنار یکدیگر جانشین پیامبر می باشند و پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم به امت خویش وصیت نمود که با آنان به نیکی رفتار کنند، همان گونه که پدر دلسوز به فرزندان وصیت می نماید.

بنابراین، جای تردید نیست که حدیث ثقلین بر افضلیت اهل بیت عليهم السلام دلالت می کند و این نکته آن قدر آشکار است که حتی حدیث پژوهان اهل سنت نیز به این مسأله اعتراف نموده اند.

٨٢. جواهر العقدين: ٢ / ١١٥ - ١١٦.

٨٣. شرح الطیبی علی مشکاة المصابیح: ١١ / ٣٠٤.

به هر روی حدیث ثقلین، با ترسیم خط گمراهی و تعیین مرزهای آن، برنامه کاملی را برای امت اسلامی ترسیم نموده است. نظام الدین نیشابوری ذیل آیه (وَكَيفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ) ^{۸۴}، نکته عمیقی در مورد حدیث ثقلین بیان می‌دارد و می‌نویسد:

(وَكَيفَ تَكْفُرُونَ) (استفهام بطریق الإنکار والعجب. والمعنى من أين يتطرق إليكم الكفر، والحال أن آيات الله تتلى عليكم على لسان الرسول صلى الله عليه وسلم في كل واقعة، وبين أظهركم رسول الله يبين لكم كل شبهة ويزيح عنكم كل علة؟ ... قلت: أما الكتاب، فإنه باق على وجه الدهر، وأما النبي صلى الله عليه وسلم، فإن كان قد مضى إلى رحمة الله في الظاهر، ولكن نور سرّه باق بين المؤمنين، فكأنه باق. على أن عترته صلى الله عليه وسلم، وورثته يقومون مقامه بحسب الظاهر أيضاً. ولهذا قال صلى الله عليه وسلم: «إني تارك فيكم الثقلين، ما أن تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب الله وعترتي»؛^{۸۵}

استفهام در این آیه شریف از نوع استفهام انکاری و از باب تعجب است و بدین معناست که چگونه شما به کفر گرایش می‌یابید، درحالی که آیات خدا در هر رویدادی از سوی پیامبر بر شما تلاوت می‌گردد و پیامبر خدا در میان شماست و تمام شبهات شما را برطرف می‌سازد؟ ... می‌گویم: اما کتاب خدا که تا ابد الدهر باقی است و پیامبر خدا صلى الله عليه وآله نیز هرچند که به حسب ظاهر از این دنیا رفته است؛ اما نورش در میان مؤمنان باقی مانده است، گویا عترت و ورثه اش امر او را به پا می‌دارند و خلأ وجودی او را پر می‌نمایند؛ از این رو، آن حضرت فرمود: «من در میان شما دو چیز باقی می‌گذارم که اگر به آن تمسک جوئید هرگز گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترتم».

بنابراین طبق تفسیر نظام، حدیث ثقلین مفسر آیه (وَكَيفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ) است و اگر این حدیث نباشد، به حکم آیه مذکور امت در گرداب کفر و گمراهی فرومی‌رود؛ اما اگر به ثقلین تمسک شود، گمراهی جای خود را به هدایت و رستگاری خواهد داد.

۸۴. «چگونه کفر مورزید درحالی که آیات قرآن بر شما خوانده می‌شود و رسول خدا در میان شماست؟».

۸۵. تفسیر النیشابوری: ۲ / ۲۲۱.

یکی از عالمان اهل یمن در قرن دوازدهم، شهاب الدین عجیلی است. وی در کتاب *ذخیره المال* که یکی از منابع *عبقات* و *الغدیر* بوده و نسخه خطی آن در اختیار نگارنده بوده و در کتابخانه آیت الله مرعشی رحمه الله نیز موجود است، ذیل حدیث ثقلین بیانی دارد که اگر چه طولانی است، اما نقل آن خالی از فایده نیست. او می نویسد:

وَإِذَا صَحَّ وَثَبَتْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلُ مِنْ آيَاتِهِ - وَمِنْهَا الْقُرْآنُ - دَخَلَ فِي ذَلِكَ الْآلِ الْكِرَامِ الَّذِينَ اصْطَفَاهُمْ اللَّهُ، وَخَصَّهُمْ بِالْوَلَايَةِ وَالْوَرَاثَةِ لِمَقَامِهِ الْإِبْرَاهِيمِيِّ، فَقَدْ أَحَقُّوا بِنَفْسِهِ الشَّرِيفَةِ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ كَمَا يَشِيرُ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ»، وَذَلِكَ مِنْ قَبِيلِ الْإِخْبَارِ ... وَقَوْلُهُ فِي الْمَحَبَّةِ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّى يَحْبِنِي وَلَا يَحْبِنِي حَتَّى يَحِبَّ ذَوِي»، وَقَوْلُهُ: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ»، وَقِصَّةُ الْمَبَاهِلَةِ وَدُخُولِهِمْ مَعَهُ فِي قِصَّةِ الْكِسَاءِ وَدَعَاؤُهُ لَمَّا تَضَمَّنَتْهُ الْآيَةُ بِأَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ صَلَاتَهُ، وَرَحْمَتَهُ، وَبَرَكَاتَهُ، وَمَغْفِرَتَهُ، وَرِضْوَانَهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، وَطَلَبُ ذَلِكَ لَهُ وَلَهُمْ مِنْ تَعْظِيمِ قَدْرِهِمْ حَيْثُ سَاوَى بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَهُمْ. وَقَوْلُهُ: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي». قَالَ الْبَيْهَقِيُّ: الْحَدِيثُ يَدُلُّ عَلَى أَنَّ مَنْ سَبَّهَا فَقَدْ كَفَرَ، وَمَنْ صَلَّى عَلَيْهَا فَقَدْ صَلَّى عَلَى أَبِيهَا، وَيَسْتَنْبَطُ مِنْ ذَلِكَ أَنَّ أَوْلَادَهَا مِثْلُهَا؛ لِأَنَّهَا بَضْعَةٌ مِنْهَا. وَقَوْلُهُ: «عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ»، وَقَوْلُهُ: «عَلِيٌّ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي»، وَقَوْلُهُ: «مَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ فَارَقَ عَلِيًّا فَارَقَنِي، إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَخَلَقَ مِنْ طِينِي وَخَلَقْتَ مِنْ طِينَةِ إِبْرَاهِيمَ، وَأَنَا أَفْضَلُ مِنْ إِبْرَاهِيمَ...» (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)، وَقَوْلُهُ: «الْحَسَنُ مِنِّي وَالْحُسَيْنُ مِنْ عَلِيٍّ». وَالِدَلَائِلِ النَّقْلِيَّةِ فِي التَّحَاقُّمِ بِنَفْسِهِ الشَّرِيفَةِ كَثِيرَةٌ. وَالِدَلِيلُ الْعَقْلِيُّ مَا سِيَئَتْ أَنْ فَكَّ الْفَرْعُ مِنْ أَصْلِهِ هُوَ فَكَّ الشَّيْءِ مِنْ أَصْلِهِ وَهُوَ مُحَالٌ غَيْرُ مُمْكِنٍ، بِاعْتِبَارِ أَنَّ هَذَا الْفَرْعَ إِذَا هُوَ الشَّخْصُ الْمَعْمُولُ مِنْ مَادَّةٍ، وَذَلِكَ الْأَصْلُ وَنَتِيجَتُهُ الْمَتَوْلَدَةُ مِنْهُ، وَسِيَئَتْ تَحْقِيقَ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَالْإِعَادَةُ تَظْهَرُ الْإِفَادَةَ، وَهَذَا الْإِتِّصَالُ عَلَى الْإِطْلَاقِ مَخْتَصٌّ بِالْعَتْرَةِ الشَّرِيفَةِ، لِحَدِيثِ «كُلُّ نَسَبٍ وَسَبَبٍ مَنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^{٨٦}

و از آنجا که ثابت شده که پیامبر از قرآن برتر است، ثابت می شود که اهل بیت نیز این گونه هستند.^{۸۷} آنان که برگزیده خداوند هستند و ولایت به آنان واگذار شده و میراث ابراهیم به آنان ختم گردیده است؛ از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در امور بسیاری، اهل بیت را به خود ملحق نموده و فرموده است: «خداوندا، اهل بیت از من و من از آنان هستم»؛ ... و درباره محبت فرموده: «سوگند به کسی که جانم در قبضه قدرت او است، هیچ بنده ای ایمان نمی آورد مگر آنکه مرا دوست بدارد، هیچ کس مرا دوست نمی دارد مگر آن که اهل بیتم را دوست بدارد». و در جای دیگر فرموده است: «من در میان شما دو چیز باقی می گذارم [اشاره به حدیث ثقلین]...» و مانند قضیه مباحله و داخل شدن اهل بیت در کساء و آیه ای که به مناسبت آن ماجرا نازل گردید و خداوند رحمت، تحیت، مغفرت و رضوان خویش را بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام نازل نمود و این ماجرا به خاطر عظمت و بزرگی منزلت آنان بود؛ از این جهت که میان پیامبر خدا و اهل بیت مساوات برقرار نمود. و مانند سخن پیامبر در حق فاطمه علیها السلام که فرمود: «فاطمه پاره ای از وجود من است». بیهقی از این روایت استفاده نموده که هرکس به فاطمه ناسزا گوید، کافر گردیده و هرکس بر فاطمه درود بفرستد، گویی بر پدرش درود فرستاده است و از این تعبیر استفاده می شود که فرزندان فاطمه علیها السلام نیز مانند او هستند؛ زیرا آنان جزئی از فاطمه می باشند. و مانند سخن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: «علی از من و من از علی هستم». و باز فرمود: «علی نسبت به من به منزله من نسبت به خداوند است». و باز فرمود: «هرکس علی را دشمن بدارد، مرا دشمن پنداشته، هرکس از علی جدا شود، گویی از من جدا شده است». و باز فرمود: «علی از گل من و من از گل ابراهیم آفریده شدم و من از ابراهیم برتر هستم». و باز فرمود: «حسن از من و حسین از علی است». به هر روی روایات بسیاری وجود دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله اهل بیت را به نفس شریف خویش ملحق نموده است.

اما دلیل عقلی نیز همین مهم را ثابت می نماید؛ زیرا جدا شدن فرع از اصل به معنای جدایی شیء، از ریشه خود است، درحالی که چنین انقطاع و جداشدنی محال است؛ زیرا این اصل و فرع از ماده مشترکی پدید آمده و هر دو از یک ریشه برآمده اند و در جای خود تحقیق خواهیم نمود که

۸۷. یعنی اهل بیت نیز از قرآن برترند؛ زیرا امیرالمؤمنین نفس پیامبر است و به جز نبوت، در دیگر مقامات رسول خدا صلی الله علیه وآله با آن حضرت در یک رتبه قرار دارد؛ بنابراین اگر رسول خدا صلی الله علیه وآله از قرآن برتر باشد، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از قرآن برتر است.

این خصلت تنها به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد؛ زیرا در روایت وارد شده که هر نسبی در قیامت گسسته می شود، مگر نسب پیامبر.

بنابراین، پس از بیان وجوه مختلف دلالت حدیث ثقلین بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام و بیان سخنان دانشوران اهل سنت در تأیید این ادعا، نتیجه گرفته می شود که اهل بیت علیهم السلام به حکم حدیث ثقلین، برترین افراد امت هستند و حق خلافت و جانشینی بلافصل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تنها از آن اهل بیت خواهد بود؛ زیرا آنان معصوم، افضل و اعلم افراد امت هستند. همچنین - همان گونه که بارها اشاره شد - حدیث ثقلین در ضمن حدیث غدیر نیز بیان شده و این قرینه یکی دیگر از براهینی است که دلالت می نماید که حدیث ثقلین ناظر به خلافت و جانشینی اهل بیت است. ملاً علی متقی هندی در کتاب *کنز العمال*، طبری به نقل از ابن ابی عاصم، محاملی در کتاب *امالی* و ابن کثیر در کتاب *تاریخ خود*، حدیث ثقلین را ضمن حدیث غدیر نقل کرده اند. سمهودی در کتاب *جواهر العقدين* و ابن اثیر در دو کتاب *أسد الغابة* و *اصابة* و حاکم در کتاب *مستدرک* از دیگر کسانی هستند که حدیث ثقلین را در ضمن حدیث غدیر بیان داشته اند. از سوی دیگر، حدیث ثقلین ذیل آیات تطهیر، مودت، ولایت و آیه اعتصام بیان شده و این نکته از دیگر قرائنی است که حدیث ثقلین را در ادله اثبات خلافت جای می دهد.

صاحبان تفسیر *بحر محیط*، *در منثور*، *صواعق محرقة* و *کنز العمال*، در تئمه حدیث ثقلین روایت کرده اند که پیامبر فرمود: «از اهل بیت پیشی نگیرید». عبارت ابن حجر بیان شد که گفت این تعبیر دلالت دارد بر اینکه هیچ کسی، از اهل بیت علیهم السلام در امور دینی مقدم نیست و این تعبیر نیز بر خلافت اهل بیت دلالت دارد.

صاحب کتاب *نسیم الریاض* می نویسد:

لأنه علم بالوحي ما يكون بعده في أمر الخلافة والفتن، فلذا خصهم حرّض علی رعایتهم؛^{۸۸}

زیرا آن حضرت به واسطه وحی آگاه بود که پس از خود در امر خلافت چه فتنه هایی به وقوع می پیوندد؛ از این رو تأکید نمود تا حق اهل بیت مراعات گردد.

بنابراین صاحب کتاب *نسیم الریاض* نیز حدیث ثقلین را از ادله خلافت اهل بیت علیهم السلام دانسته است. اهل بیت علیهم السلام نیز در احتجاج خود بر خلافت، به این حدیث تمسك جسته اند و این استدلال بیانگر این نکته است که حدیث ثقلین را از ادله اثبات خلافت می دانسته اند. خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام در استدلال به حدیث ثقلین، در قسمت بیان متن حدیث گذشت

و همچنین استناد امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلس شورا به نقل از ابوظفیل نیز بیان گردید و چنین استنادی به روشنی گویای این نکته است که تبار حدیث ثقلین، در تبار ادله اثبات خلافت جای می‌گیرد.

ابن عباس نیز طبق روایت خوارزمی، با استناد به حدیث ثقلین، افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات می‌نماید. خوارزمی به نقل از مجاهد می‌نویسد:

قیل لابن عباس: ما تقول في علي بن أبي طالب؟ قال: ذكرت والله أحد الثقلين، سبق بالشهادتين، وصلّى القبلتين، وبایع البيعتين؛^{۸۹}

به ابن عباس گفته شد که نظرت در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام چیست؟ گفت: به خدا سوگند، او یکی از دو ثقل پیامبر خداست و در گفتن شهادتین بر دیگران پیشی جسته و بر دو قبله نماز خوانده [هم به سوی بیت المقدس و پس از تغییر به سوی کعبه نمازگذار بوده] و در دو بیعت پیامبر خدا شرکت داشت.

بنابراین خلاصه استدلال به حدیث ثقلین این شد که این حدیث، یکی از مهمترین احادیثی است که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله صادر گردیده و علاوه بر ترسیم

راهبردی آینده اسلام، فضائل مهم و ارزشمندی را برای اهل بیت علیهم السلام ثابت می‌نماید. این حدیث از سویی صفاتی را برای اهل بیت علیهم السلام ثابت می‌کند که از مهمترین شروط خلیفه پیامبر است؛ مانند اعلمیت، عصمت و افضلیت و از سوی دیگر، خلافت بلافصل اهل بیت علیهم السلام را نیز به اثبات می‌رساند.

علاقه مندان برای مزید اطلاع می‌توانند به قسمت «بررسی دلالت حدیث ثقلین»^{۹۰} از همین نوشتار مراجعه نمایند.

حدیث دوم: حدیث سفینه

از دیگر احادیثی که در راستای اثبات امامت دوازده امام علیهم السلام قرار گرفته و نیاز به امام را در اعصار گوناگون به اثبات می‌رساند، حدیث شریف سفینه است. این حدیث که از آن می‌توان به مکمل و متمم حدیث ثقلین نام برد، پیش از این و در مجلدات پیشین از این مجموعه

۸۹. المناقب: ۳۳۰ / ج ۳۴۹.

۹۰. ر.ک: جواهر الکلام فی معرفة الإمامة والإمام: ج ۸.

به تفصیل به آن رسیدگی شد و علاوه بر اثبات اعتبار آن، به دلالت این حدیث بر مدعا پرداخته شد و به اختصار در این مجال به آن می پردازیم.

حدیث شریف تشبیه از متون مختلف و متعددی تشکیل شده است که مجموع آن در بردارنده چند نکته کلیدی است که هر یک از این نکات می تواند تکلیف خلفاء پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا به روز قیامت را روشن نماید.

از نکات مهمی که می توان از این حدیث شریف استفاده نمود، عصمت اهل بیت علیهم السلام، اطاعت از اهل بیت پیامبر علیهم السلام که موجب نجات و رستگاری و دوری از آنان موجب ضلالت و گمراهی است، لزوم محبت به ایشان، لزوم وجود امام در هر زمان و اثبات امام دوازده گانه. به هر روی در ادامه، به بحث از این حدیث و به بررسی دلالتی برخی از متون مختلف این حدیث از سوی عالمان بزرگ اهل سنت می پردازیم.

روایت شافعی

شافعی، یکی از پیشوایان فقهی چهارگانه اهل سنت، حدیث «سفینه» را از ابوذر غفاری رحمه الله نقل کرده است. روایت شافعی را حموی در کتاب *فرائد سمطین* به دست داده است. وی می نویسد:

وقد أخبرني جماعة - منهم: العلامة نجم الدين عثمان بن الموفق الأذکاني - في ما أجازوا لي روايته عنهم، قالوا: أنبأنا المؤيد بن محمد بن علي الطوسي، عن عبد الجبار بن محمد الخواري إجازة، قال: أنبأنا أبو الحسن علي الواحدي، قال: أنبأنا الفضل بن أحمد بن محمد بن إبراهيم، أنبأنا أبو علي بن أبي بكر الفقيه، أنبأنا محمد بن إدريس الشافعي، (حدَّثنا) المفضل بن صالح، عن أبي إسحاق السبيعي، عن حنش بن المعتمر الكناني، قال: سمعت أباذر - وهو أخذ باب الكعبة - وهو يقول: أيها الناس، من عرفني فأنا من قد عرفتم، ومن لا يعرفني فأنا أبوذر، إنني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: «إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من دخلها نجا، ومن تخلف عنها هلك»^{٩١}

جماعتی از جمله نجم الدین عثمان بن موفق اذکانی به سند خود و به نقل از حنش بن معتمر کنانی آورده است که گفت: شنیدم ابوذر، در حالی که در خانه خدا را گرفته بود، می گفت: ای مردم، هر آن کس مرا می شناسد، من همان کسی هستم که می شناسید و اگر کسی

مرا نمی شناسد، من ابوذر. از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «همانا مثل اهل بیت من در میان شما، به مانند کشتی نوح است. هرآن کس داخل آن شود نجات می یابد و هرآن کس از آن تخلف کند، هلاک می شود».

شافعی در جایی دیگر، حدیث سفینه را تلقی به قبول کرده و آن را در قالب شعری به دست داده است. شعر شافعی را عجیلی این گونه نقل کرده است:

ولما رأيتُ الناسَ قد ذهبَت بهم *** مذاهبهم في أبحر الغيِّ والجهلِ
ركبتُ على اسمِ الله في سفنِ التَّجَا *** وهم أهل بيتِ المصطفى خاتمِ الرسلِ
وأمسكتُ حبلَ الله وهو ولاؤهم *** كما قد أمرنا بالتمسكِ بالحبلِ
إذا افتَرقت في الدينِ سبعونَ فرقةً *** وثيفاً على ما جاء في واضحِ النقلِ
ولم يك بناجٍ منهم غيرَ فرقةٍ *** فقل لي بها يا ذا الرجاحةِ والعقلِ
أفي الفرقةِ الهلاكِ آلِ محمدٍ؟ *** أم الفرقةِ اللاتي نجتَ منهم؟ قل لي
فإن قلتَ في الناجينِ فالقول واحد *** رضيتُ بهم لا زال في ظلِّهم ظلي
رضيتُ علياً لي إماماً ونسله *** وأنت من الباقيينِ في أوسعِ الحلِّ

آنگاه که دیدم عقاید و مذاهب مردم آنان را در دریاهاى گمراهی و نادانی فرو می برد، به نام خدا بر کشتی های نجات که اهل بیت حضرت مصطفی خاتم پیامبران می باشند سوار شدم و همان گونه که به تمسک کردن به ریسمان الاهی ماموریت یافته ایم، به ریسمان خدا که همان ولایت اهل بیت است تمسک نمودم.

به طوری که در روایت و نقل واضح و روشن آمده است، هنگامی که مردمان در دین خود به بیش از هفتاد فرقه تقسیم می شوند، جز يك فرقه از میان فرقه ها نجات نمی یابد. ای خردمند، به من بگو که آیا خاندان محمد در میان هلاک شوندهگان است و یا آنان همان فرقه نجات یافته اند؟ به من پاسخ بده.

اگر بگویی در میان نجات یافتگانند، پس با من هم عقیده و هم سخنی. و اگر بگویی در میان هلاک شدگانند، در این صورت از عدالت دور شده ای.

حال که سخن از اختیار و ولایت آن هاست، من همیشه به آنان راضی هستم و در سایه آنان به سر برده و علی و فرزندان او را به عنوان امام و پیشوای خود انتخاب کرده و پسندیده ام و تو نیز نسبت به دیگران آزادی و راهت باز و انتخابت گسترده است.

عجیلی پس از نقل این شعر می نویسد:

فهذه شهادة الشافعي - كما تسمع - مصرحة بركوب تلك السفينة الناجية، وتمسكه بذلك
الجبلى، وأنهم في الفرقة الناجية، ومن حكم عليهم بالهلاك
فقد حاف عن العدل، ورضاه بإمامة آل فاطمة، ورفضه آل هند، وآل مرجانة وأشباههم،
فأين المقلدون؟!^{۹۲}

این شهادت شافعی است که به صراحت به سوار شدن بر این کشتی نجات گواهی می دهد و بر
این مطلب حکم می کند که آنان، همان گروه نجات یافته اند و هرآن کس آنان را هلاک بداند، از
راه و روش حق و عدالت دست برداشته و از مسیر حق منحرف گشته است. این اشعار وی مبین
این است که به امامت آل فاطمه سلام الله علیها رضایت داده و آل هند، آل مرجانه و مواردی
دیگر از این قبیل را از خود دور کرده و رانده است. پس مقلدان شافعی به کدامین مسیر
می روند؟!

روایت احمد بن حنبل

از دیگر راویان این حدیث، یکی دیگر پیشوایان فقهی اهل سنت، احمد بن حنبل است. وی
نیز در میان اهل سنت از جایگاه و اعتبار ویژه ای برخوردار است. صاحب *مشکاة المصابیح* در کتاب
خود، این حدیث را به نقل از احمد بن حنبل و او نیز با سند خود از ابوذر غفاری رحمه الله نقل
کرده است. وی می نویسد:

عن أبي ذرٍّ، أنه قال - وهو أخذ بباب الكعبة - : سمعت النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول:
«ألا إنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها هلك». رواه
أحمد؛^{۹۳}

از ابوذر، درحالی که در کعبه را گرفته بود نقل شده است که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله
شنیدم که می فرمود: «بدانید که مَثَل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است.

۹۲. ذخیره المال: مخطوط.

۹۳. مشکاة المصابیح: ۳ / ۱۷۴۲ / ح ۶۱۸۳.

هرآن کس بر آن سوار شود نجات می یابد، و هرآن کس از آن تخطی نماید هلاک می گردد». این روایت را احمد نقل کرده است.

روایت مسلم

مسلم از دیگر راویان این حدیث معتبر است. البته این حدیث هم اکنون در صحیح مسلم وجود ندارد! با این وجود این حدیث شریف را برخی از عالمان بزرگ اهل سنت به نقل از مسلم به دست داده اند.

ابن حجر مکی در زمره عالمانی است که به نقل این حدیث از مسلم مبادرت کرده است. وی می نویسد:

وجاء من طرق عديدة يقوي بعضها بعضاً: «إمّا مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح، من ركبها نجا». وفي رواية مسلم: «ومن تخلف عنها غرق»، وفي رواية: «هلك»؛^{۹۴}

از طرق متعدد که برخی از این طرق دیگر را تقویت می کند، نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «همانا مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح است. هرآن کس بر آن سوار شود نجات می یابد». و در روایت مسلم آمده است: «و هرآن کس از آن تخطی کند غرق می گردد».

روایت حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری نیز به دو سند به نقل از ابوذر مبادرت کرده است. وی در سند نخست می نویسد:

أخبرنا ميمون بن إسحاق الهاشمي، ثنا أحمد بن عبد الجبار، ثنا يونس بن بكير، ثنا المفضل بن صالح، عن أبي إسحاق، عن حنش الكناني، قال: سمعت أباذر يقول - وهو أخذ بباب الكعبة - أيها الناس! من عرفني فأنا من عرفتم، ومن أنكرني فأنا ابوذر، سمعت رسول الله صلی الله عليه وسلم يقول: «مثل أهل بيتي مثل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها غرق».

هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم، ولم یخرجاه؛^{۹۵}

میمون بن اسحاق هاشمی به سند خود از حنش کنانی نقل می کند که گفت: شنیدم ابوذر رضی الله عنه، درحالی که در خانه خدا را گرفته بود می گفت: ای مردم، هرآن کس مرا می شناسد، من همان کسی هستم که می شناسید اگر کسی مرا نمی شناسد، من ابوذریم. از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «همانا مثل اهل بیت من در میان شما، به مانند کشتی نوح است. هرآن کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هرآن کس از آن تخلف کند، غرق می شود».

این حدیث بنابر شرط مسلم صحیح است؛ ولی بخاری و مسلم نقل نکرده اند.

نقل متون مختلف این حدیث و آنهم از سوی عالمان مختلف و متعدد اهل سنت، در جلد دهم از همین مجموعه به تفصیل گذشت؛ از این رو خواننده محترم را به همان جلد ارجاع داده و در ادامه به بررسی دلالتی این حدیث می پردازیم.

بازتاب اصلی حدیث در دلالت آن است. با بررسی دلالت حدیث شریف سفینه می توان به برخی از این بازتاب ها دست یافت که می تواند در فرایند اثبات امامت اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته و به اثبات امامت آن انوار قدسی پردازد.

شارحان و عالمان بزرگ حدیثی اهل سنت که به شرح و بسط سخنان دُرربار پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مبادرت کرده اند، هر یک به فراخور علم و انصاف به شرح و بسط این حدیث پرداخته اند و در این میان، به برخی از معارف مشترک با امامیه دست یافته و به آن معترف شده اند که در ادامه، به برخی از این دست آوردها می پردازیم.

طیبی در زمره همین عالمان است. وی در شرح حدیث ابوذر غفاری می نویسد:

قوله: وهو أخذ باب الكعبة. أراد الراوي بهذا مزيد توكيد لإثبات هذا الحديث، وكذا أبوذر

اهتمّ بشأن روايته، فأورده في هذا المقام على رؤوس الأنام ليتمسكوا به.

وفي رواية له يقول: من عرفني فأنا من قد عرفني، ومن أنكرني فأنا أبوذر، سمعت النبي

صلى الله عليه وسلم يقول: «ألا إن مثل أهل بيتي...» الحديث.

أراد بقوله: (فأنا من قد عرفني)، وبقوله: (أنا أبوذر): أنا المشهور بصدق اللهجة وثقة

الرواية، وأن هذا الحديث صحيح لا مجال للرد فيه.

وهذا تلميح إلى ما روينا عن عبدالله بن عمرو بن العاص؛ قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أصدق من أبي ذر». وفي رواية أبي ذر: «من ذي لهجة أصدق ولا أوفى من

أبي ذر، شبه عيسى بن مريم». فقال عمر بن الخطاب كالحاسد [له]: يا رسول الله! أفتعرف ذلك له؟ قال: «[أعرف] ذلك فاعرفوه». أخرجه الترمذي، وحسنه الصغاني في كشف الحجاب. شبه الدنيا بما فيها من الكفر والضلالات والبدع والأهواء الزائغة، ببحر لَجِي يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحب، ظلمات بعضها فوق بعض، وقد أحاط بأكنافه وأطرافه الأرض كلها، وليس منه خلاص ولا مناص إلا تلك السفينة، وهي محبة أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم؛^{٩٦}

گفتار راوی که می گوید: [ابوذر] درب کعبه را گرفته بود، در صدد تأکید بیشتری در اثبات این حدیث است. جناب ابوذر نیز در صدد اهمیت دادن بیشتر به این حدیث است؛ از این رو روایت را در چنان مکان مهمی مطرح نموده است تا در مقابل دیدگان مردم بیان نماید و از این رهگذر، به آن تمسک کرده و آن را بپذیرند.

در روایتی دیگر از ابوذر نقل شده است که گفت: هرکس مرا می شناسد، همان کسی هستم که می شناسد و هرکس که نمی شناسد، من ابوذر. از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: «بدانید همانا مثل اهل بیت من...».

منظور ابوذر از گفته «من آن کسی هستم که می شناسید» و «من ابوذر هستم»، این است که وی در صدد فهماندن این نکته است که من همان کسی هستم که مرا به راستگویی و اطمینان در نقل روایت می شناسید و این حدیثی که من نقل می کنم، صحیح است که نمی توان آن را رد نمود.

این سخن ابوذر به روایتی که عبدالله بن عمرو بن عاص درباره ابوذر نقل کرده اشاره دارد. وی می گوید: از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله شنیدم که می فرمود: «آسمان سایه نیافکنده و زمین کسی را راستگوتر از ابوذر در بر نگرفته است». و در روایتی دیگر آمده که پیامبر خدا فرمود:

«آسمان سایه نیافکنده و زمین کسی را در بر نگرفته است که راستگوتر و با وفاتر از ابوذر باشد، همانند عیسی بن مریم».

عمر بن خطاب همانند شخصی حسود! گفت: ای پیامبر خدا، آیا شما با این تعبیر وی را معرفی می‌نمایید؟ پیامبر فرمود: «آری! و شما نیز وی را اینگونه بشناسید». این روایت را ترمذی نقل کرده و صنعانی در کتاب **کشف الحجاب** آن را روایتی حسن دانسته است.

در این حدیث، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دنیا را با آنچه از کفر، گمراهی‌ها، بدعت‌ها و هوا و هوس‌های منحرف‌کننده فراگرفته شده، به دریایی عمیق تشبیه کرده‌اند که امواج خروشان آن از یکدیگر بالا رفته و تمامی دنیا را در بر گرفته است. در این میان، تنها راه نجات و رهایی همین کشتی است و آن محبت اهل بیت علیهم السلام است.

ملاً علی قاری نیز با نقل کلمات طیبی، به آن استشهاد کرده است.^{۹۷}

سمهودی نیز می‌نویسد:

قوله صلی الله علیه وسلم: «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه». الحديث. وجهه: إنَّ النجاة ثبت لأهل السفينة من قوم نوح عليه السلام ... ومحصّله: الحثُّ على التعلُّق بحبلهم وحبّهم وإعظامهم شكراً لنعمة مشرفهم صلی الله علیه وسلم، والأخذ بهدي علمائهم ومحاسن أخلاقهم وشيمهم. فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفة، وأدّى شكر النعمة الوارفة، ومن تخلف عنه غرق في بحار الكفران وتيّار الطغيان، فاستوجب النيران؛^{۹۸}

فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله: «مثل اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح در قوم او است». وجه تشبیه این است که نجات برای کشتی نشستگان قوم نوح علیه السلام ثابت است ... چکیده سخن اینکه آن حضرت، به تمسک به ریسمان الهی و دوستی و بزرگداشت آنان و شکرگذاری نعمت وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که با آنان بخشش نموده، تشویق کرده است. همچنین تأکید فرموده است که هرکس به دستورات آن عمل کند، از تاریکی‌های مخالفت نجات یافته و شکر نعمت لطف شده را بر خود به جای آورد. هرکس تخلف نمود، در دریا‌های کفران و امواج خروشان طغیان و سرکشی غرق و سزاوار آتش جهنم شده است.

مناوی نیز می‌نویسد:

۹۷. مرقاة المفاتیح: ۹ / ۳۹۸۸ / ح ۶۱۸۳.

۹۸. جواهر العقدين: ۲ / ۱۲۶.

[إِنَّ مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِي] فَاطِمَةُ وَعَلِيٌّ وَابْنَيْهِمَا، وَبَيْنَهُمَا أَهْلُ الْعَدْلِ وَالذِّيَانَةِ [فِيكُمْ مَثَلْ سَفِينَةِ نُوحٍ، مِنْ رَكْبِهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ]:

وَجِهَ التَّشْبِيهِ: أَنَّ النِّجَاةَ ثَبَتَتْ لِأَهْلِ السَّفِينَةِ مِنْ قَوْمِ نُوحٍ، فَأَثْبَتَ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأُمَّتِهِ بِالتَّمَسُّكِ بِأَهْلِ بَيْتِهِ النِّجَاةَ، وَجَعَلَهُمْ وَصَلَةً إِلَيْهَا.

وَمَحْصُولُهُ: الْحَثُّ عَلَى التَّعَلُّقِ بِحَبِيبِهِمْ وَحَبْلِهِمْ وَإِعْظَامِهِمْ شُكْرًا لِنِعْمَةِ مَشْرِفِهِمْ، وَالْأَخْذَ بِهَدْيِ عُلَمَائِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ بِذَلِكَ نَجَا مِنْ ظُلُمَاتِ الْمَخَالَفَةِ، وَأَدَّى شُكْرَ النِّعْمَةِ الْمُرَادِفَةَ. وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ غَرِقَ فِي بَحَارِ الْكُفْرَانِ وَتِيَّارِ الطُّغْيَانِ، فَاسْتَحَقَّ النَّيْرَانَ، لِمَا أَنَّ بَعْضَهُمْ يُوجِبُ النَّارَ كَمَا جَاءَ فِي عِدَّةِ أَخْبَارٍ، كَيْفَ؟ وَهُمْ أَبْنَاءُ أُمَّةِ الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى، الَّذِينَ احْتَجَّ اللَّهُ بِهِمْ عَلَى عِبَادِهِ، وَهُمْ فُرُوعُ الشَّجَرَةِ الْمُبَارَكَةِ وَبَقَايَا الصَّفْوَةِ، الَّذِينَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ، وَبِرَّأَهُمْ مِنَ الْآفَاتِ، وَافْتَرَضَ مَوَدَّتَهُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْآيَاتِ، وَهُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَمَعْدَنُ التَّقَى. وَاعْلَمْ أَنَّ الْمُرَادَ بِأَهْلِ بَيْتِهِ فِي هَذَا الْمَقَامِ الْعُلَمَاءُ مِنْهُمْ، إِذْ لَا يَحْتَجُّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِغَيْرِهِمْ وَهُمْ الَّذِينَ لَا يَفَارِقُونَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ حَتَّى يَرُدُّوهُمَا مَعَهُ عَلَى الْحَوْضِ؛^{٩٩}

(هَمَانَا مَثَلْ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ) فَاطِمَةُ، عَلِيٌّ وَدُو فَرْزَنْدِ ائِشَانَ، أَهْلُ عَدْلِ وَدِيَانَتَنْدِ (دَرْ مِيَانِ شَمَا هَمَانَنْدِ كَشْتِي نُوحٍ اسْت). هَرَّانِ كَسِ بَرِ اَنْ سَوَارِ شَدْ نَجَاتِ يَابْدِ وَ هَرَّانِ كَسِ سَرْپِيچِي نَمَايْدِ هَلَاكِ شُود).

وَجِهَ تَشْبِيهِهِ، نَجَاتِ وَ رِهَ يَافْتِگِي اسْت. هَمَانِ طُورِ نِيْزِ كِهَ سَرْنَشِيْنَانِ كَشْتِي نُوحٍ نَجَاتِ يَافْتَنْدِ، حَضْرَتِ مُحَمَّدِ مُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نِيْزِ نَجَاتِ اِمْتِ خُودِ رَا دَرْ گَرِوِ گَرَايِشِ وَ تَمَسُّكِ بِهَ اَهْلِ بَيْتِ خُودِ قَرَارِ دَادِهَ اسْت. نَتِيْجَهَ وَ هَدَفِ اَيْنِ [فَرْمَانِ] بَرَانْگِيخْتَنِ اِمْتِ بَرِ دُوسْتِي وَ پِنَاهِ بَرْدَنِ بِهَ رِيْسْمَانِ نَجَاتِ اَهْلِ بَيْتِ اسْتِ وَ بَزَرْگِدَاشْتِ مَقَامِ

اِئِشَانِ بِهَ جِهَتِ سِپَاسِ گَزَارِي وَ بَهْرَهِ بَرْدَارِي اَزِ وَجُودِ وَ عِلْمِ اَنَانِ. هَرِ اَنَكِهَ اَيْنِ اَعْمَالِ رَا اِنْجَامِ دَادِ وَ بِهَ اَنِ مَعْتَقْدِ گَشْتِ، شُكْرِ نِعْمَتِ رَا بِهَ جَا اَوْرَدِهَ وَ اَزِ تَارِيكِي هَايِ مَخَالَفَتِ رَهَايِي يَافْتِهَ اسْت؛ وَ هَرَّانِ كَسِ مَخَالَفِ نَمُودِ وَ اَزِ اَيْنِ هِدَايَتِ رُويِ گَرْدَانِ شَدْ، دَرْ دَرِيَايِ نَاسِپَاسِي، حَقِ پُوشِي وَ نَابُودِي طُّغْيَانِ اِفْتَادِهَ وَ مَسْتَحَقِّ جَهَنَمِ اسْت؛ چَرَاكِهَ دَشْمَنِي بَا اَهْلِ بَيْتِ مُوجِبِ اَتَشِ اسْتِ وَ اَيْنِ حَقِيْقَتِ پِيَامِ بَرُخِي اَزِ رُوَايَاتِ اسْت. چَطُورِ اَيْنِ كُونِهَ نَبَاشْدِ وَ حَالِ اَنَكِهَ اَهْلِ بَيْتِ پِيَشُوَايَانِ

هدایت و چراغ های درخشنده ای هستند که خداوند به سبب ایشان بر بندگان خود احتجاج می کند. آن ها شاخه های «درخت مبارک» هستند و باقی ماندگان برگزیدگان الهی که خدا از ایشان تمامی پلیدی ها را دور نموده و پاکیزگی ویژه ای را برایشان قرار داده و آنان را از هر گزند و آفتی دور نگاه داشته است و موذت به ایشان را [که دوستی توأم با عمل است] در بسیای از آیات قرآن واجب نمود و آنان را ریسمان مطمئن و سرچشمه تقوا معرفی کرده است. عجیلی نیز در قسمت های مختلف کتاب *ذخيرة المال*، به این روایت و شرح آن پرداخته است. وی در بخشی از کتاب خود می نویسد:

وهم سفينة النجاة، وحبل الإعتصام، وقرناء كتاب الله إلى ورود الحوض، وقد حثَّ صلى الله عليه وسلم على التمسك بهم، وركوب سفينتهم، والأخذ بهديهم، وتقديمهم والتعلم منهم، وحاشاه أن يأمر بالتمسك بحبل مقطوع، أو ركوب سفينة مخروقة، أو بأخذ هوى مبتدع، أو تقديم ضال، أو تعلم من مخالف لسنته؛

آنان کشتی نجات، ریسمان تمسک و قرین کتاب خدا تا به هنگام ورود به حوض می باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر تمسک به آنان، سوار شدن بر کشتی آن ها، عمل کردن به راهنمایی های آنان، مقدم داشتن ایشان و یادگیری از آنان تشویق و ترغیب نموده است. و بعید است که آن حضرت دستور دهد به ریسمانی بریده شده تمسک کنند، یا بر کشتی سوراخ شده سوار گردند و یا از هوا و هوس بدعت گزاران تقلید نموده و یا گمراه را مقدم دارند، یا از مخالفت با سنت او آموزش گیرند.

وی همچنین در گاه یادکرد از اهل بیت علیهم السلام می نویسد:

وقد عهد إلینا مشرفهم صلى الله عليه وسلم أن نحبهم ونحترمهم، ونعتقد طهارتهم وفضلهم، وأن لهم عند الله عهداً أن لا يدخل واحداً منهم النار؛ فهل ترى الحكم عليهم بالهلاك وهم السفينة، وتأخيرهم وهم المقدمون، وتسمية حبهم رفضاً وهو واجب، وترك التمسك بهم وهم حبل الله وقرناء

کتابه؛ من الوفاء بالعهود، أم خفر ذمة صاحب الحوض المورود؟!

[پیامبر خدا صلی الله علیه وآله]، از ما عهد و پیمان گرفته است که آنان را دوست داشته و به آنان احترام بگذاریم. همچنین به طهارت، پاکی و برتری آن‌ها معتقد بوده و بدانیم که آنان در پیشگاه خدا عهد و پیمانی دارند که هیچ یک از آنان را به جهنم نبرد.

آیا می‌توان حکم به نابودی و هلاکت آنان نمود، با آنکه آنان کشتی نجات اند؟ با وجود پیشوا بودن آنان، می‌توان آنان را به عقب راند؟ می‌توان دوستی آنان را ترك سنت نامید، با اینکه محبت آنان واجب است؟ می‌توان ترك تمسك به آنان را - با اینکه ریسمان خدایی و همتایی کتاب خدایند - «وفای به عهد» نام نهاد؟ یا اینکه

این کارها، پیمان شکنی نسبت به صاحب حوضی است که بر او وارد می‌شویم؟!

وی در جایی دیگر به این حقیقت استناد کرده، می‌نویسد:

والمقرّر: أنّ مودّة القرّبي وموالاتهم من العقائد اللازمة، وأنّ الاعتزاء إليهم والإقتداء بهم هو مذهب إمامي^{۱۰۰} الذي قلّده في شرائع دينه وبدائع فنونه؛ فاندراجي في حلّة الأتباع هو الشاهد لصدق التقليد عند النزاع، وكيف؟! وأنا أصلي عليهم في كلّ صلاة فرضاً لازماً، وأسأل الهداية إلى صراطهم المستقيم في كلّ يوم خمس مرّات، وهم حبل الإعتصام وسفينة النجاة، فهل يحسن أن أؤثر بهم أحداً أو أستبدل بهم ملتحداً؟!

كلاً والله! بل المزاخمة على هذا المورد العذب سيّلي، والعصّ بالنواجذ على تلك السنن اعتقادي وقيلي؛^{۱۰۱}

نکته ثابت و استوار آن است که: دوستی و ولایت خویشاوندان پیامبر خدا، از عقاید لازم و واجب است. پیروی از آنان مذهب امام من است که در دستورات مذهبی و روش تازه او، پیرو او هستم. اینکه من جامه پیروی او را بر تن کرده‌ام، گواهی راستین برای تقلید من از آنان در مسائل اختلافی است.

چگونه من این راه را نپیمایم؟ و حال آنکه در هر نمازی از شبانه روز، پنج بار بر من واجب است که بر آنان درود فرستم و از خداوند بخواهم که مرا به راه راست آنان هدایت فرماید. آنان ریسمان تمسك و کشتی نجاتند. آیا درست است که من کسی

دیگر را بر آنان ترجیح دهم و پناهگاهی غیر از آنان بجویم؟ نه، هرگز! به خدا سوگند، بلکه ورود

۱۰۰. منظور شافعی است.

۱۰۱. ذخيرة المال: مخطوط.

به این سرچشمه زلال، راه من است و پافشاری و قاطعیت نسبت به این سنت ها، اعتقاد و گفتار من است.

حمزای از دیگر عاملانی است که به ارسال مسلم روایت را نقل کرده است. وی در کتاب *مشارق الأنوار* می نویسد:

وأما بيان ما ورد في أهل بيته على العموم صلى الله عليه وسلم وذريتهم، وبيان أن صلتهم تكون صلة لرسول الله صلى الله عليه وسلم: فاعلم - وفقنا الله وإياك لخدمة أهل بيته صلى الله عليه وسلم - : أن الله قد أمرنا على لسان نبيّه بالموّدة لأهل بيته بقوله: (قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ^{١٠٢} ومن أفراد المودّة والصلة: زيارتهم; مقدّمًا لهم على غيرهم، متوسّلاً بهم إلى شفاعة جدّهم.

... وفي رواية: «إمّا أهل بيتي فيكم كمثّل سفينة نوح، من ركب فيها نجا، ومن تخلف عنها غرق».

قال: وفي رواية صحّحها الحاكم على شرط الشيخين: «النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، وأهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس».

ولعلّ المراد من الغرق: ما يلحقهم من العذاب لولا وجودهم; كما يدلّ عليه ما في بعض الروايات: فإذا ذهب أهل بيتي جاء أهل الأرض من العذاب

ما كانوا يوعدون. ويحتمل أنّ المعنى: أنّ من أحبّهم وعمل بمقتضى سنّة جدّهم نجا من ظلمة العثار والطغيان، ومن تخلف عنها غرق في بحر كفر النعمة والبهتان; ^{١٠٣}

و اما بيان آنچه که به طور عموم درباره اهل بیت و خاندان آن حضرت وارد شده است، و بیان اینکه اتصال و پیوند داشتن با آنان، پیوند با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. بدان! - خداوند، ما و شما را به خدمت اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه وآله موفق بدارد - که خداوند بر زبان پیامبرش، دستور فرموده است که نسبت به اهل بیتش مودت و دوستی کنیم، در آنجا که فرمود: (قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى). از جمله مصادیق مودت و پیوند با آنان،

١٠٢. سوره شوری، آیه ٢٣.

١٠٣. عبقات الأنوار في إمامة الأئمة الأطهار: ٢٣ / ٩٦٢، به نقل از مشارق الأنوار في فوز أهل الإعتبار: ٨٦.

زیارت کردن، مقدّم داشتن آنان بر دیگران و توسل جستنی به آنان برای رسیدن به شفاعت جدشان است.

و در روایتی آمده است: «همانا اهل بیت من در بین شما همانند کشتی نوحند که هرکس سوارش شد، نجات یافت، و هرکس از آن تخلف ورزید، غرق گردید». ابن حجر گوید: در روایتی که حاکم - بر اساس شرط مسلم و بخاری - آن را صحیح دانسته است، وارد شده که ستارگان امان برای اهالی زمین از غرقند و اهل بیت من امان برای امتم از اختلافند. زمانی که قبیله ای از عرب به مخالفت با آنان برخیزند، در بین خود اختلاف پیدا خواهند کرد و در آن صورت، حزب شیطان خواهند شد».

شاید مراد از غرق شدن اهل زمین، عذابی است که در صورت نبودن آنان به مردم می رسد؛ چنان که بعضی از این روایات بر این مطلب دلالت می کنند که می فرماید:

«هرگاه اهل بیت از بین بروند، عذابی که به اهل زمین وعده داده شده، بر آنان فرود خواهد آمد». احتمال دارد که معنا چنین باشد: هرکس آنان را دوست دارد و به مقتضای سنت جدشان عمل کند، از ظلمت لغزش، دگرگونی ها، سرکشی و طغیان نجات می یابد و هرکس از آن ها تخلف کند، در دریای کفران نعمت و تهمت غرق می شود.

از این گونه اعترافات اهل سنت که در شرح این حدیث به دست داده اند، می توان به مطالبی قابل توجه در این باره دست یافت که در ادامه، به برخی از این نکات اشاره می کنیم.

۱- لزوم پیروی از آنان

از نکات قابل توجه در دلالت این حدیث می توان به لزوم و وجوب پیروی و تبعیت مطلق از اهل بیت علیهم السلام اشاره نمود. در مباحث گذشته و به طور مشخص ذیل حدیث ثقلین به این مطلب پرداخته شد که پس از خدا و رسولش، پیروی از هیچ کس به مانند اهل بیت علیهم السلام واجب نیست.

سخن عالمان اهل سنت ذیل حدیث شریف سفینه، موید همین سخن است که در این میان می توان به عجیلی حفظی اشاره نمود. وی ذیل این حدیث می نویسد:

وهم سفينة النجاة، وحبل الإعتصام، وقرناء كتاب الله إلى ورود الحوض، وقد حثّ صلی الله علیه وسلّم علی التمسك بهم، وركوب سفینتهم، والأخذ بهديهم، وتقديمهم والتعلم

منهم، وحاشاه أن يأمر بالتمسك بحبل مقطوع، أو ركوب سفينة مخروقة، أو بأخذ هوى مبتدع، أو تقديم ضال، أو تعلم من مخالف لسنته؛^{۱۰۴}

آنان کشتی نجات، ریسمان تمسک کردن و قرین کتاب خدا تا به هنگام وارد شدن بر سر حوض اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر تمسک به آنان، سوار شدن بر کشتی آن ها، عمل کردن به راهنمایی های آنان، مقدم داشتن ایشان و یادگیری از آنان تشویق و ترغیب فرموده است. و بعید است که حضرتش دستور تمسک به ریسمانی بریده شده دهند، یا بر کشتی سوراخ شده سوار گردند، یا از هوا و هوس بدعت گزاران تقلید کنند، یا گمراه را مقدم دارند، یا از کسی که مخالفت با سنت او است، آموزش گیرند.

وی در جایی دیگر می نویسد:

ومحصّل حدیث (السفینة) و(إني تارك فيكم): الحثُّ على التعلّق بحبلهم وحبّهم وعلمهم، والأخذ بهدي علمائهم ومحاسن أخلاقهم وشيمهم؛ فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفات وأدى شكر النعمة، ومن تخلف عنهم غرق في بحار الكفر وتيار الطغيان، فاستوجب النيران؛ فقد ورد أنّ: بغضهم يوجب دخول النار، و: كلّ عمل بدون ولائهم غير مقبول، و: كلّ مسلم عن حبّهم مسؤول، و: أذا هم على كاهل الصبر محمول ... ولمّا أمرنا بتقدّمهم، فتأخّروهم عن مقاماتهم الشريفة مخالفة للمشروع، ومن مقاماتهم: مقارنة القرآن ودوام التطهير من المعاصي والبدع، إمّا ابتداءً وإمّا انتهاءً، وجوب التمسك بهم واعتقاد أنّهم سفينة ناجية منجية؛ ومن قال خلاف ذلك فقد أضر من قدّم الله ورسوله؛

آنچه از حدیث سفینه و حدیث «انی تارک فیکم» به دست می آید، عبارت است از: تشویق و ترغیب بر تمسک کردن به ریسمان آنان، دوست داشتن و شناختن ایشان،

عمل کردن به راهنمایی دانشمندانشان و پیروی از اخلاق نیکو و رفتار پسندیده آن ها.

هرکس به این ها عمل کند، از تاریکی های مخالفت نجات یافته و شکر و سپاس نعمت را اداء کرده است و هرکس از آنان تخلف ورزد، در دریا های کفر و امواج طغیان غرق شده و سزاوار آتش جهنم گشته است؛ زیرا بر مبنای روایت، بغض آنان موجب داخل شدن در آتش بوده و هیچ عملی بدون ولایت آنان پذیرفته نیست و از هر مسلمانی نسبت به محبت آن ها پرسش می شود.

اذیت و آزاری که در راه محبت ایشان به انسان می رسد، باید بر دوش خود صبر و بردباری حمل کرد ...

از آنجا که دستور داده شده که آنان را بر خود مقدم بداریم، عقب گذاردن آنان از مقامات و جایگاه ارزشمندشان مخالفت با شرع است. از جمله مقامات آن هاست: همتایی با قرآن، عصمت مداوم از گناهان و بدعت ها - از آغاز زندگی تا پایان عمر - وجوب تمسک به آنان، باور به اینکه آنان کشتی نجات بوده و رهایی بخشند و هرکس برخلاف این بگوید، کسی را پس انداخته که خدا و رسولش پیش داشته اند.

۲- پیروی از آنان برابر با نجات و رهایی

این حدیث مبین این نکته است که پیروی از این انوار مقدس علیهم السلام، موجب رهایی و نجات پیروان ایشان است. روشن است که چنین مقامی بیانگر مقامی دیگر به نام عصمت است و دارا بودن عصمت نیز مستلزم امامت و خلافت است.

با رجوع به گفته های عالمان اهل سنت درباره این حدیث، می توان به گفته هایی دست یافت که به صراحت به این حقیقت اعتراف کرده اند. واحدی نیشابوری در شمار همین عالمان است. وی می نویسد:

أنظر كيف دعا الخلق إلى النسب إلى ولاتهم، والسير تحت لوائهم بضرب مثله بسفينة نوح عليه السلام؟! جعل ما في الآخرة من مخاوف الأخطار، وأهوال النار، كالبحر الذي لجج براكبه، فيورده مشارع المنية، ويفيض عليه سجال البلية، وجعل أهل بيته عليه وعليهم السلام سبب الخلاص من مخوفه، والنجاة من متالفه. وكما لا يعبر البحر الهياج عند تلاطم الأمواج إلا بالسفينة، كذلك لا يأمن نفخ الجحيم، ولا يفوز بدار النعيم إلا من تولى أهل بيت الرسول صلوات الله عليه وعليهم، وتخلّى لهم ودّه ونصيحته، وأكّد في موالاتهم عقيدته؛ فإنّ الذين تخلفوا عن تلك السفينة آلوا شرّ مآل، وخرجوا من الدنيا إلى أنكال، وجحيم ذات أغلال. وكما ضرب مثلهم بسفينة نوح قرّنههم بكتاب الله تعالى؛ فجعلهم ثاني الكتاب وشفع التنزيل؛^{۱۰}

بین چگونه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از مردم خواسته تا انتساب به ولای آنان داشته باشند و زیر لوای آن ها حرکت کنند؛ چراکه ایشان را همانند کشتی نوح معرفی کرده است. موافق سخت قیامت و منظره های هولناک آتش جهنم را به دریایی عمیق تشبیه کرده که موجب غرق شدن مسافران دریایی است. این دریا، آنان را به پرتگاه نیستی می کشاند و در کام مرگ و نابودی فرو می برد. اهل بیت علیهم السلام را از آن موارد خطر و تلفات آن نجات می بخشند.

از دریای موج - هنگام توفان، تلاطم و وزش بادها - جز به وسیله کشتی نمی توان گذشت. همین گونه کسی از خروش جهنم و و نفخه عذاب نجات نخواهد یافت و به بهشت و جایگاه نعمت ابدی نخواهد رسید، مگر آنکه تولای اهل بیت پیامبر صلوات الله علیه وعلیهم را داشته و دوستی و خیرخواهی خود را خالصانه برای آنان قرار دهد و عقیده خود را نسبت به ولای آنان استوار سازد. کسانی که از این کشتی عقب مانده اند، به بدترین جایگاه می افتند و از دنیا به عذاب، نکبت و جهنم دارای غل و زنجیر منتقل شوند.

پیامبر خدا، همان گونه که اهل بیت را به کشتی نوح تشبیه کرده است، با کتاب خدا قرین و همراهشان ساخته و در ردیف دوم قرآن و همتای کتاب خدا شناسانده است.

سمهودی نیز در همین باره می نویسد:

ثانیها: قوله صلی الله علیه وسلّم: «مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح في قومه»، الحديث. وجهه: أنّ النجاة ثبتت لأهل السفينة من قوم نوح عليه السلام، وقد سبق في الذكر قبله، في حثّه صلی الله علیه وسلّم على التمسك بالثقلين: كتاب الله وعترته، قوله صلی الله علیه وسلّم: (فإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض)، وقوله في بعض الطرق: (نبأني بذلك اللطيف الخبير); فأثبت لهم بذلك النجاة، وجعلهم وصلة إليهم، فتمّ التمثيل المذكور. ومحضله: الحثّ على التعلّق بحبلهم، وحبّهم وإعظامهم; شكراً لنعمة مشرفهم صلی الله علیه وعلیهم، والأخذ بهدي علمائهم، ومحاسن أخلاقهم وشيمهم، فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفة، وأدّى شكر النعمة الوارفة، ومن تخلف عنه غرق في بحار الكفران، وتيار الطغيان، فاستوجب النيران;^{١٠٦}

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما، به مانند کشتی نوح در قوم او است.»

وجه آن این است که نجات برای کشتی نشستگان قوم نوح علیه السلام ثابت است بیشتر گفته شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تشویق نموده که مردم به ثقلین - کتاب خدا و عترتش - تمسک جویند و چنین فرمود که آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند، تا اینکه بر کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. همچنین طبق برخی از روایات، چنین فرمود که خداوند لطیف و خبیر، چنین مطلبی را به من فرموده است.

پیامبر با این عبارات، نجات را منحصر به آنان دانسته و فقط ایشان را عامل و علت نجات معرفی کرده است. پس تمسکی که گفته شد، اثبات می گردد. خلاصه اش آن است که آن حضرت، تمسک کردن به ریسمان ولایت و دوستی و گرمی داشتن آنان را - به خاطر سپاسگزاری نعمت وجود پیامبر اسلام که به آنان کرامت بخشیده است - تشویق کرده است. همچنین تأکید فرمود که هرکس به دستورات آنان عمل کند، از تاریک های مخالفت نجات یافته و شکر نعمت ارزانی شده بر خود را به جای آورده است. و هرکس از او تخلف نمود، در دریا های کفران و امواج خروشان طغیان و سرکشی، غرق و سزاوار آتش جهنم شده است.

ابن حجر هیتمی که در زمره عالمان برجسته و البته متعصب اهل سنت است، می نویسد:

ووجه تشبیههم بالسفینة فی ما مرّ: إنّ من أحبهم وعظّمهم؛ شکرًا لنعمة مشرفهم
صلی الله علیه وسلّم، وأخذ بهدی علمائهم، نجا من ظلمة المخالفات،

ومن تخلف عن ذلك غرق فی بحر کفر النعم، وهلك فی مفاوز (تیار ظ) الطغیان؛^{۱۰۷}

وجه تشبیه آنان به کشتی آن است که: هرکس آنان را دوست داشته و به جهت سپاس گزاری نعمت وجود گرمی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - آنان را گرمی بدارد و به راهنمایی دانشمندان عمل کند، از تاریکی مخالفت ها رهایی یافته است. و هرکس از آنان تخلف کند، در دریای کفران و ناسپاسی نعمت ها غرق می گردد و در بیابان گمراهی و طغیان نابود می شود.

نقطه مشترک در این اعترافات، رهایی مسلمین از انحرافات و تاریکی های ضلالت و گمراهی است که فقط با پیروی و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام به دست می آید.

۳- افضلیت اهل بیت

از دیگر دلالت های این حدیث، استفاده مطلق افضلیت اهل بیت علیهم السلام از سایر مردم است؛ چراکه در غیر این صورت (چه اهل بیت برابر با مردمان و یا پایین تر از آنان باشند)، امر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در اقتدا به آنان موجب فریبکاری می گشت که پیامبر خدا از آن بریء و پاك است و خدای تعالی نیز از این انتساب پاك تر.

در سطور پیشین، به نقل برخی از عالمان اهل سنت مبنی بر دلالت حدیث سفینه بر افضلیت اهل بیت علیهم السلام اشاره کردیم که به تکرار آن نمی پردازیم.

۴- لزوم محبت به اهل بیت

از دیگر نکات قابل استفاده از این روایت، وجوب مطلق محبت به اهل بیت علیهم السلام است و همان طور که در آیه مودت به تفصیل پرداخته شد، وجوب محبت مطلق دلیل بر لزوم اطاعت است و لزوم اطاعت مطلق نیز عصمت را به همراه دارد که تمامی اینها مستلزم امامت اهل بیت علیهم السلام است.

لزوم تولا و تبرا نسبت به امیرالمؤمنین و فرزندان پاك ایشان علیهم السلام را می توان در حدیث ذیل نیز مشاهده نمود. این حدیث که از سوی همدانی در کتاب *المودّه فی القربی* و بلخی قندوزی در کتاب *ینابیع المودّه* نقل شده است، محبت به پیامبر و خاندان پاك ایشان علیهم السلام را نشانه سوار شدن بر کشتی اهل بیت، تمسک به عروه الوثقی و ریسمان الاهی برشمرده است. در این حدیث آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «من أحبّ أن یركب سفینة النجاة، ویستمسک بالعروة الوثقی، ویعتصم بحبل الله المتین فلیوال علیاً بعدی، ولیعاد عدوّه، ولیأتمّ بالأئمّة الهداة من ولده، فإنّهم خلفائی وأوصیائی وحجج الله علی خلقه بعدی، وسادة [سادات] أمّتی، وقادات الأتقیاء إلى الجنة، حزبهم حزبی، وحزبی حزب الله، وحزب أعدائهم حزب الشیطان»؛^{۱۰۸}

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هرکس دوست دارد که بر کشتی نجات سوار شود، به عروه الوثقی تمسک کند و خود را به ریسمان محکم الاهی بیاویزد، پس از من علی را دوست داشته باشد [ولایت او را بپذیرد] و با دشمن او دشمنی کند و به امامان هدایت کننده از فرزندان او اقتداء نماید و امامت آنان را بپذیرد؛ زیرا آنان

جانشینان و اوصیاء من، حجت های خداوند بر خلقش پس از من، آقایان امت من و پیشوایان پرهیزگاران به سوی بهشت می باشند. حزب آنان حزب من است و حزب من حزب خداست و حزب دشمنان آنان حزب شیطان است.

۵- عصمت اهل بیت

بر اساس این حدیث، محبت اهل بیت موجب رهایی و نجات از مهالك است و این همان معنای عصمت است. بیان مدعا اینکه اگر - معاذ الله - از اهل بیت علیهم السلام امری خلاف رضای پروردگار به منصفه ظهور برسد، هرگز محبت آنان جائز نخواهد بود و این درحالی است که ملاک نجات در این حدیث شریف محبت و توسل به این انوار مقدس است و همین نشانگر عصمت آن بزرگواران است و هرگاه عصمت این انوار مقدس ثابت شد، در امامتشان شکی باقی نخواهد ماند.

۶- تخلف از اهل بیت همان گمراهی

از نکاتی که در این روایت به صراحت به آن اشاره شده است، این است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تخلف از اهل بیت علیهم السلام یا همان کشتی نجات را موجب گمراهی و ضلالت دانسته است. هر روز و آنهم به کرات در نماز خود، از خدای تعالی می خواهیم که ما را به راه مستقیمش هدایت نموده و از طریق مغضوبان و گمراهان دور نماید. به راستی آن کس که از خدای تعالی چنین می خواهد؛ ولی خود به جهت دوری از

کشتی نجات امت در دوران تاریکی و ظلمت غیبت از مسیر هدایت الهی دور گشته است، حجتی نزد خدای تعالی دارد تا با اقامه آن در روز واپسین، از عذاب آتش الهی رسته و از دخول در آتش جسته باشد؟ به یقین این حدیث حجتی است میان خدا و بندگانش و اتمام حجتی است برای روز واپسین درباره آنانی حدیث را دیدند و شنیدند و هیچ وقعی بر آن ننهادند.

همین حدیث است که باطل کننده خلافت مدعیان خلافتی است که از اهل بیت علیهم السلام رویگردان شده و هوا و هوس و خودپرستی و دنیا پرستی، آنان را از مسیر هدایت منحرف کرده و با امتناع از نشستن بر کشتی هدایت، به این نعمت الهی کفر ورزیدند.

و از سوی دیگر، همین حدیث مبین خلافت بلافصل مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است که بی شك یکی از کشتی های راهور الهی برای طالبان هدایت است.

۷- لزوم وجود امام در هر زمان

بشر و بهویژه آحاد مسلمین در هر عصری، با انحرافات دست به گریبانند که لحظه به لحظه آنان را از مسیر هدایت الهی دور کرده و در گرداب های اعتقادی و اخلاقی غوطه‌ور و از سرنوشت نیک، به سرنوشتی شوم رهنمون نموده است، تا در نهایت از این سرای فانی به سرای باقی بشتابند. به هر روی برای نجات از این گرداب های فتن و ضلالت ها و محن، باید به رشته ای تمسک کرد و باید بر مرکب امنی سوار شد تا از گذر انحرافات به سلامت عبور کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با دانستن امکان انحراف امت خویش از راه مستقیم الهی، با سخنی پیشگیرانه به صدور این روایت مبادرت نمود تا از این رهگذر، تکلیف مردمان هر عصر را در مواجهه با این توفان ها و گرداب های انحرافی مشخص کرده و آنان را به ساحل نجات هدایت نماید. اما آن کشتی کسی نیست مگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام که در هر عصری باید در میان مردم بوده و به دستگیری و هدایت آنان اقدام نماید. بنابراین، یکی از وجوه دلالات این حدیث شریف نیاز به هادی و کشتی هدایت در هر زمان و آنهم از میان اهل بیت پیامبر است و هم اکنون آن سفینه هدایت کسی نیست مگر امام زمان ارواحنا فداه.

۸- جمع بین دو حدیث «ثقلین» و «سفینه»

دیده شدن حدیث سفینه در کنار حدیث شریف ثقلین، مبین این نکته است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در تبیین جایگاه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به انحاء مختلف اقدام کرده اند و به این ترتیب، حجت را بر تمامی مردمان تا به روز قیامت تمام و تنها مسیر حق و هدایت را فراروی آنان قرار داده است. در حدیثی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، حدیث سفینه را در ضمن سیاق طولانی حدیث ثقلین به دست داده اند، هر جمله، بلکه هر کلمه آن نور بصیرت را برای اهل ایمان می افزاید، به طوری که پس از ملاحظه متن و دلالت این حدیث شریف، بر امامت اهل بیت علیهم السلام صحه گذارده و هیچ شك و شبهه ای در این باره باقی نمی گذارد.

ابوعبدالله محمد بن مسلم بن ابی فوارس رازی، در ابتدای کتاب *اربعة فضائل امیرالمؤمنین* علیه السلام، در همین باره آورده است:

وقال النبی صلی الله علیه وسلم: «إني تارك فيكم كتاب الله وعترتي أهل بيتي، فهما خليفتان

بعدي، أحدهما أكبر من الآخر، سبب موصول من السماء إلى

الأرض؛ فإن استمسكتكم بهما لن تضلّوا، فإنّهما لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض يوم القيامة، فلا تسبقوا أهل بيتي بالقول فتهلكوا، ولا تقصّروا عنهم فتذهبوا؛ فإنّ مثلهم فيكم كمثّل سفينة نوح، من ركبها نجا، ومن تخلف عنها هلك، ومثلهم فيكم كمثّل باب حطّة في بني إسرائيل، من دخله غفر له.

ألا وإنّ أهل بيتي أمان لأمتي؛ فإذا ذهب أهل بيتي جاء أمتي ما يوعدون.

ألا وإنّ الله عصمهم من الضلالة، وطهرهم من الفواحش، واصطفاهم على العالمين.

ألا وإنّ الله أوجب محبتهم، وأمر بمودّتهم.

ألا وإنّهم الشهداء على العباد في الدنيا ويوم المعاد.

ألا وإنّهم أهل الولاية، الدالّون على طرق الهداية.

ألا وإنّ الله فرض لهم الطاعة، على الفرق والجماعة؛ فمن تمسك بهم سلك، ومن حاد عنهم هلك.

ألا وإنّ العترة الهادية الطيّبين دعاة الدين، وأئمة المتّقين، وسادة المسلمين، وقادة المؤمنين، وأمناء ربّ العالمين على البرية أجمعين، الذين فرّقوا بين الشكّ واليقين، وجاؤوا بالحقّ المبين»؛^{١٠٩}

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من در میان شما، کتاب خدا و عترتم اهل بیت را به جا می گذارم. آن دو، جانشینان پس از من هستند. یکی از دیگری بزرگتر است. وسیله ای است پیوسته، از آسمان تا به زمین. اگر به آن دو تمسک کنید، هیچ گاه گمراه نمی شوید. همانا آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه روز قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند.

در گفتار از اهل بیت من سبقت نگیرید که هلاک می شوید، و از آنان عقب نمانید که از بین می روید؛ زیرا مثل آنان در میان شما به مانند کشتی نوح است که هرکس سوارش گشت، نجات یافت و هرکس از آن بازماند، هلاک گردید. و مثال آنان در میان شما مثال باب حطه در بنی اسرائیل است که هرکس داخل آن گردید، آمرزیده شد.

آگاه باشید که اهل بیت من موجب امان برای امت من هستند. هرگاه اهل بیت من از میان بروند، عذابی که به آن‌ها وعده داده شده، بر سر آنان فرود خواهد آمد.

آگاه باشید که خداوند متعال، آنان را از گمراهی نگاه داشته و از زشتی‌ها و پلیدی‌ها پاکشان ساخته و بر جهانیان برگزیده است.

آگاه باشید که خداوند محبت آنان را واجب ساخته و به دوستی‌شان دستور داده است.

آگاه باشید که آنان گواهان بر بندگان، در دنیا و روز رستاخیزند.

آگاه باشید که آنانند شایسته سرپرستی و راهنماییان راه هدایتند.

آگاه باشید که خداوند اطاعت آنان را بر افراد و گروه‌های متفرق واجب کرده است. هرکس به آنان تمسک جوید، راه درست را پیموده و هرکس از آنان منحرف شود، هلاک گردد.

آگاه باشید که عترت هدایت‌گران پاک، دعوت‌کنندگان به دین، پیشوایان پرهیزگاران، سروران مسلمین، رهبران مؤمنین و امین‌های پروردگار جهانیان بر تمام آفریدگانند. همان کسانی هستند که شك را از یقین جدا می‌کنند و حقی می‌آورند که مطالب دیگر را آشکار می‌سازد.

امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در یکی از خطبه‌های خویش، حدیث سفینه را به ضمیمه دو حدیث ثقلین و غدیر بیان فرموده‌اند. این حدیث را یعقوبی به دست داده است^{۱۱۰} و جمع میان این احادیث دلیلی است بر دلالت حدیث سفینه - به مانند دو حدیث دیگر - بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام. در واقع آن حضرت علیه الصلاة والسلام در مقام احتجاج به امامت خویش، به یکی از روایت‌هایی که استناد فرموده، حدیث سفینه است.

۹- اثبات امامان دوازده گانه

از دیگر نکات قابل استفاده از دلالت این حدیث، انحصار خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله در خلفاء و امامان دوازده گانه است. نص تحدید خلیفه در خلفاء دوازده گانه در تمامی این گونه روایات نیامده است؛ اما در برخی از روایاتی که به حدیث سفینه پرداخته است، به نقل این تحدید پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پرداخته است که در ادامه به مواردی می‌پردازیم.

ابومنصور شهردار بن شیرویه دیلمی که در زمره عالمان بزرگ و حافظان مشهور اهل سنت است، در کتاب **مسند فردوس** که به آن فردوس کبیر نیز گفته‌اند، می‌نویسد:

۱۱۰. ر.ک: تاریخ یعقوبی: ۲ / ۲۱۱ - ۲۱۲. در شاهد سوم بر حدیث سفینه، به نقل این حدیث پرداختیم.

عن أبي سعيد الخدري، قال: صَلَّى بنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الصلاة الأولى، ثُمَّ أَقْبَلَ
بوجهه الكريم علينا، فقال: «يا معاشر أصحابي، إِنَّ مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح،
وباب حطّة في بني إسرائيل، فتمسّكوا بأهل
بيتي بعدي الأئمة الراشدين من ذرّيتي، فإنكم لن تضلّوا أبداً». فقيل: يا رسول الله! كم
الأئمة بعدك؟ قال: «اثنا عشر من أهل بيتي». أو قال: «من عترتي»؛^{١١١}

از ابوسعید خدری نقل شده است که گفت: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمَازِ ظَهْرٍ رَا بِهِ هَمْرَاهُ مَا
خَوَانَدَنْد. آنگاه روی مبارک و کریمانه خود را به سوی ما کرد و فرمود: «ای گروه اصحاب من، مثل
اهل بیت من در میان شما به مانند کشتی نوح و باب حطه در بنی اسرائیل است. پس از من به
اهل بیت تمسک جوئید. آنان امامان هدایت یافته از نسل و ذریه من هستند، در این صورت شما
هرگز گمراه نخواهید شد». گفته شد: ای پیامبر خدا، پیشوایان پس از شما چند نفرند؟ حضرت
فرمود: «دوازده نفر از اهل بیت من» و یا فرمود: «از خاندانم».

این حدیث از چند جهت بر امامت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.

یکم: آن حضرت اهل بیت را به کشتی نوح تشبیه فرموده است؛

دوم: آنان را به باب حطه تشبیه فرموده اند؛

سوم: دستور تمسک به آنان را داده است؛

چهارم: آنان را پیشوای راشدان متصف نموده است؛

پنجم: اگر کسی به آنان تمسک جوید، هرگز گمراه نمی شوند؛

ششم: از این نکته اخبار فرموده است که پس از خود دوازده امام از اهل بیتش خواهند بود.

حدیث سوم: حدیث «من مات ولم یعرف إمام زمانه مات میتة الجاهلیة»

حدیث یادشده یکی از مهمترین احادیث اثبات کننده امامت است که به صورت متواتر روایت
شده است. از آنجا که کسی در صحت حدیث یادشده خدشه ای وارد نشده؛ از این رو بحث از سند
حدیث «من مات...» ضروری نیست؛ اما لازم به ذکر است که این حدیث در منابع مختلف، به
چند صورت روایت شده و ما به برخی از مهمترین نقل های آن می پردازیم:

۱. احمد بن حنبل در کتاب *مسند* می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا أسود بن عامر، أنا أبوبكر، عن عاصم، عن أبي صالح، عن معاوية، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية»؛^{١١٣}
احمد بن حنبل به سند خود از معاوية نقل می کند که پیامبر خدا فرمود: «هرکس از دنیا برود درحالی که بدون امام باشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

روایت یادشده از سوی هیثمی، طیالسی، طبرانی و متقی هندی نیز نقل شده است.^{١١٣}

٢. ابن ابی شیبیه و ابن ابی عاصم می نویسند:

حدثنا علي بن حفص، عن شريك، عن عاصم، عن عبدالله بن عامر، عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من مات ولا طاعة، عليه مات ميتة جاهلية»؛^{١١٤}
پیامبر خدا فرمود: «هرکس از دنیا برود درحالی که اطاعت [از کسی] بر ذمه او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

٣. بخاری در کتاب تاریخ کبیر خود می نویسد:

عمر بن ربيعة العنزي رضي الله عنه من عنز حليف بني عدی، له صحبة، قال أبو الوليد، حدثنا شريك، عن عاصم بن عبيدالله، عن عبدالله بن عامر بن ربيعة، عن أبيه: عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «من مات وليست عليه طاعة مات ميتة جاهلية»؛^{١١٥}
پیامبر خدا فرمود: «هرکس از دنیا برود درحالی که اطاعت [از کسی] بر ذمه او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است».

٤. طبرانی در کتاب معجم کبیر می نویسد:

حدثنا الحسين بن إسحاق التستري، ثنا يحيى الحماني، ثنا أبوبكر بن عياش، عن عاصم، عن أبي صالح، عن معاوية، قال: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية»؛^{١١٦}

١١٢. مسند أحمد: ٤ / ٩٦.

١١٣. مجمع الزوائد: ٥ / ٢١٨؛ مسند أبي داود الطيالسي: ٢٥٩؛ المعجم الكبير: ١٩ / ٣٨٨؛ كنز العمال: ١ / ١٠٣ / ش ٤٦٤ و منابع دیگر.

١١٤. المصنف: ٨ / ٦٠٥ / ح ٩٢؛ السنة: ٤٩٠ / ح ١٠٥٧.

١١٥. التاريخ الكبير: ٦ / ٤٤٥ / ش ٢٩٤٣.

١١٦. المعجم الكبير: ١٩ / ٣٣٥.

حسین بن اسحاق شوشتری به سند خود از معاویه نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هرکس از دنیا برود درحالی که بیعتی بر ذمه او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

۵. حاکم نیشابوری در کتاب *مستدرک* می نویسد:

حدثني أبو منصور محمد بن القاسم العتكي، ثنا أبو سهل حسن بن سهل اللباد، ثنا أبو صالح عبدالله بن صالح، ثنا الليث، عن يحيى بن سعيد، عن خالد بن أبي عمران، عن نافع، عن ابن عمر أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «... ومن مات وليس عليه إمام جماعة، فإنَّ موته موة جاهلية»؛^{۱۱۷}

محمد بن قاسم عتکی به سند خود از پیامبر خدا نقل می کند که فرمود: هرکس از دنیا برود درحالی که «بیعت» امام جماعتی با او نباشد، به مرگ جاهلیت مرده است.

لازم به ذکر است که تعبیر مرگ جاهلیت در مورد کسی که متعهد به پیروی از امامی نباشد، با الفاظ گوناگونی وارد شده؛ اما در این مقام برای رعایت اختصار، تنها به مشهورترین روایات اکتفا می کردیم. در هر حال، حدیث من مات به روشنی اثبات می کند که بر هر مکلفی واجب است تا در هر زمانی، بیعت با امامی را در ذمه خویش داشته باشد؛ از این رو روایت یادشده، اصل اطاعت از امام را اثبات می کند. در پایان این نوشتار که به امام زمان علیه السلام اختصاص دارد، به تفصیل به این روایت خواهیم پرداخت.

بررسی گروه دوم: روایاتی در تعیین مصداق امام

تاکنون از مجموع آیات و روایات نقل شده، استفاده شد که ضرورت اصل وجود امام ثابت است و روشن است که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، باید فردی به عنوان امام بر مسند آن حضرت تکیه کند. اما اکنون باید مصداق امام نیز مشخص شود و معلوم گردد که مراد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از امام و جانشین چیست؟

روایات مطرح شده در این قسمت، تعداد ائمه و نسب آنان را نیز مشخص می نمایند. می توان ادعا کرد که روایاتی که در این دسته جای می گیرد، موضوع روایات گروه نخست را معین می سازد. روایات این دسته در چند بخش دسته بندی می گردد:

۱. حدیث ثقلین و سفینه

حدیث ثقلین و سفینه، علاوه بر اثبات ضرورت اصل وجود امام، مصداق امام را نیز مشخص نموده و معین می نماید که امام باید از عترت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باشد. از آنجا که بحث مبسوط از دلالت حدیث ثقلین و سفینه را پیش از این بیان داشتیم، از این رو مخاطب را به بحث این دو حدیث حواله می دهیم.

۲. حدیث ائمه اثنا عشر

پس از عنایت به دو حدیث ثقلین و سفینه، از احادیث «ائمه اثنا عشر» سخن به میان می آوریم؛ چه اینکه احادیث یادشده نیز به صراحت تعداد امامان را مشخص می کند و همچنین بیان می دارد که جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تنها از قریش است.

احادیث «ائمه اثنا عشر» به مجموعه ای از احادیث گفته می شود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره دوازده جانشین پس از خود بیان فرموده است. این روایت در زمره روایات متفق علیه میان فریقین است و بسیاری از عالمان اهل سنت از جمله بخاری، مسلم و دیگر صاحبان صحاح و سنن به نقل آن مبادرت کرده اند.

بحث مفصل از احادیث ائمه اثنا عشر، ذیل بحث از اثبات امامت امام زمان علیه السلام، خواهد آمد؛ اما در اینجا تنها به بخشی از احادیث یادشده خواهیم پرداخت. از آنجا که این احادیث به طرق متعددی روایت شده؛ از این رو لازم است تا به برخی از نقل های مختلف آن اشاره شود. به جهت توجه اهل سنت به دو کتاب صحیح بخاری و مسلم، به همین روی در اینجا به نقل این روایت از این دو کتاب پرداخته و نقل بیشتر را به بحث مهدویت ارجاع می دهیم.

روایت به نقل از بخاری

بخاری از ناقلان این حدیث شریف است. وی در صحیح خود به نقل این روایت پرداخته است.

در روایتی که وی به دست داده، عبارت «اثنا عشر امیرا» آمده است. وی می نویسد:

حدثني محمد بن المثنى، حدثنا غندر، حدثنا شعبة، عن عبدالمكك، سمعت جابر بن سمرة، قال: سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «يكون اثنا عشر أميراً» فقال كلمة لم أسمعها، فقال أبي: «إنه قال: كلهم من قریش»؛^{۱۱۸}

محمد بن مثنى به سند خود از جابر بن سمرة و او نیز از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: «پس از من دوازده امیر خواهد بود». آنگاه سخنی فرمود که آن را نشنیدم. پدرم گفت: فرمود که «تمامی آنان از قریشند».

ترمذی نیز به همین مضمون روایت را به نقل از جابر بن سمرة نقل کرده و زان پس می نویسد:

هذا حديث حسن. وقد روي من غير وجه عن جابر بن سمرة؛^{۱۱۹}

این حدیث حسن است. غیر از جابر بن سمرة، با عباراتی دیگر این روایت را نقل کرده اند.

روایت به نقل از مسلم نیشابوری

مسلم نیشابوری نیز در صحیح خود، با عبارتهای مختلف به نقل این حدیث پرداخته است. وی در یکی از این روایات می نویسد:

وحدثنا قتيبة بن سعيد، حدثنا أبو عوانة، عن سَمَاك، عن جابر بن سمرة، عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذا الحديث، ولم يذكر لا يزال أمر الناس ماضياً. حدثنا هدا بن خالد الأزدي، حدثنا حماد بن سلمة، عن سَمَاك بن حرب، قال: سمعت جابر بن سمرة يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «لا يزال الإسلام عزيزاً إلى إثنى عشر خليفة»، ثم قال كلمة لم أفهماها! فقلت لأبي: ما قال؟ فقال: «كلهم من قریش»؛^{۱۲۰}

قتیبه بن سعید به سند خود از جابر بن سمرة نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا آنکه دوازده خلیفه بر مسلمانان حکومت کنند». آنگاه سخنی فرمود که من نفهمیدم؛ از این رو به پدرم گفتم: پیامبر چه فرمود؟ گفت: فرمود: «تمامی آن ها از قریشند».

۱۱۸. صحیح البخاری: ۸ / ۱۲۷.

۱۱۹. سنن الترمذی: ۳ / ۳۴۰ / ح ۲۳۲۳.

۱۲۰. صحیح مسلم: ۶ / ۴.

مسلم در حدیثی دیگر، روایت را با عبارت «اثنای عشر رجلاً» به دست داده است. وی می نویسد:

حدثنا ابن أبي عمير، حدثنا سفیان، عن عبدالمملك بن عمير، عن جابر بن سمرة، قال: سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول: «لا يزال أمر الناس ماضياً ما وليهم إثنای عشر رجلاً»، ثم تكلم النبي صلى الله عليه وسلم بكلمة خفيت عليّ، فسألت أبي: ماذا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فقال: «كلهم من قریش»؛^{۱۲۱}

ابن ابی عمر به سند خود از جابر بن سمرة نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: «امر مردم از میان می رود مگر آنکه دوازده مرد سرپرست آنان شوند». سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سخنی فرمود که من متوجه نشدم؛ از این رو از پدرم پرسیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چه فرمود؟ پدرم گفت: پیامبر خدا فرمود: «تمام آنان از قریش اند». غرض از اشاره به حدیث ائمه اثنای عشر آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تصریح فرموده که تعداد جانشینان آن حضرت، دوازده نفر است و تمام آنان از قریش اند.

جمع بندی و نتیجه گیری

با عنایت به آیات و روایات مطرح شده دو نکته به اثبات رسید:

نکته نخست: ضرورت اصل وجود امام از مسلمات است و لازم است تا پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، امامی معصوم به جای آن حضرت بنشینند. جانشین پیامبر خدا به استثناء مقام نبوت، در دیگر شئون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله همانند آن حضرت است.

نکته دوم: مصداق امام نیز در روایات مشخص شده و انتخاب امام، ابداً به امت واگذار نگردیده است. امامان باید از طایفه قریش باشند و تعداد آنان دوازده نفر است که نخستین آنان، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخرین آنان، حجة بن حسن عسکری علیه السلام است و تمام آنان از صلب امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.

پس از اثبات مطالب فوق و اثبات امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام که پیش از این به طور مبسوط بیان شد؛ از این پس به اثبات امامت فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام می پردازیم.

امامت امام حسن مجتبیٰ علیہ السلام

امامت امام حسن مجتبی

اثبات امامت امام حسن مجتبی علیه السلام را از طریق قاعده قبح تقدم مفضول بر فاضل پی می گیریم. قاعده یادشده مورد اتفاق جمع کثیری از فریقین است که پیش از این، در مورد آن سخن گفته شده است. به صورت اجمال، اگر کسی افضل و اولی از دیگری باشد، بدون تردید او سزاوارتر به منصب امامت است و پس از امیرالمؤمنین علیه السلام افضل افراد امت امام حسن مجتبی علیه السلام است؛ از این رو آن حضرت اولی به مقام امامت نسبت به دیگران است. اثبات افضلیت امام حسن مجتبی علیه السلام را می توان به طرق ذیل برهانی نمود:

بررسی آیات

۱. آیه مباهله

مراد از آیه مباهله، اشاره به آیه ذیل است که خدای تعالی در سوره آل عمران، آیه ۶۱ می فرماید:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ)؛

پس هر که در این [مورد] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده، با تو محاجه کند، بگو: «بیایید پسرانمان و پسرانتان، و زنانمان و زنانتان، و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم و آنگاه مباهله نموده و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم».

در مباحث گذشته از همین مجموعه، به تفصیل به آیه مباهله پرداخته شد و دلالت آن نیز بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام مورد بررسی قرار گرفت. به جهت ارتباط این آیه شریف به بحث امامت دو امام همام حسنین علیهما السلام، به مقدار حاجت درباره آیه مباهله سخن گفته و برای تفصیل بحث، خواننده این سطور را به جلد‌های پیشین این مجموعه ارجاع می دهیم.

آیه مباحله یکی از معجزات پیامبر خداست و تمامی امت به این مطلب معترفند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای مباحله با مسیحیان نجران، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا و حضرات دو امام همام حسن مجتبی و اباعبدالله الحسین علیهم السلام را همراه خویش نمود.

در بررسی آیه مباحله باید به دو نکته توجه داشت:

نکته نخست: مراد از «أبنائنا» در آیه شریف، حسنین علیهما السلام و مراد از «نسائنا» حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها و مراد از «انفسنا» نیز اشاره به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است. شخصیت های نام برده شده که همان اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستند و از آنان به اهل کساء نیز تعبیر می شود، انواری هستند که آیه تطهیر نیز در شأن آنان نازل گردیده و به زودی ذیل بحث از آیه تطهیر، به این نکته خواهیم پرداخت. ملاً علی قاری درباره چگونگی نزول این آیه می نویسد:

عن سعد بن أبیوقاص، قال: لما نزلت هذه الآية - أي المسماة بآية المباحلة - (ندعُ أبنائنا وأبنائكم)، أولها (فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندعُ أبنائنا وأبنائكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم)، دعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علياً، فنزله منزلة نفسه لما بينهما من القرابة والأخوة، وفاطمة، أي لأنها أخص النساء من أقاربه، وحسناً وحسيناً؛ فنزلهما منزلة ابنه صلی الله علیه وآله وسلم، فقال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي»؛ أي: أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. رواه مسلم؛^{۱۲۲}

از سعد بن ابوقاص نقل شده است که گفت: وقتی این آیه - که به آیه مباحله نامیده شده است - و ابتدای آن: (ندعُ أبنائنا وأبنائكم) است نازل شد، [خداوند فرمود]: (فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندعُ أبنائنا وأبنائكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم)، پس از آن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم، علی علیه السلام را فراخواند و به جهت قرابت و برادری که میان آن ها بود، او را در جایگاه نفس خویش قرار داد و فاطمه علیها السلام را فراخواند؛ چراکه او مخصوص ترین زنان از نزدیکانش بود و حسن و حسین علیهما السلام را در جایگاه فرزندان قرار داد و عرضه داشت: «بار الها، اینان اهل بیت من هستند. هر ناپاکی را از ایشان دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان». این حدیث را مسلم روایت کرده است.

نکته دوم: ادعای این نوشتار آن است که آیه مباهله یکی از بزرگ ترین فضیلت های اهل بیت پیامبر است؛ زیرا به حکم آیه مباهله، حضرت زهرا و امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام، همچون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از استجاب قطعی دعا برخوردار هستند و از این جهت، دارای خصلتی ممتازند. همچنین از امیرالمؤمنین علیه السلام به نفس پیامبر خدا تعبیر شده و عموم این تعبیر به این معناست که امیرالمؤمنین علیه السلام جز در مواردی همچون خاتمیت که از خصائص پیامبر خداست، در بقیه شئون همتای پیامبر خدا معرفی گردیده است.

نکته سوم: آیه مباهله بیانگر فضیلت بزرگی برای اهل بیت است و فضیلت یادشده سبب می شود تا خلافت و امامت، تنها متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. پس از بیان اجمالی نکات فوق الذکر، ضروری است تا اسناد و مدارک ادعاهای مطرح شده، ارائه و اثبات شود. ابتدا لازم است تا اصل ماجرای مباهله به صورت اجمالی روایت گردد تا شأن نزول آیه مذکور، روشن تر شود.

حاکم نیشابوری در کتاب *معرفة علوم حدیث* می نویسد:

حدَّثنا عليّ بن عبدالرحمن بن عيسى الدهقان بالكوفة، قال: حدَّثنا الحسين بن الحكم الحبري، قال: ثنا الحسن بن الحسين العرنی، قال: ثنا حبان بن عليّ العنزي، عن الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس في قوله عزّ وجلّ: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ - إلى قوله: - الْكَافِرِينَ) نزلت على رسول الله صلی الله علیه وسلّم، وعليّ نفسه، (وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ): فاطمة، (وَأَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ): حسن وحسين؛^{۱۲۳}

علی بن عبدالرحمان به سند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: آیه (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ ... الْكَافِرِينَ) در شأن پیامبر خدا نازل شد، و علی نفس پیامبر خداست و مراد از (نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ)، فاطمه است، و مراد از (وَأَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)، حسن و حسین هستند.

احمد بن حنبل نیز به سند خود می نویسد:

ثنا قتيبة بن سعيد، ثنا حاتم بن إسماعيل، عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد، عن أبيه، قال: ... ومّا نزلت هذه الآية (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)، دعا رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً رضوان الله عليهم أجمعين، فقال: «اللهم هؤلاء أهلي»؛^{١٢٤}

قتيبة بن سعيد به سند خود از سعد بن ابوقاص نقل می کند که گفت: ... و چون آیه مباحله (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد، پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم علی، فاطمه، حسن و حسین عليهم السلام را فراخواند و عرضه داشت: «بار الها، اینان اهل من هستند».

احمد بن حنبل در کتاب *مسند*، حدیث یادشده را از سعد بن ابوقاص نقل کرده و سند آن را تصحیح نموده است. در این حدیث، سه فضیلت حدیث منزلت، حدیث رایت (پرچم) در جنگ خیر و حدیث مباحله برای امیرالمؤمنین علیه السلام ذکرشده است و اصل حدیث سعد بن ابوقاص به زودی بیان خواهد شد.

ابن شبه نیز می نویسد:

حدَّثنا الحزامي، قال: حدَّثنا ابن وهب، قال: أخبرني الليث بن سعد، عن من حدَّثه، قال: جاء راهبا نجران إلى النبي صلى الله عليه وسلم يعرض عليهما الإسلام ... قال: فدعاهما النبي إلى المباحلة وأخذ بيد علي وفاطمة والحسن والحسين رضي الله عنهم، فقال أحدهما للآخر: قد أنصفك الرجل. فقالا: لا نباهلك. وأقرأ بالجزية وكرها الإسلام؛^{١٢٥}

راهبان نجران نزد پیامبر خدا صلى الله عليه وآله آمدند و پیامبر خدا آنان را به اسلام دعوت فرمود ... سپس پیامبر خدا آنان را به مباحله فراخواندند و خود، دست علی، فاطمه، حسن و حسین را گرفت. در این هنگام، یکی از راهبان به دیگری گفت: این مرد انصاف به خرج داده است؛ از این رو گفتند: ما مباحله نمی کنیم و جزیه پرداخت می نمائیم.

حسین بن حکم حبری نیز در تفسیر آیه مباحله می نویسد:

حدَّثني إسماعيل بن أبان، قال: حدَّثنا إسحاق بن إبراهيم، عن أبي هارون، عن أبي سعيد الخدري، قال: لما نزلت هذه الآية: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) قال: فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم بعلي وفاطمة والحسن والحسين؛^{١٢٦}

١٢٤. مسند أحمد: ١ / ١٨٥.

١٢٥. تاريخ المدينة: ٢ / ٥٨٣.

١٢٦. تفسير الحبري: ٢٤٨ / ح ١٣.

اسماعیل بن ابان به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: هنگامی که آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد، پیامبر خدا به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین رهسپار گردید.

طبری نیز می نویسد:

حدَّثنا ابن حمید، قال: ثنا عیسی بن فرقد، عن أبي الجارود، عن زید بن علی، في قوله: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) الآية، قال: كان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وعلی وفاطمة والحسن والحسين;

ابن حمید به سند خود از ابوجارود نقل می کند که زید بن علی در تفسیر آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) گفت: مراد از این آیه، پیامبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می باشند.

طبری به سندی دیگر می نویسد:

حدَّثنا محمد بن الحسين، قال: ثنا أحمد بن المفضل، قال: ثنا أسباط، عن السدي، (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ) الآية، فأخذ - يعني النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بيد الحسن والحسين وفاطمة، وقال لعلی: «اتبعنا»، فخرج معهم، فلم يخرج يومئذ النصارى وقالوا: إنا نخاف ...;

محمد بن حسین، احمد بن مفضل، از اسباط، از سدی در تفسیر آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ) می گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را گرفت و به علی علیه السلام فرمود: «پشت سر ما بیا». پس به اتفاق آنان رهسپار محل قرار شد؛ اما در آن روز نصارا نیامدند و گفتند: ما [از مباحله] می ترسیم

و باز طبری به سندی دیگر می نویسد:

حدَّثنا الحسن بن يحيى، قال: أخبرنا عبدالرزاق، قال: أخبرنا معمر، عن قتادة، في قوله: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) قال: بلغنا أن نبي الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خرج ليلا عن أهل نجران، فلما رأوه خرج هابوا وفرقوا فرجعوا.

قال معمر: قال قتادة: لما أراد النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أهل نجران، أخذ بيد حسن وحسين، وقال لفاطمة: «اتبعينا»، فلما رأى ذلك أعداء الله رجعوا;

قتاده در تفسیر آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) گفت: به ما رسیده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم شبانه از نزد اهل نجران خارج شد. آنگاه آنان که دیدند پیامبر خارج شد، وحشت کرده، متفرق شدند و بازگشتند. معمر گوید: قتاده گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اراده کرد با اهل نجران مباحله کند، دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و به فاطمه علیها السلام فرمود: «به دنبال ما بیا». چون دشمنان خدا این صحنه را دیدند، بازگشتند.

طبری در روایت دیگری می نویسد:

حدّثني يونس، قال: أخبرنا ابن وهب، قال: ثنا ابن زيد، قال: قيل لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم: لو لعنت القوم، من كنت تأتي حين قلت: (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)؟ قال: حسن وحسين؛

یونس، از ابن وهب، از ابن زید نقل می کند که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرض شد: اگر قرار بود [مباحله انجام شود و] این قوم را لعنت کنید، آنگاه که گفتید: (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) شما چه کسانی را همراه خود می بردید؟ [پیامبر] فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام [را می بردم]».

و در روایت دیگری می نویسد:

حدّثني محمد بن سنان، قال: ثنا أبو بكر الحنفي، قال: ثنا المنذر ابن ثعلبة، قال: ثنا علباء بن أحمر اليشكري، قال: لما نزلت هذه الآية: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) أُرْسِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى عَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَابْنَيْهِمَا الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَدَعَا الْيَهُودَ لِيَلْعَنَهُمْ، فَقَالَ شَابٌ مِنَ الْيَهُودِ: «وَيَحْكُمُ أَلَيْسَ عَهْدُكُمْ بِالْأَمْسِ إِخْوَانِكُمُ الَّذِينَ مَسَخُوا قَرْدَةَ وَخَنَازِيرًا؟ لَا تَلْعَنُوا. فَانْتَهَوْا»؛^{۱۲۷}

محمد بن سنان به سند خود، از علباء بن احمر یشکری نقل می کند که: چون آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسی را به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و یهودیان شبانه از نصارا دعوت کردند، آنگاه جوانی یهودی گفت: «وای بر شما! آیا عهد بسته اید که فردا برادران شما به میمون و خوک تبدیل شوند؟ بس کنید و با آنان ملاعنه نکنید».

سیوطی در کتاب در منثور می نویسد:

أخرج البيهقي في «الدلائل» من طريق سلمة بن عبدشوع، عن أبيه، عن جده: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كتب إلى أهل نجران ... فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الغد بعدما أخبرهم الخبر، أقبل مشتملا على الحسن والحسين في خميلة له وفاطمة تمشي خلف ظهره، للملاعنة، وله يومئذ عدة نسوة ...;

بيهقی در *دلائل النبوة* از طریق سلمة بن عبدشوع، از پدرش، از جدش آورده است که: همانا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به اهل نجران نوشت ... چون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فردای آن روز به ایشان خبر دادند، شب را صبح کرد و با حسن و حسین که در زیر عباي گری بودند، برای ملاعنه آمدند، درحالی که فاطمه علیها السلام پشت سر آن ها راه می فت. [آن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را در حالی آورده بود] که در آن هنگام پیامبر دارای چندین همسر بود ...

سیوطی در نقل دیگری می نویسد:

وأخرج الحاكم - وصححه - وابن مردويه، وأبونعيم في (الدلائل) عن جابر، قال: ... فغدا رسول الله صلى الله عليه وسلم وأخذ بيد علي وفاطمة والحسن والحسين ... قال جابر: فيهم نزلت: (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ الْآيَةَ.)

قال جابر: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ): رسول الله صلى الله عليه وسلم وعلي. (وَأَبْنَاءَنَا): الحسن والحسين. (وَنِسَاءَنَا): فاطمة. «وأخرج أبونعيم في (الدلائل) من طريق الكلبي، عن أبي صالح، عن ابن عباس: ... وقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج ومعه علي والحسن والحسين وفاطمة، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إن أنا دعوت، فأمنوا أنتم». فأبوا أن يلاعنوه وصالحوه على الجزية.

وأخرج ابن أبي شيبة، وسعيد بن منصور، وعبد بن حميد، وابن جرير، وأبونعيم، عن الشعبي ... فغدا النبي صلى الله عليه وسلم ومعه الحسن والحسين وفاطمة ...

وأخرج مسلم، والترمذي، وابن المنذر، والحاكم، والبيهقي في سننه، عن سعد بن أبيوقاص، قال: لما نزلت هذه الآية: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً، وقال: «اللهم هؤلاء أهلي»^{١٢٨}

حاکم نیشابوری روایت کرده و روایت خویش را تصحیح نموده. همچنین ابن مردویه و ابونعیم از جابر روایت کرده اند که گفت: آیه (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) در شأن پیامبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین نازل شده است و مراد از (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، پیامبر خدا و علی است؛ و مراد از (وَأَبْنَاءَنَا)، حسن و حسین می باشند؛ و مراد از (وَنِسَاءَنَا)، فاطمه است. ابونعیم از طریق کلبی از ابن عباس روایت کرده ... پیامبر خدا برای مباحله با علی، فاطمه، حسن و حسین رهسپار شد و به آنان فرمود: «هنگامی که من دعا نمودم، شما آمین بگویید». در این هنگام مسیحیان از مباحله سرباز زدند و به پرداخت جزیه راضی شدند. همچنین ابن ابی شیبه از شعبی روایت کرده که روز مباحله، پیامبر خدا با علی، فاطمه، حسن و حسین رهسپار گردید ... و مسلم، ترمذی، ابن منذر، حاکم و بیهقی از سعد بن ابوقاص روایت کرده اند که چون آیه (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد، پیامبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و فرمود: «پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند».

ابن اثیر نیز در کتاب *تاریخ خویش* می نویسد:

وَأَمَّا نَصْرِي نَجْرَانٍ فَأَرْسَلُوا الْعَاقِبَ وَالسَّيِّدَ فِي نَفَرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَرَادُوا مَبَاهِلَتَهُ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعَهُ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ؛^{۱۲۹}

مسیحیان نجران، شخصی به نام عاقب و سید را به سوی پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرستادند و اراده مباحله نمودند. پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ برای مباحله به سوی آنان خارج شد، درحالی که علی، فاطمه، حسن و حسین را به همراه داشت.

زمخشری داستان مباحله را با تفصیل بیشتری نقل می کند. وی در کتاب *کشاف* می نویسد:

وَرَوَى أَنَّهُمْ لَمَّا دَعَاهُمْ إِلَى الْمَبَاهِلَةِ قَالُوا: حَتَّى نَرْجِعَ وَنَنْظُرَ. فَلَمَّا تَخَالَوْا، قَالُوا لِلْعَاقِبِ - وَكَانَ ذَا رَأْيِهِمْ - : يَا عَبْدَ الْمَسِيحِ! مَا تَرَى؟

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ عَرَفْتُمْ - يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى - أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ، وَلَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْفَصْلِ مِنْ أَمْرِ صَاحِبِكُمْ، وَاللَّهِ مَا بَاهِلَ قَوْمَ نَبِيًّا قَطُّ فَعَاشَ كَبِيرَهُمْ وَلَا نَبْتَ صَغِيرَهُمْ، وَلَئِنْ فَعَلْتُمْ

تَهْلِكُنَّ، فَإِنْ أُبَيْتُمْ إِلَّا إِلْفَ دِينِكُمْ وَالْإِقَامَةَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ، فَوَادِعُوا الرَّجُلَ وَانصَرَفُوا إِلَى بِلَادِكُمْ.

فَأَتُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ غَدَا مُحْتَضِناً الْحُسَيْنَ آخِذاً بِيَدِ الْحَسَنِ وَفَاطِمَةَ تَمْشِي خَلْفَهُ وَعَلِيٌّ خَلْفَهَا، وَهُوَ يَقُولُ: «إِذَا أَنَا دَعُوتُ، فَأَمَّنُوا».

فَقَالَ أَسْقَفُ نَجْرَانَ: يَا مَعْشَرَ النَّصَارَى! إِنِّي لَأَرَى وَجُوهاً لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَزِيلَ جِبلاً مِنْ مَكَانِهِ لِأَزَالَهُ بِهَا، فَلَا تَبَاهِلُوا فَتَهْلِكُوا، وَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ نَصْرَانِيٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فَقَالُوا: يَا أَبَا الْقَاسِمِ! رَأَيْنَا أَنْ لَا نَبَاهِلَكَ، وَأَنْ نَقْرَكَ عَلَى دِينِكَ وَنَثَبَ عَلَى دِينِنَا.

قال: فإذا أبيتتم المباهلة، فأسلموا يكن لكم ما للمسلمين وعليكم ما عليهم. فأبوا؛

وقتی نصارا به مباهله دعوت شدند، گفتند: مهلت دهید تا بازگردیم و مشورت کنیم. آنگاه که خلوت کردند و به عاقب - که در میان آنان صاحب نظر بود - گفتند: ای عبدالمسیح، نظر تو چیست؟

گفت: ای نصرانیان، سوگند به خدا، به یقین شما آگاهید که محمد صلی الله علیه وآله پیامبر فرستاده شده است. همانا پیامبر شما برای شما فصل الخطاب آورده است. سوگند به خدا هیچ قومی با پیامبری مباهله نمی کند که پس از آن بزرگانشان باقی بمانند و کودکانشان بزرگ شوند؛ از همین رو اگر مباهله کنید قطعاً هلاک می شویم و اگر خودداری کنید، حاصل آن انس با دین خود و پابرجایی اعتقاداتان خواهد بود. پس آن مرد [پیامبر اکرم] را واگذارید و به سرزمین خود بازگردید. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سحرگاهان آمد، درحالی که حسین علیه السلام را در آغوش داشت و دست حسن علیه السلام را گرفته بود و فاطمه و علی علیهما السلام نیز پشت سر او می آمدند و پیامبر می فرمود: «هرگاه من دعا کردم شما آمین بگویید».

اسقف نجران گفت: ای نصرانیان، به درستی که من چهره هایی را می بینم که اگر خداوند بخواهد کوهی را از جا برگرداند، قطعاً به واسطه آن ها کوه را برخواهد گند. پس مباهله نکنید که هلاک می شوید و در روی زمین هیچ نصرانی تا روز قیامت باقی نمی ماند.

آنان گفتند: ای ابوالقاسم! نظر ما آن است که مباهله نکنیم و ما به دین تو اقرار می کنیم و بر دین خود ثابت می مانیم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «اگر از مباحله خودداری می کنید، پس اسلام بیاورید تا آنچه برای مسلمانان و بر مسلمانان است شامل شما هم بگردد». آن ها از پذیرش این پیشنهاد نیز خودداری کردند.

زمخشری در ادامه می نویسد:

قال: فَأَيُّ أُنَاجِزِكُمْ. فقالوا: ما لنا بحرب العرب طاقة، ولكن نصلحك على أن لا تغزونا ولا تخيفنا ولا تردنا عن ديننا، على أن نؤدِّي إليك كل عام ألفي حلة، ألف في صفر وألف في رجب، وثلاثين درعاً عادية من حديد. فصالحهم على ذلك، وقال: والذي نفسي بيده، إنَّ الهلاك قد تدلَّى على أهل نجران، ولو لاعنوا لمُسخوا قردهً وخنزير، ولاضطرم عليهم الوادي ناراً، ولاستأصل الله نجران وأهله حتى الطير على رؤوس الشجر، ولما حال الحول على النصارى كلهم حتى يهلكوا».

وعن عائشة رضي الله عنها: إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج وعليه مرط مرجل من شعر أسود، فجاء الحسن فأدخله، ثم جاء الحسين فأدخله، ثم فاطمة، ثم عليّ، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ). فَإِنْ قُلْتِ: ما كان دعاؤه إلى المباحلة إلا ليتبين الكاذب منه ومن خصمه وذلك أمر يختص به وبمن يكاذبه، فما معنى ضمّ الأبناء والنساء؟

قلت: ذلك أكّد في الدلالة على ثقته بحاله واستيقانه بصدقه، حيث استجراً على تعريض أعزّته وأفلاذ كبده وأحبّ الناس إليه لذلك، ولم يقتصر على تعريض نفسه له، وعلى ثقته بكذب خصمه حتى يهلك خصمه مع أحبّته وأعزّته هلاك الإستتصال إنَّ تمّت المباحلة. وخصّ الأبناء والنساء؛ لأنهم أعزّ الأهل وألصقهم بالقلوب، وربّما فداهم الرجل بنفسه وحارب دونهم حتى يُقتل، ومن ثمّة كانوا يسوقون مع أنفسهم الطعائن في الحروب لتمنعهم من الهرب، ويسمّون الذادة عنهم بأرواحهم حماة الحقائق. وقدّمهم في الذكر على الأنفس، لينبّه على لطف مكانهم وقرب منزلتهم، وليؤدّن بأنهم مقدّمون على الأنفس مفدون بها. وفيه دليل لا شيء أقوى منه على فضل أصحاب الكساء. وفيه برهان واضح على صحّة نبوة النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم؛ لأنّه لم يرو أحد من موافق ولا مخالف أنّهم أجابوا إلى ذلك؛^{١٣٠}

گفتند: ما توان جنگ با عرب را نداریم؛ لیکن با شما مصالحه و توافق می کنیم تا با ما نجنگید و ما را نترسانده و ما را به ترك باورهايمان مجبور نکنید. در مقابل هر سال دو هزار جامه به شما می دهیم؛ هزار جامه در ماه صفر و هزار جامه در ماه رجب. به علاوه سی زره عادی از آهن. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز طبق آنچه گفته بودند با آنان توافق کرد و فرمود: «سوگند به آنکه جانم به دست او است، به تحقیق اهل نجران در معرض هلاکت قرار گرفته بودند و چنانچه مباحله می کردند، به

میمون و خنزیر مسخ می شدند و سرزمینشان از آتش شعلهور می گشت و خداوند نجران و اهل آن حتی پرندگان بر روی شاخسار درختان را مستأصل می کرد و کل نصرانیان از حالی به حال دیگر نمی شدند مگر اینکه هلاک گردند».

از عایشه نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از منزل خارج شد درحالی که روپوش پشمینی با موهای سیاه بر تن داشت. آنگاه حسن علیه السلام برایشان وارد شد، سپس حسین علیه السلام آمد و بر حضرتش وارد شد. سپس فاطمه علیها السلام و آنگاه علی علیه السلام وارد شدند، آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ). وی در ادامه می نویسد: اگر بگویی دعوت پیامبر تنها برای روشن شدن دروغ گو از میان آنان و دشمنشان بود و این موضوع به آنان و تکذیب کننده حضرتش اختصاص دارد، پس ضمیمه کردن فرزندان و زنان به چه معناست؟

در پاسخ می گویم: این تأکیدی است بر اعتماد به نفس آنان و روشن شدن صدق گفتارش؛ زیرا خود و عزیزان و محبوب ترین مردم و جگرگوشه هایش در معرض این کار سخت قرار گرفتند. علاوه بر آن، این عمل پیامبر تأکیدی است بر اطمینان آن حضرت به دروغ گو بودن نصارا تا اینکه به وسیله عزیزان و احباء خود، آنان را هلاک سازد و آنان با پایان مباحله مستأصل گردند. پیامبر، فرزندان و زنان را به این کار اختصاص داد؛ زیرا عزیزترین افراد خانواده و محبوب ترین آن ها هستند و چه بسا مردی خود را فدای خانواده خود کند و در راه آن ها جنگید تا کشته شوند و از این جهت است که در جنگ ها خانواده خود را به همراه خود می بردند تا مانع فرار آنان از جنگ شوند و مدافع مردها در نبرد باشند، به طوری که عزم و اراده مردان را بر جنگ

کردن تقویت کنند که به آن زنان، «حماة الحقائق» گفته می شد. و در سخن، آن ها را بر خود مقدم می کردند، تا متوجه جایگاه و قرب منزلتشان باشند و اعلان کنند که خود فدایی آن زنان

هستند. این بیان، دلیلی است که چیزی قوی تر از آن بر فضیلت اصحاب کساء علیهم السّلام وجود ندارد. و در آن برهان واضحی است بر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم؛ چراکه هیچ کس از موافقان و مخالفان روایت نکرده اند که نصرانیان به دعوت پیامبر بر مباحله پاسخ مثبت داده باشند.

قطعی بودن روایات فوق از مسلمات است و کسی در آن خدشه ننموده است. حاکم نیشابوری درباره شأن نزول آیه مباحله می نویسد:

وقد تواترت الأخبار في التفاسير، عن عبدالله بن عباس وغيره، أنّ رسول الله صلی الله علیه وسلّم أخذ يوم المباحلة بيد عليّ وحسن وحسين، وجعلوا فاطمة وراءهم، ثمّ قال: «هؤلاء أبناؤنا وأنفسنا ونساؤنا...»^{۱۳۱}

در تفاسیر به صورت متواتر از عبدالله بن عباس و دیگران روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز مباحله، دست علی، حسن و حسین را گرفت و فاطمه نیز در مقابل آنان رهسپار گشت و آنگاه فرمود: «اینان فرزندان و زنان و نفس من هستند...».

جصاص نیز می نویسد:

إنّ رواة السیر ونقلة الأثر لم يختلفوا في أنّ النبيّ صلی الله علیه وسلّم أخذ بيد الحسن والحسين وعليّ وفاطمة رضي الله عنهم، ودعا النصارى الذين حاجّوه إلى المباحلة؛^{۱۳۲}

راویان کتابهای سیره، بدون اختلاف نقل کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دست حسن، حسین، علی و فاطمه را گرفت و مسیحیان نجران را به مباحله فراخواند.

محمد بن طلحه شافعی نیز می نویسد:

أمّا آية المباحلة، فقد نقل الرواة الثقات والنقلة الأثبات نزولها في حقّ عليّ وفاطمة والحسن والحسين؛^{۱۳۳}

اما آیه مباحله را افراد ثقه روایت کرده اند که در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین نازل گردیده است.

ابن عربی مالکی نیز در *أحكام القرآن* می نویسد:

۱۳۱. معرفة علوم الحديث: ۵۰.

۱۳۲. أحكام القرآن: ۲ / ۱۸.

۱۳۳. مطالب السؤل: ۳۷.

روی المفسرون أنّ النبي صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم ناظر أهل نجران حتّى ظهر عليهم بالدليل والحجّة، فأبوا الإنقياد والإسلام، فأنزل الله عزّ وجلّ هذه الآية، فدعا حينئذ عليّاً وفاطمة والحسن والحسين، ثمّ دعا النصارى إلى المباهلة؛^{۱۳۴}

مفسران روایت کرده اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عليه وآله وسلّم با اهل نجران مناظره کرد و با دلیل و برهان بر آن ها غالب شد؛ اما آن ها از پذیرش و تسلیم سرباز زدند. از این رو این آیه نازل شد و پیامبر در این هنگام علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام را دعوت کرد و نصرانیان را به مباهله فراخواند.

با توجه به روایات یادشده، قطع و یقین حاصل می شود که حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام یکی از کسانی بوده که در ماجرای مباهله حضور داشته و از این جهت دارای فضیلتی است که جز پیامبر خدا، امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا و حضرت اباعبدالله الحسین علیهم السّلام، با وی سهیم نیستند؛ از این رو امام مجتبی علیه السّلام پس از پیامبر خدا و امیرالمؤمنین سلام الله علیهما وعلی آلهمما افضل افراد امت خواهد بود و به حکم قاعده قبح تقدم مفضول بر فاضل، سزاوار مقام امامت و خلافت است.

روایات فوق به روشنی، دلالت و سند احادیثی که در مقام تفسیر آیه مباهله بیان شده اند، را تبیین می نماید. لازم به ذکر است که فضیلت مباهله برای اهل بیت پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عليه وآله آن چنان در صدر نخست اسلام آشکار و روشن بوده که حتی صحابه نیز به آن استدلال کرده و از محتوای آن آگاه بوده اند. احمد بن حنبل در کتاب *مسند* می نویسد:

حدّثنا عبدالله، قال أبي: ثنا قتيبة بن سعيد، ثنا حاتم بن إسماعيل، عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد، عن أبيه، قال: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عليه وسلّم يقول له، وخلفه في بعض مغازيه، فقال عليّ رضي الله عنه: أتخلفني مع النساء والصبيان؟! قال: «يا علي، أما ترضى أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبوة بعدي؟» وسمعتة يقول - يوم خيبر - : «لأعطينّ الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله».

۱۳۴. أحكام القرآن: ۱ / ۱۱۵. در چاپ دیگری از همین کتاب، جلد ۱، صفحه ۳۶۰، چاپ دار الفکر - بیروت، نام علی علیه السّلام افتاده و یا حذف کرده اند؛ البته این امر تازگی ندارد و از این قبیل تحریفات و تصرفات در چاپ های مختلف کتب سنیان فراوان است، به طوری که مواجهه محققان با این گونه تصرفات و تحریف ها عادی شده است!

فتناولنا لها، فقال: «ادعوا لي علياً رضي الله عنه» فأُتي به أرمداً، فبصق في عينه ودفع الراية إليه، ففتح الله عليه.

ولما نزلت هذه الآية: (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)، دعا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيّاً وفاطمة وحسناً وحسيناً رضوان الله عليهم أجمعين، فقال: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أهلي»؛^{١٣٥}

سعد بن ابوقاص نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَنیدم که در برخی از جنگ هایش، علی بن ابی طالب علیه السَّلَام را همراه نبرد و او را جانشین خویش [در مدینه] ساخت. علی [دلگیر شد] و عرضه داشت: ای پیامبر خدا، آیا مرا جانشین خویش در میان زنان و کودکان می گذاری؟ پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «ای علی، آیا راضی می شوی که تو نسبت به من مانند جایگاه هارون نسبت به موسی باشد، مگر آنکه پیامبری پس از من نخواهد بود؟» و نیز شنیدم که آن حضرت در روز جنگ خیبر فرمود: «همانا پرچم سپاه را به کسی می سپارم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند». در این هنگام هرکس از ما تمنا داشت تا صاحب پرچم شود؛ اما پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «علی را حاضر کنید»، درحالی که چشمان علی به دلیل بیماری نابینا شده بود. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ با دهان خویش چشمان علی را شفا داد و پرچم را به او سپرد و خداوند به دست علی، درب خیبر را گشود. همچنین هنگامی که آیه مباحله نازل شد، پیامبر خدا با علی، فاطمه، حسن و حسین رهسپار گردید و عرضه داشت: پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند».

مسلم، عین روایت فوق را به صورت کامل تر نقل کرده و می نویسد:

حدَّثنا قتيبة بن سعيد ومحمد بن عباد - وتقاربا في اللفظ - قالوا: حدَّثنا حاتم - وهو ابن إسماعيل - عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبيوقاص، عن أبيه، قال: أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً، فقال: ما منعك أن تسبَّ أبا تراب؟! فقال: أمّا ما ذكرت ثلاثاً قالهنَّ له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فلن أسبّه، لأن تكون لي واحدة منهنَّ أحبَّ إليَّ من حمر النعم: سمعت رسول الله ...؛^{١٣٦}

معاویه بن ابی سفیان به سعد بن ابوقاص امر نمود تا به علی بن ابی طالب دشمنانم دهد، اما سعد نپذیرفت؛ از این رو معاویه به او گفت: چه عاملی سبب می شود تا علی را دشمنانم ندهی؟

١٣٥. مسند أحمد: ١ / ١٨٥.

١٣٦. صحیح مسلم: ٧ / ١٢٠ - ١٢١.

سعد در پاسخ گفت: تا زمانی که سه مطلب را از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مورد علی به یاد دارم، هرگز او را دشنام نخواهم داد و اگر یکی از آن سه مطلب در مورد من می بود، برایم از تمام نعمت های دنیا ارزنده تر بود. شنیدم که پیامبر خدا ... [بقیه روایت عین نقل احمد است].

ترمذی نیز عین روایت فوق را نقل کرده؛ آنگاه می نویسد:

هذا حديث حسن صحيح؛^{۱۳۷}

این روایت، حسن و صحیح است.

حاکم نیشابوری نیز می نویسد:

أخبرني جعفر بن محمد بن نصير الخلدی، ثنا موسى بن هارون، ثنا قتيبة بن سعيد، ثنا حاتم بن إسماعيل، عن بكير بن مسمار، عن عامر بن سعد، عن أبيه، قال: لما نزلت هذه الآية: (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)؛ دعا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً رضي الله عنهم فقال: «اللهم هؤلاء أهلي».

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه؛^{۱۳۸}

جعفر بن محمد بن نصیر خلدی به سند خود از سعد بن وقاص نقل می کند که گفت: هنگامی که آیه (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) نازل شد، پیامبر خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و فرمود: «پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند». این روایت به شرط شیخین صحیح است؛ اما آن دو روایت نکرده اند.

گفتنی است که ذهبی در کتاب *تلخیص المستدرک*، صحیح بودن حدیث به شرط مسلم و بخاری را پذیرفته و حق را به حاکم نیشابوری داده است.^{۱۳۹}

حاکم نیشابوری در کتاب دیگر خود، حدیث مباحله را در فصل مربوط به معرفت اولاد صحابه، به نقل از ابن عباس ذکر کرده است. از نظر وی شناخت اولاد صحابه در علم حدیث ضرورت دارد. وی می نویسد:

ذکر النوع السابع عشر من علوم الحديث: هذا النوع من هذا العلم معرفة أولاد الصحابة، فإن من جهل هذا النوع اشتبه عليه كثير من الروايات.

۱۳۷. سنن الترمذی: ۵ / ۳۰۲.

۱۳۸. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۰.

۱۳۹. ر.ک: المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص: ۳ / ۱۶۳ / ح ۴۷۱۹.

أول ما يلزم الحديثي معرفته من ذلك: أولاد سيّد البشر محمّد المصطفى
صلى الله عليه وآله وسلّم عنه منهم:

حدّثنا عليّ بن عبدالرحمن بن عيسى الدهقان بالكوفة، قال: حدّثنا الحسين بن الحكم
الحرّبي، قال: ثنا الحسن بن الحسين العرنى، قال: ثنا حبان بن عليّ العنزى، عن الكلبى، عن
أبي صالح، عن ابن عباس في قوله عزّ وجلّ: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا
وَنِسَاءَكُمْ - إلى قوله: - الْكَاذِبِينَ)، نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم، وعليّ نفسه،
(وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ): في فاطمة، (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ): في حسن وحسين، والدعاء على
الكَاذِبِينَ. نزلت في العاقب والسيّد وعبدالمسيح وأصحابهم؛^{١٤٠}

بيان نوع هدفهم از علوم حديث. اين نوع از علم حديث مربوط به شناخت فرزندان صحابه
است. پس اگر كسى به اين علم آگاه نباشد، روايات بسيارى بر او مشتبه خواهد شد. نخستين
مطلبى كه شناخت آن براى محدث لازم است، شناخت فرزندان سيّد بشر محمّد مصطفى
صلى الله عليه وآله وسلّم است. از جمله على بن عبدالرحمان بن عيسى دهقان در كوفه از
حسين بن حكم حبرى، از حسن بن حسين عرنى، از حبان بن على عنزى، از كلبى، از ابوصالح، از
ابن عباس درباره آيه مباهله: (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ - إلى
قوله: - الْكَاذِبِينَ) روايت كرد كه گفت: اين آيه بر پيامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلّم نازل شد و
مراد از نفس او على عليه السلام است. [و مراد از] زنان ما، فاطمه سلام الله عليها است. [و مراد از]
فرزندان ما، حسن و حسين عليهما السلام هستند و نفرين بر دروغ گويان نيز درباره عاقب، سيد،
عبدالمسيح و اصحاب آن ها نازل شده است.

در همين راستا، ابن حجر عسقلانى نيز در شرح حديث منزلت، روايت مسلم و ترمذى را
درباره آيه مباهله آورده است.^{١٤١} وى در ادامه به اسناد ديگر اين حديث اشاره مى كند.^{١٤٢}

١٤٠. معرفة علوم الحديث: ٤٩ - ٥٠.

١٤١. فتح الباري: ٧ / ٦٠.

١٤٢. ابن حجر مى نويسد: «وهذا الحديث أعنى حديث الباب دون الزيادة، روي عن النبي صلى الله عليه وآله عن غير سعد
من حديث عمر وعلى نفسه وأبي هريرة وابن عباس وجابر بن عبدالله والبراء وزيد بن أرقم وأبي سعيد وأنس
وجابر بن سمرة وحبشي بن جنادة ومعاوية وأسماء بنت عميس وغيرهم وقد استوعب طرقه ابن عساكر في ترجمة
علي؛ همان.

به هر روی، از روایات متعددی که از سعد بن ابوقاص نقل گردیده، استفاده می شود که هیچکدام از صحابه کوچک ترین تردیدی در تطبیق آیه مباحله بر اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نداشته اند و همگان به نیکی آگاه بوده اند که مباحله، فضیلت سترگی برای اهل کساء است.

از دیگر مواردی که نشان می دهد آیه مباحله برای صحابه کاملاً روشن بوده و هیچ کس کوچک ترین تردیدی در دلالت آیه یادشده بر افضلیت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام نداشته، حدیث مناشده است. حدیث مناشده هرچند از زبان امیرالمؤمنین بیان شده؛ اما شمول دلالت آن، به روشنی گستره امامت حسنین علیهم السلام

را نیز در برمی گیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در ماجرای مناشده در شورای شش نفره می فرماید:

نشدتکم بالله، هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم فی الرحم، ومن جعله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم نفسه، وأبناءه أبناءه ونساءه نساءه غیری؟! قالوا: **اللهم لا؛^{۱۴۳}**

شما را به خدا سوگند می دهم! که آیا در میان شما احدی هست که از من به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلّم در خویشاوندی نزدیک تر باشد، و کسی جز من وجود دارد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلّم او را نفس (جان) خود بنامد، فرزندان او را فرزندان خود و زنان او را زنان خود قرار داده باشد؟ گفتند: به خدا نه.

تعدادی از عالمان بزرگ عامه مانند دارقطنی، ابن مردویه، ابن عبدالبرّ، حاکم نیشابوری، سیوطی، ابن حجر مکی و متقی هندی، حدیث مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام در شورای شش نفره را به اسانید خود از ابوذرّ و ابوالطفیل روایت کرده اند.

در پایان سزاوار است تا به استدلال حضرت رضا علیه السلام به آیه مباحله در پاسخ مامون عباسی نیز اشاره شود. شریف مرتضی رحمه الله در کتاب **فصول مختارة^{۱۴۴}** می نویسد:

وحدّثني الشيخ أدام الله عزّه أيضاً قال: قال المأمون يوماً للرضا علیه السلام: «أخبرني بأکبر فضيلة لأمیرالمؤمنین علیه السلام يدلّ علیها القرآن». قال: فقال له الرضا علیه السلام: «فضيلته في

۱۴۳. تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۴۳۲؛ الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۵۴.

۱۴۴. این کتاب یکی از تألیفات سید مرتضی رحمه الله است. این کتاب حاوی مطالبی است که وی از جلسات درس استاد خویش، مرحوم شیخ مفید اعلی الله مقامه استفاده کرده است.

المباهلة: قال الله جلّ جلاله: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الحسن والحسين عليهما السلام فكانا ابنيه، ودعا فاطمة
عليها السلام فكانت - في هذا الموضوع - نساءه، ودعا أمير المؤمنين عليه السلام فكان نفسه بحكم
الله عزّ وجلّ.

وقد ثبت أنه ليس أحد من خلق الله سبحانه أجلّ من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
وأفضل، فوجب أن لا يكون أحد أفضل من نفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بحكم
الله عزّ وجلّ».

قال: فقال له المأمون: أليس قد ذكر الله الأبناء بلفظ الجمع، وإمّا دعا رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم إبنه خاصّة، وذكر النساء بلفظ الجمع، وإمّا دعا رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم إبنته وحدها. فلم لا جاز أن يذكر الدعاء لمن هو نفسه ويكون المراد
نفسه في الحقيقة دون غيره، فلا يكون لأمر المؤمنين عليه السلام ما ذكرت من الفضل؟!
قال: فقال له الرضا عليه السلام: «ليس بصحيح ما ذكرت - يا أمير المؤمنين - وذلك أنّ الداعي
إمّا يكون داعياً لغيره، كما يكون الأمر أمراً لغيره، ولا يصحّ أن يكون داعياً لنفسه في
الحقيقة، كما لا يكون أمراً لها في الحقيقة، وإذا لم يدع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
رجلاً في المباهلة إلا أمير المؤمنين عليه السلام، فقد ثبت أنّه نفسه التي عناها الله تعالى في
كتابه، وجعل حكمه ذلك في تنزيهه».

قال: فقال المأمون: «إذا ورد الجواب سقط السؤال»؛^{١٤٥}

شيخ مفيد - كه خداوند عزتش را پایدار کند - روایت کرد كه روزی مأمون به امام رضا عليه السلام
عرض کرد: «مرا از بزرگ ترین فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام - كه قرآن بر آن دلالت دارد - آگاه
كن». امام رضا عليه السلام فرمود: «آن فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام در مباهله است. خداوند
می فرماید: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا

وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهُلُ فَتَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) .

آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسن و حسین علیهما السلام را فراخواند. این دو بزرگوار پسران او بودند. و فاطمه علیها السلام را خواند، پس در این مقام [تنها] زن [در میان اهل بیت] پیامبر بود، و امیرالمؤمنین علیه السلام را خواند، پس به حکم خداوند عزّ و جلّ او نفس و جان پیامبر بود. و به تحقیق ثابت است که احدی از آفریده های خداوند سبحان، بلند مرتبه تر و بافضیلت تر از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیست. پس به حکم خداوند عزّ و جلّ ثابت می شود که احدی بافضیلت تر از نفس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نخواهد بود؟».

مأمون به حضرت عرض کرد: «مگر نه این است که خداوند «ابناء» را به صیغه جمع آورده است، درحالی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به طور خاص دو فرزندش را فراخواند. همچنین خداوند «نساء» را به صیغه جمع ذکر کرده و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تنها دخترش را فراخوانده است. پس چرا جایز نیست بگوییم آنجا که

خداوند به خواندن کسی که نفس پیامبر است تذکر می دهد، مراد واقعی خود پیامبر بوده نه غیر او؟ در این صورت در آنچه شما بیان کردید فضیلتی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نخواهد بود؟».

امام رضا علیه السلام به او فرمود: «آنچه گفتم صحیح نیست، چراکه دعوت کننده کسی است که دیگری را دعوت کند، چنان که امر کسی است که به دیگری امر کند [و اطلاق دعوت کننده به کسی که] خود را دعوت می کند در حقیقت صحیح نیست، چنان که کسی که به خود امر می کند، واقعاً امر نیست. و از آنجا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مردی غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام را برای مباحله فرخواند، ثابت می شود که او نفس پیامبر است که خدای تعالی در کتاب خود اراده فرموده و این حکم را در تنزیل قرآن برای او قرار داده است».

مأمون گفت: «چون چنین پاسخی آمد، سؤال و شبهه نیز از بین می رود».

شیخ مفید رحمه الله پس از بیان داستان مباحله می فرماید:

وفي قصة أهل نجران بيان عن فضل أمير المؤمنين عليه السلام، مع ما فيه من الآية للنبي صلی الله علیه وآله وسلم، والمعجز الدال على نبوته.

ألا ترى إلى اعتراف النصارى له بالنبوة، وقطعه عليه السلام على امتناعهم من المباحلة، وعلمهم بأنهم لو باهلوه لحلّ بهم العذاب، وثقته عليه وآله السلام بالظفر بهم والفلج بالحجة

عليهم، وأن الله تعالى حكم في آية المباهلة لأmirالمؤمنين عليه السلام بأنه نفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، كاشفاً بذلك عن بلوغه نهاية الفضل، ومساواته للنبي عليه وآله السلام في الكمال والعصمة من الآثام، وأن الله جل ذكره جعله وزوجته وولديه - مع تقارب سنهما - حجة

لنبييه عليه وآله والسلام وبرهاناً على دينه، ونص على الحكم بأن الحسن والحسين أبناؤه، وأن فاطمة عليها السلام نساؤه المتوجه إاليهن الذكر والخطاب في الدعاء إلى المباهلة والإحتجاج؟! وهذا فضل لم يشركهم فيه أحد من الأمة، ولا قاربهم فيه ولا ماثلهم في معناه، وهو لاحق بما تقدم من مناقب أميرالمؤمنين عليه السلام الخاصة له، على ما ذكرناه؛^{١٤٦}

داستان اهل نجران نشانگر فضیلتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است، به همراه نشانه ای برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و معجزه ای که بر نبوتش دلالت دارد.

آیا اعتراف نصرانیان به نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را نمی بینی. همچنین یقین پیامبر بر امتناع آن ها از مباهله و آگاهی نصرانیان از اینکه اگر مباهله کنند عذاب بر آن ها نازل خواهد شد؟ آیا مشاهده نمی کنی اعتماد حضرتش به پیروزی و برهان قاطع بر آنان و اینکه خدای تعالی در آیه مباهله حکم کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و بهواسطه این حکم، از رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام به نهایت فضل و مساوات با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در کمال و عصمت پرده برداشته است؟ و اینکه خدای تعالی او، همسر و دو فرزندش را - با سن کمشان - برای پیامبرش حجت و برای دینش برهان قرار داده و به این حکم تصریح کرده است که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان پیامبرند و قصد خداوند از زنان که در آیه بیان شده است، فاطمه علیها السلام است؛ از این رو برای مباهله فراخوانده شد و مورد احتجاج مخاطب قرار گرفته است؟ این فضیلتی است که احدی از این امت با ایشان شراکت ندارد و در این معنا کسی همانند ایشان نخواهد بود. بر اساس آنچه ذکر شد، این فضیلت به مناقب اختصاصی امیرالمؤمنین علیه السلام ملحق می گردد.

شیوه استدلال سید مرتضی رحمة الله علیه نیز به همین صورت است. وی می نویسد:

لا شبهة في دلالة آية المباهلة على فضل من دُعي إليها وجعل حضوره حجة على المخالفين، واقتضائها تقدمه على غيره؛ لأنَّ النبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لا يجوز أن يدعو إلى ذلك المقام، ليكون حجةً فيه، إلا من هو في غاية الفضل وعلو المنزلة.

وقد تظاهرت الرواية بحديث المباهلة، وأنَّ النبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دعا إليها أميرالمؤمنين وفاطمة والحسن والحسين عليهم السَّلام، وأجمع أهل النقل وأهل التفسير على ذلك ونحن نعلم أنَّ قوله: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، لا يجوز أن يعني بالمدعو فيه النبيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لأنَّه هو الدَّاعي، ولا يجوز أن يدعو الإنسان نفسه، وإنما يصحَّ أن يدعو غيره، كما لا يجوز أن يأمر نفسه وبينهاها، وإذا كان قوله تعالى: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) لابدَّ أن يكون إشارةً إلى غير الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وجب أن يكون إشارةً إلى أميرالمؤمنين عليه السَّلام؛ لأنَّه لا أحد يدَّعي دخول غير أميرالمؤمنين وغير زوجته وولديه عليهم السَّلام في المباهلة؛^{١٤٧}

در اینکه دلالت آیه مباحله بر برتری کسی که به آن دعوت شده و حضورش حجتی بر مخالفان است تردیدی وجود ندارد و صاحب این فضیلت اقتضاء تقدم بر دیگران را دارد؛ زیرا به خاطر وجود حجت در مباحله، جایز نیست که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای آن مقام غیر از کسانی که در نهایت فضیلت و جایگاه والایی هستند افراد دیگری را دعوت کند.

درباره داستان مباحله، روایات روشنی وجود دارد. همانا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای مباحله امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم السَّلام را فراخواند که عالمان حدیثی و مفسران بر این امر اتفاق نظر دارند

و ما می دانیم که جایز نیست در عبارت (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، مراد از دعوت شده پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد؛ زیرا ایشان دعوت کننده است و صحیح نیست که انسان خود را دعوت کند؛ بلکه صحیح آن است که دیگری را دعوت کند، چنان که این تعبیر صحیح نیست که انسان به خود امر و نهی کند، چنانچه اگر فراز (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) ناگزیر به کسی غیر از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اشاره داشته باشد، ثابت می شود که اشاره آن به امیرالمؤمنین علیه السَّلام است؛ زیرا احدی ادعا نکرده که غیر از امیرالمؤمنین و همسر و فرزندانش علیهم السَّلام فرد دیگری در مباحله شرکت داشته است.

شیخ طوسی رحمه الله نیز در کتاب *تلخیص الشافی* می نویسد:

أحد ما يستدل به على فضله عليه السلام قوله تعالى: (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ
وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ ...)، إلى آخر الآية.

ووجه الدلالة فيها: أنه قد ثبت أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم دعا أميرالمؤمنين وفاطمة
والحسن والحسين عليهم السلام إلى المباهلة، وأجمع أهل النقل والتفسير على ذلك، ولا يجوز
أن يدعو إلى ذلك المقام ليكون حجة إلا من هو في غاية الفضل وعلو المنزلة، ونحن نعلم أن
قوله: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، لا يجوز أن يعني بالمدعو فيه النبي صلى الله عليه وآله وسلم؛
لأنه هو الداعي، ولا يجوز أن يدعو الإنسان نفسه، وإنما يصح أن يدعو غيره، كما لا يجوز
أن يأمر نفسه وبينهاها.

وإذا كان قوله تعالى: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، لا بد أن يكون إشارة إلى غير الرسول، وجب أن
يكون إشارة إلى أميرالمؤمنين عليه السلام؛ لأنه لا أحد يدعي دخول غير أميرالمؤمنين وغير
زوجته وولديه عليهم السلام في المباهلة؛^{١٤٨}

یکی از آیاتی که با آن بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام استدلال می شود، آیه (قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ ... تا آخر آیه) است.

وجه دلالت آیه چنین است: وقتی ثابت شد که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم برای مباحله
امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین عليهم السلام را فراخواند و ثابت شد که محدثان و مفسران بر
آن اتفاق دارند؛ و از سویی دیگر معلوم شد که بر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم جایز نیست
به جهت قرار گرفتن در مقام احتجاج و مباحله، غیر از کسانی که در نهایت فضیلتند و جایگاه
والایی دارند، افراد دیگری را دعوت کند. و ما می دانیم که جایز نیست در فقره (وَأَنْفُسَنَا
وَأَنْفُسَكُمْ)، مراد از مدعو پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم باشد؛ زیرا ایشان دعوت کننده است و
جایز نیست که انسان خود را دعوت کند، بلکه صحیح آن است که دیگری را دعوت کند؛
چنان که صحیح نیست کسی خودش را امر به معروف و نهی از منکر نماید. این قسمت از آیه که
(وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) نیز ناگزیر به کسی غیر از پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم اشاره دارد. از

همین رو ثابت می شود که منظور این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا احدی ادعا نکرده که غیر از امیرالمؤمنین و همسر و فرزندان، فرد دیگری در مباحله شرکت داشته است.

شیخ طوسی در تفسیر آیه مباحله نیز می نویسد:

واستدل أصحابنا بهذه الآية على أن أميرالمؤمنين عليه السلام كان أفضل الصحابة من وجهين: أحدهما: أن موضوع المباحلة لِيتميز المحق من المبطل، وذلك لا يصح أن يفعل إلا بمن هو مأمون الباطن، مقطوعاً على صحة عقيدته، أفضل الناس عند الله.

والثاني: أنه صلى الله عليه وآله وسلم جعله مثل نفسه بقوله: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ...)؛^{۱۴۹}

اصحاب ما به این آیه بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر صحابه استدلال می کنند. کیفیت استدلال بر دو وجه است:

نخست اینکه موضوع مباحله برای جداسازی حق از باطل است و اقدام به آن صحیح نیست، مگر برای کسی که پاک نهاد بوده، بر صحت عقیده اش قطع داشته و بافضلیت ترین مردم نزد خدا باشد.

دوم اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بر اساس فراز (أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، امیرالمؤمنین علیه السلام را مثل نفس خود قرار داده است.

علامه بیاضی نیز در بیان وجه دلالت آیه مباحله بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد: ولأنه مساو للنبی الذي هو أفضل، في قوله (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) والمراد: المماثلة، لامتناع الإِتِّحَادِ؛^{۱۵۰}

همانا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس عبارت (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، با پیامبر - که افضل [بندگان] است - مساوی است و مراد از آیه، مثل هم بودن است؛ چراکه یکی بودن دو نفر ممکن نیست.

خواجه نصیرالدین طوسی، فراز (أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) را به عنوان یکی از دلایل افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر صحابه می شمارد و علامه حلی در شرح سخنان خواجه می نویسد:

هذا هو الوجه الثالث الدال على أنه عليه السلام أفضل من غيره، وهو قوله تعالى: (قُلْ تَعَالَوْا ... نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ). واتفق المفسرون

۱۴۹. التبيان في تفسير القرآن: ۲ / ۴۸۵.

۱۵۰. الصراط المستقيم: ۱ / ۲۱۰.

كافة أنّ الأبناء إشارة إلى الحسن والحسين عليهما السلام، والنساء إشارة إلى فاطمة عليها السلام،
والأنفس إشارة إلى عليّ عليه السلام.

ولا يمكن أن يقال: إنّ نفسيهما واحدة؛ فلم يبق المراد من ذلك إلاّ المساوي، ولا شكّ في أنّ
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم أفضل الناس، فمساويه كذلك أيضاً؛^{١٥١}
این وجه سوم است که بر افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران دلالت دارد و آن آیه شریف
(قُلْ تَعَالَوْا ... نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ ...) است.

از سویی تمامی مفسران اتفاق نظر دارند که «ابناء» در آیه به حسن و حسین علیهم السلام، و
«نساء» به فاطمه علیها السلام، و «أنفس» به علی علیه السلام اشاره دارد.
از طرفی دیگر نمی توان گفت که نفس آن دو بزرگوار (حضرت رسول اکرم و امیرالمؤمنین
علیهما السلام) یکی است، پس وجهی باقی نمی ماند جز اینکه بگوییم مراد از آن تساوی است و
شکی نیست که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلّم بافضلیت ترین مردم است؛ پس آن کس که با او
مساوی است نیز این گونه خواهد بود.

علامه حلی در جایی دیگر می نویسد:

أجمع المفسرون على أنّ (أبناءنا) إشارة إلى الحسن والحسين، و(أنفسنا) إشارة إلى عليّ
عليه السلام. فجعله الله نفس محمد صلى الله عليه وآله وسلّم، والمراد المساواة، ومساوي الأكمل
الأولى بالتصرف، أكمل وأولى بالتصرف.

وهذه الآية أدلّ دليل على علو رتبة مولانا أميرالمؤمنين عليه السلام؛ لأنه تعالى حكم بالمساواة
لنفس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم، وأنه تعالى عينه في استعانة النبيّ
صلى الله عليه وآله وسلّم في الدعاء. وأيّ فضيلة أعظم من أن يأمر الله نبيّه بأن يستعين به على
الدعاء إليه والتوسّل به؟! ولمن حصلت هذه المرتبة؟!^{١٥٢}

مفسران اجماع دارند بر اینکه «ابناءنا» در آیه به حسن و حسین علیهما السلام و «أنفسنا» به علی
علیه السلام اشاره دارد. پس خداوند او را جان محمد صلى الله عليه وآله وسلّم قرار داد، و مراد از آن
بیان مساوات میان پیامبر و حضرت امیر است و کسی که با فرد اکمل و دارای حق تصرف مساوی
باشد، اکمل و اولی به تصرف خواهد بود. این آیه محکم ترین دلیل بر جایگاه رفیع مولانا

١٥١. کشف المراد: ٤١١.

١٥٢. نهج الحقّ وكشف الصدق: ١٧٧ - ١٧٩.

امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ زیرا خدای تعالی به مساوات ایشان با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حکم کرده و او را برای یاری پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در دعا معین فرموده است؛ از همین رو کدام فضیلت بالاتر از آن است که خداوند به پیامبرش دستور می دهد تا وی از کسی کمک بطلبد و به او متوسل شود و این مقام برای چه کسی حاصل شده است؟! برخی از عالمان عامه نیز به دلالت داستان مباحله بر «أحبّ الناس بودن اهل بیت علیهم السلام» نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعتراف کرده اند. قاضی بیضاوی در تفسیر آیه مباحله می نویسد:

أي يدع كل منا ومنكم نفسه وأعزة أهله وألصقهم بقلبه إلى المباحلة؛^{۱۵۳}

هریک از ما و شما جان خود و عزیزترین افراد خانواده و نزدیک ترین اشخاص به قلب و جانش را برای مباحله دعوت کند.

شهاب الدین خفاجی^{۱۵۴} نیز در حاشیه بر عبارت قاضی بیضاوی می نویسد:

ألصقهم بقلبه، أي أحبهم وأقربهم إليه؛^{۱۵۵}

نزدیک ترین اشخاص به دل خود، یعنی محبوب ترین و نزدیک ترین افراد به ایشان. و نیز می گوید:

قوله: وإيما قدّمهم...، يعني: أنهم أعزّ من نفسه، ولذا يجعلها فداءً لهم، فلذا قدّم ذكرهم

اهتماماً به. وأمّا فضل آل الله والرسول فالنهار لا يحتاج إلى دليل؛^{۱۵۶}

سخن او که می گوید: و همانا ایشان را مقدم داشت...، یعنی ایشان از جان او عزیزتر بودند، به همین جهت نفس خود را فدای ایشان قرار داد. پس بر همین اساس ذکر ایشان را به خاطر اهتمام به همین جهت مقدم داشته است. اما فضل و برتری آل الله و آل الرسول مانند روز روشن است و نیاز به دلیل ندارد.

۱۵۳. تفسیر البیضاوی: ۲ / ۴۶. همچنین ر.ک: تفسیر أبي السعود: ۲ / ۴۶؛ سبل الهدی والرشاد: ۶ / ۴۱۸.

۱۵۴. وی در میان اهل سنت در زمره ادیبان بزرگ به شمار می رود. همچنین مفسّر، محدّث، رجالی و مؤرّخ است و حاشیه ای بر تفسیر بیضاوی نگاشته که به نام «حاشیة الشهاب» معروف گشته است.

۱۵۵. حاشیة الشهاب علی تفسیر البیضاوی: ۳ / ۳۲.

۱۵۶. همان.

خطیب شرینی^{۱۵۷} و شیخ سلیمان جمل^{۱۵۸} نیز در این باره بیان مشابهی دارند. ملاً علی قاری نیز در *مرقاة المفاتیح* می نویسد:

فَنَزَلَهُ مَنْزِلَةَ نَفْسِهِ لِمَا بَيْنَهُمَا مِنَ الْقَرَابَةِ وَالْأَخُوَّةِ؛^{۱۵۹}

پس او را به خاطر قرابت و اخوتی که میان ایشان بود، در جایگاه نفس خویش قرار داد.

آلوسی نیز در این باره می نویسد:

وإِنَّمَا ضَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى النَّفْسِ الْأَنْبَاءِ وَالنِّسَاءِ، مَعَ أَنْ الْقَصْدُ مِنَ الْمَبَاهِلَةِ تَبْيِينُ الصَّادِقِ مِنَ الْكَاذِبِ وَهُوَ يَخْتَصُّ بِهِ وَهِيَ بِيَاهِلِهِ ... وَفِي هَذِهِ الْقِصَّةِ أَوْضَحَ دَلِيلٌ عَلَى نُبُوَّتِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِلَّا لَمَا امْتَنَعُوا عَنْ مَبَاهِلَتِهِ، وَدَلَالَتِهَا عَلَى فَضْلِ آلِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّا لَا يَمْتَرِي فِيهَا مُؤْمِنٌ؛^{۱۶۰}

پیامبر خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام را به خویش ضمیمه نمود و ابناء و نساء را به خود منسوب ساخت، درحالی که غرض از ماجرای مباحله، تنها رسوایی دروغ گو بود؛ بنابراین متمایز ساختن شخص راستگو، تنها به پیامبر خدا و همراهان او اختصاص یافت ... در این ماجرا، روشن ترین دلیل بر نبوت آن حضرت آشکار گردید؛ زیرا اگر پیامبر نبود، طرف مقابل از مباحله نمی هراسید. همچنین این آیه بر فضیلت آل الله و آل رسول الله دلالت دارد، همان گونه که هیچ مؤمنی در این مطلب تردید نخواهد کرد.

کاشانی نیز می نویسد:

إِنَّ مَبَاهِلَةَ الْأَنْبِيَاءِ تَأْثِيرًا عَظِيمًا سَبَبَهُ اتِّصَالُ نَفُوسِهِمْ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَتَأْيِيدُ اللَّهِ إِيَّاهُمْ بِهِ، وَهُوَ الْمُؤَثِّرُ بِإِذْنِ اللَّهِ فِي الْعَالَمِ الْعَنْصَرِيِّ، فَيَكُونُ انْفِعَالُ الْعَالَمِ الْعَنْصَرِيِّ مِنْهُ كَانْفِعَالِ بَدَنِنَا مِنْ رُوحِنَا بِالْهَيْئَاتِ الْوَارِدَةِ عَلَيْهِ، كَالْغَضَبِ، وَالْحُزْنِ، وَالْفِكْرِ فِي أَحْوَالِ الْمَعْشُوقِ، وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ تَحَرُّكِ الْأَعْضَاءِ عِنْدَ حَدُوثِ الْإِرَادَاتِ وَالْعَزَائِمِ، وَانْفِعَالِ النَّفُوسِ الْبَشَرِيَّةِ مِنْهُ كَانْفِعَالِ حَوَاسِنَا وَسَائِرِ قَوَانِنِ هَيْئَاتِ أَرْوَاحِنَا، فَإِذَا اتَّصَلَ نَفْسٌ قُدْسِيٌّ بِهِ، كَانَ تَأْثِيرُهَا فِي الْعَالَمِ عِنْدَ التَّوَجُّهِ الْإِتِّصَالِيِّ بِتَأْثِيرِ مَا يَتَّصِلُ بِهِ، فَتَنْفَعَلُ أَجْرَامُ الْعُنَاوِرِ وَالنَّفُوسِ النَّاقِصَةِ الْإِنْسَانِيَّةِ مِنْهُ بِمَا أَرَادَ.

۱۵۷. تفسیر السراج المنیر: ۱ / ۱۸۲.

۱۵۸. الجمل علی الجلالین: ۱ / ۲۸۲.

۱۵۹. مرقاة المفاتیح: ۱۷ / ۴۹۲. همچنین ر.ک: تحفة الأحوذی: ۸ / ۲۷۸.

۱۶۰. تفسیر آلوسی: ۳ / ۱۸۹.

ألم تر كيف انفعلت نفوس النصارى من نفسه عليه السلام بالخوف، وأحجمت عن المباهلة
وطلبت الموادعة بقبول الجزية؟^{١٦١}

همانا مباحله انبياء تأثیر عظیمی دارد و سبب آن اتصال نفوس ایشان به روح قدسی و تأیید ایشان از سوی خدا به این روح قدسی است و آن به اذن خداوند در عالم عنصری (مادی) تأثیر می کند انفعال عالم ماده نیز از آن، همانند انفعال بدن ما از روحمان است، در حالات مختلفی که بر آن عارض می شود؛ مانند خشم، اندوه، تفکر درباره معشوق و غیر آن از تحرك اعضاء به هنگام حادث شدن اراده و عزم. و انفعال نفوس بشری از آن همچون انفعال حواس و سایر قوای ما از حالات روحمان است.

پس چنانچه نفس قدسی به آن متصل شود، تأثیر آن نفس در عالم به هنگام ایجاد توجه اتصالی تأثیر چیزی است که به آن وصل می شود. پس اجرام عناصر و نفوس ناقص انسانی به آنچه او اراده کرده از آن منفعل می گردد.

آیا ندیدی که نفوس نصرانیان چگونه از نفس پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم منفعل و ترسان شد و از مباحله پرهیز کردند و قرارداد صلح را با پذیرش جزیه طلبیدند؟

نتیجه سخن اینکه بر اساس آیه مباحله و اعترافی که از سوی اهل سنت در این باره صورت گرفته است، این آیه یکی از ادله قطعی افضلیت و برتری حسنین علیهما السلام بر دیگر صحابه است و با توجه به پذیرش قاعده قبح تقدم مفضول به افضل، به قطع و یقین این دو بزرگوار همچون پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام افضل از دیگران بوده و شایستگی امامت پس از امیرالمؤمنین علیه السلام را خواهند داشت.

۲. آیه تطهیر

منظور از آیه تطهیر، اشاره به آیه ذیل است:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛

۱۶۱. ر.ك: محاسن التأويل (تفسير قاسمی): ۲ / ۳۲۸؛ تفسير روح البيان: ۲ / ۴۵؛ تفسير ابن عربي: ۱ / ۱۳۱ - ۱۳۲؛ تفسير

همانا خداوند هر ناپاکی و پلیدی را از اهل بیت دور گردانده و آنان را پاک و پاکیزه قرار داده است.

آیه تطهیر یکی از مهمترین ادله اثبات عصمت اهل بیت علیهم السلام است و بیانگر مهمترین فضیلتی است که تنها به اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله اختصاص دارد. بزرگان عامه در بیان شأن نزول آیه تطهیر، روایات متعددی را نقل کرده اند که نشان می دهد آیه یادشده تنها در مورد حضرات صدیقه کبرا، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حسنین علیهم السلام نازل گردیده است. از آنجا که بحث آیه تطهیر به صورت مستقل در این نوشتار مطرح شده است؛ از این رو در این مقام تنها به برخی روایات وارد شده اشاره می کنیم. صاحبان و شارحان صحاح، سنن، تاریخ، تفسیر و دیگر کتب به نقل و شرح این واقعه پرداخته اند که در ادامه به عبارات برخی از این عالمان می پردازیم.

۱. احمد بن حنبل در کتاب *مسند* می نویسد:

حدَّثنا عبدالله، حدَّثني أبي، ثنا عبدالله بن نمير، قال: ثنا عبدالمملك، يعني ابن أبي سليمان، عن عطاء بن أبي رباح، قال: حدَّثني من سمع أم سلمة تذكر أنّ النبي صلي الله عليه وآله وسلم كان في بيتها، فأنته فاطمة بمرمة فيها خزيرة، فدخلت بها عليه، فقال لها: أدعي زوجك وابنيك، قالت: فجاء علي والحسين والحسن فدخلوا عليه فجلسوا يأكلون من تلك الخزيرة وهو على منامة له على دكان، تحته كساء له خيري، قالت: وأنا أصلي في الحجرة، فأنزل الله عزَّ وجلَّ هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)، قالت: فأخذ فضل الكساء فغشاهم به، ثمَّ أخرج يده فألوى بها إلى السماء، ثمَّ قال: «اللَّهُمَّ هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، اللَّهُمَّ هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً». قالت: فأدخلت رأسي البيت، فقلت، وأنا معكم يا رسول الله، قال: «إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ، إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ»؛^{۱۶۲}

احمد بن حنبل به سند خود از عطاء بن ابی رباح روایت کرده است که شخصی از ام سلمه شنیده بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در منزل ام سلمه بود؛ در این هنگام فاطمه علیها السلام با دیگی سنگی که در آن خزیره (نوعی سوپ) بود، وارد شد. پیامبر خدا

۱۶۲. مسند أحمد: ۶ / ۲۹۲. همچنين رك: فضائل الصحابة: ۲ / ۵۸۷ / ح ۹۹۴؛ تاريخ مدينة دمشق: ۱۳ / ۲۰۵؛ تفسير الثعلبي: ۸

۴۲ / شواهد التنزيل: ۲ / ۱۲۸ / ح ۷۶۰؛ تفسير ابن كثير: ۳ / ۴۹۲.

صلى الله عليه وآله به فاطمه فرمود: همسر و دو پسر را دعوت نما. ام سلمه می گوید: علی، حسن و حسین علیهم السلام آمدند و نشستند و مشغول خوردن غذا شدند. سپس پیامبر خدا در جای خواب خویش، نشست و يك عباى خيبرى زیر آن حضرت بود. ام سلمه می گوید: من در آن اتاق نماز می خواندم که ناگهان آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) نازل شد. سپس پیامبر خدا گوشه عبا را بر سر فاطمه، حسنین و علی کشید و دست خود را بیرون آورده و به آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت و خواص من هستند؛ پس پلیدی را از آنان دور کن و آنان را کاملاً پاک و پاکیزه ساز. خداوندا، اینان اهل بیت و خواص من هستند؛ پس پلیدی را از ایشان دور کن و آنان را کاملاً پاک گردان.»

ام سلمه می گوید: من سرم را داخل اتاق کردم و عرضه داشتم: ای پیامبر خدا، آیا من نیز با شما (اهل بیت) هستم؟ فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی، تو عاقبت به خیر هستی.»

۲. احمد بن حنبل با سند دیگری می نویسد:

حدَّثنا عبدالله، حدَّثني أبي، ثنا عفان، ثنا حماد بن سلمة، قال: ثنا علي بن زيد، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمة أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لفاطمة: «إئتيني بزوجك وابنيك» فجاءت بهم، فألقى عليهم كساء فديكياً، قال: ثم وضع يده عليهم ثم قال: «اللهم إن هؤلاء آل محمد، فاجعل صلواتك وبركاتك على محمد وعلى آل محمد، إنك حميد مجيد». قالت أم سلمة: فرفعت الكساء لأدخل معهم، ف جذبته من يدي وقال: «إنك على خير»؛^{۱۶۳}

احمد بن حنبل به سند خود از ام سلمه روایت کرده است که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم به فاطمه عليها السلام فرمود: «همسر و دو پسر را نزد من بیاور». حضرت فاطمه سلام الله عليها به آنان خبر داد و آنان نیز آمدند. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم کسایى فدیكى بر روی آنان انداخت، سپس دست خود را بر سر آنان قرار داد و عرضه داشت: «خداوندا، اینان آل محمد هستند، پس صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد فرو فرست. به درستی که تو سزاوار ستایش و بزرگواری هستی.» ام سلمه می گوید: من کساء را بالا زدم تا همراه آنان باشم؛ اما پیامبر خدا عبا را از دست من کشید و فرمود: «تو زن خوبی هستی.»

۳. احمد بن حنبل در جای دیگر می نویسد:

حدَّثنا عبدالله، حدَّثني أبي، ثنا يحيى بن حماد، ثنا أبو عوانة، ثنا أبو بلج، ثنا عمرو بن ميمون، قال: إني لجالس إلى ابن عباس، إذ أتاه تسعة رهط فقالوا: يا ابن عباس، إنا أن تقوم معنا، وإنا أن تخلونا هؤلاء. فقال ابن عباس: «بل أقوم معكم». قال: وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمى. قال: فابتدءوا فتحدّثوا فلا ندري ما قالوا. قال: فجاء ينفذ ثوبه ويقول: أفّ وتفّ، وقعوا في رجل له عشرٌ. وقعوا في رجل ... قال: وأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثوبه فوضعه على عليّ وفاطمة وحسن وحسين، فقال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛^{١٦٤}

احمد بن حنبل به سند خود از عمرو بن ميمون نقل کرده است که گفت: من در محضر ابن عباس نشسته بودم که نه نفر نزد او آمدند و گفتند: ای ابن عباس، برخیز تا با ما همراه شوی یا اینکه اطرافیان را مرخص کن. ابن عباس گفت: «همراه شما می آیم». این جریان مربوط به روزهایی بود که ابن عباس هنوز بینایی خود را از دست نداده و سالم بود. آن جماعت، کلام را آغاز کرده و با ابن عباس صحبت می کردند؛ اما ما نمی دانستیم چه می گویند. پس از مدتی ابن عباس آمد درحالی که پیراهنش را تکان می داد و می گفت: «اف بر شما! آنان بر شخصی خرده می گرفتند که دارای ده منقبت است! ... از شخصی خرده می گرفتند که پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم پوشش خود را گرفت و بر سر علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام قرار داد و فرمود: خداوند اراده کرده تا تنها پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

٤ . مسلم نیشابوری نیز در کتاب صحیح خود به نقل این واقعه پرداخته است. وی می نویسد: حدَّثنا أبو بكر بن أبي شيبة ومحمد بن عبدالله بن نمير - واللفظ لأبي بكر - قالوا حدَّثنا محمد بن بشر، عن زكريا، عن مصعب بن شيبة، عن صفية بنت شيبة قالت: قالت عائشة: خرج النبي صلى الله عليه وآله وسلم غداً وعليه مرط مرحل^{١٦٥} من شعر أسود. فجاء

١٦٤. مسند أحمد: ١ / ٣٣٠ - ٣٣١. این حدیث در بسیاری از مصادر معتبر اهل سنت آمده و سند آن نیز نزد آنان معتبر

است. ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ١٠١ - ١٠٢؛ البدایة والنهایة: ٧ / ٣٧٣ - ٣٧٤؛ المناقب (خوارزمی): ١٢٥ - ١٢٧ / ح

١٤٠. حاکم نیشابوری به اسناد خود در مستدرک، جلد ٣، صفحه ١٣٢ - ١٣٣، از عبدالله بن أحمد این حدیث را نقل

کرده و در آخر حدیث می نویسد: «هذا حدیث صحیح الإسناد ولم یخرجاه بهذه السیاقه».

١٦٥. این واژه در برخی منابع به صورت «مرجل» نیز آمده است. البته تفاوت قابل توجهی در معنا ندارند.

الحسن بن علی فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛^{۱۶۶}

ابوبکر بن ابی شیبہ و محمد بن عبدالله بن نمیر نقل کرده اند (البته لفظ حدیث مطابق نقل ابوبکر است) که محمد بن بشر، از زکریا، از مصعب بن شیبہ، از صفیہ دختر شیبہ نقل کرده اند که عایشه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم صبحگاهان در حالی از منزل خارج شد که عبایی با نقشونگار و بافته شده از پشم سیاه به تن داشت. سپس حسن بن علی علیهما السلام آمد و حضرت او را وارد عبا نمود. سپس حسین علیه السلام آمد و همراه ایشان داخل گردید. بعد فاطمه علیها السلام آمد و حضرت او را هم وارد نمود و آنگاه علی علیه السلام آمد و پیامبر خدا او را نیز وارد عبا نمود؛ آنگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) را قرائت فرمود.

۵. ترمذی به سند خود در کتاب سنن آورده است:

حدَّثنا عبد بن حمید، أخبرنا عفان بن مسلم، أخبرنا حماد بن سلمة، أخبرنا علي بن زيد، عن أنس بن مالك: أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يمر بباب فاطمة ستة أشهر إذا خرج لصلاة الفجر، يقول: «الصلاة يا أهل البيت، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه. إِنَّمَا نَعْرِفُهُ مِنْ حَدِيثِ حَمَادِ بْنِ سَلْمَةَ. وَفِي الْبَابِ عَنْ أَبِي الْحَمْرَاءِ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ وَأُمِّ سَلْمَةَ؛^{۱۶۷}

عبد بن حمید به سند خود از انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم، هرگاه برای نماز صبح از منزل خارج می شد، به مدت شش ماه از درب خانه فاطمه علیها السلام عبور می کرد و می فرمود: «ای اهل بیت، نماز، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». این حدیث حسن است، اما کمتر کسی به نقل آن پرداخته است، به طوری که ما آن را تنها از طریق حماد بن سلمه می شناسیم. البته از ابوحمراء، معقل بن یسار و ام سلمه نیز روایاتی به همین مضمون نقل شده است.

۶. ترمذی به سند خود در کتاب جامع الأصول می نویسد:

۱۶۶. صحیح مسلم: ۷ / ۱۳۰.

۱۶۷. سنن الترمذی: ۵ / ۳۱. همچنین رک: منتخب مسند عبد بن حمید: ۳۶۷ - ۳۶۸ / ح ۱۲۲۳.

أنس بن مالك - رضي الله عنه - أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يمر بباب فاطمة إذا خرج إلى الصلاة حين نزلت هذه الآية، قريباً من ستة أشهر، يقول: «الصلاة أهل البيت: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». أخرجه الترمذي؛^{١٦٨}

انس بن مالك گوید: آنگاه که آیه تطهیر نازل شد، پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم نزدیک به شش ماه به هنگام خروج برای نماز، از در خانه فاطمه علیها السلام می گذشت و می فرمود: ای اهل بیت، وقت نماز است، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). این روایت را ترمذی نقل کرده است.

٧. حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک، روایت را این گونه نقل کرده است:

(حدثنا) أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا الربيع بن سليمان المرادي و بحر بن نصر الخولاني، (قالا) ثنا بشر بن أحمد المحبوبي بمرو، ثنا سعيد بن مسعود، ثنا عبيد الله بن موسى، انا زكريا بن أبي زائدة، ثنا مصعب بن شيبه، عن صفية بنت شيبه، قالت: حدثني أم المؤمنين عائشة رضي الله عنها قالت: خرج النبي صلى الله عليه وآله غداً وعليه مرط مرجل من شعر أسود، فجاء الحسن والحسين، فأدخلهما معه، ثم جاءت فاطمة، فأدخلها معهما، ثم جاء علي، فأدخله معهم، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه؛

عایشه می گوید: روزی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله روانداز [یا چیزی شبیه عب] از جنس موی سیاه در بر داشت. در این هنگام، حسن و حسین وارد شدند و همراه پیامبر خدا صلى الله عليه وآله زیر روانداز جای گرفتند. سپس فاطمه و پس از آن علی نیز وارد شدند و به پیامبر خدا صلى الله عليه وآله ملحق شدند. در این هنگام پیامبر خدا صلى الله عليه وآله فرمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). این حدیث، به شرط شیخین صحیح است درحالی که شیخین آن را روایت نکرده اند.

٨. حاکم نیشابوری در جای دیگر می نویسد:

حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، أنبا العباس بن الوليد بن مزيد، أخبرني أبي قال: سمعت الأوزاعي يقول: حدثني أبو عمار قال: حدثني واثلة بن الأسقع رضي الله عنه قال:

جئت أريد علياً رضي الله عنه، فلم أجده. فقالت فاطمة رضي الله عنها: «إنطلق إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدعوه، فاجلس». فجاء مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فدخل ودخلت معهما قال: فدعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حسناً وحسيناً فأجلس كل واحد منهما على فخذه وأدنى فاطمة من حجره وزوجها، ثم لفّ عليهم ثوبه وأنا شاهد فقال: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلَ بَيْتِي». هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه؛^{١٦٩}

ابوعباس محمد بن يعقوب به سند خود از واثلة بن اسقع روایت کرد که گفت: به دنبال کاری در پی علی آمدم؛ اما او را نیافتم. فاطمه سلام الله علیها فرمود: نزد پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم رفته است تا او را دعوت کند. بنشین [تا بیایند]. علی علیه السلام همراه پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمد و داخل شد و من نیز به همراه ایشان وارد شدم. پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم حسن و حسین علیهما السلام را فراخواند و هر یک از آنان را بر ران خود نشانند و فاطمه علیها السلام و شوهرش را به خود نزدیک کرد. سپس پوشش خود را بر روی آنان کشید. من نگاه می کردم، آنگاه این آیه را قرائت کرد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» و عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل بیت من هستند». این حدیث بر مبنای مسلم صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

۹. و نیز در جای دیگر می نویسد:

حدّثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا العباس بن محمد الدوري، ثنا عثمان بن عمر، ثنا عبدالرحمن بن عبدالله بن دينار، ثنا شريك بن أبي نمر، عن عطاء بن يسار، عن أم سلمة رضي الله عنها أنها قالت: في بيتي نزلت هذه الآية: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ). قالت: فأرسل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى عليّ وفاطمة والحسن والحسين رضوان الله عليهم أجمعين، فقال: «اللَّهُمَّ هؤُلاءِ أَهْلَ بَيْتِي». قالت أم سلمة: يا رسول الله، ما أنا من أهل البيت؟ قال: «إِنَّكَ أَهْلِي خَيْرٌ وَهؤُلاءِ أَهْلَ بَيْتِي، اللَّهُمَّ أَهْلِي أَحَقُّ».

هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجاه؛^{١٧٠}

١٦٩. المستدرک علی الصحیحین: ٢ / ٤١٦.

١٧٠. همان: ٢ / ٤١٦.

ابوعباس محمد بن یعقوب به سند خود از امّ سلمه رضی الله عنها نقل کرده است که آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) در منزل من نازل شد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دنبال علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام فرستاد و آنگاه عرضه داشت: «بار الها، اینان اهل بیت من هستند». امّ سلمه عرضه داشت: ای پیامبر خدا، آیا من از اهل بیت شما نیستم؟ فرمود: «تو اهل من و زن خوبی هستی، ولی اهل بیت من اینان هستند. خداوند، اهل من سزاوارترند».

این حدیث بر مبنای رجال بخاری صحیح است، ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

۱۰. ذهبی در کتاب *سیر أعلام النبلاء* می نویسد:

أبْنَا جَمَاعَةَ عَنْ أَسْعَدِ بْنِ رُوْحٍ، أَخْبَرْنَا فَاطِمَةَ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ، أَخْبَرْنَا ابْنَ رِيْذَةَ، أَخْبَرْنَا سَلِيمَانَ بْنَ أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا أَبُو خَلِيفَةَ، حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ الطَّيَالِسِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ بَهْرَامٍ، حَدَّثَنَا شَهْرٌ، سَمِعْتُ أُمَّ سَلْمَةَ تَقُولُ: جَاءَتْ فَاطِمَةُ غَدِيَّةً بَثْرِيْدَ لَهَا تَحْمِلُهَا فِي طَبَقٍ، حَتَّى وَضَعْتَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

فَقَالَ [لَهَا]: أَيْنَ ابْنِ عَمِّكَ؟ قَالَتْ: هُوَ فِي الْبَيْتِ. قَالَ: أَدْعِيهِ، [وَأَتَيْتَنِي بَابِنِي] قَالَتْ: فَجَاءَتْ تَقُوْدُ ابْنَيْهَا، كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فِي يَدٍ، وَعَلِيٌّ يَمْشِي فِي أَثْرَهَا، [حَتَّى دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ] فَأَجْلَسَهُمَا فِي حَجْرِهِ، وَجَلَسَ عَلِيٌّ عَلَى يَمِينِهِ، وَجَلَسَتْ فَاطِمَةُ عَنْ يَسَارِهِ.

[قَالَتْ أُمَّ سَلْمَةَ:] فَأَخَذَتْ مِنْ تَحْتِي كِسَاءً كَانَ بَسَاطِنًا عَلَى الْمَنَامَةِ فِي الْبَيْتِ، بِرَمَّةٍ فِيهَا خَزِيْرَةٌ، فَجَلَسُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الْبَرْمَةِ، وَأَنَا أَصَلِّي فِي

تِلْكَ الْحَجْرَةِ، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، فَأَخَذَ فَضْلُ الْكِسَاءِ، فَغَشَّاهُمْ، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ الْيَمْنَى مِنَ الْكِسَاءِ، وَأَلْوَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي» قَالَتْ: فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَا مَعَكُمْ؟ قَالَ: «أَنْتِ إِلَى خَيْرٍ»، مَرَّتَيْنِ. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ مُخْتَصَرًا، وَصَحَّحَهُ مِنْ طَرِيقِ الثَّوْرِيِّ، عَنْ زَيْدِ بْنِ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ؛^{۱۷۱}

جماعتی از اسعد بن روح، از فاطمه دختر عبدالله، از ابن ریذه، از سلیمان بن احمد، از ابوخلیفه، از ابوولید طیالسی، از عبدالحمید بن بهرام، از شهر [بن حوشب] نقل کرده اند که امّ

سلمه می گفت: فاطمه علیها السّلام صبحگاهان با ظرفی خزیره (نوعی سوپ) که در طبقی حمل می کرد، وارد شد و آن را در مقابل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذارد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه علیها السّلام فرمود: «پسر عمویت کجاست؟». عرضه داشت: او در منزل است. فرمود: «او را دعوت کن و دو فرزندم را نیز نزد من بیاور». امّ سلمه می گوید: حضرت فاطمه علیها السّلام هریک از پسرانش را با یک دست گرفته و با خود می آورد و علی علیه السّلام نیز به دنبال ایشان بود تا اینکه بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شدند. سپس پیامبر خدا حسنین علیهما السّلام را در آغوش گرفت و بر روی پای مبارک خود نشانید. علی علیه السّلام را نیز در سمت راست و فاطمه علیها السّلام را در سمت چپ خود نشانید. امّ سلمه گوید: من از زیر خود عبایی که به هنگام خواب زیراندازمان بود را برداشته و برای خوردن غذای خزیره

پهن ساختم. آن بزرگواران بر روی آن نشستند و از آن غذا می خوردند و من در اتاق دیگری نماز می خواندم که این آیه نازل شد: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). پیامبر گوشه عبا را گرفت و ایشان را پوشاند. سپس دست راست خود را از کساء بیرون آورد و به سمت آسمان بالا برد و عرضه داشت: «خداوند! اینان اهل بیت و نزدیکان خاص من هستند».

امّ سلمه گوید: سرم را داخل بردم و عرض کردم: ای پیامبر خدا، آیا من نیز با شما هستم؟ پیامبر دوبار فرمود: «تو عاقبت به خیر هستی». ترمذی این حدیث را به صورت مختصر روایت کرده است و آن را از طریق ثوری، از زبید، از شهر بن حوشب صحیح دانسته است.

پس از نقل روایات فوق، نکات زیر را می توان به دست داد:

نکته نخست: روایاتی که بیانگر آن است که آیه تطهیر تنها در شأن اهل بیت پیامبر وارد شده است، از سوی محدثان برجسته عامه روایت گردیده و از سند قوی برخوردار است. در این مختصر، به بررسی سند روایات یادشده نمی پردازیم؛ زیرا پیش از این به صورت مفصل به واکاوی اسناد روایات یادشده همت گماشتیم، بنابراین تنها به سخن ابن حجر اشاره خواهیم کرد که می نویسد:

وصحّ أنّه جعل علی هؤلاء کساء وقال: «اللّهمّ هؤلاء أهل بیتی وحامّتی، أي خاصّتی. أذهب عنهم الرّجس وطهرهم تطهیراً». فقالت أم سلمة: وأنا معهم؟ قال: «إنّک علی خیر». وفي رواية أنّه قال بعد «تطهیراً»: «أنا حرب لمن حاربهم، وسلم لمن سالمهم، وعدوّ لمن عاداهم».

وفي أخرى ألقى عليهم كساء ووضع يده عليهم، ثم قال: «اللهم، إن هؤلاء آل محمد، فاجعل صلواتك وبركاتك على آل محمد، إنك حميد مجيد»؛^{۱۷۲}

صحيح است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اینان (اهل بیت) عليهم السلام را زیر عبا قرار داد و عرضه داشت: «پروردگارا، اینان اهل بیت و نزدیکان خاص من هستند. ناپاکی را از ایشان دور ساز و آن ها را كاملا پاک گردان». ام سلمه گفت: آیا من نیز از ایشان هستم؟ پیامبر فرمود: «تو زن خوبی هستی». در روایتی دیگر نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پس از واژه «تطهیراً» فرمود:

«من با هر آن کس که با اهل بیت دشمنی کند، دشمنم و با هر آنکه با ایشان در صلح باشد، در صلحم». بر اساس روایت دیگر، عبا را روی ایشان انداخت و دست خویش را بر آنان نهاد و سپس عرض کرد: «بار الها، همانا اینان آل محمد هستند؛ پس صلوات و برکات خود را بر آل محمد قرار ده و به درستی که تو سزاوار ستایش و بزرگواری هستی».

نکته دوم: مراد از اهل بیت پیامبر خدا در روایات یادشده، به روشنی مشخص شده است. از ظاهر، بلکه از نص روایات یادشده استفاده می شود که آیه تطهیر تنها در شأن حضرت صدیقه کبرا، امیرالمؤمنین و حسنین عليهم السلام نازل گردیده است، بهیوئذ آنکه پیامبر خدا به صراحت تأکید فرموده که «اینان اهل بیت من هستند». مفسران عامه نیز به این مهم تصریح نموده اند. طبری به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «نزلت هذه الآية في خمسة: في، وفي علي، وحسن، وحسين، وفاطمة، (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)»؛^{۱۷۳}

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: این آیه درباره پنج نفر نازل شده است: درباره من، علی، حسن، حسین و فاطمه عليهم السلام که (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً).

طبری در جای دیگر به سند خود می نویسد:

۱۷۲. الصواعق المحرقة: ۲ / ۴۲۲ - ۴۲۳.

۱۷۳. تفسیر الطبری: ۹ / ۲۲ / ح ۲۱۷۲۷.

قال سعد رضي الله عنه: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حين نزل عليه الوحي، فأخذ علياً وابنيه وفاطمة رضي الله عنهم، فأدخلهم تحت ثوبه، ثم قال: «ربّ هؤلاء أهلي وأهل بيتي»؛^{١٧٤} سعد بن ابوقاص گفت: پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم هنگام نزول این آیه، علی، فرزندان و فاطمه علیهم السلام را گرفت و زیر پوشش خود برد و سپس عرضه داشت: «خداوندا، اینان اهل و اهل بیت من هستند».

پس بر اساس روایت های پیش گفته، این آیه اختصاص به پنج تن آل عبا دارد و آنانی که غیر از این پنج نور مقدس را داخل در آیه تطهیر دانسته اند، باید برای مدّعی خود دلیل بیاورند. آری، برخی بدون دلیل همسران پیامبر را داخل در این آیه دانسته اند و حال آنکه ام سلمه و عایشه که هر دو همسر پیامبرند، بر اساس روایاتی که گذشت، خود را مشمول آیه ندانسته و پیامبر خدا صلى الله عليه وآله به آنان اجازه ورود به زیر عبا را نداد تا در زمره اهل بیت قرار گیرند. و از سوی دیگر، روایت ذیل که از سوی ابن کثیر نقل شده است، می تواند در نفی همسران از اهل بیت پیامبر صلى الله عليه وآله صریح باشد. مسلم نیشابوری به سند خود، به روایتی از زید بن ارقم پرداخته است. زید بن ارقم به نقل جریانی از غدیر خم پرداخته و می نویسد:

قام فينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوماً خطيباً بماء يدعى خمّاً، بين مكة والمدينة، فحمد الله تعالى وأثنى عليه، ووعظ وذكر ثم قال: «أما بعد، ألا أيها الناس، فإنما أنا بشر يوشك أن يأتيني رسول ربي فأجيب، وأنا تارك فيكم ثقلين: أولهما كتاب الله تعالى، فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به»، فحثّ على كتاب الله عزّ وجلّ ورغّب فيه، ثمّ قال: «وأهل بيتي، أدرككم الله في أهل بيتي، أدرككم الله في أهل بيتي» ثلاثاً، فقال له حصين: ومن أهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: نساؤه من أهل بيته، ولكن أهل بيته من حرمّ الصدقة بعده، قال: ومن هم؟ قال: هم آل علي وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس رضي الله عنهم. قال: كلّ هؤلاء حرم الصدقة بعده؟ قال: نعم؛^{١٧٥}

١٧٤. تفسیر ابن کثیر: ٣ / ٤٩٤. همچنين ر.ك: تفسير الطبري: ١٢ / ٢٢ / ح ٢١٧٣٨؛ السنن الكبرى (نسائي): ٥ / ١٢٢ - ١٢٣ / ح

٨٤٣٩؛ المستدرک علی الصحيحین: ٣ / ١٠١ - ٨٠٩.

١٧٥. صحيح مسلم: ٧ / ١٢٢ - ١٢٣. همچنين ر.ك: مسند أحمد: ٤ / ٣٦٦ - ٣٦٧؛ تفسير الألوسي: ٢٢ / ١٦.

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در کنار چشمه ای که خم نامیده می شود و بین مکه و مدینه قرار دارد، برای ایراد خطبه برخاست. پس از آن خدای تعالی را حمد و ثنا کرد و به موعظه مردم و یاد خدا پرداخت، سپس فرمود: «ای مردم، آگاه باشید، به درستی که من بشر هستم و نزدیک است فرستاده پروردگارم [یعنی فرشته مرگ]

به سوی من آید و من به او پاسخ خواهم گفت و این در حالی است که من در میان شما دو شیء گران بها به جا می گذارم: نخستین آن دو، کتاب خدای تعالی است که در آن هدایت و نور است. پس کتاب خدا را گرفته و بدان عمل کنید و تمسک جوئید». پیامبر مردم را نسبت به آن تشویق و ترغیب کرد و سپس فرمود: «و اهل بیتم، شما را درباره اهل بیتم به خدا توجه می دهم، شما را درباره اهل بیتم به خدا یادآوری می دهم». پیامبر سه بار این سخن را تکرار فرمود. حصین گفت: ای زید، اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند؟ آیا زنان پیامبر از اهل بیت او نیستند؟ گفت: زنان او از اهل بیت او هستند، اما اهل بیت او [در این سخن پیامبر] کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام است. حصین گفت: آنان چه کسانی هستند؟ گفت: ایشان آل علی، آل عقیل، آل جعفر و آل عباس. حصین گفت: آیا صدقه برای همه آنان حرام است؟ زید گفت: بله.

روایت فوق، اشاره به ماجرای غدیر خم دارد و در این روایت بیان شده که پیامبر خدا در اجتماع بزرگ حجاج، درحالی که آخرین حج خویش را به جا می آورده است، به روشنی از اهل بیت سخن گفته و مصداق آن را نیز برای مسلمانان روشن ساخته است تا آنجا که راوی روایت فوق، تأکید می کند که مراد از اهل بیت پیامبر خدا، همسران آن حضرت نیستند.

نکته سوم: طبق روایاتی که از ام سلمه نقل گردید، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صراحت فرمودند که همسرانشان از شمول آیه تطهیر خارجند. بنابراین همسران پیامبر خدا مشمول آیه تطهیر نبوده و عنوان اهل بیت نیز بر آنان صدق نخواهد کرد. مانند روایتی که در مورد ام سلمه نقل گردیده، در مورد عایشه نیز روایت شده و تفصیل این روایات را در ذیل بحث آیه تطهیر بیان نموده ایم.

نکته چهارم: از سیاق روایات ذکر شده، خصوصاً حدیث اخیری که از عایشه نقل گردید و نیز با اشاره به برخی احادیثی که پیش از این بیان داشتیم، استفاده می شود که ماجرای زیر عبا گرفتن اهل بیت علیهم السلام از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، تنها یکبار صورت نگرفته است و این ماجرا علاوه بر منزل ام سلمه، در منزل عایشه نیز رخ داده است. همچنین از روایات پیشین استفاده

می شود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ملاً عام نیز بارها و بارها به درب منزل حضرت فاطمه سلام الله علیها می فته و اهل آن خانه را با عنوان اهل بیت خطاب می کرده است.

نکته پنجم: هنگامی که آیه تطهیر برای امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام ثابت شود، امامت و خلافت آنان نیز ثابت می گردد؛ زیرا آیه تطهیر، هرگونه لغزش و خطائی را از حضرات امیرالمؤمنین و حسنین نفی نموده و این نکته نشان می دهد که آنان معصوم از هرگونه خطا و اشتباهی هستند و هنگامی که چنین اشخاصی باشند، خلافت و امامت به کسانی که خطاکارند نخواهد رسید؛ زیرا در این صورت، تقدم مفضول بر فاضل لازم می آید. سیوطی می نویسد:

أخرج ابن جرير وابن أبي حاتم عن قتادة رضي الله عنه في قوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ، قال: هم أهل بيت طهرهم الله من السوء واختصهم برحمته. قال: وحدث الضحاک بن مزاحم رضي الله عنه أن نبي الله صلی الله علیه وآله وسلم كان يقول: «نحن أهل بيت طهرهم الله. من شجرة النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وبيت الرحمة ومعدن العلم»؛^{۱۷۶}

ابن جریر و ابن ابی حاتم از قتاده نقل کرده اند که در ذیل آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) گفت: مراد از اهل بیت کسانی هستند که خداوند آن ها را از هر بدی پاک کرده و رحمت خود را مخصوص آنان گردانیده است. همچنین ضحاک بن مزاحم نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم همواره می فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خدا ایشان را پاک گردانیده است. ما درخت نبوت، جایگاه رسالت، محل آمد و رفت ملائکه، خانه و جایگاه رحمت و معدن علم هستیم».

به روشنی از تفسیر قتاده استفاده می شود که آیه تطهیر بر عصمت دلالت دارد؛ بنابراین آیه تطهیر در مقام نخست، بیانگر فضیلتی بی بدیل برای امیرالمؤمنین و حسنین است و گویای مقام عصمت آنان است و در مقام دوم، پس از اثبات افضلیت و برتری آنان، خلافت و امامت آنان را نیز اثبات می نماید. از این رو آیه تطهیر در زمره ادله امامت هر سه امام یادشده به کار می رود، تا آنجا که ابن کثیر می نویسد:

هذه النعمة، هذه الغنيمة، هذه الرحمة العميمة، هذه المزية، وهذه المرتبة العلية؛^{۱۷۷}

۱۷۶. الدر المنثور: ۵ / ۱۹۹.

۱۷۷. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۴ - ۴۹۵.

این مطلب [ثبوت آیه تطهیر در شأن اهل بیت] از نعمت‌ها و رحمت‌های پروردگار است و مزیت بسیار برجسته‌ای است.

نکته ششم: امام حسن و حضرت علی بن حسین علیهما السلام به فضیلت آیه تطهیر اشاره کرده‌اند و خود را از مصادیق آن معرفی نموده‌اند؛ درحالی‌که کوچکترین اعتراضی به آنان نشده و این نکته به خوبی نشان می‌دهد که مسلمانان صدر نخست، کاملاً به ثبوت آیه تطهیر در شأن آنان آگاه بوده‌اند. ابن کثیر می‌نویسد:

وقد قال ابن أبي حاتم: حدّثنا أبي، حدّثنا أبوالوليد، حدّثنا أبوعوانة، عن حصين بن عبدالرحمن، عن ابن جميلة، قال: إنّ الحسن بن علي إستخلف حين قتل علي رضي الله عنهما، قال: فبينما هو يصليّ إذ وثب عليه رجل، فطعنه بخنجره، وزعم حصين أنه بلغه أن الذي طعنه رجل من بني أسد، وحسن رضي الله عنه ساجد. قال: فيزعمون أنّ الطعنة وقعت في ورکه، فمرض منها أشهراً ثمّ برأ، فقعد على المنبر، فقال: «يا أهل العراق إتقوا الله فينا، فإننا أمراؤکم وضيّفانکم، ونحن أهل البيت الذي قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». قال: فما زال يقولها حتى ما بقي أحد من أهل المسجد إلّا وهو يحن بكاء؛^{۱۷۸}

ابن ابی حاتم به سند خود از ابوجمیل نقل کرده است که گفت: به هنگام شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، حسن علیه السلام جانشین او شد. روزی حسن نماز می‌خواند که مردی به سوی او خیز برداشت و با خنجرش به او زد. حصین می‌گفت: به او خبر رسیده است که آن کسی که به امام حسن خنجر زد مردی از بنی اسد بوده و آن حضرت را در حال سجده زده است. آنان می‌گفتند: ضربه به ران مبارک حضرت اثر کرده و سلامتی آن را از بین برده است. حضرت چند ماهی بر اثر آن ضربه مریض شدند، سپس بهبود یافتند و بر منبر نشستند و فرمودند: «ای اهل عراق، درباره ما از خدا پروا کنید؛ زیرا ما امیران و میهمانان شما هستیم. ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی می‌فرماید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)». امام حسن علیه السلام به سخنرانی ادامه داد تا اینکه کسی در مسجد نماند جز اینکه صدای گریه اش بلند شد.

ابن کثیر در جای دیگر می نویسد:

وقال السدي عن أبي الديلم قال: قال علي بن الحسين رضي الله عنهما لرجل من أهل الشام: «أما قرأت في الأحزاب: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؟». قال: نعم، ولأنتم هم؟ قال: «نعم»؛^{۱۷۹}

سدی به نقل از ابودیلیم می نویسد: حضرت علی بن حسین علیه السلام به مردی از اهل شام فرمود: آیا در سوره احزاب، این آیه را قرائت نکرده ای که: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؟ آن مرد عرض کرد: آری، آیا شما همان اهل بیت هستید؟ حضرت فرمودند: «بله».

نکته قابل توجه آن است که ابن کثیر در صحت روایات فوق الذکر هیچ مناقشه ای نکرده است.

طبری، ابومخنف و برخی دیگر از تاریخ نویسان برجسته نوشته اند که برخی از رجال مشهور نیز به آیه تطهیر استناد کرده و آن را بر اهل کساء تطبیق داده اند. عبدالله بن عقیف که از شخصیت های برجسته کوفه بود، پس از شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام، بر سخنان ابن زیاد خرده گرفت و با استناد و استشهاد به آیه تطهیر، ابن زیاد را به جهت به شهادت رساندن حضرت سیدالشهدا علیه السلام مرتد معرفی کرد و همین امر سبب شد تا وی را به طرز فجیعی به شهادت برسانند. خوارزمی در *مقتل الحسین* علیه السلام می نویسد:

ولما جيء برأس الحسين إلى عبيدالله ... نادى في الناس، فجمعهم في المسجد الأعظم، ثم خرج ودخل المسجد وصعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، فكان من بعض كلامه أن قال: الحمد لله الذي أظهر الحق وأهله، ونصر أميرالمؤمنين وأشياعه وقتل الكذاب ابن الكذاب. قال: فما زاد على هذا شيئاً حتى وثب إليه عبدالله بن عقیف الأزدي ثم العامري - أحد بني والبة - وكان من رؤساء الشيعة وخيارهم؛ وكان قد ذهب عينه اليسرى يوم الجمل والأخرى يوم صفين؛ وكان لا يكاد يفارق المسجد الأعظم يصلي فيه إلى الليل ثم ينصرف إلى منزله، فلما سمع مقالة ابن زیاد، وثب إليه وقال: يا بن مرجانة، إن الكذاب وابن الكذاب أنت وأبوك ومن استعملك وأبوه يا عدو الله ورسوله، أتقتلون أبناء النبيين وتكلمون بهذا الكلام على منابر المسلمين؟

۱۷۹. تفسیر ابن کثیر: ۳ / ۴۹۵. همچنين ر.ك: الصواعق المحرقة: ۲ / ۶۵۵ - ۶۵۶.

فغضب عبيدالله بن زياد، وقال: مَنْ المتكلم؟ فقال: أنا المتكلم يا عدو الله! أتقتل الذرية الطاهرة الذين قد أذهب الله عنهم الرجس في كتابه، وتزعم أنك على دين الإسلام؟ واغوثاه! أين أولاد المهاجرين والأنصار لينتقموا من هذا الطاغية، اللعين ابن اللعين على لسان رسول الله رب العالمين؟ فازداد غضب ابن زياد حتى انتفخت أوداجه، فقال: عليّ به ... فقال عبيدالله، إضربوا عنقه، فُضربت وُصَلب؛^{١٨٠}

وقتی سر [مبارک حضرت امام] حسین علیه السلام را نزد عبيدالله بن زياد آوردند ... در میان مردم جار زده شد و مردم را در مسجد اعظم جمع نمودند. آنگاه ابن زياد از منزل خارج گشت و به مسجد داخل شد و بالای منبر رفت، خدا را حمد و ثنا گفت و قسمتی از سخنانش چنین بود: حمد خدایی را که حق و اهل آن را پیروز کرد و امیرالمؤمنین (یزید) را یاری کرد و بلند آوازه ساخت و دروغ گو پسر دروغ گو را کشت. در این هنگام پیش از آنکه ابن زياد سخنی بگوید، عبدالله بن عقیف آزدی عامری - یکی از بنی والبه - به سوی او خیز برداشت. وی از سران و برگزیدگان شیعه بود و چشم چپ خود را در جنگ جمل و چشم دیگرش را در جنگ صفین از دست داده بود و بیشتر وقت خود را در مسجد اعظم سپری می کرد و تا شب نماز می خواند و سپس به منزلش باز می گشت. وقتی که گفتار ابن زياد را شنید، به سوی او خیز برداشت و گفت: ای پسر مرجانه، به درستی که تو و پدرت و آن که تو را بر سر کار آورده و پدرش، دروغ گو و پسر دروغ گو هستید. ای دشمن خدا و پیامبر خدا! آیا فرزندان پیامبران را می کشید و این گونه بر منبرهای مسلمانان سخن می گوید؟ عبيدالله بن زياد خشمگین شد و پرسید: سخن گو کیست؟ عبدالله بن عقیف گفت: ای دشمن خدا، من سخن گو هستم! آیا فرزندان پاکی را می کشید که خداوند در کتابش به تحقیق ناپاکی را تنها از آنان دور ساخته است، با این حال گمان می کنی که بر دین اسلام هستی؟ ای خدای فریاد رس! کجا ایند فرزندان مهاجران و انصار که از این سرکش انتقام بگیرند؟ از این کسی که خودش و پدرش در گفتار رسول پروردگار عالمیان مورد لعن قرار گرفته اند؟ غضب ابن زياد بیشتر شد تا اینکه رگ های گردنش متورم شد و گفت: او را نزد من بیاورید ... آنگاه فرمان داد تا گردن عبدالله بن عقیف زده شود. پس گردنش را زدند و به دار آویختند.

١٨٠. مقتل الحسين (خوارزمی): ٥٥٥٢/٢. همچنین ر.ك: تاريخ الطبري: ٣٥١/٤؛ الكامل في التاريخ: ٤ / ٨٢ - ٨٣؛ مقتل الحسين

(ابومخنف): ٢٠٧؛ الفتوح: ٥ / ١٢٣.

عبدالله بن عفيف به صراحت آيه تطهير را بر اهل كساء تطبيق داده و تأكيد مي كند كه اين آيه تنها به اهل كساء تعلق دارد.

در روايت ديگري احمد بن حنبل مي نويسد:

حدَّثنا عبدالله، حدَّثني أبي، ثنا أبوالنضر هاشم بن القاسم، ثنا عبدالحميد؛ يعني ابن بهرام، قال: حدَّثني شهر بن حوشب، قال: سمعت أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين جاء نعي الحسين بن علي لعنت أهل العراق فقالت: قتلوه قتلهم الله، غرّوه وذلّوه لعنهم الله، فإني رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جاءته فاطمة غدية ببرمة قد صنعت له فيها عصيدة تحمله في طبق لها حتى وضعتها بين يديه. فقال لها: «أين ابن عمك؟». قالت: هو في البيت. قال: «فاذهبي فادعيه وائتني بإبنيه». قالت: فجاءت تقود ابنيها كل واحد منهما بيد وعلي يمشي في أثرهما حتى دخلوا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فأجلسهما في حجره، وجلس علي عن يمينه، وجلست فاطمة عن يساره. قالت أم سلمة: فاجتذ من تحتي كساء خيرياً كان بساطاً لنا على المنامة في المدينة، فلفه النبي صلى الله عليه وآله وسلم عليهم جميعاً، فأخذ بشماله طرفي الكساء وألوى بيده اليمنى إلى ربّه عزّ وجلّ. قال: «اللهم أهلي أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. اللهم أهلي أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً. اللهم أهلي أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.»

قلت: يا رسول الله، ألسنت من أهلك؟ قال: «بلى، فادخلي في الكساء». قالت: فدخلت في الكساء بعد ما قضى دعاءه لابن عمه علي وابنيه وابنته

فاطمة رضي الله عنهم؛^{١٨١}

احمد بن حنبل به سند خود از ام سلمه همسر پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم شنيدم كه هنگام دريافت خبر شهادت حسين بن علي، اهل عراق را لعنت كرد و گفت: او را كشتند، خداوند آنان را بكشد. به او نيرنگ زدند و او را خوار كردند. خداوند آنان را لعنت كند؛ چراكه ديدم فاطمه عليها السلام يك روز صبح با ظرفي سنگي كه در آن براي پيامبر عسيده اي [نوعی غذا] درست کرده بود و بر طبقی حمل می کرد، نزد پیامبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمد و آن را در مقابل ایشان

١٨١. مسند أحمد: ٦ / ٢٩٨. همچنين رك: شواهد التنزيل: ٢ / ١١٠ - ١١٢ / ح ٧٤١ و ٧٤٣؛ تاريخ مدينة دمشق: ١٤ / ١٤٢ با

قرار داد. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: پسر عمویت کجاست؟ عرض کرد: در منزل است. پیامبر فرمود: «برو او را دعوت کن و فرزندان را به اینجا بیاور». حضرت فاطمه سلام الله علیها [رفت و] بازگشت درحالی که دست هرکدام از حسنین علیهما السلام را با یکی از دستان خود گرفته و آن ها را به دنبال خود می کشید. امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به دنبال آنان می آمد تا اینکه بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد شدند. پیامبر، حسنین علیهما السلام را به آغوش گرفته و بر پای مبارک خود نشانده. علی علیه السلام را در سمت راست و فاطمه علیها السلام را در سمت چپ خود نشانده. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از زیر من عبایی خیری را که در جای خواب و زیراندازمان بود، برداشت

و آن را بر روی همه آنان کشید و با دست چپ، دو طرف عبا را گرفته و دست راست خود را به سوی پروردگارش عزّ وجلّ بلند کرد و عرضه داشت: «اینان اهل من هستند. بار الها، ناپاکی را از اهل من دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان. خداوندا، ناپاکی را از اهل بیتم دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان. بار الها، اهل بیت مرا از ناپاکی دور ساز و ایشان را کاملاً پاک گردان». من به پیامبر عرض کردم: ای پیامبر خدا، آیا من از اهل شما نیستم؟ فرمود: «بله داخل عبا بیا». من داخل عبا شدم بعد از آنکه دعای پیامبر در حق پسرعمویش علی و دو فرزندش و دخترش فاطمه علیهم السلام تمام شده بود.

۳- آیه مودّت

از دیگر آیاتی که در راستای اثبات امامت دو امام همام حسنین علیهما السلام قرار می گیرد، آیه شریف مودّت است.

پیش از این، در بحثی مفصل، پیرامون متون مختلف، شأن نزول، اعتبار و دلالت آیه پرداخته شد؛ از این رو به مانند آیه مباهله، با توجه به مقتضای ارتباط این آیه با امامت امامان علیهم السلام به بحثی اجمالی می پردازیم.

احادیث ذیل این آیه شریف، ازسوی عالمان بزرگ و در کتب معتبر آنان به دست داده شده است که از آن میان می توان به محمد بن اسماعیل بخاری اشاره نمود. وی در صحیح خود می نویسد:

حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا شعبة، عن عبد الملك بن ميسرة قال: سمعت طاوساً، عن ابن عباس رضي الله عنهما: أنه سئل عن قوله: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فقال سعيد بن جبیر: قربي آل محمد صلى الله عليه و[آله] وسلّم. فقال ابن عباس: عجلت! إن النبي صلى الله

عليه وآله لم يكن بطن من قريش إلا كان له فيهم قرابة. فقال: «إلا أن تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة»؛^{١٨٢}

محمد بن بشار به سند خود از طاووس نقل می کند که از ابن عباس درباره آیه «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» پرسیده شد. سعید ابن جبیر گفت: قربي، آل محمد صلى الله عليه وآله هستند. ابن عباس به سعید بن جبیر گفت: عجله کردی! همانا هیچ قبیله ای در قریش نیست مگر آنکه پیامبر صلى الله عليه وآله در میان آن ها خویشاوندی دارد. آنگاه پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: «در این صورت موظفید که به خاطر خویشاوندی که میان من و شما است، صله رحم کنید».

ترمذی از دیگر صاحبان صحاح شش گانه و در زمره ناقلان شأن نزول آیه است. وی همین حدیث را با همین سند نقل کرده و سند آن را حسن و صحیح دانسته است.^{١٨٣}

احمد بن حنبل

احمد بن حنبل نیز در مسند خود همین عبارت را با همین سند و به دو طریق نقل کرده است. وی در یکی از این طرق می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا يحيى، عن شعبة، حدثني عبد الملك بن ميسرة، عن طاووس، قال: أتى ابن عباس رجل فسأله. وسليمان بن داوود، قال: أخبرنا شعبة، أنبأني عبد الملك، قال: سمعت طاووساً يقول: سأل رجل

ابن عباس المعنى عن قوله عز وجل: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، فقال سعيد بن جبیر: قرابة محمد صلى الله عليه و[آله] وسلّم. قال ابن عباس: عجلت! إن رسول الله صلى الله عليه وآله لم يكن بطن من قريش إلا لرسول الله صلى الله عليه وآله فيهم

١٨٢. صحيح البخاري: ٦ / ٣٧.

١٨٣. رك: سنن الترمذي: ٥ / ٥٤ / ح ٣٣٤.

قراة فنزلت: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) (إِلَّا أَنْ تَصَلُوا قَرَابَةَ مَا بَيْنِي
وَبَيْنَكُمْ؛^{۱۸۴}

احمد بن حنبل به سند خود از طاووس نقل می کند که: مردی نزد ابن عباس رفت و از او پرسید. [در سندی دیگر] سلیمان بن داوود گوید: شعبه از عبدالمملک روایت کرد که طاووس می گفت: شنیدم مردی از ابن عباس معنای آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) را پرسید، آنگاه سعید بن جبیر گفت: منظور خویشاوندی محمد صلی الله علیه وآله است. ابن عباس گفت: عجله کردی! همانا هیچ قبیله ای در قریش نیست مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله در میان آن ها خویشاوندی دارد، آنگاه آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ...) نازل شد و شما موظفید که به خاطر خویشاوندی میان من و شما، صله رحم کنید.

بر اساس این حدیث، ابن عباس گفت سعید بن جبیر در مصداق، ذوی القربی را رد می کند. سعید بن جبیر معتقد است که خویشاوندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مصداق «ذوی القربی» هستند؛ اما ابن عباس به وی می گوید در این باره عجله کردی و به اشتباه نظر دادی؛ چراکه اگر مراد از «قربی» خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه وآله باشند، در این صورت حکم آیه شامل تمامی قریش خواهد بود که صحیح نیست.

احمد بن حنبل با سند دیگری در کتاب مناقب علی بن ابی طالب، به نقل روایتی دیگر پرداخته، می نویسد:

وفيما كتب إلينا محمد بن عبدالله بن سليمان الحضرمي يذكر أن حرب بن الحسن الطحان حدثهم، قال: نا حسين الأشقر، عن قيس، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، قالوا: يا رسول الله، من قرابتنا هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: «علي وفاطمة وابناهما عليهم السلام»؛^{۱۸۵}

۱۸۴. مسند أحمد: ۱ / ۲۲۹. ابن حبان همین روایت را با همین سند و متن در صحیحش، جلد ۱۴، صفحه آورده است.

بسیاری از تفاسیر نیز این حدیث را نقل کرده اند؛ از جمله: ر.ک: تفسیر البغوي: ۴ / ۱۲۴ - ۱۲۵؛ أحكام القرآن (ابن عربی):

۱۰۶/۴؛ تفسیر القرطبي: ۲۱/۱۶؛ تفسیر ابن کثیر: ۱۲۱/۴؛ الدر المنثور: ۶ / ۵ - ۶؛ فتح القدير: ۴ / ۵۳۶.

۱۸۵. فضائل الصحابة: ۲ / ۶۶۹ / ح ۱۱۴۱.

در آنچه محمد بن عبدالله بن سلیمان حضرمی بر من نوشته یادآور شده که حرب ابن حسن طحان به سند خود از ابن عباس نقل می کند که وقتی آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نازل شد، از پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال شد که خویشان شما چه کسانی هستند که مودتشان بر ما واجب شده است؟ پیامبر فرمودند: «علی، فاطمه و فرزندانش علیهم السَّلام».

در این روایت، به روشنی مصداق حقیقی ذوی القربای پیامبر معین شده است. پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مصداق نزدیکان خود را «امیرالمؤمنین، فاطمه و حسنین علیهم السَّلام» دانسته اند.

طبرانی

همین روایت از سوی طبرانی در معجم کبیر نقل شده است. وی می نویسد:

حدَّثنا محمد بن عبدالله، ثنا حرب بن الحسن الطحان، ثنا حسين الأشقر، عن قيس بن الربيع، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، قالوا: يا رسول الله، ومن قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: «علي وفاطمة وابناهما»؛^{۱۸۶}

محمد بن عبدالله به سند خود از ابن عباس روایت می کند که گفت: آنگاه که آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) نازل شد، به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عرضه داشتند: نزدیکان تو که مودتشان بر ما واجب شده است چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسر ایشان».

حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری نیز در مستدرک، ذیل آیه مودت می نویسد:

إمَّا اتَّفَقَا فِي تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ عَلَى حَدِيثِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَيْسَرَةَ الزُّرَّادِ، عَنْ طَاوُوسٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ فِي قُرْبَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛^{۱۸۷}

۱۸۶. المعجم الكبير: ۳ / ۴۷ / ح ۲۶۴۱ و ۱۱ / ۳۵۱. همچنين رك: مجمع الزوائد: ۷ / ۱۰۳ و ۹ / ۱۶۸؛ الكشاف عن حقائق

التنزيل: ۳ / ۴۶۷؛ تفسير الثعلبي: ۸ / ۳۷ و ۳۱۰؛ شواهد التنزيل: ۲ / ۱۹۴ / ح ۸۲۷؛ فتح القدير: ۴ / ۵۳۷؛ الإكمال في أسماء

الرجال: ۱۹۹. صاحب اكمال در آخر حديث می نویسد: «إسناده حسن، لأجل الأشقر وقد وثقه ابن معين».

۱۸۷. المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۴۴۴.

در تفسیر این آیه متفقیم که بر اساس حدیث عبدالمک بن میسره زراد، از طاووس، از ابن عباس، آیه درباره آل محمد صلی الله علیه وآله است.

عبدالمک بن میسره زراد، همان کسی است که بخاری حدیث سعید بن جبیر از ابن عباس را از وی نقل کرده است. در حدیث بخاری، به سعید بن جبیر نسبت داده شده بود که وی همه خویشاوندان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را مصداق «قربی» معرفی کرده و ابن عباس رأی وی را ناشی از عجله در اعلام نظر دانسته است.

اما روشن شد که اولاً بر اساس حدیث احمد بن حنبل در *فضائل الصحابه* و روایت طبرانی در *معجم کبیر*، سعید بن جبیر به نقل از ابن عباس، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، را مصداق قربی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام معرفی کرده است. و ثانیاً حاکم نیشابوری تصریح می کند که بر اساس حدیث عبدالمک بن میسره، مراد از «قربی» آل محمد صلی الله علیه وآله است. این موضوع به روشنی میزان امانت داری و دقت بخاری را در نقل احادیث نمایان می سازد!

محمد بن جریر طبری

طبری نیز در میان راویان شأن نزول این آیه جای دارد. وی به چند روایت در این باره پرداخته است. طبری در یکی از این روایات می نویسد:

عن أبي الديلم قال: لما جيء بعلي بن الحسين رضي الله عنهما أسيراً، فأقيم على درج دمشق، قام رجل من أهل الشام، فقال: الحمد لله الذي قتلکم واستأصلکم وقطع قرني الفتنة. فقال له علي بن الحسين رضي الله عنه: «أ قرأت القرآن؟» قال: نعم، قال: «أ قرأت آل حم؟» قال: قرأت القرآن ولم أقرأ

آل حم. قال: «ما قرأت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)»؟ قال: وإنكم لأنتم هم؟ قال: «نعم»؛^{۱۸۸}

از ابوديلم نقل شده که گفت: وقتی علی بن حسین علیهما السلام را به اسارت بردند و بر بلندای دمشق قرار گرفت. مردی از اهل شام برخاست و گفت: حمد خدای راست که شما را کشت و

۱۸۸. تفسیر الطبري: ۲۵ / ۳۳ / ح ۲۳۶۹۸. همچنين ر.ك: تفسیر الثعلبي: ۸ / ۳۱۱؛ تفسیر ابن كثير: ۴ / ۱۲۱؛ الدر المنثور: ۷ / ۶؛

ریشه کن کرد و شاخ فتنه را برید! حضرت علی بن حسین علیهما السلام به وی فرمود: «آیا قرآن خوانده ای؟» گفت: بله. حضرت فرمود: «آیا «آل حم» را خوانده ای؟» گفت: قرآن خوانده ام، اما «آل حم» را قرائت نکرده ام. حضرت فرمود: «آیا این آیه را قرائت نکرده ای: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)»؟ آن مرد گفت: آیا مراد آیه، شما هستید؟ حضرت فرمودند: «بله».

هرچند اهل سنت حضرت امام سجاد علیه السلام را به عنوان امام معصوم قبول ندارند؛ اما با دیدی حداقلی، ایشان را به عنوان یکی از عالمان بزرگ امت و تابعان به شمار می آورند. بر اساس این حدیث، حضرت امام سجاد علیه السلام برای معرفی خود به آیه مودت استناد و استشهاد کرده و خویشتن را مصداق «ذوی القربی» معرفی می کنند.

ابوحیان نیز این روایت را بدون هیچ مناقشه و خدشه ای در سند، به ارسال مسلم روایت کرده است.^{۱۸۹}

بر اساس روایت های پیش گفته، دو مصداق برای «ذوی القربی» به دست داده شده است: نخست تمامی خویشاوندان پیامبر، که این قول به سعید بن جبیر منتسب است، و دیگری افراد مشخص و معینی از خویشاوندان پیامبر؛ یعنی امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا و دو اولاد ایشان علیهم السلام. این قول به روایات صریحی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مستند است. در ادامه، تذکر به این نکته ضروری است که اقوال درباره مصداق «قربی» در آیه مودت به همین دو قول منحصر نیست و حق ستیزان، چنان که در دلالت آیه ولایت، آیه تطهیر، آیه مباحله و آیات دیگر خدشه کرده اند، درباره آیه مودت نیز وجوه نامربوط مختلفی را مطرح ساخته اند تا حقیقت همچنان در غبار شبهات مخفی بماند. در این راستا، برخی واژه «قربی» را در آیه به معنای مصدري آن اخذ کرده و گفته اند مراد از «قربی»، نزدیکی و اقتراب به خداوند است؛ یعنی اجر رسالت پیامبر کارهایی است که مسلمانان را به خدا نزدیک تر می کند!^{۱۹۰}

۱۸۹. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۶۹۴. همچنین ر.ک: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز: ۵ / ۳۴.

۱۹۰. این معنا از حسن بصری نقل شده است؛ ر.ک: تفسیر الرازی: ۲۷ / ۱۶۵؛ زاد المسیر: ۷ / ۷۹؛ عمدة القاری: ۱۹ / ۱۵۷؛

المعجم الکبیر: ۱۱ / ۷۵؛ تفسیر الثعلبی: ۸ / ۳۱۰.

برخی دیگر نیز قائل شده اند که اجر رسالت، مودّت هریک از مسلمانان با نزدیکان خویش است؛ یعنی هرچند که «قربی» در آیه به معنای نزدیکان است نه به معنای اقتراب و نزدیک شدن؛ اما مراد نزدیکان می تواند هریک از مسلمانان باشد نه فقط نزدیکان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله!^{۱۹۱} اما بی اساس بودن این گفته ها هویدا و روشن است؛ زیرا بر اساس روایات معتبر در منابع اهل سنت، از سویی «قربی» در آیه مودّت به معنای خویشاوندان است و هرگز معنای مصدری (یعنی اقتراب) مورد نظر آیه نیست و از سویی دیگر، مصداق آن نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند، نه خویشاوندان هر مسلمان. این دو نکته وجه اشتراك تمام روایاتی بود که پیشتر مطرح شد.

اما بر اساس روایتی که هیثم از ابوسعید بن کلب شاشی نقل می کند، برای يك عرب بادیه نشین این سؤال پیش می آید که آیا مراد از «مودّة في القربی» مودّت هریک از مسلمانان درباره نزدیکان خویش است، و یا منظور مودّت با نزدیکان پیامبر خداست؟ در این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تصریح می کند که مودّت با نزدیکان ایشان به عنوان اجر رسالت قرار داده شده است. شاشی در مسند خود آورده است:

حدّثنا الحسن بن علي بن عفان، نا محمّد بن خالد، عن يحيى بن ثعلبة الأنصاري، عن عاصم بن أبي النجود، عن زر، عن عبدالله، قال: كُنّا مع رسول الله صلى الله عليه و[آله] وسلّم في مسير، فهتف به أعرابي بصوت جهوري: يا محمّد، فقال رسول الله صلى الله عليه و[آله] وسلّم: «يا هناه». فقال: يا محمّد، ما تقول في رجل يحبّ القوم ولم يعمل بعملهم؟ قال: «المرء مع من أحبّ». قال: يا محمّد، إلی من تدعو؟ قال: «إلی شهادة أن لا إله إلا الله، وأنّي رسول الله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وصوم رمضان، وحجّ البيت». قال: فهل تطلب على هذا أجراً؟ قال: «لا، إلا المودّة في القربی». قال: أقربائي يا محمّد أم قرباؤك؟ قال: «بل قربائي». قال: هات يدك حتّى أبايعك، فلا خير فيمن يودّك ولا يودّ قرباك؛^{۱۹۲}

حسن بن علی بن عفان به سند خود از عبدالله روایت کرده است که در راهی با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله همراه بودیم که يك اعرابی (=عرب بادیه نشین) با صدای بلند فریاد زد: ای

۱۹۱. این وجه نیز از سوی برخی مفسران اهل سنت نقل شده است، اما به جهت بی اساس بودن و شدت ضعف، به آن

اعتنایی نکرده اند!

۱۹۲. المسند الكبير (شاشی): ۲ / ۱۸۸ / ح ۶۰۷.

محمد! پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «چه می گویی؟». اعرابی گفت: ای محمد، نظرت درباره مردی که قومی را دوست دارد؛ اما عملش با اعمال آنان سازگار نیست چیست؟ پیامبر فرمود: «انسان با آن کس که او را دوست دارد همراه می شود». اعرابی گفت: ای محمد، تو ما را به چه کسی می خوانی؟ پیامبر فرمود: «به شهادت این [حقیقت] که خدایی به جز «الله» نیست و من پیامبر خدا هستم و نیز به اقامه نماز، پرداخت زکات، روزه ماه رمضان و حج خانه خدا». اعرابی گفت: آیا در برابر این دعوت اجری نیز می طلبی؟ پیامبر فرمود: «نه، جز مودت درباره نزدیکان». اعرابی گفت: [منظور شما از «قربی»] نزدیکان من است یا نزدیکان خودت؟ پیامبر فرمود: «البته که نزدیکان خودم». اعرابی گفت: دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنم. خیری نیست در کسی که به شما مودت داشته باشد؛ اما به نزدیکان شما مودت نکند.

طبرانی نیز در همین باره می نویسد:

حدَّثنا محمد بن عبدالله الحضرمي، ثنا محمد بن الإستثناء، ثنا حسين الأشقر، ثنا نصير بن زياد، عن عثمان أبي اليقظان، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس قال: قالت الأنصار فيما بينهم لو جمعنا لرسول الله صلى الله عليه

و[آله] وسلّم مالا فبسط يده لا يحول بينه وبين أحد، فأتوا رسول الله صلى الله عليه وآله، فقالوا: يا رسول الله، إنا أردنا أن نجمع لك من أموالنا، فأنزل الله عزّ وجلّ (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فخرجوا مختلفين، فقال بعضهم: ألم تروا إلى ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم؟ وقال بعضهم: إنّما قال هذا لنقاتل عن أهل بيته وننصرهم...^{١٩٣}

محمد بن عبدالله حضرمی، به سند خود از ابن عباس روایت کرد که انصار در بین خود می گفتند: اگر برای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مالی جمع کنیم تا دست ایشان باز باشد، میان او و کسی جدایی نمی افتد. پس به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفتند و عرضه داشتند: ای پیامبر خدا، ما قصد کرده ایم که از اموال خود مقداری برای شما جمع کنیم. آنگاه خدای عزّ وجلّ [در پاسخ به قصد آنان] این آیه را نازل کرد که: «قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».

١٩٣. المعجم الكبير: ١٢ / ٢٦ - ٢٧؛ المعجم الأوسط: ٦ / ٤٩. همچنین ر.ك: مجمع الزوائد: ٧ / ١٠٣؛ الدر المنثور: ٦ / ٦؛ مناقب

علي بن أبي طالب عليه السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام: ٣١٧ / ح ٥٢٥.

پس آنان از نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خارج شدند درحالی که باهم اختلاف داشتند. برخی گفتند: آیا نمی بینید که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چه فرمود؟ و برخی گفتند: ایشان این سخن را فرمود که ما در حمایت از اهل بیت او بجنگیم و آنان را یاری رسانیم ...^{۱۹۴}

حاکم نیشابوری نیز می نویسد:

حدثنا أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى بن أخي طاهر العقيقي الحسني، ثنا إسماعيل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين، حدثني عمي علي بن جعفر بن محمد، حدثني الحسين بن زيد، عن عمر بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، قال: خطب الحسن بن علي الناس حين قتل علي، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «لقد قبض في هذه الليلة رجل لا يسبقه الأولون بعمل ولا يدركه الآخرون، وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يعطيه رايته، فيقاتل وجبريل عن يمينه وميكائيل عن يساره، فما يرجع حتى يفتح الله عليه، وما ترك على أهل الأرض صفراء ولا بيضاء إلا سبعمائة درهم فضلت من عطاياه أراد أن

يبتاع بها خادماً لأهله». ثم قال: «أيها الناس، من عرفني فقد عرفني ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن علي، وأنا ابن النبي، وأنا ابن الوصي، وأنا ابن البشير، وأنا ابن النذير، وأنا ابن الداعي إلى الله بإذنه، وأنا ابن السراج المنير، وأنا من أهل البيت الذي كان جبريل ينزل

۱۹۴. یکی از عهدهای پیامبر با انصار این بود که آنان همان گونه که از زن و فرزند خویش محافظت می کنند، از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز حمایت و دفاع کنند؛ از این رو حضرت صدیقه کبرا سلام الله علیها در جریان غصب خلافت و مصادره فدک، خطاب به انصار می فرماید: معشر البقية، وأعضاء الملة، وحضنة الإسلام، ماهذه الغميرة في حقي، والسنة عن ظلامتي، أما كان رسول الله أمر بحفظ المرء في ولده؟ ... أبني قبيلة، اهتضم تراث أبي وأنتم هم رأي ومسمع! تلبسكم الدعوة، ويشملكم الجبن، وفيكم العدة والعدد، ولكم الدار والجنن، وأنتم نخبة الله التي امتحن، ونحلته التي انتحل، وخيرته التي انتخب لنا أهل البيت؛ ای یادگاران زمان پیامبر، و ای یاوران دین و پناه دهندگان اسلام! این چه سستی است در یاری من و چه ضعفی است در کمک به من و چه کوتاهی است درباره حق من و چه خوابی است که در ظلم به من شما را فرا گرفته است؟! آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پدرم نمی فرمود: «حرمت هرکسی را نسبت به فرزندانش باید نگاه داشت»؟ ... ای پسران قبیله! در ارث پدرم به من ظلم شود، در حالی که شما حال مرا می بینید و صدای مرا می شنوید! ندای نصرت طلبی من به شما می رسد، ترس شما را فرا گرفته؟! و این در حالی است که شما تدارکات و افراد برای دفاع از من دارید و شما بودید که جا و پناه دادید و شما کسانی هستید که به عنوان برگزیده و منتخب خدا برای ما اهل بیت انتخاب شده اید؛ شرح نهج البلاغة (ابن ابی الحدید): ۱۶ / ۲۱۵ - ۲۱۶، با کمی اختلاف در برخی عبارات.

إلينا ويصعد من عندنا، وأنا من أهل البيت الذي أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، وأنا من أهل البيت الذي افترض الله موَدَّتهم على كلِّ مسلم، فقال تبارك وتعالى لنبِيِّه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا) (فاقتراف الحسنه موَدَّتنا أهل البيت؛^{١٩٥}

ابومحمد حسن بن محمد عقیقی حسنی به سند خود از علی بن حسین [امام سجّاد علیه السلام] روایت کرده است که فرمود: حسن بن علی علیهما السلام به هنگام شهادت علی علیه السلام خطبه خواند، آنگاه خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: «به یقین در این شب مردی رحلت کرده که هیچ يك از پیشینیان در عمل از او سبقت نگرفته و آیندگان به او نخواهند رسید. همانا پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ پرچم خویش را به او عطا فرمود، پس در جنگ ها جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگیدند و او باز نمی گشت تا اینکه خدا به واسطه ایشان گشایش و فتح حاصل می فرمود. و هیچ [سکه] زرد و سفیدی از خود به جا نگذاشته جز هفتصد درهم که

از بخشش های ایشان باقی مانده است که می خواست با آن برای خانواده خود خادمی استخدام کند». سپس فرمود: «ای مردم، هر که مرا می شناسد، می شناسد و هر که مرا نمی شناسد، بداند که من حسن بن علی هستم. من پسر نبی شما و پسر وصی [پیامبران] هستم و پسر بشارت دهنده و انذارکننده ام. من فرزند کسی هستم که به اذن خدا به سوی او دعوت می فرمود. من فرزند سراج منیرم. من از اهل بیتی هستم که جبرئیل به سوی ما نازل می شود و از نزد ما بالا می رود. من از اهل بیتی هستم که خداوند ناپاکی را از ایشان دور ساخته و آنان را کاملاً پاک گردانیده است. من از اهل بیتی هستم که خداوند موَدَّتشان را بر همه مسلمانان واجب ساخته است، آنگاه که خدای تبارک و تعالی به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا». پس نیکی کردن همان موَدَّت به ما اهل بیت است.

١٩٥. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٧٢. همچنین ر.ک: السنن الکبری (نسائی): ٥ / ١١٢ / ح ٨٤٠٨؛ خصائص امیرالمؤمنین (نسائی):

٦١؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ١٦ / ٣٠؛ تاریخ مدینه دمشق: ٤٢ / ٥٨١؛ تاریخ یعقوبی: ٢ / ٢١٣.

این خطبه بسیار با اهمیت است و مطالب و معارف مهمی را در بر دارد. خطبه فوق در منابع و متون فراوانی نقل شده است که از آن جمله ابوالفرج اصفهانی است. وی در *مقاتل الطالبین* و با طرق متعدد می نویسد:

حدّثني أحمد بن عيسى العجلي، قال: حدّثنا حسين بن نصر، قال: حدّثنا زيد بن المعدل، عن يحيى بن شعيب، عن أبي مخنف، قال: حدّثني أشعث بن سوار، عن أبي إسحاق السبيعي، عن سعيد بن رويم.

وحدّثني عليّ بن إسحاق المخرمي وأحمد بن الجعد، قالوا: حدّثنا عبدالله بن عمر مشكدانة، قال: حدّثنا وكيع، عن إسرائيل، عن أبي إسحاق، عن عمرو بن حبشي. وحدّثني عليّ بن إسحاق، قال: حدّثنا عبدالله بن عمر، قال: حدّثنا عمران بن عيينة، عن الأشعث عن أبي إسحاق، موقوفاً.

وحدّثني محمّد بن الحسين الخثعمي، قال: حدّثنا عبّاد بن يعقوب، قال: حدّثنا عمرو بن ثابت، عن أبي إسحاق، عن هبيرة بن بريم، قال:

قال عمرو بن ثابت: كنت أختلف إلى أبي إسحاق السبيعي سنة، أسأله عن خطبة الحسن بن علي، فلا يحدّثني بها، فدخلت إليه في يوم شات وهو في الشمس وعليه برنسه كأنه غول، فقال لي: من أنت؟ فأخبرته، فبكي وقال: كيف أبوك؟ كيف أهلك؟ قلت: صالحون. قال: في أيّ شيء تردّد منذ سنة؟ قلت: في خطبة الحسن بن عليّ بعد وفاة أبيه.

قال: حدّثني هبيرة بن بريم، وحدّثني محمّد بن محمّد الباغندي ومحمّد بن حمدان الصيدلاني، قالوا: حدّثنا إسماعيل بن محمّد العلوي، قال: حدّثني عمّي عليّ بن جعفر بن محمّد، عن الحسين بن زيد بن عليّ بن الحسين بن زيد بن الحسن، عن أبيه، دخل حديث بعضهم في حديث بعض، والمعنى قريب، قالوا:

خطب الحسن بن عليّ بعد وفاة أميرالمؤمنين عليّ عليه السلام فقال: لقد قبّض في هذه الليلة رجل لم يسبقه الأوّلون بعمل، ولا يدركه الآخرون بعمل. ولقد كان يجاهد مع رسول الله صلّى الله عليه وآله فيقيه بنفسه. ولقد كان يوجّهه برايته فيكتنفه جبرئيل عن يمينه، وميكائيل عن يساره، فلا يرجع حتّى يفتح الله عليه. ولقد توفّي في هذه الليلة التي عُرج فيها بعيسى بن مريم، ولقد توفّي فيها يوشع بن نون وصيّ موسى. وما خلف صفراء ولا بيضاء إلاّ سبعمائة درهم بقيت من عطاءه أراد أن يبتاع بها خادماً لأهله.

ثم خنقته العبرة، فبكى وبكى الناس معه.

ثم قال: أيها الناس! من عرفني فقد عرفني، ومن لم يعرفني فأنا الحسن بن محمد صلى الله عليه وآله، أنا ابن البشير، أنا ابن النذير، أنا ابن الداعي إلى الله عز وجل بإذنه، وأنا ابن السراج المنير، وأنا من أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، والذين افترض الله موذتهم في كتابه إذ يقول: (ومن يقترب حسنةً نزد له فيها حسناً) فاقتراف الحسنة موذتنا أهل البيت.

قال أبو مخنف عن رجاله: ثم قام ابن عباس بين يديه فدعا الناس إلى بيعته، فاستجابوا له وقالوا: ما أحبه إلينا وأحقه بالخلافة؛ فبايعوه ثم نزل عن المنبر؛^{١٩٦}

احمد بن عيسى عجلي، از حسين بن نصر، از زيد بن معذل، از يحيى بن شعيب، از ابومخنف، از أشعث بن سوار، از ابواسحاق سبيعي، از سعيد بن رويم اين روايت را نقل کرده اند. همچنين على بن اسحاق مخرمي و احمد بن جعد، از عبدالله بن عمر مشكدانه، از وكيع، از اسرائيل، از ابواسحاق، از عمرو بن حبشي روايت كرد.

همچنين به طريقي ديگر على بن اسحاق، از عبدالله بن عمر، از عمران بن عيينه، از اشعث بن ابي اسحاق.

و همچنين محمد بن حسين خثعمي، از عباد بن يعقوب، از عمرو بن ثابت، از ابواسحاق، از هبيرة بن بريم روايت كرد كه عمرو بن ثابت گفت: من در سالي نزد ابواسحاق سبيعي رفت و آمد مي كردم و درباره خطبه حسن بن علي عليهم السلام از او مي پرسيدم، اما آن را براي من نقل نمي كرد. اما در يك روز سرد زمستاني بر او وارد شدم درحالي كه او در آفتاب ايستاده بود و كلاه بر سر داشت ... به من گفت: تو كه هستي؟ خودم را معرفي كردم. او گريه كرد و گفت: پدر و خانواده ات در چه حالي هستند؟ گفتم خوبند. گفت: امسال در ارتباط با چه مسأله اي پيش من مي آمدي؟ گفتم درباره خطبه حسن بن علي عليهم السلام كه پس از رحلت پدرش صلوات الله وسلامه عليه ايراد كرد.

گفت هبيرة بن بريم، از محمد بن محمد باغندي و محمد بن حمدان صيدلاني (و اين دو)، از اسماعيل بن محمد علوي روايت كردند كه گفت: عمويم على بن جعفر بن محمد، از حسين بن زيد بن علي بن حسين بن زيد بن حسن، از پدرش - حديث برخي از اينان با حديث برخي

دیگر آمیخته شده، اما معنا به هم نزدیک است - گفتند: حسن بن علی علیهما السلام پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه خواند و فرمود: «به تحقیق در این شب مردی رحلت کرده که هیچ يك از پیشینیان بر او سبقت نگرفته و هیچ يك از آیندگان در عمل به او نخواهند رسید. به راستی او همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله جهاد کرده و با جان خویش از ایشان محافظت می نمود. پیامبر صلی الله علیه وآله او را با پرچم خویش فرستاد، درحالی که جبرئیل از راست و میکائیل از چپ از ایشان محافظت می کردند و او باز نمی گشت تا اینکه خداوند بر او گشایش حاصل کند. به تحقیق او در این شب رحلت فرمود که عیسی در آن عروج کرد و یوشع بن نون وصی موسی در این روز رحلت کرد. ایشان رحلت کرد درحالی که هیچ سکه زرد و سفیدی (دینار و درهمی) از خود باقی نگذاشت، هفتصد درهم که از بخشش های ایشان اضافه مانده بود و می خواست با آن برای خانواده اش خادمی استخدام کند».

سپس بغض کرد و گریست و مردم به همراه ایشان گریستند.

آنگاه فرمود: «ای مردم! هر که مرا می شناسد که می شناسد و هر که مرا نمی شناسد بداند که من حسن فرزند محمد صلی الله علیه وآله هستم. من پسر بشارت دهنده (به رحمت خدا) و ترساننده (از عذاب او) هستم. من فرزند کسی هستم که به اذن خداوند بندگان را به سوی او فرامی خواند. من پسر چراغ فروزان (هدایت) هستم و از اهل بیتی هستم که خداوند هرگونه ناپاکی را از آنان دور ساخته و ایشان را کاملاً پاک گردانیده است. [من از اهل بیتی هستم که] خداوند در کتاب خود مودتشان را واجب کرده است، آنجا که می فرماید: «وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»، پس منظور از انجام نیکی، مودت ما اهل بیت است».

ابومخنف [به نقل] از برخی رجال خویش می گوید: سپس ابن عباس از نزد آن حضرت برخاست و مردم را به بیعت با ایشان فراخواند و مردم به دعوت او پاسخ مثبت دادند و گفتند: هیچ کس نزد ما محبوب تر از او نیست و او برای خلافت شایستگی دارد؛ پس با ایشان بیعت کردند و سپس آن حضرت از منبر پایین آمد.

دو نکته می توان از این روایت استفاده نمود:

نکته یکم: بر اساس این روایت، امام مجتبی علیه السلام مودت اهل بیت علیهم السلام را همان حسنه ای دانسته اند که خداوند به واسطه آن، اعمال نیک بندگان را مضاعف می سازد. در تفاسیر اهل سنت نیز بر این معنا تأکید شده است. با توجه به این نکته، می توان روایت شریف «حَبِّ

عليّ حسنة لا تضرّ معها سيئة»^{۱۹۷} را تفسیر این آیه دانست؛ زیرا روشن است که اگر خداوند اراده فرماید که کارهای نیک بندگان مؤمن خود را مضاعف سازد و درجات آنان را بالا برد، هیچ گناه و سیئه ای نمی تواند در برابر حسنات مضاعف شده مقاومت کند.

نکته دوم: نکته دومی که از این روایت استفاده می شود، اقدام ابن عباس جهت اخذ بیعت از مردم برای امام حسن علیه السلام است که خود شاهدهی بر بطلان روایت طاووس از ابن عباس است که ابن عباس در آن، به ابن جبیر نسبت عجله در تفسیر آیه مودّت داده است. به هر روی با توجه به روایاتی که گذشت و بر اساس فرمایش امام سجاد علیه السلام، علاوه بر امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا سلام الله علیهما، امام حسن و امام حسین علیهما السلام مصداق قریب و اهل بیت پیامبر و مودّت و اظهار محبت به آنان لازم است.

دلالت آیه مودّت بر ولایت و امامت

برای بررسی دلالت آیه مودّت بر امامت حسنین علیهما السلام، بررسی نقش قرابت و نسب می تواند در امامت و خلافت این دو امام همام کارگشا باشد. در ادامه به بیان نکاتی پیرامون معنای مودّت، اثبات خواهیم کرد که وجوب مودّت مستلزم وجوب اطاعت است و در گام بعدی خواهیم گفت که وجوب محبّت مطلق نیز مستلزم عصمت و افضلیت بوده و شایستگی امام مجتبی و سیدالشهدا علیهما السلام برای امامت را ثابت می کند.

نقش قرابت در امامت

بر اساس ادله و شواهد، قرابت با پیامبر الله صلی الله علیه وآله امتیازی است که به اهل بیت پیامبر علیه و علیهم السلام اختصاص دارد و دلیلی بر افضلیت ایشان برای خلافت و امامت است. مسلم، احمد بن حنبل، ترمذی، ابن سعد و دیگران روایتی را به این مضمون و با الفاظی متفاوت از واثله نقل کرده اند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى كِنَانَةَ مَنْ وُلِدَ اسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَى قَرِيشًا مِنْ كِنَانَةَ، وَاصْطَفَى مِنْ قَرِيشِ

بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ؛^{۱۹۸}

۱۹۷. كشف الغمّة: ۱ / ۹۲ (به نقل از فردوس الأخبار دیلمی)؛ نیابیع المودّة: ۱ / ۳۷۵ / ح ۱۶ (به نقل از خوارزمی) و ۲ / ۷۵ /

ح ۵۴ (به نقل از دیلمی)؛ النصائح الکافیة: ۹۴؛ نهج الإیمان: ۴۴۹.

۱۹۸. صحیح مسلم: ۷ / ۵۸؛ مسند أحمد: ۴ / ۱۰۷؛ سنن الترمذی: ۲۵ / ۴۵ / ح ۳۶۸۷؛ الطبقات الکبری: ۱ / ۲۰؛ صحیح

ابن حبان: ۱۴ / ۱۳۵ و ۳۹۲؛ مسند أبي يعلى: ۱۳۰ / ۴۶۹ - ۴۷۰ / ح ۷۴۸۵؛ معرفة علوم الحديث: ۱۶۱؛ الجامع الصغیر: ۱ /

همانا خدای عزّ وجلّ از فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید و از کنانه قریش را برگزید و از قریش بنی هاشم و از میان بنی هاشم مرا برگزید.

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

استدلّ به أصحابنا علی أنّ غیر قریش من العرب لیس بکفء لهم، ولا غیر بنی هاشم کفؤ لهم إلاّ بنی المطلب، فإنّهم هم وبنو هاشم شیء واحد، كما صرح به فی الحدیث الصحیح؛^{۱۹۹}

اصحاب ما به این حدیث، بر این مطلب استدلال می کنند که عرب های غیر قریش، هم طراز قریش نیستند و عرب های غیر بنو هاشم - به جز فرزندان مطلب - هم طراز بنی هاشم نیستند؛ زیرا بنی هاشم - چنان که در حدیث صحیح بدان تصریح شده است - يك شاخه واحدند.

بنابراین نسل و نسب در گزینش الاهی و مقام رسالت و خلافت تأثیر دارد و خداوند برگزیدگان خویش را از میان برگزیده ها گزینش می کند.

ابونعیم اصفهانی در کتاب *دلائل النبوة*، فصلی را به ذکر فضیلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به سبب پاکي مولد و حسب و نسب ایشان اختصاص داده و در آن احادیث فراوانی را با سند آورده است^{۲۰۰} که از آن جمله حدیث پیشین است که آن را به مضمون حدیث گذشته نقل کرده است. وی در یکی از این روایات می نویسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

إنّ الله عزّ وجلّ حين خلق الخلق، جعلني من خير خلقه، ثمّ حين خلق القبائل جعلني من خير قبيلتهم، وحين خلق الأنفس جعلني من خير أنفسهم، ثمّ حين خلق البيوت جعلني من خير بيوتهم، فأنا خيرهم أباً وخيرهم نفساً؛^{۲۰۱}

همانا هنگامی که خدای عزّ وجلّ خلقت را می آفرید، مرا بهترین خلقش قرار داد؛ سپس به موقع آفرینش قبیله ها، مرا از بهترین قبایل آنان قرار داد و هنگامی که نفس ها را می آفرید؛ مرا از بهترین نفس ها آفرید و هنگام خلق خانه ها، مرا از بهترین خانه ها آفرید؛ پس من از نظر پدر و از نظر نفس بهترین خلق در میان آفریدگان هستم.

۲۵۶ / ح ۱۶۸۲؛ *کنز العمال*: ۱۱ / ۴۲۳ / ح ۳۱۹۸۳ و ۳۱۹۸۴؛ *الإنباه علی قبائل الرواة*: ۴۰ - ۴۱؛ *الإستیعاب*: ۱ / ۲۶ - ۲۷؛

جامع الأصول فی احادیث الرسول: ۹ / ۳۹۱ و منابع معتبر دیگر.

۱۹۹. شرح صحیح مسلم (نووی): ۱۵ / ۳۶.

۲۰۰. *دلائل النبوة*: ۱ / ۱۸ - ۲۳.

۲۰۱. *دلائل النبوة*: ۱ / ۲۱ / ش ۱۶. همچنین ر.ک: *الدّر المنثور*: ۳ / ۲۹۴؛ *فتح القدير*: ۲ / ۴۲۰.

محبّ الدین طبری نیز در کتاب *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، تعدادی از این گونه احادیث را تحت عنوان «ذکر اصطفائهم» و «ذکر أتهم خیر الخلق» آورده است.^{۲۰۲}

قاضی عیاض نیز در کتاب *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی* بابی باز کرده است با عنوان «الباب الثانی فی تکمیل الله تعالی له المحاسن خلقاً وخلقاً، وقرانه جمیع الفضائل الدینیة والدنیویة فیه نسقاً».^{۲۰۳} وی در این باب و در بحثی مفصل، به ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته است. احادیث و مباحث ارائه شده در منابع مختلف به روشنی ارتباط میان آیه مودّت، آیه تطهیر، احادیث مربوط به گزینش پیامبر و اهل بیت او علیه وعلیهم السلام از سوی خدا و احادیثی که اهل بیت علیهم السلام را بهترین خلق خدا معرفی می کنند، نمایان می سازند. اخبار سقیفه و احتجاجات و گفتوگوهایی که بین مهاجران و انصار رخ داده نیز گواه دیگری بر این حقیقت است که انتساب به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فضیلت به شمار می رود و نسب و نسبت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قطعاً در گزینش امام و خلیفه از سوی خداوند مؤثر است. در تأیید همین سخن، بخاری نقل می کند که ابوبکر در سقیفه خطبه خواند و خطاب به حاضران گفت:

لم یعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قريش، هم أوسط العرب نسباً وداراً؛^{۲۰۴}

[عرب] این امر را نمی شناسد، مگر برای این قبیله از قریش. ایشان از نظر نسب و خاندان بهترین جایگاه را دارند.

تردید نیست که حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام از نظر نسب و خاندان از تمام مهاجران و انصار برتر و شریف ترند و بر عاقلان پوشیده نیست که اگر سخن ابوبکر درست باشد، به یقین و به ضرورت تنها امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام شایسته خلافت و امامت خواهند بود. بر اساس روایت طبری، صراحت کلام ابوبکر درباره تأثیر انتساب به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در شایستگی برای خلافت بیشتر و دلالت آن بر مطلوب واضح تر است. طبری نقل می کند که ابوبکر در خطبه خود در سقیفه گفت:

۲۰۲. ر.ک: *ذخائر العقبی*: ۵۴ - ۱۶۴.

۲۰۳. *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*: ۱ / ۸.

۲۰۴. *صحیح البخاری*: ۸ / ۲۷. همچنین ر.ک: *السنن الکبری (نسائی)*: ۸ / ۱۴۲؛ *المصنف (صنعانی)*: ۵ / ۴۴۳؛ *صحیح ابن حبان*: ۲ /

۱۵۰ و ۱۵۶؛ *کنز العمال*: ۵ / ۶۴۶؛ *الثقات (ابن حبان)*: ۲ / ۱۵۵؛ *تاریخ مدینه دمشق*: ۳۰ / ۲۸۲ و ۲۸۵؛ *تاریخ الطبری*: ۲ /

۴۴۶؛ *تاریخ الإسلام*: ۳ / ۷ و منابع دیگر.

فخصّ الله المهاجرين الأولين من قومه بتصديقه، والإيمان به، والمؤاساة له، والصبر معه على شدة أذى قومهم لهم، وتكذيبهم إياهم، وكلّ الناس لهم مخالف، زار عليهم، فلم يستوحشوا لقلّة عددهم، وشفن الناس لهم، وإجماع قومهم عليهم. فهم أوّل من عبدالله في الأرض، وآمن بالله وبالرسول، وهم أولياؤه وعشيرته، وأحقّ الناس بهذا الأمر من بعده، ولاينازعهم ذلك إلاّ ظالم؛^{٢٠٥}

خدای تعالی از میان قومش، مهاجران نخستین را به تصدیق پیامبر، ایمان به ایشان، برادری برای او و صبر به همراه وی به جهت شدت اذیت و تکذیب آنان برگزیده و مخصوص گردانیده است؛ درحالی که همه مردم مخالف مهاجران بودند و با ایشان تند می شدند و مهاجران نیز از کمی تعدادشان و اعتراض مردم به آنان و اجتماع قومشان علیه خود نمی ترسیدند. پس آنان نخستین کسانی بودند که در زمین، خدا را عبادت کرده و به او و رسولش ایمان آوردند. اینان دوستان و عشیره پیامبرند و به این امر پس از او سزاوارترین مردمان هستند و در این باره کسی با آنان جز ظالم منازعه نمی کند.

در تاریخ ابن خلدون نیز به نقل از ابوبکر آمده است:

نحن أولياء النبيّ وعشيرته، وأحقّ الناس بأمره، ولا ننازع في ذلك؛^{٢٠٦}

ما دوستان و عشیره پیامبر و شایسته ترین مردم به امر او هستیم، در این باره با ما نزاع نکنید. محبّ الدین طبری از موسی بن عقبه، از ابن شهاب نقل می کند که ابوبکر در سقیفه چنین گفت:

فكنا - معشر المهاجرين - أوّل الناس إسلاماً، ونحن عشيرته وأقاربه، وذو رحمه، ونحن أهل الخلافة، وأوسط الناس أنساباً في العرب، ولدتنا العرب كلّها، فليس منهم قبيلة إلاّ لقريش فيها ولادة، ولن تصلح إلاّ لرجل من قريش؛^{٢٠٧}

ای گروه مهاجران، ما نخستین مردمانی هستیم که اسلام آوردند. ما عشیره، نزدیکان و ارحام پیامبریم. ما اهل خلافتیم و از نظر نسب بهترین جایگاه را در میان عرب داریم. میلاد تمامی ما در

٢٠٥. تاریخ الطبري: ٢ / ٤٥٧. همچنين ر.ك: الكامل في التاريخ: ٢ / ٣٢٩؛ السقيفة وفدك (جوهری): ٥٩؛ شرح نهج البلاغة (ابن

ابي الحديد): ٦ / ٨.

٢٠٦. تاریخ ابن خلدون: ٢ / ٦٤.

٢٠٧. الرياض النضرة: ١ / ١١٣. همچنين ر.ك: سبل الهدى والرشاد: ١٢ / ٣١٢.

عرب بوده و قبیله ای در عرب نیست مگر آنکه قریش ولادتی در آن دارد و [خلافت] صلاحیت ندارد، مگر برای مردی از قریش.

پس از این سخنان، آیا به راستی تمام این صفات و ویژگی ها در کسی غیر از امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام وجود دارد؟! به تحقیق همه این صفات و شرایط تنها در مصادیق حقیقی ذوی القربای پیامبر جمع است؛ از این رو تنها امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شایسته ترین و سزاوارترین فرد برای خلافت اند.

به همین روی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در شورا، به قرابت و خویشاوندی خویش با پیامبر صلی الله علیه وآله احتجاج می کند و خطاب به حاضران می فرماید:

أُنشِدُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَقْرَبُ إِلَيَّ رَسُولَ اللَّهِ فِي الرَّحْمِ مِنِّي، وَمَنْ جَعَلَهُ نَفْسَهُ، وَأَبْنَاءَهُ
أَبْنَاءَهُ، وَنَسَاؤُهُ نَسَاءَهُ؟! قَالُوا: أَللَّهُمَّ لَا؛^{۲۰۸}

شما را به خدا سوگند می دهم! آیا در میان شما کسی هست که در رحم از من به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نزدیک تر باشد؟ و کسی هست که پیامبر او را نفس خویش و پسرانش را پسران خویش و همسرش را از زنان خویش قرار داده باشد؟ گفتند: به خدا قسم نه.

این حقیقتی است که پس از قتل عثمان و به هنگام رجوع مردم برای بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام، طلحه و زبیر نیز بدان اعتراف و اذعان کرده اند. بر اساس روایت محمد بن حنفیه، وقتی مردم برای بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام نزد آن حضرت شرفیاب شدند، امام علیه السلام آنان را به طلحه و زبیر احاله کرد. در این روایت آمده است:

قال [علي عليه السلام]: «لا حاجة لي في ذلك، عليكم بطلحة والزبير».
قالوا: فانطلق معنا، فخرج عليّ وأنا معه في جماعة من الناس، حتى أتينا طلحة بن
عبيدالله، فقال له: «إنّ الناس قد اجتمعوا ليبياعوني ولا حاجة لي في بيعتهم، فابسط يدك
أبايعك على كتاب الله وسنة رسوله».
فقال له طلحة: أنت أولى بذلك منّي وأحقّ، لسابقتك وقرابتك، وقد اجتمع لك من هؤلاء
الناس من تفرّق عنيّ.

فقال له عليّ: «أخاف أن تنكث بيعتي وتغدر بي»!

قال: لا تخافن ذلك، فوالله لا تری من قبلي أبداً شيئاً تكرهه.

قال: «الله عليك بذلك كفيلاً».

ثم أتى الزبير بن العوام - ونحن معه - فقال له مثل ما قال لطلحة، وردّ عليه مثل الذي ردّ عليه طلحة؛^{۲۰۹}

[علی علیه السلام] فرمود: من به بیعت شما نیازی ندارم و توصیه می کنم به سراغ طلحه و زبیر بروید.

گفتند: شما نیز همراه ما بیایید. آنگاه علی علیه السلام خارج شدند، درحالی که من و گروهی از مردم همراه ایشان بودیم تا اینکه به طلحه بن عبیدالله رسیدیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمودند: «مردم جمع شده اند که با من بیعت کنند، درحالی که من نیازی به بیعت آنان ندارم. پس دستت را باز کن تا بر اساس کتاب خدا و سنت رسولش با تو بیعت کنیم». طلحه به ایشان عرض کرد: تو بر این کار به سبب سابقه و قرابتت مقدم و از من سزاوارتری و همانا این مردمان کسانی هستند که از من جدا گشته و برگرد تو جمع شده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به طلحه فرمودند: «خوف این را دارم که بیعتم را بشکنی و به من خیانت کنی!»!

گفت: از این موضوع نترس! به خدا سوگند هیچ چیز ناخوشایندی از جانب من نمی بینی. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «خداوند ضامن تو باشد».

سپس به سراغ زبیر بن عوام رفتند - و ما با ایشان بودیم - و به او نیز همان مطالبی را که به طلحه فرموده بودند گفته و زبیر نیز همان پاسخی را داد که طلحه گفته بود.

پس بر اساس مطالبی که بیان شد، حسنین علیهما السلام به جهت داشتن قرابت با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله افضل و برتر از دیگران بوده و مستحق خلافت و امامت پس از رسول خدایند.

مودّت مردم، مستلزم وجوب اطاعت

همان طور که در مباحث پیشین به تفصیل پرداخته شد، واژه «مودّت» با «محبت» هم معنا نیستند و مراد از مودّت، صرف محبت و محبت صرف نیست. در همین راستا خدای تعالی در سوره مبارک ممتحنه، خطاب به مؤمنان می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ
بِالْمَوَدَّةِ ... وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (؛ ۲۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و خود را اولیاء خویش نگیرید که با آن ها به موَدّت برخورد کنید ... و هرکس از شما به آنان موَدّت نماید، به تحقیق از راه راست گمراه شده است. مواجه شدن با دشمنان خدا از روی موَدّت، دو نتیجه دربردارد: نخست این است که برخورد از روی موَدّت با دشمنان خدا برابر است با پذیرش ولایت آنان و نتیجه دیگر، گمراه شدن از راه راست الهی است. پس موَدّت فراتر از محبتِ صرف است؛ زیرا صرف دوستی و محبت به يك نفر، لزوماً به جهت ولیّ قرار دادن او نبوده و گاهی منجر به گمراهی از راه راست نیز خواهد شد. بنابراین در «موَدّت» نوعی رابطه ولایتی همراه با تعهد و التزام وجود دارد و «موَدّت»، محبتی است که نوعی تعهد، التزام و پذیرش ولایت را در پی دارد.

خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

(وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ
بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ)؛ ۲۱

و گفت شما بت هایی - که غیر خدایند - را به پرستش گرفتید تا در زندگی دنیا مایه موَدّت میان شما باشند؛ سپس در روز قیامت برخی از شما برخی دیگر را تکفیر و برخی دیگر را لعنت می کند و جایگاه شما آتش است و هیچ یاری کننده ای نخواهید داشت.

در این آیه نیز اتخاذ بت برای پرستش در دنیا دست مایه موَدّت میان کافران معرّفی شده است و همین موَدّت در روز قیامت به انکار و لعن یکدیگر تبدیل خواهد شد. از همین تکفیر و لعن کافران در روز قیامت استفاده می شود که در معنای موَدّت نوعی اعتقاد و التزام نهفته است و اگر موَدّت، صرف محبت بود، باید در قیامت به بغض تبدیل می شد؛ زیرا ضدّ محبت بغض است، نه کفر.

شاهدی دیگر بر اینکه موَدّت اخصّ از محبت است، آیه ۲۱ سوره روم است. خدای تعالی در

این آیه می فرماید:

۲۱۰. سوره ممتحنه، آیه ۱.

۲۱۱. سوره عنکبوت، آیه ۲۵.

(وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)؛

و از نشانه های خدا این است که همسرانی از خودتان برای شما آفرید تا بدان ها آرامش یابید، و در میان شما مودت و رحمتی قرار داد. قطعاً در آن نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند.

انسان با اندکی تأمل در رابطه میان زن و شوهر، تصدیق می کند که این ارتباط بسیار شگفت انگیز و فراتر از محبتِ صرف است. پیوند زناشویی به قدری شگفت انگیز است که خداوند، عقلا و متفکران را به تأمل درباره آن ترغیب می کند. اُنس میان زن و شوهر محبتی است همراه با وفاداری، امید و التزام طرفینی. زن و شوهر هر يك نسبت به همسر خویش نوعی پایبندی، تعهد و احساس وظیفه دارند و ارتباط زناشویی مسئولیت آور است؛ از این رو خداوند از این ارتباط و انس، به مودت تعبیر می کند. در نتیجه روشن است که از دیدگاه قرآن، «مودت» با «محبت» مرادف نیست؛ بلکه اخصّ از آن است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز از مسلمانان نسبت به اهل بیت خویش علیه و علیهم السلام چیزی فراتر از محبت صرف می خواهد. شاهد این ادعا تعهدی است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از انصار برای حمایت اهل بیتش گرفته است. بر اساس روایات متعدد، یکی از عهدهای پیامبر با انصار این بود که آنان همان سان که از همسر و فرزندان خویش محافظت می کنند، به همان گونه از اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز دفاع و حمایت کنند. بر اساس همین حقیقت بود که حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها در جریان غصب خلافت و غصب فدک، به جهت عدم حمایت انصار از ایشان آنان را سرزنش فرمودند.^{۲۱۲}

اخصّ بودن «مودت» از محبت، با توجه به آیه مودت نیز روشن است؛ زیرا اگر استثناء در آیه استثناء متصل باشد، مودت اهل بیت علیهم السلام اجر رسالت خواهد بود؛ از این رو باید میان رسالت پیامبر و اجر آن تناسب و تساوی باشد؛ زیرا اگر میان يك شیء با ما به ازاء و مقابل آن تساوی و تناسب نباشد، هرگز عنوان اجر بر آن صدق نمی کند. بنابراین با ملاحظه عظمت رسالت خاتم الانبیا صلی الله علیه وآله نزد خداوند می توان به عظمت اجر آن نیز پی برد. از آنجا که رسالت

۲۱۲. ر.ک: شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ۱۶ / ۲۱۰ - ۲۳۷؛ مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام وما نزل من القرآن فی علی

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هدایت مردم به سوی خداوند است، ما به ازاء آن در پیش گرفتن راهی به سوی خداوند از سوی بندگان خواهد بود و این امر تنها با موَدّت اهل بیت علیهم السّلام محقق می شود.

پس موَدّت اهل بیت علیهم السّلام محبت صرف نیست؛ بلکه ایجاد نوعی ارتباط ولایی با اهل بیت علیهم السّلام است که موجب هدایت بندگان به سوی خداوند می شود.

همچنین اگر استثناء در آیه را استثناء منقطع بدانیم، باز هم موَدّت اهل بیت علیهم السّلام مابه ازاء رسالت خواهد بود؛ زیرا بر اساس روایات، این آیه در پاسخ مسلمانانی نازل شده که قصد داشتند در مقابل زحمات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و هدایت آنان، مالی به ایشان ببخشند و از آن حضرت قدردانی کنند؛ اما - بنابر قول به منقطع بودن استثناء در آیه - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این کار را از آنان نپذیرفت و اجری نطلبید، اما از ایشان خواست که نسبت به اهل بیتشان علیهم السّلام موَدّت داشته باشند. واجب کردن موَدّت برای مسلمانان در این مقام - با اینکه طلب چنین چیزی همواره ممکن بود - به روشنی دلالت دارد که موَدّت اهل بیت علیهم السّلام از مهمترین و اساسی ترین امور در نزد خدا و رسول او بوده است. پس مراد از موَدّت، صرف محبت نیست، بلکه محبتی است که انقیاد و فرمانبرداری در پی دارد؛ چنان که خدای تعالی در سوره آل عمران می فرماید:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)؛^{۲۱۳}

بگو اگر خدا را دوست می دارید، پس از من تبعیت کنید تا خدا دوستتان بدارد.

بنابراین دوستی و محبت نسبت به خدا و اولیاء الاهی لزوماً همراه با تبعیت و اطاعت مطلق از ایشان است و معنای امامت و ولایت نیز چیزی جز تبعیت و اطاعت نیست. پس لزوم موَدّت اهل بیت علیهم السّلام مستلزم وجوب تبعیت از ایشان و مُثَبّت امامت و ولایت آن بزرگواران است.

توجه عالمان سنی به اخص بودن «موَدّت» از «محبت»

مفسران و عالمان سنی نیز بر این نکته توجه داشته اند که موَدّت اخص از محبّت است؛ از این رو هرچند به این موضوع تصریح نمی کنند، اما در کلام آنان قرائنی بر این حقیقت یافت می شود. زمخشری در مصداقِ «قربی» آورده است:

أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ قَرَابَتِكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ: «عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَابْنَاهُمَا»؛

چون آیه نازل شد، [به پیامبر] عرض شد: ای پیامبر خدا، نزدیکان شما که مودتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان».

وی سپس در تأیید حدیث فوق و اینکه امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السّلام مصداقِ «قربی» در آیه است، می گوید:

وَيَدُلُّ عَلَيْهِ مَا رَوَى عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: شَكْوَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَسَدَ النَّاسِ لِي، فَقَالَ: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ رَابِعَ أَرْبَعَةٍ: أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَأَزْوَاجُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَشِمَائِلِنَا، وَذُرِّيَّتُنَا خَلْفَ أَزْوَاجِنَا»؛^{۲۱۴}

بر همین حقیقت دلالت دارد آنچه از علی علیه السّلام روایت شده است که ایشان فرمود: از حسادت مردم نسبت به خودم به پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شکایت کردم. ایشان در پاسخ فرمودند: «آیا راضی نیستی که چهارمین نفر از چهار نفری باشی که نخستین کسانی اند که داخل بهشت می شوند؛ یعنی من، تو، حسن و حسین و همسرانمان که در سمت راست و چپ ما قرار دارند [و وارد بهشت می شوند] و فرزندانمان نیز پشت سر همسرانمان؟».

پس از دیدگاه زمخشری، مقام و منزلت والای اهل بیت علیهم السّلام و اینکه آنان نخستین کسانی هستند که به همراه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وارد بهشت می شوند، دلیلی است بر اینکه مصداقِ قربی آن بزرگوارانند. در نتیجه معلوم می شود که از نظر او نیز «موَدّت» فراتر از محبت صرف است. ادامه کلام زمخشری این حقیقت را روشن تر می کند. وی در ذیل آیه موَدّت و در ادامه احادیث پیشین، روایت زیر را نیز از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نقل می کند. وی می نویسد:

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حَرَمَتْ الْجَنَّةَ عَلَيَّ مِنْ ظَلَمِ أَهْلِ بَيْتِي وَأَذَانِي فِي عَتْرَتِي، وَمَنْ اصْطَنَعَ صَنِيعَةً إِلَى أَحَدٍ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَلَمْ يَجَازِهِ عَلَيْهَا، فَأَنَا أَجَازِيهِ عَلَيْهَا غَدًا إِذَا لَقِينِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛^{۲۱۵}

از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمود: «بهشت بر کسی که به اهل بیت من ظلم کند و مرا درباره عترتم آزار دهد حرام شده است، و هرکس کاری برای یکی از فرزندان عبدالمطلب انجام دهد و او در قبال آن عمل جزا ندهد، پس من جزای عملش را فردای قیامت و به هنگام ملاقات با وی خواهم داد».

زمخشری در ادامه، درباره نزول آیه موذت حدیثی را نقل می کند که بر اساس آن انصار قصد داشتند از پیامبر اکرم قدردانی کنند؛ سپس حدیث زیر را نقل می کند:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «مَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُوراً لَهُ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَائِباً، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِناً مُسْتَكْمِلاً الْإِيمَانَ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ بَشْرَهُ مَلَكَ الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ، ثُمَّ مَنَكَرَ وَنَكِرَ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ يَزْفُ إِلَى الْجَنَّةِ، كَمَا تَزْفُ الْعُرُوسُ إِلَى بَيْتِ زَوْجِهَا، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَتَحَ لَهُ فِي قَبْرِهِ بَابَانِ إِلَى الْجَنَّةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَائِكَةِ الرَّحْمَةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كَافِراً، أَلَا وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَشْمَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ»؛^{۲۱۶}

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: هرکس بر حب آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد بمیرد آمرزیده شده از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد بمیرد با توبه از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد بمیرد با ایمان کامل از دنیا رفته است. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد بمیرد، ملک الموت و سپس نکیر و منکر او را به بهشت بشارت می دهند. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد بمیرد، به بهشت برده می شود، چنان که عروس به خانه شوهرش برده می شود. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد بمیرد، در قبرش دو در به سوی بهشت برای او باز می شود. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد بمیرد، خداوند قبرش را محل زیارت فرشتگان رحمت قرار می دهد. آگاه باشید، هرکس بر حب آل محمد بمیرد بر [طبق] سنت و جماعت مرده است. آگاه باشید، هرکس بر بغض آل محمد بمیرد،

روز قیامت درحالی که بر پیشانی او نوشته شده است، «ناامید از رحمت خدا» خواهد آمد. آگاه باشید که بر دشمنی آل محمد همیرد، کافر مرده است و کسی که بر دشمنی آن ها همیرد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد.

روشن است که احادیث نقل شده ذیل این آیه، به یقین با محتوا و مضمون آیه در ارتباط است. پس از نظر زمخشری این احادیث با لزوم مودت اهل بیت علیهم السلام ارتباط دارد؛ یعنی «مودت» امری است که ظلم و اذیت را نفی می کند. مودت شأنی است که کاستی های دارندگان آن را شخص پیامبر جبران می کند. مودت اهل بیت علیهم السلام محبتی است که موجب می گردد مرگ انسان شهادت تلقی شود. مودت محبتی است که موجب می شود انسان با حالت توبه و آمرزیده شده و با ایمان کامل از دنیا برود. این محبت بشارت فرشتگان مرگ به بهشت را در پی دارد و موجب باز شدن درهای بهشت بر محب می شود. قبر محب محل زیارت فرشتگان رحمت می شود و بالاخره اینکه مودت اهل بیت علیهم السلام، محبتی است که نداشتن آن موجب محرومیت از استشمام بوی بهشت است.

بنابراین، «مودت» اخص از محبت است و آثار و لوازمی دارد که با اعتقاد دینی و ایمانی پیوند خورده است. البته هرچند زمخشری به این حقیقت تصریح نمی کند؛ اما از روایاتی که ذیل این آیه مطرح کرده است، به روشنی این مطلب قابل فهم و برداشت است.

فخر رازی نیز در تفسیر آیه مودت می نویسد:

روی الکلبی عن ابن عباس - رضي الله عنهما - قال: إن النبي صلى الله عليه وآله لما قدم المدينة، كانت تعروه نواب و حقوق، وليس في يده سعة، فقال الأنصار: إن هذا الرجل قد هداكم الله على يده، وهو ابن أختكم و جاركم في بلدكم، فاجمعوا له طائفة من أموالكم، ففعلوا، ثم أتوه به، فردّه عليهم، فنزل قوله تعالى: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا)، أي على الإيمان إلا أن تودّوا أقاربي، فحثهم على مودّة أقاربه؛^{۲۱۷}

کلبی از ابن عباس روایت کرد: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله وارد مدینه شده و دستش از جهت مالی باز نبود، انصار گفتند: این فرد به دست خود شما را به سوی خدا هدایت کرده و او خواهر زاده و همسایه شما در سرزمین شماست. پس بخشی از اموال خود را برای او جمع کنید و چنین کردند. سپس خدمت ایشان آمده و اموال را به آن حضرت تقدیم کردند و حضرتش مال آنان

را به خودشان باز گرداند و آنگاه این آیه نازل شد: (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا)، یعنی [از شما اجری نمی خواهم] بر ایمان، جز اینکه به نزدیکانم مودت بورزید. پیامبر آنگاه آنان را بر مودت نزدیکان سوق داد.

فخر رازی آنگاه روایت «من مات على حب آل محمد...» را به نقل از زمخشری مطرح می کند و پس از آن می نویسد:

وأنا أقول: آل محمد صلى الله عليه وآله هم الذين يؤول أمرهم إليه، فكل من كان أمرهم إليه أشد وأكمل، كانوا هم الآل، ولا شك أن فاطمة وعلياً والحسن والحسين، كان التعلق بينهم وبين رسول الله صلى الله عليه وآله أشد التعلقات، وهذا كالمعلوم بالنقل المتواتر، فوجب أن يكونوا هم الآل.

وأيضاً: اختلف الناس في الآل، فقيل: هم الأقارب، وقيل: هم أمته. فإن حملناه على القرابة فهم الآل، وإن حملناه على الأمة الذين قبلوا دعوته، فهم أيضاً آل. فثبت أن على جميع التقديرات، هم الآل، وأما غيرهم، فهل يدخلون تحت لفظ الآل؟ فمختلف فيه. وروى صاحب الكشاف: أنه لما نزلت هذه الآية قيل: يا رسول الله، من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ فقال: «عليّ وفاطمة وابناهما». فثبت أن هؤلاء الأربعة أقارب النبي صلى الله عليه وآله.

وإذا ثبت هذا وجب أن يكونوا مخصوصين بمزيد التعظيم، ويدل عليه وجوه:

الأول: قوله تعالى: (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ووجه الاستدلال به ما سبق.

الثاني: لا شك أن النبي صلى الله عليه وآله كان يحب فاطمة عليها السلام، قال صلى الله عليه وآله: «فاطمة بضعة مني، يؤذيها ما يؤذيها». وثبت بالنقل المتواتر عن رسول الله أنه كان يحب علياً والحسن والحسين. وإذا ثبت ذلك وجب على كل الأمة مثله لقوله: (وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) ^{٢١٨} ولقوله تعالى: (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ) ^{٢١٩} ولقوله تعالى: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ

٢١٨. سورة اعراف، آیه ١٥٨.

٢١٩. سورة نور، آیه ٦٣.

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (۲۲۰) ولقوله سبحانه: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) (۲۲۱)

الثالث: إن الدعاء للآل منصب عظيم، ولذلك جعل هذا الدعاء خاتمة التشهد في الصلاة، وهو قوله: أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وارحم محمدًا وآل محمد. وهذا التعظيم لم يوجد في حق غير الآل، فكل ذلك يدل على أن حب آل محمد واجب. وقال الشافعي رضي الله عنه:

يا ركباً قف بالمحصب من منى *** واهتف بساكن خيفها والناهض
سحراً إذا فاض الحجيج إلى منى *** فيضاً كما نظم الفرائض
إن كان رفضاً حب آل محمد *** فليشهد الثقلان أني رافضي؛^{۲۲۲}

می گویم: آل محمد همان کسانی هستند که امرشان به او واگذار شد. پس هرکس که امرش کامل تر به او باز گردد، آنان «آل» خواهند بود و شکی نیست که تعلق خاطر میان فاطمه، علی، حسن و حسین با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شدیدترین تعلقات بوده و این بر اساس نقل متواتر معلوم و مشخص است. پس به ضرورت اینان «آل» پیامبرند.

همچنین مردم در «آل» اختلاف کردند و برخی گفتند: مراد از آل نزدیکانند، و برخی دیگر گفتند «آل» همان امت پیامبر است. پس اگر «آل» را به معنای قرابت حمل کنیم، باز هم اهل بیت مصداق «آل» هستند، و اگر آن را بر کسانی که دعوت پیامبر را پذیرفته اند حمل کنیم، باز هم مصداق «آل» همانان خواهند بود. پس ثابت شد که با تمام تقدیرات، علی، فاطمه و حسن و حسین «آل» پیامبرند؛ اما اینکه غیر ایشان نیز داخل در عنوان «آل» می شوند یا خیر؟ محل اختلاف است.

صاحب کشف روایت کرده است که به هنگام نزول این آیه (مودت) گفته شد: ای پیامبر خدا، نزدیکان شما که مودتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان». پس ثابت شد که این چهار نفر نزدیکان پیامبرند، و چون این مطلب ثابت شد، ضرورتاً به بیشترین تعظیم مخصوص می گردند و بر این مطلب وجوهی دلالت می کند:

یکم: آیه (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) که وجه استدلال به آن گذشت.

۲۲۰. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۲۲۱. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲۲۲. تفسیر الرازی: ۱۶۶ - ۱۶۷.

دوم: شکی نیست که پیامبر صلی الله علیه وآله، حضرت فاطمه سلام الله علیها را دوست می داشت. آن حضرت فرمودند: «فاطمه پاره تن من است، هرکسی او را بیازارد مرا آزرده است» و به نقل متواتر از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ثابت شد که آن حضرت، علی، حسن و حسین علیهم السلام را دوست می داشت و اگر این مطلب ثابت شود، بر همه امت واجب می شود که مثل پیامبر ایشان را دوست بدارند و شاهد بر آن، این دو آیه قرآن است که: (وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) و آیه (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ).

سوم: همانا دعا برای «آل» منصب عظیمی است و به همین روی، این دعا در پایان تشهد نماز قرار داده شده است و آن قول: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» است. و این تعظیم در حق هیچ کسی غیر از «آل» یافت نمی شود. پس همه این ها دلالت دارند بر اینکه حب آل محمد واجب است. شافعی می گوید:

ای سواری که عازم حج هستی، در سرزمین منا که حاجیان برای جمع کردن سنگ توقف می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست، بایست و به سوی تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می باشند فریاد بزنی. فریاد بزنی به هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منا کوچ می کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منا می شوند. آری فریاد بزنی و بگو: اگر محبت آل محمد صلی الله علیه وآله رفض و ترك دین خداست، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم.

نیشابوری نیز خلاصه کلام فخر رازی را ذکر کرده و در نهایت می گوید:

ولا ريب أن هذا فخر عظيم، وشرف تام؛^{۲۳۳}

و تردیدی نیست که این افتخاری عظیم و شرافتی است تام.

قرطبی نیز ذیل آیه مودت می نویسد:

وقیل: «القربی» قرابة الرسول صلی الله علیه وآله، أي: لا أسألكم أجراً إلا أن تودوا قرابتي وأهل بيتي، كما أمر بإعظامهم ذوي القربى. وهذا قول عليّ ابن حسين وعمرو بن شعيب والسدي. وفي رواية سعيد بن جبیر عن ابن عباس: لما أنزل الله عز وجل (قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء الذين نودهم؟ قال: «عليّ وفاطمه وأبنائهما». ويدل عليه أيضاً ما روي عن عليّ رضي الله عنه: قال: شكوت إلى النبيّ حسد الناس لي ... وعن النبيّ: حرمت الجنة على من ظلم أهل بيتي ...

وكفى قبلاً بقول من يقول: إِنَّ التَّقَرُّبَ إِلَى اللَّهِ بِطَاعَتِهِ وَمُودَّةَ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَنْسُوخٌ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ: مَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً، وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللَّهُ زُورًا قَبْرَهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرَّحْمَةُ، وَمَنْ مَاتَ عَلَى حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَكْتُوباً بَيْنَ عَيْنَيْهِ: آيَسَ الْيَوْمَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ مُحَمَّدٍ لَمْ يَرْحَ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَمَنْ مَاتَ عَلَى بَغْضِ آلِ بَيْتِي فَلَا نَصِيبَ لَهُ فِي شَفَاعَتِي.

قلت: وذكر هذا الخبر الزمخشري في تفسيره بأطول من هذا؛^{٢٢٤}

و گفته شده مراد از «قربی» نزدیک نمودن خود به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ است؛ یعنی از شما اجری نمی طلبم، جز اینکه به نزدیکان و اهل بیت مودت بورزید؛ چنان که به بزرگداشت ذوی القربای ایشان، آنان را امر کرده است. این نظر علی بن حسین، عمرو بن شعیب و سدی است و در روایت سعید بن جبیر از ابن عباس آمده است: هنگامی که خدای عزوجل آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) را نازل فرمود، گفتند: ای پیامبر خدا، اینان چه کسانی هستند که ما باید به آنان مودت بورزیم؟ فرمود: «علی، فاطمه و دو پسرشان». و بر این مطلب - آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شد - نیز دلالت دارد که فرمود: «از حسادت مردم نسبت به خویش به پیامبر شکایت کردم...» و از پیامبر نقل شده که فرمود: «بهشت حرام شده است برای...».

کسی که می گوید: «همانا تقرب به خدا به اطاعت از او است و مودت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَآلِهِ و اهل بیت او علیهم السلام نسخ شده است»، در قبح این سخن همین روایت پیامبر کافی است که فرمود: «هرکس بر حب آل محمد میرد، شهید از دنیا رفته است. هرکس بر حب آل محمد میرد، خداوند زائران قبرش را ملائکه و رحمت قرار می دهد. هرکس بر بغض آل محمد میرد، در روز قیامت در حالی حاضر می شود که در پیشانی و میان دو چشم او نوشته شده است: «امروز از رحمت خداوند ناامید است». هرکس بر بغض آل محمد میرد، بوی بهشت را استشمام نمی کند. هرکس بر بغض آل بیت میرد، در شفاعت من نصیبی ندارد».

می گویم: زمخشری در تفسیرش این حدیث را طولانی تر از این نقل کرده است.

خطیب شربینی نیز امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام مجتبی و سیدالشهدا علیهم السلام را مصداق «قربی» معرفی می کند و آیه مودت را به آیه تطهیر پیوند می زند و مصداق «قربی» و «اهل بیت» را یکی می داند. وی درباره «قربی» می نویسد:

فقيل: هم فاطمة وعلي وأبناؤهما. وفيهم نزل: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؛^{٢٢٥}

پس گفته شده: «قربی» فاطمه، علی و دو پسرشان هستند و آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) درباره ایشان نازل شده است.

آلوسی نیز پس از طرح و بررسی روایات مربوط به مصداق «قربی» در آیه موذت، به حدیث
ثقلین اشاره کرده و می نویسد:

فقد أخرج مسلم، والترمذي، والنسائي عن زيد بن أرقم: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال:
«أذركم الله تعالى في أهل بيتي»؛^{٢٢٦}

مسلم، ترمذی و نسائی از زید بن ارقم آورده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «شما را
به خدای تعالی درباره اهل بیتم یادآور می شوم».

عبارت «أذركم الله تعالى في أهل بيتي»، قسمتی از حدیث ثقلین در کتب اهل سنت است.
ذکر حدیث ثقلین در ذیل آیه موذت حکایت از آن دارد که امثال آلوسی نیز متوجه این نکته هستند
که موذت اخص از محبت است؛ یعنی محبتی است که همراه با تمسک باشد؛ زیرا پیامبر در حدیث
ثقلین مسلمانان را به تمسک به قرآن و اهل بیت علیهم السلام امر می کند و حق اهل بیت را با تأکید
یادآور می شود.

آلوسی سپس می نویسد:

«أخرج الترمذي وحسنه، والطبراني، والحاكم، والبيهقي في الشعب عن ابن عباس قال: قال
عليه الصلاة والسلام: «أحبوا الله تعالى لما يغذوكم به من نعمة، وأحبوني لحب الله تعالى، وأحبوا
أهل بيتي».

وأخرج ابن حبان، والحاكم عن أبي سعيد قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «والذي
نفسي بيده، لا يبغضنا أهل البيت رجل إلا أدخله الله تعالى النار». إلى غير ذلك مما
لا يحصى كثرة من الأخبار، وفي بعضها ما يدل على عموم القربى وشمولها لبني عبدالمطلب:
أخرج أحمد، والترمذي وصححه، والنسائي عن المطلب بن ربيعة، قال: دخل العباس على
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: إنا لنخرج، فزرى قريشاً تحدث، فإذا رأونا سكتوا؛ فغضب

٢٢٥. تفسير السراج المنير: ١ / ٣٩٥٤.

٢٢٦. تفسير آلوسی: ٢٥ / ٣١ - ٣٢.

رسول الله ودر عرق بین عینیه، ثم قال: «والله لا يدخل قلب امرئ مسلم إيمان حتى يحبكم لله تعالى ولقرباتي».

وهذا ظاهر إن خصّ القربى بالمؤمنين منهم، وإلا فقليل: إن الحكم منسوخ، وفيه نظر. والحق وجوب محبة قرابته عليه الصلاة والسلام من حيث إنهم قرابته صلى الله عليه وآله كيف كانوا، وما أحسن ما قيل:

داريتُ أهلك في هواك وهم عدا *** ولأجل عين ألف عين تكرمُ

وكلما كانت جهة القرابة أقوى، كان طلب المودة أشدّ، فمودة العلويين الفاطميين ألزم من محبة العباسيين على القول بعموم (القربى)، وهي على القول بالخصوص قد تتفاوت أيضاً باعتبار تفاوت الجهات والإعتبارات. وآثار تلك المودة: التعظيم، والإحترام، والقيام بأداء الحقوق أتمّ قيام، وقد تهاون كثير من الناس بذلك حتى عدّوا من الرفض السلوك في هاتيك المسالك، وأنا أقول قول الشافعي العي:

يا راكباً قف بالمحصّب من منى ...^{٢٢٧}

ترمذی [این حدیث را] آورده و حسن شمرده است. همچنین طبرانی، حاکم و بیهقی در کتاب شعب از ابن عباس آورده اند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «خدای تعالی را به خاطر آنچه از نعمت خود به شما بخشیده است دوست بدارید، و مرا دوست بدارید به خاطر دوستی خدای تعالی، و اهل بیت مرا [نیز] دوست بدارید».

ابن حبان و حاکم از ابوسعید نقل کرده اند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «سوگند به کسی که جانم به دست او است! هیچ مردی اهل بیت مرا مبغوض نمی دارد مگر آنکه خدای تعالی او را داخل جهنم کند». و احادیث دیگری که

به جهت کثرت اخبار در این زمینه قابل شمارش نیستند و در برخی از آن ها قرائنی است که بر عام بودن «قربی» و شمول آن بر بنی عبدالمطلب دلالت دارد.

احمد، ترمذی و نسائی به نقل حدیثی مبادرت کرده اند و در این میان ترمذی آن را صحیح شمرده است. از مطلب بن ربیع نقل شده است که گفت: عباس بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و عرض کرد: ما بیرون می رویم و می بینیم که قریش گفتگو می کنند و چون ما را می بینند

ساکت می شوند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خشمگین شده و رگ های پیشانی [مبارکشان] متورم شد. آنگاه فرمودند: «سوگند به خدا، ایمان به قلب مرد مسلمانی وارد نمی شود تا اینکه شما را به خاطر خدای تعالی و نزدیکی با من دوست بدارد».

و این آشکار است که عنوان «قربی» به مؤمنان از ایشان اختصاص دارد، و الا گفته شده است که حکم منسوخ است و این جای تأمل دارد.

نظر حق، وجوب محبت نزدیکان آن حضرت علیه الصلاة والسلام است از آن جهت که نزدیکان اویند، محبت به آنان واجب است؛ حال هر طور که می خواهند باشند و چه نیکو گفته است: من به خاطر تو، با خاندان تو مدارا کردم، حال آنکه آن ها غیر تو هستند؛ چراکه به خاطر فردی هزار فرد دیگر احترام می شوند.

هرچه جهت نزدیکی قوی تر باشد، طلب مودت نیز شدیدتر خواهد بود. پس، بر اساس قول به عام بودن عنوان «قربی»، مودت بر علویان لازم تر از محبت به عباسیان است و این مطلب با قول به اختصاص این عنوان به اهل بیت تفاوت می کند. همچنین به اعتبار تفاوت جهات و اعتبارات مطلب متفاوت خواهد بود و آثار آن مودت، بزرگداشت، احترام و قیام تام برای ادای حقوق ایشان است و بسیاری از

مردم در این کار سستی کرده اند و در این دو مسلک، به جهت خارج شدن از این سلوک تعدی کردند و من به قول شافعی قائلم که گفت:

ای سواری که عازم حج هستی، در سرزمین منا که برای جمع کردن سنگ توقف می کنند ...

بر اساس آنچه گذشت، روشن است که لزوم مودت اهل بیت علیهم السلام، مستلزم وجوب اطاعت از ایشان است.

وجوب محبت مطلق بیانگر افضلیت، افضلیت نیز مستلزم امامت چنان که گذشت، بر اساس آیه مودت، محبت و مودت به ذوی القربای پیامبر صلی الله علیه وآله به صورت مطلق واجب شده است؛ پس هر آن کس که خداوند محبتش را به طور مطلق واجب کرده باشد، به یقین محبوب ترین خلق خواهد بود و آن که نزد خدا و رسولش محبوب تر باشد، به تحقیق افضل خلق است و آن که بافضلیت تر از همه باشد، مسلماً امام خواهد بود؛ از این رو حسنین علیهما السلام پس از امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ایشان نیز پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله امام اند.

وجوب محبت مطلق مستلزم عصمت

گفته شد وجوب محبت مطلق، مستلزم افضلیت و افضلیت نیز مستلزم وجوب اطاعت است و وجوب اطاعت مطلق نیز دلیل بر عصمت خواهد بود. بنابراین، امر مطلق به موَدّت اهل بیت علیهم السّلام بر عصمت آنان دلالت دارد و دلالت وجوب اطاعت مطلق بر عصمت بسیار روشن است، به طوری که فخررازی نیز بدان تصریح و برای اثبات آن استدلال می کند. وی در تفسیر آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) می نویسد:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ، وَمَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ وَالْقَطْعِ، لَا بَدَّ وَأَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، إِذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، كَانَ بِتَقْدِيرِ إِقْدَامِهِ عَلَى الْخَطَا يَكُونُ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ بِمُتَابَعَتِهِ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَمْرًا بِفِعْلٍ ذَلِكَ الْخَطَا، وَالْخَطَا لِكَوْنِهِ خَطَاً مَنَهِيٌّ عَنْهُ، فَهَذَا يَفْضِي إِلَى اجْتِمَاعِ الْأَمْرِ وَالنَّهْيِ فِي الْفِعْلِ الْوَاحِدِ بِالْإِعْتِبَارِ الْوَاحِدِ، وَأَنَّهُ مَحَالٌ. فَثَبِتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِطَاعَةِ أَوْلِي الْأَمْرِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ، وَثَبِتَ أَنَّ كُلَّ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ عَلَى سَبِيلِ الْجَزْمِ وَجِبَ أَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَا، فَثَبِتَ قَطْعًا أَنَّ أَوْلِي الْأَمْرِ الْمَذْكُورِ فِي هَذِهِ الْآيَةِ لَا بَدَّ وَأَنْ يَكُونَ مَعْصُومًا؛^{۲۲۸}

همانا خدای تعالی در این آیه به طور جزمی به اطاعت از اولوالامر دستور داده است و هر آن کس که خداوند به صورت جزمی و قطعی به اطاعات از او فرمان دهد، ناگزیر باید از خطا معصوم باشد و اگر از خطا معصوم نباشد - بر فرض اقدامش به خطا - خداوند به متابعت از او امر کرده است که خود دستور دادن به انجام خطاست، درحالی که خطا از آن جهت که خطاست مورد نهی قرار گرفته است. پس این به اجتماع امر و نهی در فعل واحد و به اعتبار واحد منجر می شود که محال است. پس ثابت شد خدای تعالی به صورت جزمی به اطاعت از اولوالامر دستور داده است و ثابت شد که هر آن کس که خداوند به صورت جزمی به اطاعت از او فرمان دهد، لزوماً باید معصوم از خطا باشد؛ پس به یقین ثابت شد که اولوالامر مذکور در این آیه ناگزیر باید معصوم باشند.

شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری در ردّ کلام ابن روزبهان که می نویسد:

ونحن نقول: إِنَّ مَوَدَّتَهُ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ الْمُسْلِمِينَ، وَالْمَوَدَّةُ تَكُونُ مَعَ الطَّاعَةِ، وَلَا كُلَّ مَطَاعٍ

يَجِبُ أَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الزَّعَامَةِ الْكُبْرَى؛^{۲۲۹}

۲۲۸. تفسیر الرازی: ۱۰ / ۱۴۴.

۲۲۹. شرح احقاق الحق: ۳ / ۲۰.

ما می گوئیم، همانا مودّت او [امیرالمؤمنین علیه السّلام] بر همه مسلمانان واجب است و مودّت نیز با طاعت همراه است؛ ولی چنین نیست که هر مطاعی ضرورتاً صاحب حکومت باشد.

می گوید:

وَأَمَّا مَا ذَكَرَهُ مِنْ أَنَّهُ لَا يَدُلُّ عَلَى خِلاَفَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَهَالَةٌ صِرْفَةٌ، أَوْ تَجَاهُلٌ مَحْضٌ، لظُهُورِ دَلَالَةِ الْآيَةِ عَلَى أَنَّ مَوَدَّةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاجِبَةٌ بِمَقْتَضَى الْآيَةِ، حَيْثُ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَجْرَ الْإِرْسَالِ إِلَى مَا يَسْتَحِقُّ بِهِ الثَّوَابَ الدَّائِمَ مَوَدَّةَ ذَوِي الْقُرْبَى، وَإِنَّمَا يَجِبُ ذَلِكَ مَعَ عَصْمَتِهِمْ، إِذْ مَعَ وَقُوعِ الْخَطَا عَنْهُمْ يَجِبُ تَرْكُ مَوَدَّتِهِمْ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) الْآيَةَ. وَغَيْرِ عَلِيٍّ لَيْسَ بِمَعْصُومٍ بِالْإِتِّفَاقِ، فَتَعَيَّنَ أَنَّ يَكُونُ هُوَ الْإِمَامَ.

وقد روى ابن حجر في الباب الحادي عشر من صواعقه، عن إمامه الشافعي شعراً في وجوب ذلك برغم أنف الناصب، وهو قوله:

يا أهل بيت رسول الله حبّكم *** فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر أنكم *** من لم يصلّ عليكم لا صلاة له

على أن إقامة الشيعة للدليل على إمامة عليّ عليه السّلام على أهل السنّة غير واجب بل تبرّعي، لاتّفاق أهل السنّة معهم على إمامته بعد رسول الله صلى الله عليه وآله، غاية الأمر أنّهم ينفون الوساطة وأهل السنّة يثبتونها، والدليل على المثبت دون النافي، كما تقرّر في موضعه، إلا أن يرتكبوا خرق الإجماع بإنكار إمامته مطلقاً، فحينئذ يجب على الشيعة إقامة الدليل، والله الهادي إلى سواء السبيل؛^{٢٣٠}

اما آنچه او درباره عدم دلالت آیه مودّت بر خلافت علی علیه السّلام ذکر کرده جهالت صرف و یا تجاهل محض است؛ زیرا دلالت آیه (مودّت) بر وجوب مودّت علی علیه السّلام ظاهر است. بدان روی که خدای تعالی اجر رسالتی که ثواب ابدی را برای مکلف در پی دارد را مودّت به ذوی القربی قرار داده است و با این وجوب مودّت، عصمت آن ها نیز ثابت می شود و با سر زدن خطا از ایشان ترك مودتشان واجب می گردد. بر اساس این قول خدای تعالی که فرمود: (لَا تَجِدُ قَوْمًا

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ (و به اتفاق، [در میان خلفاء]

غیر از علی علیه السلام معصومی نیست، پس متعین می شود که او امام باشد.

ابن حجر در باب یازدهم از کتاب **صواعق**، به نقل از شافعی شعری - در وجوب مودت اهل بیت

علیهم السلام - آورده است که:

ای اهل بیت پیامبر خدا دوستی شما

از جانب خدا در قرآنی که نازل کرده واجب است

برای عظمت قدر شما همین کفایت می کند که هرکس در نمازش بر شما صلوات نفرستد، نمازش

مقبول پیشگاه الهی نخواهد بود

افزون بر آنکه اقامه دلیل بر امامت علی علیه السلام از سوی شیعه بر اهل تسنن ضرورت نداشته و

تبرعی است؛ زیرا سنیان نیز با شیعه بر امامت علی علیه السلام پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

اتفاق نظر دارند؛ اما در نهایت شیعیان واسطه (و فاصله) در جانشینی پیامبر را نفی می کنند [و

علی علیه السلام را خلیفه و امام بلافصل می دانند] اما سنیان واسطه را ثابت می شمارند و

چنان که در محل خود ثابت شده است، ارائه دلیل برعهده مثبت است نه منکر، مگر اینکه با

انکار امامت علی علیه السلام به صورت مطلق مرتکب خرق اجماع گردند که در این هنگام اقامه

دلیل بر شیعه واجب می گردد و خداوند هدایت کننده به راه راست است.

مرحوم مظفر رحمه الله نیز در پاسخ به ابن روزبهان می نویسد:

فیتعین أن يكون المراد بالآية: الأربعة الأطهار، وهي تدلّ على أفضليتهم وعصمتهم، وأنهم

صفوة الله سبحانه، إذ لو لم يكونوا كذلك، لم تجب مودّتهم دون غيرهم، ولم تكن مودّتهم

بتلك المنزلة التي ما مثلها منزلة، لكونها أجراً للتبليغ والرسالة الذي لا أجر ولا حقّ يشبهه.

ولذا لم يجعل الله المودّة لأقارب نوح وهود أجراً لتبليغهما، بل قال لنوح: (وَيَا قَوْمِ

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَإِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ) ^{۲۳۱} وقال لهود: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَمْ فَلَا تَعْقِلُونَ) ^{۲۳۲}.

فتنحصر الإمامة بقربي رسول الله صلی الله علیه وآله، إذ لا تصحّ إمامة المفصول مع وجود

الفاضل، لا سيّما بهذا الفضل الباهر.

۲۳۱. سوره هود، آیه ۲۹.

۲۳۲. همان، آیه ۵۱.

مضافاً إلى ما ذكره المصنّف رحمه الله من أنّ وجوب المودّة مطلقاً يستلزم وجوب الطاعة مطلقاً؛ ضرورة أن العصيان ينافي الودّ المطلق، ووجوب الطاعة مطلقاً يستلزم العصمة التي هي شرط الإمامة، ولا معصوم غيرهم بالإجماع، فتتخصّر الإمامة بهم، ولاسيّما مع وجوب طاعتهم على جميع الأُمّة.

وقد فهم دلالة الآية على الإمامة الصحابة، ولذا اتّهم النبيّ صلى الله عليه وآله بعضهم فقالوا: «ما يريد إلا أن يحثنا على قرابته بعده»، كما سمعته في بعض الروايات السابقة.

وكُلّ ذي فهم يعرفها من الآية الشريفة، إلا أنّ القوم أبوا أن يقرّوا بالحقّ ويؤدّوا أجر الرسالة، فإذا صدرت من أحدهم كلمة طيبة لم تدعه العصبية حتّى يناقضها؛^{۳۳۳}

پس متعین شد که مراد [از قرّی] در آیه، این چهار ذات پاکند و آن بر عصمت و افضلیت ایشان و اینکه آنان برگزیده خدایند دلالت دارد؛ زیرا اگر آنان برتر از دیگران، معصوم و برگزیده خدا نباشند، فقط مودّت آنان واجب نمی شد؛ زیرا آن [مودّت] اجر تبلیغ رسالتی است که اجر و حقی مشابه آن وجود ندارد؛ از این رو خداوند مودّت نزدیکان نوح و هود را اجر تبلیغ ایشان قرار نداد، بلکه به نوح فرمود:

(وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ) و به هود فرمود: (يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَ فَلَا تَعْقِلُونَ).

پس امامت به نزدیکان پیامبر خدا صلى الله عليه وآله منحصر است؛ چراکه با وجود فاضل، امامت مفضول صحیح نیست؛ بهویژه فاضلی که چنین فضل آشکار و سودمندی دارد. علاوه بر آنچه مصنف (مرحوم علامه حلی) ذکر کرده است که وجوب مودّت به صورت مطلق مستلزم وجوب اطاعت مطلق است، به ضرورت عصیان نیز با مودّت مطلق نیز منافات دارد و وجوب اطاعت مطلق مستلزم عصمت است که همان شرط امامت است، و به اجماع مسلمانان معصومی غیر ایشان نیست؛ از این رو امامت به ایشان منحصر شده است، بهویژه با وجوب اطاعت از آنان بر تمامی امت.

و به تحقیق، اصحاب نیز دلالت آیه بر امامت را فهمیده بودند؛ به همین روی برخی از آنان پیامبر صلى الله عليه وآله را متهم ساخته و می گفتند: [پیامبر] قصدی ندارد جز اینکه ما را پس از خود تابع خویشاوندانش کند! چنان که از برخی روایات پیشین شنیدی و هر صاحب فهمی آن را

از آیه می فهمد؛ جز اینکه قوم از اقرار به حق و ادای اجر رسالت ابا دارند. پس چون یکی از

ایشان کلام پاکیزه ای گوید، تعصب وی را رها نمی کند تا آن کلام را نقض کند!

در پایان دلالت حدیث لازم است به تفسیر قسمت پایانی آیه؛ یعنی تفسیر (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) نیز اشاره نمود. تفسیر این قسمت از آیه را می توان در کلام اهل بیت علیهم السلام؛ از جمله در خطبه امام حسن مجتبی علیه السلام مشاهده نمود. همچنین در تفاسیر متعدد دیگری از تفاسیر اهل سنت، به این مطلب پرداخته شده که ما به قدر ضرورت به برخی از آن ها اشاره می کنیم.

قرطبی می نویسد:

قوله تعالى (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً) أي: يكتسب، وأصل القرف، الكسب ...، وقال ابن عباس: (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً)، قال: المودّة لآل محمد صلى الله عليه وآله، (نَزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا)؛ أي نضاعف له الحسنه بعشر فصاعداً (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ). قال قتادة: غفور للذنوب، شكور للحسنات. وقال السدي: غفور للذنوب آل محمد عليه السلام، شكور لحسناتهم؛^{۲۳۴}

قول خدای تعالی (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً)؛ یعنی کسب می کند و اصل «قرف» کسب است ... ابن عباس گوید: مراد از (وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً) مودّت آل محمد صلی الله علیه وآله است. (نَزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا)؛ یعنی نیکی او را تا ده برابر مضاعف می کنیم، آنگاه بالا می رود. (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ) قتاده گوید: آمرزنده گناهان و شکرگزار نیکی ها. و سدی گوید: آمرزنده گناهان آل محمد علیهم السلام و شکرگزار نیکی های ایشان.

ابوحیان نیز می نویسد:

وعن ابن عباس والسدي: أنّها المودّة في آل رسول الله صلى الله عليه وآله ...، وقال السدي: غفور للذنوب آل محمد عليه السلام، شكور لحسناتهم؛^{۲۳۵}

از ابن عباس و سدی نقل شده است که آن [اقتراف حسنه] مودّت نسبت به آل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است ... سدی گوید: آمرزنده گناهان آل محمد و شکرگزار حسنات ایشان است.

۲۳۴. تفسیر القرطبی: ۱۶ / ۲۴.

۲۳۵. تفسیر البحر المحیط: ۷ / ۴۹۴.

آلوسی نیز در *روح المعانی* همین اقوال را مطرح کرده است.^{۲۳۶}

بنابراین با توجه به تحقیقی که صورت گرفت، یکی از آیاتی که از باب افضلیت، امامت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را اثبات می کند، آیه شریف «مودت» است و همین موجب برتری این بزرگواران بر دیگر مدعیان، در استحقاق امامت و خلافت پس از امیرالمؤمنین علیه السلام است.

بررسی روایات

۱- حدیث «سیادت» اهل بهشت

حدیث مشهور به سیادت، بیشتر با احادیثی شناخته می شود که حضرات حسنین علیهما السلام را سرور جوانان بهشت معرفی می نماید. اما سیادت امام حسن مجتبی علیه السلام با تعبیر دیگری نیز در روایت وارد شده است؛ از این رو ما ابتدا قرائت مشهور حدیث سیادت را مطرح می نمائیم و سپس به قرائت های دیگر آن نیز می پردازیم.

حدیث سیادت از احادیث مشهور و معروف است تا آنجا که ابن عساکر در معرفی امام حسن مجتبی علیه السلام می نویسد:

الحسن بن علي بن أبي طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصي، أبومحمد

الهاشمي، سبط رسول الله صلى الله عليه وسلم وريحانته وأحد سيدي شباب أهل الجنة؛^{۲۳۷}

حسن بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی ابومحمد هاشمی، سبط و ریحانه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و یکی از دو جوان اهل بهشت است.

مزی نیز در کتاب *تهذیب الکمال* می نویسد:

الحسن بن علي بن أبي طالب القرشي الهاشمي، أبومحمد المدني، سبط رسول الله

صلى الله عليه وسلم وريحانته من الدنيا، وأحد سيدي شباب أهل الجنة؛^{۲۳۸}

حسن بن علی بن ابی طالب قرشی هاشمی، ابومحمد مدنی، سبط پیامبر خدا و ریحانه آن حضرت در دنیا و یکی از دو جوان اهل بهشت است.

ابن حجر نیز می نویسد:

۲۳۶. تفسیر آلوسی: ۲۵ / ۳۳.

۲۳۷. تاریخ مدینه دمشق: ۱۳ / ۱۶۳.

۲۳۸. تهذیب الکمال: ۶ / ۲۲۰.

الحسن بن علي بن أبي طالب الهاشمي سبط رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم وريحانته من الدنيا وأحد سيدي شباب أهل الجنة؛^{٢٣٩}

حسن بن علي بن أبي طالب هاشمی، سبط پیامبر خدا و ریحانه آن حضرت در دنیا و یکی از دو جوان اهل بهشت است.

تعبیر فوق بیانگر است که فضیلت سرور جوانان اهل بهشت بودن، آن قدر مسلم و مشهور است که اساساً حضرت امام حسن و حضرت اباعبدالله الحسین علیهما السلام، با تعبیر «سیدی شباب اهل الجنة» بهتر معرفی می شوند.

فضیلت یادشده آن قدر مهم و مشهور بوده که امیرالمؤمنین علیه السلام در روز شورای شش نفره، هنگامی که در مقام بیان فضائل خویش بود، فرمود:

قال نشدتکم بالله! هل فیکم أحد له ابنان مثل ابني الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة، ما خلا النبيين غيري؟ قالوا: اللهم لا؛^{٢٤٠}

شما را به خداوند سوگند می دهم که آیا در میان شما کسی غیر از من وجود دارد که دو فرزند مانند حسن و حسین داشته باشد که به استثناء انبیاء، سرور تمام جوانان اهل بهشت باشند؟ همه در پاسخ عرضه داشتند: به خدا سوگند خیر.

در نقل دیگری وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قال أفيكم أحد له مثل سبطي الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة؟ قالوا: اللهم لا؛^{٢٤١}

آیا در میان شما به غیر از من کسی وجود دارد که فرزندانمان مانند حسن و حسین داشته باشد که سرور جوانان اهل بهشت باشند؟ همه در پاسخ عرضه داشتند: به خدا سوگند خیر.

فقره یادشده تنها قسمتی از حدیث مناشده است که بحث آن را پیش از این، در مقام بررسی سقیفه مطرح نمودیم.

ابوالفرج اصفهانی نیز در ضمن بیان ماجرای، می نویسد:

فقال عليّ: سمعت عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله صَلَّى الله عليه وسلّم يقول: «إنّ

الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة»؛^{٢٤٢}

٢٣٩. تهذيب التهذيب: ٢ / ٢٥٦ / ش ٥٢٨.

٢٤٠. تاريخ مدينة دمشق: ٤٢ / ٤٣٣.

٢٤١. كنز العمال: ٥ / ٧٢٥.

٢٤٢. الأغاني: ١٧ / ١٤١.

علی فرمود: از عمر بن خطاب شنیدم که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیده بود که آن حضرت فرمود: «همانا حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند».

محبّ الدین طبری نیز به سند خود به نقل از انس بن مالک روایت کرده است که گفت: **صعد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم المنبر فذكر قولاً كثيراً، ثمّ قال: «أین علی بن ابي طالب؟».** فوثب إليه فقال: ها أنا ذا يا رسول الله، فضمّه إلى صدره وقبّل بين عينيه، وقال بأعلى صوته: «معاشر المسلمين، هذا أخي وابن عمّي وختني، هذا لحمي ودمي وشعري، هذا أبوالسبطين الحسن والحسين سيّدي شباب أهل الجنة، هذا مفرّج الكرب عني، هذا أسد الله وسيفه في أرضه على أعدائه، على مبغضه لعنة الله ولعنة اللّاعنين، والله منه بريء وأنا منه بريء، فمن أحبّ أن يبرأ من الله ومنيّ فليبرأ من عليّ، وليبلغ الشاهد الغائب ثمّ قال: «إجلس يا علي، قد عرف الله لك ذلك»؛^{۲۴۳}

انس بن مالک می گوید: پیامبر خدا بر فراز منبر رفت و سخنان بسیاری ایراد فرمود؛ آنگاه فرمود: «علی بن ابی طالب کجاست؟». علی خود را نمایان ساخت و عرضه داشت: در خدمت شما هستم ای پیامبر خدا. پیامبر خدا، علی را در آغوش کشید و میان دو چشم او را بوسید و با صدای بلند فرمود: «ای مسلمانان، این مرد برادر و پسر عموی من است و گوشت و خون او از من است. او پدر حسن و حسین است که سرور جوانان اهل بهشت هستند. او غم را از من می زداید و شیر خداوند و شمشیر خدا در مقابل دشمنانش در زمین است. همانا بر دشمن او نفرین خدا و نفرین نفرین کنندگان باد. من از دشمنانش بیزارم و خداوند نیز بیزار است؛ پس هرکس مایل است که خدا و رسولش از او برائت جویند، از علی برائت بجوید. برعهده حاضران در این مجلس است که گفتار من را به غائبان ابلاغ نمایند». سپس فرمود: «بنشین ای علی، همانا خداوند تو را این گونه معرفی نموده است».

خوارزمی نیز به سند خود می نویسد:

عن علي بن أبي طالب عليه السلام عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم أنّه قال: «يا عليّ، إنك قد أعطيت ثلاثاً. قلت: فداك أبي وأمي يا رسول الله، وما أعطيت؟ قال: لقد أعطيت صهراً مثلي، وأعطيت مثل زوجتك فاطمة الزّهراء، وأعطيت مثل ولدك الحسن والحسين»؛^{۲۴۴}

۲۴۳. ذخائر العقبی: ۸۲.

۲۴۴. المناقب: ۲۹۴ / ح ۲۸۵.

علی بن ابی طالب علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرد که آن حضرت فرمود: «ای علی، تو به سه خصلت مفتخر هستی». امیرالمؤمنین عرضه داشت: پدر و مادرم فدای شما، کدام خصلت ها؟ پیامبر خدا فرمود: «خداوند پدر زنی مانند من به تو مرحمت کرده و همسری مانند زهرا و فرزندانمانند حسن و حسین به تو اعطا شده است».

بنابراین حضرت امام حسن و حضرت اباعبدالله الحسین علیهما السلام، از چنان مقامی برخوردارند که حتی مایه فضیلت و مباحات امیرالمؤمنین علیه السلام است. بنابراین یکی از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که پدر حسنین اند و از سویی دیگر، دو سید و آقای بهشتیان نیز افضل امت رسول الله هستند و شایسته امامت و خلافت پس از امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. اما اصل حدیث سیادت را بزرگان عامه نقل کرده اند و ما تنها به برخی از نقل های مشهور اکتفا می نماییم.

حدیث یکم:

احمد بن حنبل در کتاب *مسند* می نویسد:

حدثنا عبدالله، حدثني أبي، ثنا محمد بن عبدالله الزبيري، ثنا يزيد بن مردأبة، قال: حدثنا ابن أبي نعيم، عن أبي سعيد الخدري، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة؛^{٢٤٥}

احمد بن حنبل به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «حسن و حسین، سرور جوانان بهشت هستند».

حدیث دوم:

ابن ماجه در کتاب *سنن* آورده است:

حدثنا محمد بن موسى الواسطي، ثنا المعلى بن عبدالرحمن، ثنا ابن أبي ذئب، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة، وأبوهما خير منهما»؛^{٢٤٦}

٢٤٥. مسند أحمد: ٣ / ٣.

٢٤٦. سنن ابن ماجه: ١ / ٤٤.

محمد بن عیسی واسطی به سند خود از عبدالله بن عمر، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند و پدر آن دو از آنان بهتر است».

حدیث سوم:

ترمذی نیز در کتاب سنن می نویسد:

حدثنا محمود بن غیلان، أخبرنا أبوداود الحفري، عن سفیان، عن یزید بن أبی زیاد، عن ابن أبی نعم، عن أبی سعید، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»؛^{۲۴۷}

محمود بن غیلان به سند خود از ابوسعید، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت می باشند».

حدیث چهارم:

نسائی در کتاب فضائل الصحابه می نویسد:

أخبرنا محمد بن آدم بن سليمان، عن مروان، عن الحكم - وهو ابن أبي نعيم بن عبدالرحمن - عن أبيه، عن أبي سعید، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلّم: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»؛^{۲۴۸}

محمد بن آدم بن سلیمان به سند خود از ابوسعید، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده که آن حضرت فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند».

حدیث پنجم:

حاکم نیز در کتاب مستدرک خود می نویسد:

حدثنا أبوالعباس محمد بن يعقوب، ثنا الحسن بن علي بن عفان، ثنا عبدالحميد بن عبدالرحمن الحماني، ثنا الحكم بن عبدالرحمن بن أبي نعم، عن أبيه، عن أبي سعید الخدري رضي الله عنه، عن النبي صلی الله علیه وآله أنه قال: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة إلا ابني الخالة».

هذا حدیث قد صحّ من أوجه كثيرة، وأنا أتعجب أنّهما لم يخرجاه؛^{۲۴۹}

۲۴۷. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۱ / ح ۳۸۵۶.

۲۴۸. فضائل الصحابة: ۲۰.

۲۴۹. المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۶۶ - ۱۶۷.

ابوالعباس محمد بن یعقوب به سند خود از ابوسعید خدری، از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند». این حدیث از جهات بسیاری صحیح است و در شگفتی که چرا شیخین آن را نقل نکرده اند! روشن بودن حدیث یادشده آن قدر مسلم است که حاکم از عدم نقل بخاری و مسلم شگفت زده شده و آن با این کار، دو را ملامت کرده است.

حاکم نیشابوری در حدیثی دیگر، به نقل روایت پرداخته است و به تصحیح آن مبادرت ورزیده است.^{۲۵۰}

حدیث ششم:

هیثمی در کتاب *مجمع الزوائد* آورده است:

وعن أبي أيوب الأنصاري، قال، قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاطمة: «نبينا خير الأنبياء وهو أبوك، وشهيدنا خير الشهداء وهو عمّ أبيك حمزة، ومنا من له جناحان يطير بهما في الجنة حيث شاء وهو ابن عمّ أبيك جعفر، ومنا سبطا هذه الأمة الحسن والحسين وهما ابناك، ومنا المهدي»؛^{۲۵۱}

از ابویوب انصاری نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به فاطمه سلام الله علیها فرمود: «پیامبر ما بهترین پیامبر است، درحالی که پدر تو است و شهید ما حمزه است، درحالی که بهترین شهید است و عموی پدر تو است. همچنین از ماست کسی که با دو بال در بهشت پرواز می کند [اشاره به حضرت جعفر بن ابی طالب]، درحالی که او پسر عموی پدر تو است و از ماست. دو سبط این امت که حسن و حسین هستند و آنان فرزندان تو می باشند، و مهدی نیز از ماست».

حدیث هفتم:

ابن ابی شیبّه نیز در کتاب *مصنّف* می نویسد:

حدثنا زيد بن حباب، عن إسرائيل، عن ميسرة النهدي، عن النعمان بن عمرو، عن زر بن حبيش، عن حذيفة قال: أتيت النبي صلى الله عليه وسلم، فصليت معه المغرب ثم قام يصلي

۲۵۰. ر.ك: همان: ۳ / ۱۶۷.

۲۵۱. مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۶.

حَتَّى صَلَّى الْعِشَاءَ، ثُمَّ خَرَجَ فَاتَّبَعْتَهُ، فَقَالَ: «مَلِكٌ عَرَضَ لِي اسْتِأْذَنَ رَبَّهُ أَنْ يَسْلِمَ عَلَيَّ وَيُبَشِّرَنِي أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ سَيَدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛^{۲۵۲}

زید بن حباب به سند خود از حذیفه نقل می کند که گفت: بر پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارِد شدم و نماز مغرب را با آن حضرت به جا آوردم؛ آنگاه همراه آن حضرت خارج شدم. پس از آن پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارِد شد: «مَلِكِي بَرَّ مِنْ وَارِدٍ شَدَّ، دِرْحَالِي كَمَا مِنْ وَارِدٍ كَمَا مِنْ وَارِدٍ»^{۲۵۲} تا بر من سلام نماید و مرا بشارت دهد به اینکه حسن و حسین سرور جوانان بهشتی هستند.

حقیقت آن است که حدیث سیادت با طرق بسیار زیادی به دست داده شده و جمع آوری تمامی این روایات، از حوصله این نوشتار خارج است؛ از این رو به همین مقدار از نقل اکتفا می نمایم و از آنجا که دلالت این حدیث بسیار روشن است و خدشه ای در آن نیست، ضرورتی ندارد تا از دلالت حدیث یادشده، بحث نمایم. به صورت اجمالی گفته می شود که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارِد شد و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را سرور جوانان اهل بهشت معرفی نموده و چنین فضیلت بزرگی تنها به دو فرزند پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارِد شد؛ به همین روی حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام از بقیه افراد امت برتر و به حکم قاعده قبح تقدم مفضول بر فاضل، کسی سزاوار پیشی گرفتن بر آنان نیست.

۲- حدیث «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ...»

پس از بیان حدیث سیادت، سزاوار است تا به حدیث دیگری نیز اشاره شود که در آن از واژه «سَيِّدٌ» استفاده شده است. هرچند که باید این حدیث نیز به عنوان دلیل مستقلی مورد اشاره قرار بگیرد؛ اما به دلیل اشتراکی که با حدیث سیادت در مناط و نتیجه گیری دارد؛ از این رو این حدیث را در تتمه حدیث سیادت نقل می نمایم.

ابوداؤد سجستانی در کتاب سنن خود می نویسد:

قال أبو داود: حدثت عن هارون بن المغيرة، قال: ثنا عمرو بن أبي قيس، عن شعيب بن خالد، عن أبي إسحاق، قال: قال علي رضي الله عنه ونظر إلى ابنة الحسن فقال: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، كَمَا سَمَّاهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَسَيُخْرَجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يَسْمَى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يَشْبَهُهُ فِي الْخَلْقِ، وَلَا يَشْبَهُهُ فِي الْخَلْقِ»؛^{۲۵۳}

۲۵۲. المصنّف: ۷ / ۵۱۲.

۲۵۳. سنن أبي داود: ۲ / ۳۱۸ / ح ۴۲۹۰.

ابوداود به سند خود از ابواسحاق نقل می کند که گفت: علی به فرزندش حسن نگریست و فرمود: «همانا این فرزندم، سید و جلیل القدر است، همان طور که پیامبر خدا او را این گونه نامیده است و از صلب او مردی خارج می شود که در اخلاق، مانند او است؛ اما در شکل ظاهری، شبیه او نیست».

نکته ای در حدیث جعلی سیادت شیخین

از آنجا که حدیث «الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة» قابل مناقشه نیست، عدّه ای از نواصب اقدام به جعل حدیثی با مضمون حدیث سیادت نموده اند تا از شعاع تأثیر حدیث سیادت بکاهند. ابوالفتح کراجکی در رساله ای که در مورد اغلاط عامّه نگاشته، می نویسد:

ومن عجیب کذبهم: دعواهم أنّ رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قال: «أبو بكر وعمر سيدا كهول أهل الجنة!» هذا مع المشهور عنه صَلَّى الله عليه وآله: أنّ «أهل الجنة شباب كلهم، فإنه لا يدخلها العجوز»، وإيّاها افتعلوا هذا الخبر ليعارضوا به قول النبي صَلَّى الله عليه وآله: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»؛^{٢٥٤}

و از دروغ های عجیب آنان آن است که به پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله نسبت داده اند که فرمود: «ابوبکر و عمر، سرور پیرمردان بهشت هستند!» درحالی که از پیامبر خدا به صورت مشهور روایت شده که فرمود: «تمام اهل بهشت، جوان می باشند و پیرمردان جایی در بهشت ندارند». حدیث یادشده جعل شده تا در مقابل حدیث: «حسن و حسین سرور جوانان بهشت هستند، قرار گیرد».

حدیث تحریف شده سیادت شیخین، به طرق ذیل روایت گردیده است:

١ . سند یکم ترمذی:

حدثنا الحسن بن الصباح البزار، حدثنا محمد بن كثير العبدی، عن الأوزاعي، عن قتادة، عن أنس، قال: قال رسول الله ...^{٢٥٥}

٢ . سند دوم ترمذی:

حدثنا عليّ بن حجر، أخبرنا الوليد بن محمد الموقري، عن الزهري، عن عليّ بن الحسين، عن عليّ بن أبي طالب ...^{٢٥٦}

٢٥٤. التعجب: ١٣٨.

٢٥٥. سنن الترمذی: ٥ / ٢٧٢ / ح ٣٧٤٦.

۳ . سند سوم ترمذی:

حدثنا يعقوب بن إبراهيم الدورقي، حدثنا سفيان بن عيينة، قال: ذكر داود، عن الشعبي،
عن الحارث، عن عليّ ... ^{۲۵۷}

۴ . سند ابن ماجه:

حدثنا هشام بن عمار، ثنا سفيان، عن الحسن بن عمارة، عن فراس، عن الشعبي، عن
الحارث، عن عليّ ... ^{۲۵۸}

۵ . سند دوم ابن ماجه:

حدثنا أبو شعيب صالح بن الهيثم الواسطي، ثنا عبد القدوس بن بكر ابن خنيس، ثنا
مالك بن مغول، عن عون بن أبي جحيفة، عن أبيه ... ^{۲۵۹}

۶ . سند عبدالله بن احمد بن حنبل در زوائد كتاب مسند:

حدثني وهب بن بقية الواسطي، ثنا عمر بن يونس - يعني اليمامي -، عن عبدالله بن
عمر اليمامي، عن الحسن بن زيد بن الحسن، حدثني أبي، عن أبيه، عن عليّ
رضي الله عنه ... ^{۲۶۰}

در تمام اسناد یادشده، حدیث سیادت شیخین از انس بن مالک، امیرالمؤمنین و ابوجحیفه
روایت شده است.

اشکال نخست و مهمی که به حدیث یادشده وارد است، آن است که بخاری و مسلم و
بسیاری از محدثان نام دار اهل سنت از نقل حدیث سیادت شیخین اجتناب نموده اند؛ درحالی که
عامه، عدم نقل بخاری و مسلم را قدح بر حدیث تلقی می نمایند.

همچنین احمد بن حنبل نیز در کتاب مسند، از نقل حدیث یادشده خودداری ورزیده و پس
از او، فرزندش این حدیث را در قسمت زوائد مسند اضافه نموده است؛ از این رو احمد نیز با نقل
حدیث مذکور موافق نبوده است. بنابراین با قطع نظر از اشکال یادشده، اینک به بررسی سند

۲۵۶. همان: ۵ / ۲۷۲ / ج ۳۷۴۵.

۲۵۷. همان: ۵ / ۲۷۲ / ج ۳۷۴۷.

۲۵۸. سنن ابن ماجه: ۱ / ۳۶ / ج ۹۵.

۲۵۹. همان: ۱ / ۳۸ / ج ۱۰۰.

۲۶۰. مسند احمد: ۱ / ۸۰.

حدیث یادشده می پردازیم تا آشکار شود که این حدیث، حتّی با يك سند قابل اعتنا نیز روایت نشده است.

۱. بررسی سند حدیث منسوب به امیرالمؤمنین

روایت منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام به دو طریق از ترمذی، و يك طریق از عبدالله بن احمد نقل گردیده است. ترمذی در موردِ سند روایتش می نویسد:

هذا حدیث غریب من هذا الوجه. والولید بن محمّد الموقری یضعّف فی

الحدیث، ولم یسمع علیّ بن الحسین من علی بن أبی طالب؛^{۳۶۱}

این حدیث با این کیفیتی که نقل شده، غریب است؛ زیرا در سندش ولید بن محمّد موقری قرار دارد و او دارای دو اشکال است: نخست تضعیف شده است و دوم علی بن حسین علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام حدیثی نشنیده است.

بنابراین موقری علاوه بر ضعفی که دارد، مرتکب تدلیس شده و حدیثی را که امام سجّاد علیه السلام به صورت مستقیم از امیرالمؤمنین علیه السلام نشنیده است، به ایشان نسبت داده است.

ابن حجر نیز در موردِ موقری می نویسد:

وقال ابن المدینی: ضعیف لا یکتب حدیثه. وقال الجوزجانی: کان غیر ثقة، یروی عن الزهري عدّة أحادیث لیس لها أصول. وقال أبوزرعة الرازي: لین الحدیث. وقال أبوحاتم: ضعیف الحدیث. وقال النسائی: لیس بثقة، منکر الحدیث. وقال ابن خزيمة: لا یحتجّ به. وقال ابن حبان: روی عن الزهري أشياء موضوعة. بل قال ابن معین - فی روایة عنه - : کذاب؛^{۳۶۲}

ابن مدینی می گوید: او ضعیف است و احادیثش قابل اعتنا نیست. جوزجانی می گوید: او غیر ثقة است و تعدادی از احادیث بی اساس را از زهری نقل کرده است. ابوزرعه می گوید: احادیثش سست است. ابوحاتم می گوید: او ضعیف الحدیث است. نسائی می گوید: او ثقة نیست و احادیثش منکر است.

۳۶۱. سنن الترمذی: ۵ / ۶۱۱. (تحقیق: احمد محمّد شاکر و دیگران، احیاء التراث العربی).

۳۶۲. تهذیب التهذیب: ۱۱ / ۱۳۲ / ش ۲۵۱.

بنابراین سند یادشده قابل اعتنا نیست و همین اشکال، برای اسقاط آن کفایت می کند. در سند دیگر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، حارث بن عبدالله اعور وجود دارد. ابن حجر در شرح حال اعور می نویسد:

أبوزرعة: لا يحتج بحديثه. أبوحاتم: ليس بقوي، ولا ممن يحتج بحديثه. النسائي: ليس بالقوي. الدارقطني: ضعيف. ابن عدي: عامة ما يرويه غير محفوظ؛ بل وصفه غير واحد منهم بالكذب؛^{۲۶۳}

ابوزرعه می گوید: به حدیث او استناد نمی شود. ابوحاتم گوید: او قوی نبوده و حدیثش قابل استناد نیست. نسائی گوید: او قوی نیست. دارقطنی نیز گوید: او ضعیف است. ابن عدی گوید: غالب منقولات او از روی حفظ نیست؛ بلکه برخی او را به کذب متهم نموده اند.

یکی دیگر از افراد سند منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، حسن بن عماره است. ابن حجر در مورد او می نویسد:

قال الطيالسي: قال شعبة: أنت جرير بن حازم فقل له: لا يحل لك أن تروي عن الحسن بن عمارة، فإنه يكذب ... وقال ابن المبارك: جرحه عندي شعبة وسفيان، فبقولهما تركت حديثه. وقال أبو بكر المروزي عن أحمد: متروك الحديث. وقال عبدالله بن المديني عن أبيه: كان يضع. وقال أبو حاتم، ومسلم، والنسائي، والدارقطني: متروك الحديث. وقال الساجي: ضعيف متروك، أجمع أهل الحديث على ترك حديثه. وقال الجوزجاني: ساقط. وقال ابن المبارك، عن ابن عيينة: كنت إذا سمعت الحسن بن عمارة يحدث عن الزهري، جعلت إصبعي في أذني ... وقال ابن سعد: كان ضعيفاً في الحديث ... وقال السهيلي: ضعيف بإجماع منهم؛^{۲۶۴}

طیالسی می گوید: شعبه به جریر بن حازم گفت: برای تو جایز نیست تا از حسن بن عماره حدیث نقل نمایی؛ زیرا او دروغ گو است. ابن مبارک می گوید: شعبه و سفیان، او را نزد من مذمت کردند و من با پذیرش سخن آنان، احادیثش را ترك کردم. ابوبکر مروزی از احمد نقل کرده است که گفت: احادیث او متروک است. عبدالله بن مدینی از پدرش نقل کرده که گفت: او جعل حدیث می کند. ابوحاتم، مسلم، نسائی و دارقطنی می گویند: او متروک الحدیث است. ساجی

۲۶۳. تهذيب التهذيب: ۲ / ۱۲۶ - ۱۲۷ / ۱۲۷ / ش ۲۴۸.

۲۶۴. تهذيب التهذيب: ۲ / ۱۶۴.

می گوید: او ضعیف بوده و متروک الحدیث است و اهل حدیث بر ترك احادیث او اجماع دارند. جوزجانی می گوید: او ساقط است [قابل اعتنا نیست]. ابن مبارک، از ابن عیینه نقل می کند که گفت: هنگامی که روایت حسن بن عماره از زهری را می شنوم، انگشتم را در گوشم قرار می دهم ... ابن سعد می گوید: او در نقل حدیث ضعیف است ... سهیلی می گوید: اجماع بر ضعف وی شکل گرفته است.

یکی دیگر از روات، حسن بن زید است. ابن حجر درباره او می نویسد:

قال ابن معین: ضعیف. وقال ابن عدی: أحادیثه عن أبيه أنكر مما روی عن عكرمة؛^{۳۶۵}

ابن معین می گوید: او ضعیف است. ابن عدی می گوید: احادیث او از پدرش، از احادیث او از عکرمة ناشناخته تر است.

بنابراین در سند حدیث منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام، افراد غیر موثق و کذاب وجود دارند که اعتبار حدیث را مخدوش می نمایند.

۲. بررسی سند منسوب به انس بن مالک

در بررسی سند مالک بن انس باید گفت که ابتدا شخص انس بن مالک محل مناقشه است و ما در بحث حدیث طیر مشوی، به طور مبسوط از عدم وثاقت انس بن مالک سخن گفتیم و از آنجا که انس بن مالک از وثاقت برخوردار نیست؛ از این رو نیاز به بررسی افراد دیگر سند نخواهد بود.

۳. بررسی سند منسوب به ابوجحیفه

در سند ابوجحیفه، فردی به نام عبدالقدّوس بن بکر بن خنیس وجود دارد. ابن حجر درباره او می نویسد:

ذكر محمود بن غيلان، عن أحمد، وابن معين، وأبي خيثمة أنهم ضربوا على حديثه؛^{۳۶۶}

محمود بن غیلان از احمد، ابن معین و ابوخیثمه نقل کرده که آنان، احادیث عبدالقدوس را قابل اعتنا ندانسته اند.

با توجه به وجود افراد یادشده در سند حدیث سیادت شیخین، قطع حاصل می شود که این حدیث از طریق درستی به ما نرسیده و قابل اعتنا نیست. علاوه بر اینکه

۳۶۵. همان: ۲ / ۲۴۴ / ش ۵۰۶.

۳۶۶. همان: ۹ / ۳۸۰ / ۷۰۱.

نگارنده، در مورد برخی از افراد سندهای مذکور مانند قتاده و شعبی، پیش از این سخن گفته و عدم اعتبار آن را اثبات نموده است؛ به همین روی در این مقام از تکرار مباحث پیشین خودداری نمودیم و غرض تنها اشاره به واهی بودن سند حدیث سیادت شیخین بود.

۴ . محبت عمیق پیامبر خدا به حسنین

از دیگر روایات افضلیت حسنین علیهما السلام، محبت بسیار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دو ریحانه خویش است.

نسائی در کتاب *فضائل الصحابه*، در همین باره می نویسد:

عن الحسن، عن بعض أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم، قال: يعني أنس بن مالك، قال: دخلت أو ربما دخلت على رسول الله صلى الله عليه وسلم والحسن والحسين يتقبلان على بطنه، ويقول: «ريحانتي من هذه الأمة»؛^{۲۶۷}

از برخی از اصحاب پیامبر خدا؛ یعنی انس بن مالک روایت شده که بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم، درحالی که حسن و حسین بر شکم آن حضرت نشسته بودند و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمود: «این دو ریحانه من در این امت هستند».

و نیز می نویسد:

أخبرنا عمرو بن منصور، قال: ثنا أبو نعيم، قال: أنا سفیان، عن أبي الجحاف، عن أبي حازم، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من أحبهما فقد أحبني ومن أبغضهما فقد أبغضني الحسن والحسين»؛^{۲۶۸}

عمرو بن منصور به سند خود از ابوهریره، از پیامبر خدا روایت کرده است که فرمود: «هرکس حسنین را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هرکس آنان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است».

شوکانی نیز می نویسد:

وعن أسامة بن زيد: أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال - وحسن وحسين علي ورقيه - : «هذان ابناي وابنا ابنتي، اللهم إني أحبهما، فأحبهما وأحب من يحبهما»؛^{۲۶۹}

۲۶۷. فضائل الصحابه: ۲۰.

۲۶۸. همان.

۲۶۹. نيل الأوطار: ۶ / ۱۳۷ - ۱۳۸.

اسامه بن زید می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درحالی که حسن و حسین همراهش بود، فرمود: «این دو فرزند من و فرزند دختر من هستند. پروردگارا، من اینان را دوست دارم، پس تو نیز اینان را دوست بدار و دوست داران آنان را نیز دوست می دارم».

ابن مغزلی می نویسد:

أخبرنا محمد بن أحمد بن عثمان، أخبرنا أحمد بن إبراهيم بن الحسن بن شاذان، حدثنا [ابن] مَنِيع، حدثنا أبوبكر بن أبي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا خَالِد بن مخلد، حدثنا موسى بن يعقوب، عن عبدالله بن أبي بكر بن زيد بن المهاجر، قال: أخبرني مُسَلِم بن أبي سهل النّبَال، قال: أخبرني حسن بن أسامة، أخبرني أسامة بن زيد، قال: طَرَقْتُ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم ذات ليلة لحاجة، فخرج وهو مُشْتَمِلٌ على شيء لم أدر ما هو؟ فلمّا فرغت

من حاجتي قلت: ما هذا الذي أنت مُشْتَمِلٌ عليه؟ فإذا هو حسن وحسين على وَرَكَيْهِ، وقال: «هذان ابناي وابنا ابنتي، اللهم إنك تعلم أنّي أُحِبُّهُمَا فَأُحِبُّهُمَا» - ثلاث مرّات - ؛^{۲۷۰}

محمد بن احمد بن عثمان به سند خود از اسامه بن زید نقل می کند که گفت: شبی برای انجام کاری به منزل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفتم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از منزل خارج شد، درحالی که چیزی زیر عبای حضرت بود و من نفهمیدم چیست؟ پس از آنکه حاجتم برآورده شد، عرضه داشتم: چه چیزی زیر عبا دارید؟ در این هنگام حسن و حسین نمایان شدند و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «این دو فرزند من و فرزند دختر من هستند. پروردگارا، تو آگاهی که من اینان را دوست می دارم؛ پس تو نیز اینان را دوست بدارد». این جمله را پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سه مرتبه تکرار نمود.

و نیز می نویسد:

أخبرنا عبدالعزيز بن أبي صابر الجَهْدِي إِذْنًا، قال: حدثنا أبويعقوب إسحاق بن إبراهيم بن هاشم الأذْرَعِيّ بدمشق، حَدَّثَنَا عبدالرحمن بن معاوية العُتَيْبِيّ بمصر، حَدَّثَنَا حُمَيْد عن مَخْلَد، قال: حدثنا النضر بن شُمَيْل، حدثنا شُعْبَةَ، عن عَدِيّ بن ثابت، قال: سمعت البراء، قال: رأيت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم واضعاً الحسن والحسين على عاتقه يقول: «اللهم إني أُحِبُّهُمَا فَأُحِبُّهُمَا»؛^{۲۷۱}

۲۷۰. مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام: ۳۰۳ / ح ۳۷۹.

۲۷۱. همان: ۳۰۴ / ح ۳۸۰.

عبدالعزیز بن ابی صابر به سند خود از براء بن عازی نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درحالی که حسن و حسین بر گردن آن حضرت سوار بودند، فرمود: «پروردگارا، من اینان را دوست می دارم و تو نیز اینان را دوست بدار».

حاکم نیشابوری در کتاب *مستدرک* می نویسد:

(أخبرني) أبوبكر إسماعيل بن محمد بن إسماعيل الفقيه بالري، ثنا أبو حاتم محمد بن إدريس، ثنا كثير بن يحيى، ثنا أبو عوانة داود بن أبي عوف، عن عبدالرحمن بن أبي زياد، أنه سمع عبدالله بن الحارث بن نوفل، يقول: ثنا أبوسعيد الخدري رضي الله تعالى عنه: أن النبي صلى الله عليه وآله دخل على فاطمة رضي الله عنها، فقال: «إني وإياك وهذا النائم؛ يعني علياً وهما؛ يعني الحسن والحسين لفي مكان واحد يوم القيامة».

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه؛^{۳۷۲}

ابوبکر اسماعیل بن محمد فقیه به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر فاطمه وارد شد و فرمود: «من و این مردی که خوابیده [اشاره به امیرالمؤمنین] و حسن و حسین روز قیامت در یک مکان هستیم».

این حدیث، صحیح الاسناد است؛ اما شیخین آن را نقل نکرده اند.

پوشیده نیست که تعبیر یادشده در روایات فوق، فضیلتی بزرگ برای امام مجتبی علیه السلام محسوب می شود؛ زیرا هم رتبه بودن با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز قیامت، دوست دانستن محبّان امام مجتبی علیه السلام و دشمن دانستن دشمنان و ریحانه نامیدن آن حضرت، فضیلتی است که برای هیچ صحابه ای غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به اثبات نرسیده است؛ و از سوی دیگر، به نص آیه قرآن دانسته می شود که محبّت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با محبّت افراد غیر معصوم تفاوت دارد و نفس محبّت آن حضرت، بهویژه اگر با خصوصیت خاصی مانند دوست دانستن دوستان شخص محبوب نیز همراه باشد، کاشف از مقام بی بدیلی خواهد بود و چنین مقامی تنها برای امام مجتبی علیه السلام ثابت شده؛ از این رو آن حضرت نسبت به دیگران، اولی به منصب خلافت خواهد بود. توضیح بیشتر در مورد استدلال به علاقه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به شخص خاص را پیش از این در بحث حدیث طیر

مشوی به طور مفصل مطرح نمودیم؛ از این رو مخاطب این سطور را به بحث طیر مشوی ارجاع می دهیم.

بررسی شبهات مربوط به امامت امام حسن مجتبی

ابن تیمیه که به غرضورزی علیه اهل بیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شهره است، در مقام انتقاد از فضائل امام مجتبی علیه السلام می نویسد:

وَأَمَّا كونهما أزهدهم في زمانهما. فهذا قول بلا دليل؛^{۲۷۳}

اما اینکه گفته شود: حسنین زاهدترین و عالم ترین مردم در زمان خودشان بودند، سخن بدون دلیلی است!

ادعای ابن تیمیه واهی است و در پاسخ او تنها به چند سند تاریخی اشاره می نماییم که زهد امام مجتبی علیه السلام را به خوبی نشان می دهد. ابونعیم اصفهانی می نویسد:

قاسم الله عز وجل ماله مرتين؛^{۲۷۴}

امام مجتبی دو مرتبه تمام اموالش را در راه خدا قسمت نمود.

زمخشری در مورد علم امام حسن مجتبی علیه السلام و حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام می نویسد:

أنه استفتی أعرابي عبدالله بن الزبير وعمرو بن عثمان، فتواكلا، فقال: اتقيا الله فيني أيتكما مسترشداً، أمواكلة في الدين! فأشارا عليه بالحسن والحسين فأفتياه؛^{۲۷۵}

مردی بیابان نشین از عبدالله بن زبیر و عمرو بن عثمان سؤالی پرسید؛ اما آنان او را به یکدیگر حواله دادند. مرد بیابان نشین به آنان گفت: از خدا بترسید من آمده ام تا سؤالی بپرسم. در این هنگام آنان، مرد بیابان نشین را به امام حسن و امام حسین علیه السلام حواله دادند و او سراغ آن حضرات رفت و آن دو بزرگوار حکمش را بیان فرمودند.

ابن شهرآشوب می نویسد:

ولقد رأيت في طريق مكة ماشياً، فما من خلق الله أحد رآه إلا نزل ومشى حتى رأيت

سعد بن ابوقاص يمشي؛^{۲۷۶}

۲۷۳. منهاج السنة: ۴ / ۴۱.

۲۷۴. حلية الأولياء: ۲ / ۳۷.

۲۷۵. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار: ۴ / ۲۳۸.

۲۷۶. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ۳ / ۱۷۴.

من آن حضرت را در راه مکه پیاده مشاهده کردم و هیچ يك از خلق خدا نبود مگر آنکه او را در حال پیاده روی مشاهده کرد و از مرکب پیاده شد و پیاده به راه افتاد تا آنجا که سعد بن ابوقاص را دیدم که به احترام آن حضرت پیاده می رفت.

ابن ابی الحدید در مورد تواضع حضرت امام مجتبی علیه السلام می نویسد که روزی حضرت بر جمعی از فقرا عبور می کرد. آنان حضرت را به طعام ناچیز خود دعوت نمودند. حضرت از مرکب پیاده شد و با آنان نشست و فرمود: خداوند متکبران را دوست نمی دارد. سپس خود، آنان را دعوت نمود و پذیرایی کرد و فرمود:

الفضل لهم لأنهم لم يجدوا غير ما اطعموني، ونحن نجد أكثر مما أطمعناهم؛^{۲۷۷}

فضیلت به آن فقیران تعلق دارد؛ زیرا آنان غیر آنچه دادند در اختیار نداشتند [و هرچه داشتند در طبق اخلاص گذاشتند] اما ما از آنچه به ایشان دادیم بیشتر داریم.

سیوطی در کتاب *تاریخ الخلفاء* می نویسد: امام حسن در مکانی نشسته بود. هنگامی که خواست برود، فقیری وارد شد و حضرت به آن مرد فقیر خوش آمد گفت و با او ملاطفت نمود و فرمود:

إنك جلست إلينا على حين قيام منا أفتأذن؛^{۲۷۸}

ای مرد، هنگامی که تو نشستی، ما عزم رفتن داشتیم. آیا اجازه رفتن به من می دهی؟

آیا بخشش تمام اموال در راه خدا و پای پیاده به حج رفتن و عبادت های بی مانند و رفتار خاضعانه با فقیران و اقشار فرودست جامعه، حاکی از شدت زهد و نهایت فضائل اخلاقی نیست؟ آیا ابن تیمیّه آسیبی از حضرت امام مجتبی علیه السلام دیده که این گونه حقائق را کتمان می نماید و سعی در محو نمودن فضائل آن حضرت دارد؟

تا بدین جا به قسمتی از ادله امامت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام اشاره شد، البته باز می توان دلایل متقنی بر اساس کتاب و سنت و عقل بر امامت آن حضرت اقامه نمود؛ اما چون بنا بر اختصار است به همین مقدار اکتفا می نماییم.

۲۷۷. شرح نهج البلاغه: ۱۱ / ۱۹۸.

۲۷۸. تاریخ الخلفاء: ۲۰۸.

امامت امام حسين عليه السلام

امامت امام حسین

برای اثبات امامت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نیاز به اقامه دلیل مستقلی نیست؛ تمام ادله ای که برای اثبات امامت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام اقامه گردید، شامل حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نیز می شود. چه اینکه آیه مباهله، آیه تطهیر، حدیث سیادت و دیگر ادله ای که بیان آن گذشت، در مورد حضرت امام حسین علیه السلام نیز صادق است. بنابراین، برای رعایت اختصار از ذکر مجدد ادله خودداری می نمائیم و مخاطب را به مطالعه قسمت ادله امامت امام حسن مجتبی علیه السلام ارجاع می دهیم.

امامت امام سجاد عليه السلام

امامت امام سجاد

در مورد اثبات امامت امام زین العابدین علی بن حسین علیه السلام باید گفت که آن حضرت به اقرار بزرگان عامه، افضل افراد زمان خویش بوده است و هنگامی که افضلیت آن حضرت به اثبات برسد، به حکم قاعده قبح تقدم مفضول بر فاضل، آن حضرت اولی به امامت است. زهری که از اعوان و انصار بنی اُمیه است، درباره حضرت امام سجاد علیه السلام می گوید:

ما رأیت أحداً كان أفقه من عليّ بن الحسين، لكنّه قليل الحديث، وكان من أفضل أهل بيته وأحسنهم طاعة؛^{۲۷۹}

من فردی فقیه تر از علی بن حسین ندیدم؛ لیکن ایشان قلیل الحدیث است و او برترین افراد اهل بیتش است و نیکوترین آنان در عبادت است.

و نیز می گوید:

لم أدرك بالمدينة أفضل منه؛^{۲۸۰}

من در مدینه برتر از او ندیدم.

یزید بن عیاض نیز به نقل از زهری می گوید:

عليّ بن حسين أعظم الناس عليّ منّة؛^{۲۸۱}

زهری می گفت: علی بن حسین در میان مردم بیشترین منّت را بر من دارد [یعنی من بیش از همه، مدیون او هستم].

یحیی بن سعید نیز در شأن حضرت گوید:

علي بن حسين أفضل هاشمي رأيتهم بالمدينة؛^{۲۸۲}

او بهترین هاشمی است که در مدینه دیدم.

۲۷۹. تذكرة الحفاظ: ۱ / ۷۵ / ش ۷۱.

۲۸۰. تهذيب الأسماء واللغات: ۱ / ۳۴۳.

۲۸۱. الطبقات الكبرى: ۵ / ۲۱۴؛ تاريخ مدينة دمشق: ۴۱ / ۳۹۸؛ البداية والنهاية: ۹ / ۱۲۶.

۲۸۲. التاريخ الكبير: ۶ / ۲۶۷ / ش ۲۳۶۴؛ تهذيب الأسماء واللغات: ۱ / ۳۴۳.

وی در جای دیگر می گوید:

سمعت عليّ بن الحسين، وكان أفضل هاشمي أدركته؛^{۲۸۳}

از علی بن حسین شنیدم، درحالی که او بهترین هاشمی بود که درک کردم.

مالك نیز در توصیف حضرت می گوید:

لم يكن في أهل البيت مثله...^{۲۸۴} ولقد أحرم عليّ بن الحسين، فلما أراد أن يلبي، قالها، فأغمي عليه وسقط من ناقته، فهُشِم. ولقد بلغني أنّه كان يصليّ في كلّ يوم وليلة ألف ركعة إلى أن مات ... وكان يسمّى زين العابدين لعبادته؛^{۲۸۵}

در میان اهل بیتش مانند ندارد. علی بن حسین احرام بست و هنگامی که تلبیه گفت، مدهوش گشت و از ناقه افتاد، به من خبر رسیده که آن حضرت در هر روز و شب هزار رکعت نماز می خواند تا زمانی که از دنیا رفت و او را به خاطر عبادت هایش، زینت عبادت کنندگان نامیدند.

حمّاد بن زید نیز می گوید:

كان أفضل هاشمي أدركته؛^{۲۸۶}

او برترین هاشمی بود که من درک نمودم.

ابوحازم اعرج نیز می گوید:

ما رأيت هاشمياً أفضل منه؛^{۲۸۷}

من هاشمی برتر از او ندیدم.

عمرو بن ثابت می گوید:

لما مات عليّ بن الحسين، وجدوا بظهره أثراً، فسألوا عنه، فقالوا: هذا ممّا كان ينقل الجرب على ظهره إلى منازل الأرامل؛^{۲۸۸}

هنگامی که علی بن حسین از دنیا رفت، در پشت آن حضرت اثر پینه هایی که بر اثر حمل شبانه آذوقه به منزل نیازمندان نقش بسته بود، ظاهر شد.

مردی به ابن مسیب گفت:

۲۸۳. البداية والنهاية: ۹ / ۱۲۲.

۲۸۴. سير أعلام النبلاء: ۴ / ۳۸۹.

۲۸۵. همان: ۴ / ۳۹۲.

۲۸۶. تهذيب الأسماء واللغات: ۱ / ۳۴۳؛ سير أعلام النبلاء: ۴ / ۳۸۹.

۲۸۷. تذكرة الحفاظ: ۱ / ۷۵ / ش ۷۱.

۲۸۸. تاريخ مدينة دمشق: ۴۱ / ۳۸۴؛ سير أعلام النبلاء: ۴ / ۳۹۳؛ تهذيب الكمال: ۲۰ / ۳۹۲ / ش ۴۰۵۰.

ما رأيت أروع من فلان، قال: هل رأيت عليّ بن الحسين؟ قال: لا، قال:

ما رأيت أروع منه؛^{٢٨٩}

من پرهیزگارتر از فلانی سراغ ندارم. ابن مسیب به آن مرد گفت: آیا علی بن حسین را دیده ای؟

آن مرد گفت: نه. ابن مسیب گفت: من پرهیزگارتر از او سراغ ندارم.

محمد بن اسحاق در توصیف حضرت امام سجاد علیه السلام می نویسد:

كان ناس من أهل المدينة يعيشون لا يدرون من أين كان معاشهم، فلما مات عليّ بن

الحسين، فقدوا ذلك الذي كانوا يؤتون بالليل؛^{٢٩٠}

تعدادی از مردم مدینه زندگی خود را می گذراندند؛ اما نمی دانستند که معاش آنان را چه کسی

تأمین می نماید، تا اینکه علی بن حسین از دنیا رفت و آن مردی که شبانه زندگی آنان را تأمین

می نمود، دیگر نیامد.

شعبة بن نعامه می گوید:

لما توفي عليّ بن الحسين، وجدوه يقوت - يعول - مائة أهل بيت بالمدينة في السر؛^{٢٩١}

هنگامی که علی بن حسین از دنیا رفت، یکصد خانواده در مدینه به سختی افتادند.

ذهبی سپس از نقل ماجرای فوق می نویسد:

قلت: لهذا كان يبخل، فإنه ينفق سرّاً ويظن أهله أنه يجمع الدراهم. وقال بعضهم: ما فقدنا

صدقة السر حتى توفي عليّ؛^{٢٩٢}

به نظر من، به همین جهت بود که آن حضرت تظاهر به بخل می نمود؛ زیرا او در خفاء انفاق

می کرد؛ اما خانواده اش می پنداشتند که درهم ها را جمع می نماید و انبار می کند. به همین

جهت برخی می گفتند: صدقه پنهانی از ما دریغ نشد، مگر هنگامی که علی بن حسین از دنیا

رفت.

حجاج بن ارطاة از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

إنّ أباه عليّ بن حسين قاسم الله ماله مرتين، وقال: إنّ الله يحبّ المؤمن المذنب التواب؛^{٢٩٣}

٢٨٩. تهذيب الكمال: ٢٠ / ٣٨٩؛ سير أعلام النبلاء: ٤ / ٣٩١.

٢٩٠. تهذيب الكمال: ٢٠ / ٣٩١؛ سير أعلام النبلاء: ٤ / ٣٩٣؛ تهذيب التهذيب: ٧ / ٢٧٠.

٢٩١. الطبقات الكبرى: ٥ / ٣٢٢.

٢٩٢. سير أعلام النبلاء: ٤ / ٣٩٤.

همانا پدرش علی بن حسین دو مرتبه تمام اموالش را در راه خدا صدقه داد. سپس فرمود: همانا خداوند، مؤمنی که گناه گار و توبه کننده است را دوست دارد.
جویریة بن اسماء گوید:

ما أكل عليّ بن الحسين بقرابته من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلّم درهماً قطّ؛^{۲۹۴}
علی بن حسین حتّی به اندازه یک درهم نیز به واسطه قرابتی که با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله داشت، استفاده نکرد [یعنی با اینکه از خانواده پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود؛ اما هیچ گاه از اسم پیامبر خدا برای کسب مناصب دنیوی استفاده نکرد].
عمرو بن دینار نیز می گوید:

دخل عليّ بن الحسين عليّ محمد بن أسامة بن زيد في مرضه، فجعل محمد يبكي، فقال: ما شأنك؟ قال: عليّ دين، قال: كم هو؟ قال: بضعة عشر ألف دينار، قال: فهي عليّ؛^{۲۹۵}
علی بن حسین علیه السلام درحالی که محمد بن اسامه بن زید مریض بود، بر وی وارد شد. در این هنگام محمد به گریه افتاد. حضرت فرمود: چه مشکلی داری؟ محمد عرضه داشت: مدیون مردم هستم. حضرت فرمود: چقدر مدیون هستی؟ عرضه داشت: ده هزار و اندی دینار. حضرت فرمود: تمامش به عهده من.

ابن عیینة از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که گفت:
إنّ عليّ بن الحسين كان يحمل الخبز بالليل على ظهره يتبع به المساكين في الظلمة، ويقول:
«إنّ الصدقة في سواد الليل تطفئ غضب الربّ»؛^{۲۹۶}
همانا علی بن حسین شب ها نان ها را به پشت می گرفت و در تاریکی به خانه مساکین می برد و می فرمود: «همانا صدقه در تاریکی شب، خشم پروردگار را فرو می کاهد».
منهال بن عمرو روایتی از حضرت علی بن حسین علیه السلام نقل کرده که حضرت به روشنی بر امامت خویش استدلال نموده است. وی می گوید:

۲۹۳. الطبقات الكبرى: ۵ / ۲۱۹.

۲۹۴. تاریخ مدینة دمشق: ۳۷۷/۴۱؛ تهذیب الکمال: ۳۸۹/۲۰؛ سیر أعلام النبلاء: ۳۹۱/۴؛ البدایة والنهاية: ۱۲۴/۹.

۲۹۵. سیر أعلام النبلاء: ۴ / ۳۹۴.

۲۹۶. همان: ۴ / ۳۹۳.

دخلت على علي بن الحسين فقلت: كيف أصبحت أصلحك الله؟ فقال: «ما كنت أرى شيخاً من أهل المصر مثلك لا يدري كيف أصبحنا، فأما إذا لم تدر أو تعلم فسأخبرك: أصبحنا في قومنا بمنزلة بني إسرائيل في آل فرعون، إذ كانوا يذبحون أبناءهم ويستحيون نساءهم، وأصبح شيخنا وسيّدنا يتقرّب إلى عدوّنا بشتمه أو سبّه على المنابر. وأصبحت قريش تعدّ أنّ لها الفضل على العرب؛ لأنّ محمّداً صلى الله عليه وآله وسلّم منها، لا يُعدّ لها فضل إلاّ به وأصبحت العرب مقرّة لهم بذلك، وأصبحت العرب تعدّ أنّ لها الفضل على العجم؛ لأنّ محمّداً صلى الله عليه وآله وسلّم منها، لا يُعدّ لها فضل إلاّ به، وأصبحت العجم مقرّة لهم بذلك. فلئن كانت العرب صدقت أنّ لها الفضل على العجم، وصدقت قريش أنّ لها الفضل على العرب؛ لأنّ محمّداً صلى الله عليه وآله وسلّم منها، إنّ لنا أهل البيت الفضل على قريش؛ لأنّ محمّداً صلى الله عليه وآله وسلّم منّا، فأصبحوا يأخذون بحقّنا ولا يعرفون لنا حقّاً، فهكذا أصبحنا إذا لم تعلم كيف أصبحنا». قال - المنهال - : فظننت أنّه أراد أن يُسمع من في البيت؛^{٢٩٧}

منهال گوید: بر حضرت علی بن حسین وارد شدم و عرضه داشتم: خداوند امورت را اصلاح کند، در چه حالی هستی؟ حضرت فرمود: «گمان نمی کنم پیرمردی مانند تو از اهل مصر نداند که حال من چگونه است! اما اگر واقعاً نمی دانی یا حتی اگر می دانی، پس اینک به تو می گویم: در حالی در میان قوم خویش امورم را می گذارم که بسان بنی اسرائیل که به دست آل فرعون فرزندانشان کشته می شد و زنانشان به اسارت می رفت، در آمده ام. در حالی بزرگ و سرور ما امور خود را می گذارند که با توهین به او و فحش به او بر فراز منابر به دشمن ما تقرّب می جویند. قریش تصور نمود که به واسطه آنکه محمّد از آنان است، بر عرب فضیلت دارد؛ در حالی تمام هویت آنان به خاطر آبروی محمّد صلى الله عليه وآله است و عرب به این مطلب معترف است. و عرب نیز بر عجم مباهات نمود؛ زیرا محمّد را از خود می دانست؛ درحالی که تمام آبروی عرب از محمّد است، و عجم نیز معترف به این مطلب است. پس اگر عرب راست گوید و بر عجم برتری دارد و اگر قریش راست می گوید و بر عرب برتری دارد، به این دلیل که محمّد صلى الله عليه وآله از آنان است. پس ما اهل بیت نیز بر قریش برتری داریم؛ زیرا محمّد از ماست.

پس آنان امورشان در حالی می گذرد که حق ما را تصاحب نموده اند و حقی برای ما قائل نیستند;
از این رو اینك اگر نمی دانی که ما چگونه روزمان می گذرد، اکنون بدان». منہال می گوید: گمان
کردم که علی بن حسین علیه السلام از بیان این سخنان قصد داشت تا اهل خانه مراد او را بشنوند.
فضائلی که نقل شد، تنها قسمت کوچکی از احوالات حضرت امام سجاد علی بن حسین
علیهما السلام است و همین مقدار برای اثبات مدعا کافی است. با توجه به عباراتی که نقل شد، استفاده
می شود که حضرت علی بن حسین علیه السلام به اعتراف دوستان و دشمنانش، سرآمد روزگار خویش
بوده و در زهد، ورع، تقوا و دانش بی همتا بوده است. بنابراین با وجود چنین اقرارهایی، اثبات
می شود که حضرت علی بن حسین علیه السلام افضل مردم زمان خویش است و به حکم قاعده قبح
تقدم مفضول بر فاضل، امامت آن حضرت به اثبات می شود.

امامت امام باقر عليه السلام

امامت امام باقر

زیبیدی حنفی در وصف امام باقر علیه السلام می نویسد:

قلت: وقد ورد في بعض الآثار عن جابر بن عبدالله الأنصاري: أن النبي صلى الله عليه وسلم قال له: «يوشك أن تبقى حتى تلقى ولدًا لي من الحسين يقال له محمد يبقر العلم بقرًا، فإذا لقيته فاقرأه مني السلام»؛^{۲۹۸}

گویم: در برخی آثار وارد شده که جابر بن عبدالله انصاری از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که به او فرمود: «تو زنده خواهی ماند و فرزندی از من از صلب حسین را خواهی دید که به او باقر می گویند؛ زیرا او شکافنده علم است. پس هنگامی که او را دیدی، سلام مرا به او برسان».

سبط ابن جوزی نیز در توصیف حضرت امام محمد باقر علیه السلام می نویسد:

وإمّا سمّي الباقر من كثرة سجوده، بقر السجود جبهته، أي فتحها ووسّعها. وقيل لغزارة علمه. قال الجوهری في الصحاح: التبقر التوسع في العلم، قال: وكان يقال محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب الباقر، لتبقره في العلم؛^{۲۹۹}

همانا او را باقر نامیده اند؛ زیرا بسیار سجده می کرد و اثر سجده، پیشانی او را گشوده بود. همچنین گفته شده که او را باقر نامیده اند؛ زیرا علم سرشاری داشت.

جوهری در کتاب صحاح می نویسد: مراد از تبقر، وسعت و گستره علم است؛ از این رو به محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب باقر گفته اند؛ زیرا دارای علم فراوانی بود.

شهرت حضرت امام محمد باقر علیه السلام به زهد و تقوا آن قدر فراگیر است که حتی ابن تیمیّه در توصیف آن حضرت می نویسد:

۲۹۸. تاج العروس: ۶ / ۱۰۵.

۲۹۹. تذکره خواص الأمة: ۳۰۲.

وكذلك أبو جعفر محمد بن علي، من خيار أهل العلم والدين. وقيل: إنما سمي الباقر لأنه بقر العلم، لا لأجل بقر السجود جبهته، وأما كونه أعلم أهل زمانه، فذا يحتاج إلى دليل. والزهرى من أقرانه وهو عند الناس أعلم منه!^{٣٠٠}

ابو جعفر محمد بن علی، از بهترین دانشمندان است. گفته شده علت باقر نامیده شدن وی، نه آن بود که اثر سجده در جبینش هویدا بود؛ بلکه از این جهت بود که او شکافنده علوم بود. اما ادعای اینکه آن حضرت اعلم زمان خویش بوده، نیازمند دلیل است؛ بلکه مردم، زهری را که هم عصر ایشان است از آن حضرت اعلم می پنداشتند!

ابن تیمیّه با تمام تعصبی که دارد، در مقابل مقام علمی حضرت باقر علیه السلام خاضع می گردد؛ اما باز نمی تواند حقد و کینه خویش را نسبت به آن حضرت کتمان نماید و در نهایت می گوید که زهری از آن حضرت اعلم بوده است!

نکته تعجب آور آن است که خود ابن تیمیّه می گوید ادعای اعلمیت امام باقر علیه السلام بدون دلیل است؛ اما خود او بدون ارائه کوچکترین دلیلی زهری را اعلم معرفی می نماید! از این رو صرفاً جهت یادآوری به ابن تیمیّه و پیروان او اشاره خواهیم نمودیم که زهری، ناصبی بیش نبوده و تنها به خاطر عداوت با اهل بیت علیهم السلام و چاپلوسی در دربار بنی امیه به موقعیت اجتماعی رسیده است. ابن ابی الحدید می نویسد:

وكان الزهري من المنحرفين عنه عليه السلام. وروى جرير بن عبد الحميد عن محمد بن شيبه قال: شهدت مسجد المدينة، فإذا الزهري وعروة بن الزبير جالسان يذكران علياً عليه السلام فنالا منه، فبلغ ذلك علي بن الحسين عليه السلام فجاء حتى وقف عليهما، فقال: أما أنت يا عروة، فإنّ أبي حاكم أباك إلى الله فحكم لأبي علي أبيك. وأما أنت يا زهري فلو كنت بمكة لأريتك كير أبيك؛^{٣٠١}

زهری در میان منحرفان از علی علیه السلام جای داشت. از محمد بن شیبه روایت شده که در مسجد مدینه نشسته بودیم و زهری و عروّه بن زبیر نیز حاضر بوده و در مورد علی علیه السلام سخن می گفته و از او بدگویی می کردند. در این هنگام علی بن حسین علیه السلام وارد شده و

٣٠٠. منهاج السنة: ٤ / ٥٠ - ٥١.

٣٠١. شرح نهج البلاغة: ٤ / ١٠٢.

نزد آنان ایستاد و فرمود: اما تو ای عروه، همانا بدان که پدرم از پدر تو نزد خداوند شکایت می کند و خداوند پدر تو را محکوم می نماید. و اما تو ای زهری، پس اگر در مکه بودم، هر آینه شغل پدر تو را پست

می دیدم [مراد از کیر اشاره به شغلی شبیه به آهنگری است که در صدر اسلام تنها به یهودیان حجاز اختصاص داشته است و مراد حضرت از این مطلب، آن است که پدر زهری یهودی بوده است].

زهری در نقل روایات شاذ و عجیب معروف است. ابن عبدالبر می نویسد:

وذكر معمر في جامعه عن الزهري، قال: ما علمنا أحداً أسلم قبل زيد بن حارثة. قال عبدالرزاق: وما أعلم أحداً ذكره غير الزهري؛^{۳۰۲}

معمر از زهری روایت کرده است که گفت: من کسی را نمی شناسم که پیش از زید بن حارثه اسلام آورده باشد. عبدالرزاق می گوید: من نیز این روایت را از غیر زهری نشنیدم!

آری زهری برای انکار فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان نخستین مسلمان، حاضر شده تا روایتی نقل کند که تنها به خود او اختصاص دارد! افتضاح زهری آن قدر بالا می رود که از عمر بن سعد، قاتل اباعبدالله الحسین علیه السلام حدیث نقل می کند تا آنجا که ذهبی می نویسد:

عمر بن سعد بن أبيوقاص، عن أبيه، وعنه إبراهيم وأبو إسحاق، وأرسل عنه الزهري وقتادة. قال ابن معين: كيف يكون من قتل الحسين ثقة؟^{۳۰۳}

زهری به صورت مرسل از عمر بن سعد حدیث نقل کرده و ابن معین با شگفتی می گوید: چگونه قاتل حسین ثقه است؟

دهلوی در مورد زهری می نویسد:

أنه قد ابتلي بصحبة الأمراء بقلّة الديانة، وكان أقرانه من العلماء والزهاد يأخذون عليه وينكرون ذلك منه، وكان يقول: أنا شريك في خيرهم دون شرهم! فيقولون: ألا ترى ما هم فيه وتسكت؟^{۳۰۴}

۳۰۲. الإستيعاب: ۲ / ۵۶۶.

۳۰۳. الكاشف: ۲ / ۸۴.

۳۰۴. رجال المشكاة: مخطوط.

او به معاشرت و همنشینی با سلاطین مبتلا گردید و دین فروشی نمود، درحالی که امثال او که از عالمان و زهاد بودند، او را سرزنش و انکار کردند. زهری می گوید: من در خیر رساندن حاکمان با آنان شریک هستم؛ اما در ظلم و ستمشان مشارکت ندارم. اما عالمان هم عصر زهری سخن او را باور نداشتند و به او می گفتند: آیا اعمال پست حاکمان را نمی بینی و سکوت می نمایی؟ همان طور که از عبارت شیخ عبدالحق دهلوی استفاده می شود، زهری برای توجیه اعمال ننگین خویش ادعا می کرده که در ستم کاری حاکمان دخالت نمی کند؛ اما این ادعای زهری دروغی بیش نیست؛ زیرا ذهبی می نویسد:

قال أحمد بن عبدويه المروزي: سمعت خارجة بن مصعب يقول: قدمت على الزهري وهو صاحب شرط بني أمية، فرأيتَه ركب وفي يديه حربة وبين يديه الناس في أيديهم الكافركوبات، فقلت: قبح الله ذا من عالم. فلم أسمع منه؛^{۳۰۰}

احمد بن عبدويه مروزی می گوید: از خارجه بن مصعب شنیدم که می گفت: بر زهری عبور کردم درحالی که او رئیس پلیس های دربار بنی امیه بود و سوار بر مرکب حرکت می کرد و حربه ای در دستش بود و در مقابلش طبل می نواختند [اشاره به اینکه با خدم و حشم در حال حرکت بود]؛ در این هنگام گفتم: خداوند چنین عالمی را روسیاه گرداند و دیگر از او حدیث نقل نکردم.

پس از آنکه زهری در دربار حاکمان اموی بدنام شد و همگان پی به خباثت او بردند، بنا بر نقل شیعه، امام سجّاد علیه السلام، و بنا بر روایت عامّه، ابوحازم نامه ای مذمت آمیز به او نوشت. ابوحامد غزالی پس از آنکه کلماتی در مذمت کار در دربار می آورد، نامه را به این صورت روایت می کند:

وماً خالط الزهري السلطان كتب أخ له في الدين إليه، عافانا الله وإياك من الفتن، فقد أصبحت بحال ينبغي لمن عرفك أن يدعو لك الله ويرحمك، أصبحت شيخاً كبيراً قد أثقلتك نعم الله، لما فهمك من كتابه، وعلمك من سنة نبيه محمد صلى الله عليه وسلم، وليس كذلك أخذ الله الميثاق على العلماء، قال الله تعالى: (لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُوهُ). واعلم، أنّ أيسر ما ارتكبت وأخف ما احتملت، أنك أنست وحشة الظالم، وسهلت سبيل البغي بدنوك ممن لم يؤدّ حقاً، ولم يترك باطلا حين أدناك. اتخذوك قطباً تدور عليك رحى ظلمهم، وجسراً يعبرون عليك إلى بلائهم، وسلماً يصعدون فيه إلى ضلالتهم. ويدخلون بك الشك على العلماء،

ويقتادون بك قلوب الجهلاء. فما أيسر ما عمروا لك في جنب ما خربوا عليك، وما أكثر ما أخذوا منك فيما أفسدوا عليك من دينك. فما يؤمنك أن تكون ممن قال الله تعالى فيهم: (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ) ، وَأَنْكَ تَعَامَلُ مِنْ لَا يَجْهَلُ، وَيَحْفَظُ عَلَيْكَ مِنْ لَا يَغْفُلُ، فِدَاؤِ دِينِكَ فَقَدْ دَخَلَهُ سَقَمٌ، وَهَيْئُ زَادَكَ فَقَدْ حَضَرَ سَفَرُ بَعِيدٍ: (وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ) ، وَالسَّلَامُ؛^{٣٠٦}

فضیل گفت: هیچ مردی به سلاطین نزدیک نمی شود مگر آنکه از خداوند دور می شود. همچنین سعید بن مسیب درحالی که مشغول هم زدن روغن بود، گفت: در این روغن، بی نیازی از دربار آن سلاطین است. وهیب گفت: کسانی که بر دربار پادشاهان وارد می شوند، ضررشان از خیانت کنندگان بیشتر است. محمد بن سلمه گفت: مگس روی فضله بهتر از قاری قرآنی است که در دربار سلاطین باشد. هنگامی که زهری با سلاطین درآمیخت و به آنان نزدیک شد، یکی از برادران دینی او به وی نوشت: خداوند ما و تو ای ابوبکر را از فتنه حفظ نماید. تو امور خود را در حالی سپری می نمایی که سزاوار است تا کسی که تو را می شناسد، خدا را به یادت آورد و برایت طلب رحمت کند. اینک تو پیرمرد بزرگی هستی که بار خود را سنگین نموده ای؛ زیرا کتاب خدا را می فهمی و به سنت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آگاهی. این گونه نیست پیمانی که خداوند از علما گرفته؛ زیرا فرموده است: (برای مردم بیان نمایید و چیزی را مخفی نکنید). بدان ساده ترین چیزی که تو مرتکب شدی و آن را سبک پنداشتی آن است که تو با ستم کاران دم خور و مأنوس گشتی و راه طغیان را با نزدیک شدن به کسی که بر حق نیست، برای خود سهل و هموار نمودی و هنگامی که نزدیک شدی، باطل را ترک نکردی. تو مانند سنگ آسیاب حول محور ستم آنان چرخیدی و گردن خود را پل عبور آنان قرار دادی تا آنان از تو برای گمراهی استفاده کنند. این کار تو سبب شد تا به عالمان شك برده شود [و مردم به علما بی اعتماد شوند] و در قلوب جاهلان تردید وارد شود. پس آنچه که نابود کردی نسبت به آنچه که درست کردی بیشتر است و چه بسیار است آنچه که از تو برگرفتند [فتوا گرفتند] و دینت را فاسد گرداندند. پس در این هنگام، از این آیه قرآن که می فرماید: «پس کسانی که جای آنان نشستند که نماز را ضایع نمودند» ایمن نیستی و تو یکی از

مصادیق آن می باشی. تو با کسی تعامل نمودی که نادان نیست [و از روی عمد ستم می کند] و

کار کسی را توجیه نمودی که غافل نیست [و به لوازم کار خویش آگاه است]، در نتیجه دین خود را علیل نمودی و توشه خوبی برای آخرت خود فراهم نکردی؛ زیرا «هیچ چیز در آسمان و زمین بر خداوند مخفی نیست» والسلام.

ابن معین در مورد زهری می نویسد:

حکي الحاكم، عن ابن معين أنه قال: أجود الأسانيد: الأعمش عن إبراهيم عن علقمة، عن عبدالله. فقال له إنسان: الأعمش مثل الزهري، فقال: تريد من الأعمش أن يكون مثل الزهري! الزهري يرى العرض والإجازة، ويعمل لبني أمية، والأعمش فقير صبور مجانب للسلطان ورع عالم بالقرآن؛^{۳۰۷}

حاکم از ابن معین روایت نموده که گفت: بهترین سندها، سندی است که در آن اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله روایت کرده باشد. به او گفته شد: آیا اعمش مانند زهری است؟ ابن معین در پاسخ گفت: آیا اعمش را با زهری مقایسه می کنید؟ زهری از عمال بنی امیه بود، درحالی که اعمش، فقیر، صبور، پرهیزکار و عالم به قرآن بود.

اعتراف بزرگان عامه در مورد زهری بیانگر آن است که او به خاطر شدت کینه ای که با اهل بیت پیامبر خدا علیهم السلام داشته، در دربار منحوس بنی امیه به پست و مقام والایی رسیده؛ اما ابن تیمیه او را به خاطر چنین فضائلی از امام باقر علیه السلام اعلم می داند! آیا روایت کردن از قاتل اباعبدالله الحسین علیه السلام دلیل اعلمیت او است یا خرده گیریش از امیرالمؤمنین علیه السلام سند اعلمیتش است!؟

با توجه به سخنان یادشده، واهی بودن ادعای ابن تیمیه نمایان می گردد؛ اما برای مزید اطلاع، اینک به گوشه کوچکی از اسنادی که در مورد مقام علمی امام باقر علیه السلام است اشاره می نمائیم:

ابرش کلبی درحالی که به امام باقر علیه السلام اشاره نموده بود، به هشام گفت:

إِنَّ هَذَا أَعْلَمُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِمَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَهَذَا وَلَدُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^{۳۰۸}

۳۰۷. تهذيب التهذيب: ٤ / ١٩٧ / ش ٣٨٦.

۳۰۸. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام: ٣ / ٣٣٠.

به راستی این مرد (محمد باقر علیه السّلام) نسبت به آنچه در آسمان ها و زمین است داناترین مرد روی زمین است. وی فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است.

حکم بن عتیه نیز درباره آیه (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ) می گوید:

كان والله محمّد بن علي منهم؛^{۳۰۹}

به خدا سوگند، محمد بن علی (امام باقر علیه السّلام) در میان آن هاست.

هشام بن عبدالملک به امام باقر علیه السّلام عرضه داشت:

لا تزال العرب والعجم يسودها قریش، مادام فيهم مثلك؛^{۳۱۰}

تا زمانی که مثل تو [در علم و مقام] وجود داشته باشد، قریش بر عرب و عجم آقایی می کند.

ابن ابی الحدید می نویسد:

كان محمّد بن علي ... سيد فقهاء الحجاز، ومن ابنه جعفر تعلّم الناس الفقه؛^{۳۱۱}

محمد بن علی علیهما السّلام ... سرور فقیهان حجاز بود و مردم از او و فرزندش علم فقه را فراگرفتند.

ابن خلکان می نویسد:

كان الباقر عالماً سيّداً كبيراً؛^{۳۱۲}

امام باقر، دانشمند جلیل القدر و بزرگوار بوده است.

با توجه به منابع موجود، آیا سزاوار است که شخص خودفروخته ای همچون زهری که مراتب

علمی درستی برایش به ثبت نرسیده است را با حضرت امام محمد باقر علیه السّلام قیاس نمود؟!!

۳۰۹. شواهد التنزیل: ۱ / ۴۱۹ / ح ۴۴۵.

۳۱۰. الدر النظیم: ۶۰۵.

۳۱۱. شرح نهج البلاغه: ۱۵ / ۲۷۷.

۳۱۲. وفيات الأعیان: ۴ / ۱۷۴.

امامت امام صادق عليه السلام

امامت امام صادق

اثبات امامت امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام نیز از طریق اثبات افضلیت آن حضرت صورت می‌گیرد. اثبات افضلیت امام صادق علیه السلام بسیار سهل است؛ زیرا تمام معاصران آن حضرت به عظمت و بزرگواری آن جناب معترف بوده‌اند؛ از این رو در این مقام، تنها به اعتراف برخی از چهره‌های سرشناس عامه اکتفا می‌نمایم.

مالك بن انس که افتخار شاگردی حضرت را داشته است، در توصیف زهد و تقوای آن حضرت می‌نویسد:

جعفر بن محمد، اختلفت إليه زماناً، فما كنت أراه إلا على إحدى ثلاث خصال، إما مصلاً، وإما صائماً، وإما يقرأ القرآن، وما رأيته يحدث إلا عن طهارة؛^{۳۱۳}

من همواره جعفر بن محمد را در یکی از این سه حال مشاهده نمودم: یا نماز می‌خواند، یا روزه داشت و یا قرآن تلاوت می‌نمود و هیچ‌گاه او را ندیدم مگر اینکه با طهارت حدیث می‌خواند.

ابوحنیفه که او نیز افتخار شاگردی امام صادق علیه السلام را داشته، در توصیف آن حضرت

می‌نویسد:

ما رأيت أفضقه من جعفر بن محمد، لما أقدمه المنصور بعث إليّ فقال: يا أباحنيفة: إن الناس قد افتتنوا بجعفر بن محمد، فهبيّ له من المسائل الشداد، فهبيّات له أربعين مسألة، ثم بعث إليّ أبوجعفر - وهو بالحيرة - فأتيته فدخلت عليه، وجعفر بن محمد جالس عن يمينه، فلما أبصرت به دخلتني من الهيبة لجعفر بن محمد الصادق ما لم يدخلني لأبي جعفر، فسلمت عليه وأوماً إليّ، فجلست، ثم التفت إليه، فقال: يا أبا عبدالله، هذا أبوحنيفة. قال جعفر: نعم. ثم أتبعها قد أتانا... ثم التفت المنصور إليّ، فقال: يا أباحنيفة، ألق عليّ أبي عبدالله من مسائلك. فجعلت ألقى عليه فيجيبني، فيقول: أنتم تقولون كذا، وأهل

المدينة يقولون كذا، ونحن نقول كذا، فرمّا تبعناهم، وربّما خالفنا جميعاً، حتى أتيت علي
الأربعين مسألة. ثمّ قال أبوحنيفة: ألسنا روينا أنّ أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؛^{٣١٤}

من فقيه تر از جعفر بن محمد ندیدم. هنگامی که منصور او را فراخواند، به دنبال من فرستاد و
به من گفت: ای ابوحنیفه، همانا مردم از جعفر بن محمد طلب فتوا می کنند، از تو می خواهم
تا مسائل دشواری برای او فراهم نمایی. من نیز چهل مسأله آماده نمودم. سپس منصور درحالی که
در منطقه حیره بود، به دنبال من فرستاد و من نزد او رفتم. جعفر بن محمد در سمت راست
منصور نشسته بود

و هنگامی که چشم من به چهره او افتاد، چنان هیبت او در من اثر کرد که هیبت منصور را
فراموش نمودم. سپس سلام کردم و نشستم. منصور به جعفر بن محمد عرضه داشت: ای
ابوعبدالله، این مرد ابوحنیفه است. جعفر بن محمد فرمود: آری او را می شناسم ... سپس
منصور به من گفت: ای ابوحنیفه، مسائلی را که آماده نمودی از ابوعبدالله بپرس. من نیز شروع به
پرسش نمودم و حضرت پاسخ داد و می فرمود: نظر تو چنین است و نظر اهل مدینه چنان است و
نظر ما نیز این است، گاهی نظر ما مطابق نظر اهل مدینه است و گاهی با تمام نظریات مخالف
هستیم. در هر حال چهل مسأله پرسیدم و پاسخ شنیدم و دانستم که او اعلم دانشمندان است؛
زیرا از اختلاف نظر همگان آگاه بود.

ابن حبان درباره امام صادق علیه السلام می گوید:

كان من سادات أهل البيت، فقهاً، وعلمياً، وفضلاً؛^{٣١٥}

او (جعفر بن محمد) در زمینه فقه، علم و فضل از سادات اهل بیت است.

ابوحاتم محمد بن ادريس رازی می گوید:

ثقة لا يسأل عن مثله؛^{٣١٦}

او ثقة است و در مورد جعفر بن محمد از وثاقت نپرسید [یعنی شأن او اجل از آن است که از
وثاقتش بپرسیم].

ابن خلکان می گوید:

٣١٤. جامع المسانيد: ١ / ٢٢٢ - ٢٢٣.

٣١٥. تهذيب التهذيب: ٢ / ٨٩ / ش ١٥٦، به نقل از ابن حبان.

٣١٦. همان.

كان من سادات أهل البيت، ولقّب بالصادق لصدقه في مقالته، وفضله أشهر من أن يذكر؛^{٣١٧}
او از سادات اهل بیت است و او را به صادق ملقب کرده اند؛ زیرا در گفتارش صادق بود و
فضلش مشهورتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

ابوالفرج ابن جوزی نیز می نویسد:

كان مشغولا بالعبادة عن حبّ الرياسة؛^{٣١٨}

او مشغول به عبادت بود و با عبادت، حبّ ریاست را از خود دور نمود.

ابوالفتح شهرستانی می نویسد:

جعفر بن محمد الصادق، هو ذو علم غزير في الدين، وأدب كامل في الحكمة، وزهد في
الدنيا، وورع تام عن الشهوات. وقد أقام بالمدينة مدّة يفيد الشيعة المنتمين إليه، ويفيض
على الموالين له أسرار العلوم، ثمّ دخل العراق وأقام بها مدّة، ما تعرّض للإمامة قطّ، ولا نازع
أحدًا في الخلافة قطّ. ومن غرق في بحر المعرفة لم يطمع في شطّ، ومن تعلّى إلى ذروة
الحقيقة لم يخف من حطّ؛^{٣١٩}

جعفر بن محمّد صادق صاحب دانش عمیقی در دین است و ادب کاملی در حکمت دارد و
زاهد در دنیا است و ورع تام نسبت به شهوات دارد. همانا او مدتی در مدینه بود
و در آن مدت شیعیان از او بهره بردند و موالیانش از اسرار علوم آگاه شدند؛ آنگاه به عراق رفت
و مدتی آنجا بود و هرگز متعرّض امامت و ریاست نشد و با احدی در امر حکومت به منازعه
نپرداخت. همانا کسی که در دریای معرفت غوطهور است، هرگز در آب رودخانه طمع نمورزد و
کسی که خود را در سطح حقائق تعالی داده است، هیچ گاه خود را سبگ نمی گرداند.

ابونعیم اصفهانی نیز می نویسد:

جعفر بن محمّد الإمام الناطق، ذو الزمام السابق، أبو عبدالله جعفر بن محمّد الصادق،
أقبل على العبادة والخضوع، وآثر العزلة والخشوع، ونهى عن الرئاسة والجموع؛^{٣٢٠}

٣١٧. وفيات الأعيان: ١ / ٣٢٧.

٣١٨. صفة الصفوة: ٢ / ٩٤.

٣١٩. الملل والنحل: ١ / ١٤٦.

٣٢٠. حلية الأولياء: ٣ / ١٩٢.

ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق امام ناطق است. او به عبادت و خضوع روی آورد و عزلت و خشوع را اختیار نمود و از ریاست و کار جمعی نهی می نمود.

نووی می نویسد:

اتَّفَقُوا عَلَى إِمَامَتِهِ وَجَلَالَتِهِ؛^{۳۲۱}

همگان بر پیشوایی و جلالت او اتفاق نظر دارند.

عمرو بن ابی مقدم می گوید:

كُنْتُ إِذَا نَظَرْتُ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَلِمْتُ أَنَّهُ مِنْ سَلَالَةِ النَّبِيِّينَ؛^{۳۲۲}

هنگامی که به جعفر بن محمد نظر می انداختم، یقین می کردم که او از نسل پیامبران است.

یافعی می گوید:

له كلام نفيس في علوم التوحيد وغيرها. قد أَلَّفَ تلميذه جابر بن حيان الصوفي كتاباً يشتمل

على ألف ورقة، يتضمن رسائله وهي خمسمائة رسالة؛^{۳۲۳}

او سخنان گران بهایی در مورد توحید دارد. همانا شاگرد او جابر بن حیان صوفی کتابی نگاشته که

مشمول بر هزار ورقه است و دربردارنده رساله های او است که متضمن پانصد رساله است.

شکری آلوسی می نویسد:

هذا أبوحنيفة - وهو من أهل السنة - يفتخر، ويقول بأفصح لسان: لولا السنن لهلك

النعمان؛ يعني اللتين جلس فيهما لأخذ العلم من الإمام جعفر الصادق؛^{۳۲۴}

ابوحنيفة که یکی از اهل سنت است، مباهات می کرد و با صدای شیوا می گفت: اگر نبود آن دو

سالی که در محضر جعفر بن محمد شاگردی کردم، هرآینه نعمان^{۳۲۵} هلاک می شد.

تعابیر یادشده هر شخص منصفی را مجاب می کند تا اعتراف نماید که حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام، افضل افراد زمان خویش بوده است تا آنجا که مالک بن انس و

۳۲۱. تهذیب الأسماء واللغات: ۱ / ۱۵۰.

۳۲۲. تهذیب التهذیب: ۲ / ۸۸؛ تهذیب الکمال: ۵ / ۷۸ / ش ۹۵۰؛ سیر أعلام النبلاء: ۶ / ۲۵۷.

۳۲۳. مرآة الجنان: ۱ / ۲۳۸.

۳۲۴. مختصر التحفة الاثنا عشرية: ۸.

۳۲۵. «نعمان» نام ابوحنيفة است.

ابوحنیفه که به گمان عامّه از پیشوایان مذاهب شمرده می شوند، با صدای رسا اعلام می دارند که مانند امام صادق علیه السلام در علم و دانش و زهد و تقوا ندیده اند.

پرواضح است زمانی که شخصی حضور دارد، درحالی که به اعتراف اهل خبره از دیگران اعلم بوده و از زهد و تقوای بی مانندی برخوردار و تمام ملکات و فضائل اخلاقی در او جمع است، بدون تردید ردای امامت برارنده او است و اگر با وجود چنین شخصی کسی به امامت برسد که در مرتبه پایین تری قرار دارد، بدون شك حقی ضایع شده و مفضول بر فاضل تقدم جسته است. از آنجا که ذکر فضائل حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بسیار زیاد است و نیازمند نگارش کتاب مستقلی است؛ از این رو در این نوشتار به همین چند نکته اندک بسنده می شود؛ اما در پایان سزاوار است تا به يك نمونه از پیش گویی امام صادق علیه السلام اشاره نمائیم؛ چه اینکه ماجرای که نقل می شود کاشف از علم غیب حضرت بوده و نشان می دهد که دانش امام، بسیار فراتر از دانش های اکتسابی عالمان است. ابوالفرج اصفهانی در کتاب *مقاتل الطالبیین* می نویسد:

إِنَّ جَمَاعَةَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اجْتَمَعُوا بِالْأَبْوَاءِ وَفِيهِمْ: إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، وَأَبُو جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ، وَصَالِحُ بْنُ عَلِيٍّ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ، وَابْنَاهُ مُحَمَّدٌ وَإِبْرَاهِيمُ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَثْمَانَ ... فَبَايَعُوا جَمِيعاً مُحَمَّدًا بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ [وَأَرْسَلَ بِذَلِكَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ: لَا نَرِيدُ جَعْفَرًا لَنَلَّا يَفْسِدَ عَلَيْكُمْ أَمْرَكُمْ

وجاء جعفر فأوسع له عبدالله بن الحسن إلى جنبه، فقال: «لا تفعلوا، فإنّ هذا الأمر لم يأت بعد». فغضب عبدالله وقال: لقد علمت خلاف ما تقول، ووالله ما أطلعك الله على غيبه، ولكن يحملك على هذا الحسد لابني. فقال: «والله، ما ذاك يحملني، ولكن ذا وإخوته وأبناؤهم دونكم» - وضرب بيده على ظهر أبي العباس، ثمّ ضرب بيده على كتف عبدالله بن الحسن - وقال: «إنّها - والله - ما هي إليك ولا إلى ابنك ولكنها لهم، وإن ابنك لمقتولان». ثمّ نهض وتوكل على يد عبدالعزيز بن عمران الزهري، فقال: «أرأيت صاحب الرداء الأصفر»، يعني أبا جعفر؟ قال: نعم. قال: «فإنا - والله - نجده يقتله». قال له عبدالعزيز: أيقنت محمداً؟ قال: «نعم». قال: فقلت في نفسي: حسده وربّ الكعبة. قال: ثمّ والله، ما خرجت من الدنيا حتّى رأيته قتلها. قال: فلمّا قال جعفر ذلك، نقض القوم فافترقوا ولم يجتمعوا

بعدها، وتبعه عبدالصمد وأبوجعفر فقالا: يا أبا عبد الله أتقول هذا؟ قال: «نعم أقوله والله وأعلمه»؛^{۳۲۶}

گروهی از بنی هاشم که در میان آنان ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، ابوجعفر منصور، صالح بن علی، عبدالله بن حسن بن حسن و دو فرزندش به نام های محمد و ابراهیم، محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان ... حضور داشتند، گردهم جمع شدند و همگی با محمد بن عبدالله بن حسن بیعت نمودند. در این هنگام شخصی را نزد امام صادق علیه السلام فرستادند [تا حضرت نیز در جریان قرار

بگیرد]؛ اما عبدالله بن حسن مخالفت نمود و گفت: جعفر کار شما را خراب می نماید؛ از این رو از او درگذرید ... در هر حال امام صادق وارد جلسه شد و حاضران به احترام آن حضرت جا باز کردند و عبدالله بن حسن آن حضرت را کنار خود نشاند. حضرت به حاضران فرمود: «این کار را انجام ندهید؛ زیرا امر حکومت پس از بنی امیه به محمد بن عبدالله نمی رسد». عبدالله از شنیدن این سخن خشمگین شد و عرضه داشت: من یقین دارم که خلاف سخن تو محقق می شود! به خدا سوگند، تو از علم غیب خدا آگاه نیستی و تنها از روی حسادت به فرزند من چنین می گویی. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، حسادت مرا به گفتن چنین سخنی وانداشته است»؛ آنگاه حضرت بر شانه فرزندان عباس زد و فرمود: «حکومت به اینان و برادران و فرزندانشان می رسد». سپس به شانه عبدالله بن حسن زد و فرمود: «حکومت به تو و فرزندان تو خواهد رسید و دو فرزند تو نیز در این راه کشته می شوند». سپس حضرت برخاست، درحالی که به دستان عبدالعزیز بن عمران زهری تکیه زده بود و فرمود: «آیا مردی که عبای زرد پوشیده را می بینی؟ منظورم ابوجعفر (منصور) است». عبدالعزیز می گوید عرضه داشت: آری. حضرت فرمود: «به خدا سوگند این مرد؛ یعنی منصور، محمد را به قتل می رساند». عبدالعزیز می گوید: با تعجب عرضه داشتم: آیا محمد را به قتل می رساند؟ حضرت فرمود: «آری». عبدالعزیز می گوید: با خود گفتم که به خدای کعبه سوگند به محمد حسادت مورزد. عبدالعزیز می گوید: به خدا سوگند از دنیا نرفتم تا اینکه دیدم سخن امام صادق به حقیقت پیوست و منصور به قدرت رسید و محمد را به قتل رساند. عبدالعزیز می گوید: هنگامی که امام صادق علیه السلام از جلسه خارج شد، جلسه به هم خورد و عبدالصمد و ابوجعفر به دنبال حضرت آمدند و پرسیدند:

ای اباعبدالله، آیا به مطلبی که اظهار داشتی اطمینان داری؟ حضرت فرمود: «آری به خدا سوگند، از روی علم و یقین می گویم».

همان طور که به وضوح از روایت فوق استفاده می شود، امام صادق علیه السلام در شرائطی فرمود که بیعت با محمد بن عبدالله ناکام می ماند که کسی گمان نمی کرد قدرت به منصور و فرزندان عباس برسد. حتی فرزندان عباس نیز گمان نمی کردند روزی به چنان قدرتی دست یابند؛ از این رو عبدالله بن حسن، حضرت را متهم به حسادت نمود و عبدالعزیز نیز از سخن حضرت به شگفت آمد و یقین به حسادت حضرت برد؛ اما پس از آن معلوم شد که امام صادق علیه السلام، آن سخنان را آگاهانه و از روی علم غیب بیان فرموده است؛ چه اینکه به صورت عادی ابداً چنین پیشگویی محتمل نبود و حتی منصور نیز باور نمی داشت که بر اریکه قدرت تکیه بزند و محمد بن عبدالله را که در آن زمان از موقعیت برتری نسبت به او برخوردار بود، به قتل برساند.

امامت امام كاظم عليه السلام

امامت امام کاظم

به باور شیعه، حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام، هفتمین پیشوا و جانشین بر حق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. کثرت عبادت و شدت ورع و تقوای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آن قدر بر سر زبان ها بوده که حتی بزرگان عامه نیز با بیانی رسا در مقابل شخصیت بزرگ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وادار به خاکساری شده اند؛ تا جایی که ابن تیمیّه در وصف آن حضرت می نویسد:

وَأَمَّا مِنْ بَعْدِ جَعْفَرٍ، فَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ فِيهِ أَبُو حَاتِمٍ الرَّازِي: ثِقَّةٌ، صَدُوقٌ، إِمَامٌ مِنْ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ. قُلْتُ: مُوسَى وَلِدٌ بِالْمَدِينَةِ سَنَةَ بَضْعِ وَعِشْرِينَ وَمِائَةً، وَأَقْدَمَهُ الْمَهْدِي إِلَى بَغْدَادٍ، ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَأَقَامَ بِهَا إِلَى أَيَّامِ الرَّشِيدِ، فَقَدِمَ هَارُونَ مَنْصَرَفًا مِنْ عَمْرَةَ، فَحَمَلَ مُوسَى مَعَهُ إِلَى بَغْدَادٍ، وَحَبَسَهُ بِهَا إِلَى أَنْ تَوَفِّيَ فِي حَبْسِهِ؛^{۳۲۷}

پس از جعفر، موسی بن جعفر است. ابوحاتم رازی در وصف او می گوید: ثقه، راست گو و از پیشوایان مسلمانان است. به نظر من موسی در مدینه در سال یکصد و بیست و اندی متولد شده است. مهدی [از بنی عباس] او را به بغداد برد؛ سپس به مدینه فرستاد و تا زمان هارون الرشید در مدینه بود؛ اما هنگامی که هارون از سفر حج عمره باز می گشت، موسی بن جعفر را بازداشت نمود و همراه خود به بغداد برد و تا زمان درگذشتش در بغداد و در حبس هارون بود.

ابن تیمیّه ترجیح داده تا به قلم خویش، ذرّه ای از فضائل حضرت کاظم علیه السلام را نقل نکند تا مبادا قلمش عطرآگین به نقل فضائل آل الله گردد؛ از این رو مطالب یادشده را از دیگران روایت کرده؛ اما او که می کوشد تا با هر حربه ای فضائل اهل بیت علیهم السلام را مخدوش نماید، این بار سکوت اختیار نموده و در مقابل عظمت امام کاظم علیه السلام، وادار به خضوع گردیده است.

وی در جایی دیگر، خود به اعترافی دیگر مبادرت کرده، می نویسد:

موسی بن جعفر مشهور بالعبادة والنسك؛^{۳۲۸}

موسی بن جعفر مشهور به عبادت و پرهیزگاری بود.

خطیب بغدادی در وصف عبادت حضرت کاظم علیه السلام می نویسد:

كان موسى بن جعفر يدعى العبد الصالح من عباده واجتهاده، روي أنه دخل مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله، فسجد سجدة في أول الليل، وسمع وهو يقول في سجوده: «عظم الذنب من عندي، فليحسن العفو من عندك، يا أهل التقوى ويا أهل المغفرة». فجعل يرددّها حتى أصبح. وكان سخياً

كرماً، وكان يسمع عن الرجل ما يؤذيه، فيبعث إليه بصرّة فيها ألف دينار؛^{۳۲۹}

موسی بن جعفر به خاطر جهد و تلاش در عبادت به عبد صالح ملقب گردید. روایت شده که او به مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می رفت و در ابتدای شب به سجده می افتاد. از او شنیده شده که در سجده می گفت: «گناهان من زیاد شده پس چه نیکو است بخشش از جانب تو، ای کسی که اهل خویشنداری و بخشش هستی». او بدین حال بود تا صبح. همچنین کریم و بخشنده بود. نقل شده که مردی او را آزار می داد؛ اما او برای آن مرد هزار دینار فرستاد.

فخر رازی در تفسیر معنای کوثر چند تفسیر به دست داده است و در یکی از تفاسیر، کوثر را اولاد و فرزندان پیامبر صلی الله علیه وآله دانسته است. وی در این میان، امام کاظم علیه السلام را در میان یکی از مصادیق کوثر دانسته، می نویسد:

الكوثر أولاده ... الأكابر من العلماء كالباقر، والصادق، والكاظم، والرضا؛^{۳۳۰}

کوثر فرزندان پیامبر خداست ... بزرگانی از علما همچون باقر، صادق، کاظم و رضا علیهم السلام در زمره آنان است.

نظام الدین نیشابوری که در تفسیر تأثیر پذیرفته از فخر رازی است، همچون فخر رازی در تفسیر سوره کوثر اظهار نظر کرده و می نویسد:

۳۲۸. همان: ۴ / ۵۷.

۳۲۹. تاریخ بغداد: ۱۳ / ۲۹.

۳۳۰. تفسیر الرازی: ۳۲ / ۱۲۴.

والقول الثالث: أَنَّ الكوثر أولاده ... والعلماء الأكابر منهم لا حد ولا حصر لهم. منهم

الباقر، والصادق، والكاظم، والرضي، والتقي، والنقي، والزي

وغيرهم؛^{٣٣١}

نظر سوم آن است که مراد از کوثر، فرزندان فاطمه زهرا سلام الله عليها هستند ... عالمان بزرگ آنان به گونه ای هستند که هیچ حد و حصری برای آنان نیست. باقر، صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و حسن عسکری و غیر اینان علیهم السلام در شمار علمای آنانند.

ابوالفداء پیرامون شخصیت و مقام امام کاظم علیه السلام می نویسد:

ثم دخلت سنة ثلاث وثمانين ومائة، فيها توفي موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين بن علي بن أبي طالب ببغداد في حبس الرشيد ... وحكت عن موسى المذكور أنه كان إذا صَلَّى العتمة، حمد الله ومجده ودعاه إلى أن يزول الليل، ثم يقوم يصلي حتى يطلع الصبح فيصلي الصبح، ثم يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس، ثم يقعد إلى ارتفاع الضحى، ثم يرقد ويستيقظ قبل الزوال، ثم يتوضأ ويصلي حتى يصلي العصر، ثم يذكر الله تعالى حتى يصلي المغرب، ثم يصلي ما بين المغرب والعتمة، فكان هذا دأبه إلى أن مات رحمة الله عليه، وكان يلقب الكاظم: لأنه كان يحسن إلى من يسيء إليه، ... وقبره مشهور هناك، وعليه مشهد عظيم في الجانب الغربي من بغداد؛^{٣٣٢}

در سال ۱۸۳ موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب، در بغداد و در زندان هارون از دنیا رفت ... درباره ایشان نقل شده است که وقتی نماز عشاء را می خواند، حمد الاهی را به جای آورده و او را ستایش گفته دعا می کرد تا اینکه صبح می شد؛ سپس نماز صبح را می خواند و خدا را تا طلوع خورشید یاد می کرد. سپس تا بالا آمدن روز می نشست و کمی استراحت می کرد و قبل از ظهر بیدار می شد، سپس وضو گرفته و نماز می خواند تا اینکه نماز عصر را به جای آورد. سپس یاد خدا می گفت تا نماز مغرب را به جا می آورد. سپس بین نماز مغرب و عشاء نماز می خواند. این روش ایشان بود تا زمانی که از

۳۳۱. تفسیر النیسابوری: ۶ / ۵۷۶.

۳۳۲. المختصر فی أخبار البشر: ۲ / ۱۵.

دنیا رفت. و ملقب به کاظم شد بدین سبب که به کسانی که به او بدی می کردند نیکی می کرد ... و قبر او در آنجا مشهور و معروف است در قسمت غرب بغداد مکانی بزرگ بر روی قبرش قرار دارد.

شمس الدین ذهبی یکی از علمای بزرگ اهل سنت، پیرامون شخصیت آن حضرت می نویسد:

وقد كان موسى من أجواد الحكماء، ومن العباد الأتقياء، وله مشهد معروف ببغداد؛^{۳۳۳}

و موسی بن جعفر از سخاوتمندترین حکماء و از عبادت کنندگان پرهیزگار بود و محل شهادت او در بغداد معروف است.

وی همچنین در کتاب دیگرش می نویسد:

كان موسى بن جعفر يدعى العبد الصالح من عبادته واجتهاده؛^{۳۳۴}

موسی بن جعفر به خاطر کثرت عبادت و مجاهدت در راه خدا به «عبد صالح» ملقب شد.

ذهبی همچنین در تاریخ الإسلام چنین می نویسد:

موسى الكاظم ... وكان صالحاً، عالماً، عابداً، متألهاً؛^{۳۳۵}

موسی کاظم ... فردی صالح، عالم، عابد و در مسیر خدا بود.

ابن حجر عسقلانی در توصیف امام کاظم علیه السلام می نویسد:

قال أبو حاتم: ثقة صدوق، إمام من أئمة المسلمين. قال يحيى بن الحسين بن جعفر النسابة:

كان موسى بن جعفر يدعى العبد الصالح من عبادته واجتهاده. وقال الخطيب: يقال إنه

ولد بالمدينة في سنة ثمان وعشرين ومائة ... ومناقبه كثيرة؛^{۳۳۶}

ابو حاتم می گوید: او ثقة و از پیشوایان مسلمانان است. یحیی بن حسین بن جعفر بن نسابه

می گوید: همانا علت اینکه موسی بن جعفر را عبد صالح خطاب کرده اند، عبادت او است.

خطیب بغدادی می گوید: او در مدینه در سال یکصد و بیست و هشت به دنیا آمد ... و دارای

مناقبی بسیار است.

۳۳۳. میزان الاعتدال: ۴ / ۲۰۲ / ش ۸۸۵۵.

۳۳۴. سیر أعلام النبلاء: ۶ / ۲۷۱.

۳۳۵. تاریخ الإسلام: ۱۲ / ۴۱۷.

۳۳۶. تهذیب التهذیب: ۱۰ / ۳۰۲ / ش ۵۹۸.

قرمانی گوید:

هو الإمام الكبير الأوحـد الحجة، الساهر ليله قائماً القاطع نهاره صائماً، المسمى لفرط حلمه وتجاوزه عن المعتدين كاظماً، وهو المعروف باب الحوائج، لأنه ما خاب المتوسل به في قضاء حاجته قط؛^{۳۳۷}

او امام کبیر و حجّت یگانه است. روزها روزه دار و شب ها به عبادت می ایستاد. او را به جهت شدت حلم و گذشت از متجاوزان به حقوقش کاظم نامیده اند. همچنین مشهور به باب الحوائج است؛ زیرا هرگز مراجعه کنندگان را ناامید نکرد.

ابن حجر مکی می نویسد:

هو وارث أبيه علماً، ومعرفة، وكمالاً، وفضلاً، سمى الكاظم لكثرة تجاوزه وحلمه، وكان معروفاً عند أهل العراق باب قضاء الحوائج عند الله، وكان أعبد أهل زمانه وأعلمهم وأسخاهم؛^{۳۳۸}

او علم، کمال، فضل و معرفت را از پدرش به ارث برده است و سر اینکه او را کاظم خطاب می کنند آن است که بسیار حلیم بوده و از متجاوزان به حقوقش گذشت می کرده است. همچنین اهل عراق او را باب الحوائج می نامند. ایشان همچنین عابدترین و دانشمندترین و بخشنده ترین اهل زمانش است.

ابن جوزی نیز در توصیف ایشان می نویسد:

موسى بن جعفر، كان يدعى العبد الصالح، وكان حليماً كريماً، إذا بلغه عن رجل ما يؤذيه بعث إليه بهال؛^{۳۳۹}

موسی بن جعفر، عبد صالح خطاب می کنند و او شخصیتی حلیم و کریم است به گونه ای که برای آن کس که آزارش می داد، مالی فرستاد!

یافعی نیز پیرامون آن حضرت می نویسد:

۳۳۷. أخبار الدول وآثار الأول: ۱۱۲.

۳۳۸. الصواعق المحرقة: ۲۰۳.

۳۳۹. صفة الصفة: ۲ / ۱۰۳.

وفيهما توفي السيد أبوالحسن موسى الكاظم ولد جعفر الصادق، كان صالحاً، عابداً، جواداً،
حليماً، كبير القدر، وهو أحد الأئمة الاثني عشر المعصومين في إعتقاد الإمامية، وكان يدعى
بالعبد الصالح من عبادته، واجتهاده، وكان سخياً كريماً؛^{٣٤٠}

در این سال ابوالحسن موسی کاظم، فرزند جعفر صادق از دنیا رفت. او فردی صالح، عابد،
بخشنده، بردبار و دارای مقامی والا بود. ایشان یکی از امامان دوازده گانه معصوم به اعتقاد
امامیه اند. ایشان را به جهت عبادت و تلاش در راه خدا عبد صالح می خواندند، و بسیار
بخشنده و کریم بود.

یوسف بن اسماعیل نبهانی نیز که در زمره عالمان بزرگ اهل سنت است، درباره آن حضرت
می نویسد:

موسی الكاظم، أحد أعيان أكابر الأئمة من ساداتنا آل البيت الكرام هداة
الإسلام رضي الله عنهم أجمعين، و نفعنا ببركاتهم، وأماتنا على حبهم، وحب جدّهم الأعظم
صلّى الله عليه وسلّم؛^{٣٤١}

امام موسی کاظم یکی از اندیشمندان بزرگ امامان از سادات ما آل بیت کرام و هادیان اسلام
رضی الله عنهم اجمعین بود. خداوند ما را به برکات آنان نفع رساند و ما را بر محبت آنان و محبت
جدّ بزرگشان صلی الله علیه وآله میبیراند.

خیرالدین زرکلی هم در زمره کسانی است که درباره آن حضرت اظهار نظر کرده است. وی
پیرامون شخصیت حضرت چنین می نویسد:

موسی بن جعفر الصادق بن محمد الباقر، أبوالحسن: سابع الأئمة الإثني عشر، عند
الإمامية. كان من سادات بني هاشم، ومن أعبد أهل زمانه، وأحد كبار العلماء الأجواد؛^{٣٤٢}
ابوالحسن موسی بن جعفر صادق بن محمد باقر، هفتمین امام از ائمه دوازده گانه امامیه است.
وی از سادات بنی هاشم و عابدترین مردم زمان خویش و یکی از بزرگان عالمان بخشنده بود.

٣٤٠. مرآة الجنان: ١ / ٣٠٥.

٣٤١. جامع كرامات الأولياء: ٢ / ٤٩٥.

٣٤٢. الأعلام: ٧ / ٣٢١.

محمد بن طلحه شافعی می نویسد:

هو الإمام الكبير القدر، العظيم الشأن، الكبير المجتهد، الجادّ في الإجتهد، المشهور بالعبادة،
المواظب على الطاعات، المشهود له بالكرامات، يبيت
الليل ساجداً وقائماً، ويقطع النهار متصدّقاً وصائماً، ولفرط حلمه وتجاوزه عن المعتدين عليه
دعي كاظماً، كان يجازي المسئئ بإحسانه إليه، ويقابل الجاني بعفوه عنه، ولكثرة عبادته كان
يسمى بالعبد الصالح، ويعرف بالعراق بباب الحوائج إلى الله، لنجح مطالب المتوسّلين إلى
الله تعالى به، كراماته تحار منها العقول، وتقضي بأنّ له عند الله تعالى قدم صدق لا تزل
ولا تزول؛^{٣٤٣}

او پیشوایی است در نهایت جلالت و عظمت. کسی که بسیار در عبادت کوشا و به عبادت و
کرامت شهره بود. ایشان شب ها به عبادت مشغول و در حال قیام و سجده بود و روزها صدقه
می داد و روزه دار. از کثرت حلم و گذشت، او را کاظم می خواندند و پاسخ رفتار ناشایست را با
احسان داده و پاسخ کسی را که قصد جانش را داشت با گذشت و بخشش می داد. او را به جهت
کثرت عبادتش عبد صالح می نامیدند و مردم عراق او را باب الحوائج خطاب می کنند و
کراماتش، عقول را مدهوش و متحیر می نماید و برای او نزد خداوند مقامی است که زائل
نمی شود.

وی در جایی دیگر می نویسد:

عن شقيق البلخي قال: خرجت حاجاً في سنة تسع وأربعين ومائة فنزلت القادسية، فإذا
شابُّ حسن الوجه شديد السمرة، عليه ثوب صوف مشتمل بشملة، في رجله نعلان، وقد
جلس منفرداً عن الناس، فقلت في نفسي:
هذا الفتى من الصوفيّة يريد أن يكون كلاً على الناس، والله لأمضينّ إليه وأوبخنّه! فدنوت
منه فلما رأيته مقبلاً، قال: يا شقيق (اجتنبوا كثيراً من الظنّ إنّ بعض الظنّ إنّم)، فقلت في
نفسي: هذا عبد صالح، قد نطق على ما في خاطري، لألحقنه ولأسأله أن يحلّني، فغاب عن
عيني، فلمّا نزلنا واقصة إذا به يصلي وأعضاؤه تضطرب ودموعه تتحادر، فقلت: أمضي إليه

وأعتر، فأوجز في صلاته، ثم قال: يا شقيق: (وَإِنِّي لَخَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)، فقلت: هذا من الأبدال، قد تكلم على سري مرتين! فلما نزلنا زبالة إذا به قائم على البئر، وبيده ركوة يريد أن يستقي ماء، فسقطت الركوة في البئر، فرفع طرفه إلى السماء وقال:

أنت ربي إذا ظمئتُ إلى الماء *** وقوّتي إذا أردت الطعاما

يا سيدي ما لي سواها! قال شقيق: فوالله لقد رأيت البئر قد ارتفع ماؤها، فأخذ الركوة وملأها وتوضأ وصلّى أربع ركعات، ثم مال إلى كتيب رمل هناك، فجعل يقبض بيده ويطره في الركوة ويشرب. فقلت: أطمعني من فضل ما رزقك الله، وأنعم الله عليك! فقال: يا شقيق، لم تنزل نعم الله علينا ظاهرة وباطنة، فأحسن ظنك بربك. ثم ناولني الركوة، فشربت منها فإذا سويق وسكر، ما شربت والله ألدّ منه وأطيب ريحاً، فشبعنا ورويت، وأقمت أياماً لا أشتهي طعاماً ولا شرباً! ثم لم أره حتى دخل مكة، فرأيت له ليلة إلى جانب قبة السراب نصف الليل يصليّ بخشوع وأنين وبكاء، فلم يزل كذلك حتى ذهب الليل.

فلما طلع الفجر جلس في مصلاه يسبح ثم قام إلى صلاة الفجر وطاف بالبيت أسبوعاً وخرج، فتبعته فإذا له حاشية وأموال وغللمان وهو على خلاف ما رأيت في الطريق، ودار به الناس يسلمون عليه ويتبرّكون به! فقلت لبعضهم: من هذا؟ فقال: موسى بن جعفر! فقلت: قد عجبت أن تكون هذه العجائب إلا لمثل هذا السيّد؛^{٣٤٤}

شقيق بلخي گوید: در سال صد و چهل و نه به نیت حج از قادسیه حرکت کردم و با جوانی نیکو صورت که لباس پشمی به تن داشت و نعلین به پا کرده بود همسفر شدم. او جدای از مردم بود و من با خود گفتم: این جوان در زمره صوفیان است و می خواهد زحمت خود را به عهده دیگران اندازد؛ از این رو تصمیم گرفتم تا او را نصیحت کنم؛ اما هنگامی که نزدیک او رسیدم [پیش از آنکه چیزی بگویم] به من فرمود: «ای شقیق، همانا از گمان بد بپرهیزید؛ زیرا برخی از گمان ها گناه و معصیت است». شقیق می گوید: با خود گفتم: این جوان بنده صالحی است؛ زیرا از درون من خبر داد، پس سزاوار است تا بروم و از او طلب حلالیت کنم؛ اما او از مقابل چشمانم

غیب شد. در ادامه سفر به مکان واقعه رسیدیم و دوباره آن جوان را دیدم که مشغول به نماز بود و اعضای بدنش مضطرب گشته و می گریست. پس با خود گفتم: اکنون بروم و عذر خواهی نمایم؛ اما هنگامی که نزدیک او رفتم، [بدون آنکه چیزی بگویم] فرمود: «ای شقیق، خداوند کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح

انجام دهد را دوست دارد». با خود گفتم: این جوان از ابدال است و دو مرتبه از درون من خبر داد. در ادامه راه به مکان زباله رسیدیم و من آن جوان را بر سر چاه دیدم که مشغول کشیدن آب بود؛ اما سطل آب از دستش افتاد. در این هنگام آن جوان سر به آسمان بلند کرد و این شعر را خواند:

«پروردگار من، تو همان کسی هستی که اگر تشنه شوم به من آب می دهی و اگر گرسنه شوم مرا سیر می گردانی، سرور من، اکنون مرا سیر آب کن».

شقیق می گوید: به خدا سوگند دیدم که آب چاه بالا آمد و آن جوان سطل را در آب انداخت و وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند؛ سپس سراغ شن ها رفت و شن برداشت و در سطل آب ریخت و آب را نوشید. من عرضه داشتم: از آنچه خداوند روزی تو کرده به من بده. جوان فرمود: «ای شقیق، همواره نعمت های خداوند به صورت پنهان و آشکار بر ما وارد می شود، پس گمان خود را به خداوند نیکو گردان». سپس از آنچه داشت به من داد و من نیز نوشیدم و دیدم سویق و شکر است و به خدا سوگند لذیذتر و خوش بوتر از آن ندیده بودم و همان نوشیدنی مرا سیر گرداند و تا مدتی اشتها به غذا و نوشیدنی نداشتم. سپس آن جوان را ندیدم تا اینکه وارد مکه شدم و او را شب هنگام، در قبة السراب دیدم، درحالی که با خضوع و گریه نماز می خواند و به همین حالت بود تا اینکه شب سپری شد. هنگامی که صبح شد، در محل نمازش نشست؛ آنگاه بلند شد و نماز صبح را به جا آورد و پس از آن رفت و طواف نمود و من نیز از او پیروی نمودم. در این هنگام دیدم که این جوان دارای شخصیت اجتماعی است و اطراف او را غلامان و خادمان احاطه نموده اند و برخلاف مسیر مسافرت که جوان گمنامی بود، در مکه با هیبت و شوکت بود و مردم بر او سلام می کردند و به او تبرک می جستند. من از برخی مردم پرسیدم که این جوان کیست؟ گفتند: او موسی بن جعفر است. در این هنگام گفتم: دیدن چنین حالاتی از مانند این آقا جای تعجب ندارد.

ماجرای دیگری از عظمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را مسعودی نقل کرده است. وی

می نویسد:

ذكر عبدالله بن مالك الخزاعي - وكان على دار الرشيد وشرطته - قال: أتاني رسول الرشيد في وقت ما جاءني فيه قط، فانتزعتني من موضعي ومنعني من تغيير ثيابي، فراعني ذلك منه، فلما صرت إلى الدار سبقني الخادم، فعرف الرشيد خبري، فأذن لي في الدخول عليه، فدخلت، فوجدته قاعداً على فراشه، فسلمت فسكت ساعة، فطار عقلي وتضاعف الجزع عليّ ثم قال لي: يا عبدالله، أتدري لم طلبتك في هذا الوقت؟ قلت: لا والله يا أميرالمؤمنين، قال: إني رأيت الساعة في منامي كأنّ حبشياً قد أتاني ومعه حربة، فقال لي: إن لم تخلّ عن موسى بن جعفر الساعة وإلا نحررتك بهذه الحربة، فاذهب فخلّ عنه، فقلت: يا أميرالمؤمنين، أطلق موسى بن جعفر؟ ثلاثاً، قال: نعم، إمض الساعة حتى تطلق موسى بن جعفر وأعطه ثلاثين ألف درهم، وقل له. إن أحببت المقام قبلنا فلك عندي ما تحبّ وإن أحببت المضي إلى المدينة فالإذن في ذلك إليك، قال: فمضيت إلى الحبس لأخرجه، فلما رأني موسى وثب إليّ قائماً، وظن أنّي قد أمرت فيه

بمكروه، فقلت: لا تخف، وقد أمرني أميرالمؤمنين بإطلاقك، وأن أدفع إليك ثلاثين ألف درهم، وهو يقول لك: إن أحببت المقام قبلنا فلك ما تحبّ، وإن أحببت الإنصراف إلى المدينة، فالأمر في ذلك مطلق إليك. وأعطيته الثلاثين ألف درهم، وخليت سبيله، وقلت: لقد رأيت من أمرك عجباً، قال: فإني أخبرك: بينما أنا نائم إذ أتاني النبي صلى الله عليه وسلم، فقال. يا موسى، حبست مظلوماً فقل هذه الكلمات فإنك لا تبيت هذه الليلة في الحبس، فقلت: بأبيوأمي ما أقول؟ فقال: قل: يا سامع كلّ صوت، ويا سابق الفوت، ويا كاسي العظام لحمًا، ومنشرها بعد الموت، أسألك بأسمائك الحسنی وباسمك الأعظم الأكبر المخزون المكنون الذي لم يطلع عليه أحد من المخلوقين، يا حليماً ذا أناة لا يقوى على أناته، يا ذا المعروف الذي لا ينقطع أبداً، ولا يحصى عدداً، فرج عني، فكان ما ترى؛^{٣٤٥}

عبدالله مالك خزاعی كه رئیس نگهبانان منزل هارون الرشید بود، می گوید: فرستاده هارون در ساعت غیر متعارفی به دنبال من آمد و گفت: هارون تو را طلبیده است؛ آنگاه بدون آنكه اجازه دهد من لباس خویش را عوض كنم، من را به محضر هارون برد. هنگامی كه به اقامتگاه هارون رسیدیم، فرستاده هارون پیش از من بر او وارد شد و او را از حضور من آگاه نمود و هارون نیز در انتظار من بود. هارون اذن دخول داد و من وارد شدم و مشاهده نمودم كه او در بستر خوابش نشسته است. به او سلام

نمودم؛ اما او مدتی ساكت بود و هیچ نگفت؛ از این رو من نگران شدم و ترسیدم كه مبدا او بر من غضب كرده باشد. ناگهان هارون گفت: ای عبدالله، آیا می دانی چرا در این وقت تو را طلبیده ام؟ گفتم: به خدا سوگند نمی دانم ای امیرالمؤمنین. هارون گفت: در خواب مردی حبشی را دیدم كه سلاحی در دست داشت و به من گفت: اگر موسی بن جعفر را از زندان آزاد نكنی، با این سلاح به تو آسیب می رسانم و تو را مانند شتر سر می برم؛ پس اکنون برو و موسی بن جعفر را از زندان آزاد نما. من متعجب شدم و سه مرتبه پرسیدم: موسی بن جعفر را آزاد نمایم؟ هارون گفت: آری، بلافاصله موسی بن جعفر را آزاد كن و سی هزار درهم به او پاداش بده و به او عرضه بدار: اگر منصب و مقامی می خواهی پذیرفته است و هرچه خواهی فراهم می شود و اگر مایل هستی به مدینه بروی، می توانی بروی. من بلافاصله نزد موسی بن جعفر رفتم. تا نگاه حضرت به من افتاد، بلند شد و گمان كرد كه برای آزار او آماده ام. عرضه داشتم: نرسید، امیرالمؤمنین فرمان آزادی شما را صادر كرده است و گفته تا سی هزار درهم به شما بدهم، و نیز گفته كه هرچه خواهی فراهم نمایم و اگر مقامی خواهی به شما تفویض نمایم، و اگر مایل هستی به مدینه بروی، می توانی بروی. آنگاه مبلغ مذکور را تقدیم كردم و راه را باز نمودم و عرضه داشتم: من از امر شما در شكفت مانده ام. حضرت فرمود: اکنون سر ماجرا را به تو می گویم. همانا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم كه به من فرمود: «ای موسی، تو مظلومانه به زندان افتاده ای پس این دعا را زمزمه كن تا امشب خلاص شوی». من به پیامبر خدا عرضه داشتم: پدر و مادرم به فدایت چه بگویم؛ پیامبر خدا فرمود: بگو: «یا سامع كل

صوت، ویا سابق الفوت، ویا كاسی العظام لحماً ومنشرها بعد الموت، أسألك بأسمائك الحسنی

وباسمك الأعظم الأكبر المخزون المكنون الذي لم يطلع عليه أحد من المخلوقين، يا حليماً ذا أناة لا يقوى على أناته، يا ذا المعروف الذي لا ينقطع أبداً، ولا يحصى عدداً، فرج عني، فكان ما ترى».

ماجرای فوق نیز یکی دیگر از کرامات حضرت موسی بن جعفر است و کاشف از عظمت روحی ایشان است. همچنین ماجرای فوق، تأییدی بر روایت بشر حافی است که از سوی علامه حلّی نقل شده، چه اینکه علامه حلّی ضمن برشمردن کرامات موسی بن جعفر علیه السلام می نویسد:

وعلى يده عليه السلام تاب بشر الحافي؛^{۳۴۶}

و به دست موسی بن جعفر، بشر حافی توبه نمود.

بشر حافی یکی از زهاد مشهور است، تا آنجا که خطیب بغدادی در مورد او توضیحات مفصل و گاه مبالغه آمیزی ذکر کرده که قسمتی از عبارتش چنین است:

بشر بن الحارث بن عبدالرحمن بن عطاء بن هلال بن ماهان بن عبدالله، أبونصر، المعروف بالحافي، مروزي سكن بغداد، وهو ابن عمّ علي بن خشم، وكان ممّن فاق أهل عصره في الورع والزهد، وتفرد بوفور العقل، وأنواع الفضل، وحسن الطريقة، واستقامة المذهب؛^{۳۴۷}

بشر بن حارث بن عبدالرحمن بن عطا بن هلال بن ماهان بن عبدالله، ابونصر مشهور به بشر حافی است که ساکن بغداد بوده و پسر عموی علی بن خشم است و سرآمد مردم روزگارش در ورع و زهد بوده و در هوشمندی و کثرت عقل، منحصر به فرد است و دارای انواع فضیلت ها است و از حسن طریقت و استقامت در مذهب برخوردار است.

علامه حلّی ماجرای بشر حافی را این گونه توضیح می دهد:

لأنه عليه السلام اجتاز على دارة ببغداد، فسمع الملاهي وأصوات الغناء والقصب تخرج من تلك الدار، فخرجت جارية ويدها قمامة البقل، فرمت بها في الدرب: فقال لها: يا جارية! صاحب هذه الدار حرّ أم عبد؟ فقالت: بل حرّ، فقال: صدقت، لو كان عبداً خاف من مولاه!

۳۴۶. منهاج الكرامة: ۵۹.

۳۴۷. تاریخ بغداد: ۷ / ۷۱.

فلما دخلت، قال مولاها وهو على مائدة السكر: ما أبطأك علينا؟ فقالت: حدثني رجل بكذا وكذا، فخرج حافياً حتى لقي مولانا الكاظم عليه السلام فتاب علي يده؛^{٣٤٨}

حضرت در بغداد از مقابل منزلی می گذشت که از داخل آن صدای آواز و غنا و لهو و لعب بلند بود. در این هنگام کنیزی از خانه خارج شد تا زباله ها را پشت درب بگذارد. حضرت به کنیز فرمود: «ای کنیز، صاحب این خانه آزاد است یا بنده». کنیز عرضه داشت: آزاد است. حضرت فرمود: «راست گفתי! اگر بنده می بود از مولایش می ترسید». هنگامی که کنیز به خانه بازگشت، بشر درحالی که بر بساط عیش بود از کنیز پرسید: چرا دیر آمدی؟ کنیز گفت: مردی در کوچه به من چنین و چنان گفت. در این هنگام بشر با پای برهنه از خانه خارج شد و به دنبال حضرت دوید و به دست امام کاظم علیه السلام، توبه کرد.

اما ابن تیمیّه که تمام تلاش خود را بر انکار فضائل اهل بیت متمرکز نموده، می نویسد:
وأما قوله: «تاب علي يده بشر الحافي»، فمن أكاذيب من لا يعرف حاله ولا حال بشر، فإن موسى بن جعفر لما قدم به الرشيد إلى العراق حبسه، فلم يكن ممن يجتاز علي دار بشر، وأمثاله من العامة؛^{٣٤٩}

اما سخن [علامه حلی] که می گوید: بشر حافی به دست او توبه کرد، از دروغ هایی است که حالش معلوم نیست و همچنین حال بشر نیز معلوم نیست؛ زیرا موسی بن جعفر از زمانی که به فرمان هارون به بغداد فراخوانده شد، در زندان بود و مجالی نداشت تا با امثال بشر دیدار کند.

با توجه به توضیحاتی که بیان شد، اثبات نمودیم که اولاً بشر حافی معلوم الحال است و خطیب بغدادی در مورد او، سخنان مفصلی گفته است. ثانیاً حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز طبق روایتی که از مسعودی نقل نمودیم، در میان دوران حبس، آزاد شده و از زندان بیرون آمده است بنابراین هیچ استبعادی ندارد که حضرت در همان زمانی که به صورت موقتی از زندان هارون آزاد شده، با بشر دیدار کرده باشد.

توسل علمای اهل سنت به حضرت موسی بن جعفر

٣٤٨. منهاج الكرامة: ٥٩.

٣٤٩. منهاج السنة: ٤ / ٥٤.

جایگاه امام کاظم علیه السلام در میان اهل سنت به گونه ای است که پس از شهادت ایشان نیز به ایشان توسل جسته و به قبر مقدس ایشان پناهنده می شدند، به طوری که عالمان بزرگ اهل سنت معتقدند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام «باب الحوائج» بوده و در صورت توسل به مقام شامخ ایشان، دست خالی بازگردانده نمی شود که در ادامه، به سخن برخی از عالمان بزرگ اهل سنت درباره ایشان و مقام الهی ایشان می پردازیم.

دمیری و سجاعی به نقل از پیشوایان شافعیان می نویسند:

كان الشافعي يقول: قبر موسى الكاظم الترياق المجرب؛^{۳۵۰}

همواره شافعی می گفت: قبر موسی کاظم نوشدارویی مجرب است.

ابن حجر هیتمی نیز در *صواعق محرقة*، در همین باره می نویسد:

وكان معروفاً عند أهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله؛^{۳۵۱}

ایشان نزد اهل عراق به «باب الحوائج إلى الله» معروف بود.

ابن صباغ مالکی در کتاب *فصول مهمه*، به باب الحوائج بودن آن حضرت اینگونه تصریح کرده

است:

وهو المعروف عند أهل العراق بباب الحوائج إلى الله، وذلك لنجح قضاء حوائج المسلمين

ونيل مطالبهم وبلوغ مآربهم وحصول مقاصدهم؛^{۳۵۲}

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نزد اهل عراق به باب الحوائج إلى الله معروف بود؛ چراکه

قضاء حاجات مسلمین، رسیدن آنان به خواسته هایشان، برآورده شدن نیازمندیشان و رسیدن به

مقاصدشان به دست حضرت حاصل می شد.

قرمانی صاحب *اخبار الدول* نیز می نویسد:

هو المعروف عند أهل العراق بباب الحوائج؛ لأنه ما خاب المتوسل به في قضاء حاجته

قط؛^{۳۵۳}

۳۵۰. حياة الحيوان الكبرى: ۱ / ۱۸۹؛ رسالة في إثبات كرامات الأولياء: ۶.

۳۵۱. الصواعق المحرقة: ۲۰۳.

۳۵۲. الفصول المهمة: ۲ / ۹۳۲.

۳۵۳. أخبار الدول وآثار الأول: ۱ / ۳۳۷.

امام کاظم علیه السلام در میان مردم عراق به باب الحوائج مشهور بود؛ چراکه هر کسی در برآورده شدن حاجاتش به او متوسل می شد، حاجت روا می گشت.

توسل به مقام والای امام کاظم علیه السلام اختصاص به مردمان عادی اهل سنت ندارد؛ بلکه عالمان و بزرگان اهل سنت نیز به محضر امام کاظم علیه السلام شتافته و با حضور در کنار قبر مقدس آن حضرت، به خواسته های خود نائل شده اند. ابوعلی خلّال در زمره همین عالمان است. خطیب بغدادی در کتاب *تاریخ بغداد* و ابن جوزی در *منتظم*، به توسل خلّال به روح بزرگ امام کاظم علیه السلام اشاره کرده و می نویسند:

أخبرنا أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعي، قال: سمعت الحسن بن إبراهيم الخلال يقول: ما أهمّني أمرٌ، فقصدت قبر موسى بن جعفر عليه السلام، فتوسّلت به إلاّ سهّل الله لي ما أحبّ؛^{۳۵۴}

احمد بن جعفر بن حمدان قطیعی نقل می کند که شنیدم حسن بن ابراهیم خلّال می گفت: برای من مشکلی پیش نیامد مگر اینکه به موسی بن جعفر علیه السلام توسل کردم و خداوند همان را که دوست داشتم به من ارزانی داشت.

با عنایت به نکاتی که مطرح شد، اعم از اعتراف بزرگان عامه بر عظمت حضرت کاظم و فضائل بی مانند اخلاقی و علمی و همچنین مراتب زهد و دنیاگریزی و دوری از ریاست، به نیکی استفاده می شود که افضلیت آن حضرت پس از پدر بزرگوارش امام صادق علیه السلام، کاملاً مسجل بوده و اخلاق پیامبرانه در آن حضرت متبلور است؛ از این رو تقدم جستن بر آن حضرت، مصداق بارز تقدم مفضول بر فاضل خواهد بود.

امامت امام رضا عليه السلام

امامت امام رضا

شهرت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در فضل، کمال، زهد و تقوا بیش از آن است که نیاز به بیان داشته باشد که به برخی از این فضائل و مقامات، به قدر وسع این نوشتار می پردازیم؛ چراکه بر اساس روایت معروف «ما لا یدرک کله، لا یترک کله».

از عاملانی که درباره این امام همام اظهار نظر کرده اند، سمهودی است. وی می نویسد:

علي الرضا بن موسى الكاظم، كان أوحداً أهل زمانه، جليل القدر، أسلم علي يده أبو محفوظ معروف الكرخي ... وقال له المأمون: بأيّ وجه صار جدّك علي بن أبي طالب قسيم الجنة والنار؟ فقال: «ألم ترو عن أبيك، عن آبائه، عن عبدالله بن عباس، قال: سمعت رسول الله عليه السّلام يقول: «حبّ علي إيمان وبغضه كفر»؟».

قال: بلى.

قال الرضا: «فَقَسَّمُ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ إِذَا كَانَ عَلِيٌّ حَبَّهَ وَبَغُضَهُ».

فقال المأمون: لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن. أشهد أنك وارث علم رسول الله

صلّى الله عليه وآله وسلّم؛^{۳۰۰}

علی بن موسی الرضا، جلیل القدر و یگانه زمان خویش بود و به دست ایشان، ابومحفوظ معروف کرخی اسلام آورد ... مأمون به او عرضه داشت: به چه علتی جد شما علی بن ابی طالب قسمت کننده بهشت و دوزخ نامیده شد؟ حضرت به او فرمود: «آیا پدر تو از پدران، از عبدالله بن عباس روایت نکرده اند که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: «محبت علی، ایمان است و بغض او، کفر است»؟ مأمون عرضه داشت: آری. حضرت فرمود: «پس علی بهشت و دوزخ را بر مبنای محبتان و دشمنانش قسمت می کند». مأمون عرضه داشت: ای ابوالحسن، خداوند مرا پس از تو باقی نگذارد. شهادت می دهم که تو وارث دانش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستی.

كمال الدين محمد بن طلحه نيز می نویسد:

أبو الحسن علي بن موسى الرضا الإمام عليّ الرضا ... قد تقدّم القول في أمير المؤمنين عليّ، وفي زين العابدين عليّ. وجاء هذا عليّ الرضا ثالثهما، ومن أمعن النظر والفكرة، وجده في الحقيقة وارثهما، فيحكم بكونه ثالث العليين. في إيمانه، وعلا شأنه، وارتفع مكانه، واتسع إمكانه، وكثر أعوانه، وظهر برهانه، حتى أحلّه الخليفة المأمون محلّ مهجته، وأشركه في مملكته، وفوّض إليه أمر خلافته، وعقد له على رؤوس الأشهاد عقد نكاح ابنته، وكانت مناقبه عليّة، وصفاته الشريفة سنيّة، ومكارمه حاميّة، وشنشنته أخزمية، وأخلاقه عربيّة، ونفسه الشريفة هاشميّة، وأرومته الكريمة نبوية، فمهما عدّ من مزاياه كان أعظم منه، ومهما فصل من مناقبه كان أعلى مرتبة عنه؛^{٣٥٦}

ابوالحسن علي بن موسى الرضا. پيش از اين در مورد اميرالمؤمنين علي و زين العابدين علي سخن گفتم و علي بن موسى نيز سومين علي است و از نظر قدرت فكر و دانش، حقيقتاً وارث اميرالمؤمنين و زين العابدين عليهما السلام است؛ از اين رو سزاوار است تا او را علي سوم بناميم ... پس هرچه از مزاياي او بگوئيم، باز او بالاتر است، و هرچه از فضائلش برشمريم باز او بالاتر است.

شبلنجی نیز از مادحان علی بن موسی الرضا علیه السلام است. وی می نویسد:

قال إبراهيم بن العباس: ما رأيت الرضا سئل عن شيء إلا علمه، ولا رأيت أعلم منه بما كان في الزمان إلى وقت عصره، وكان المأمون يمتحنه بالسؤال من كل شيء فيجيبه الجواب الشافي، وكان قليل النوم كثير الصوم، لا يفوته صوم ثلاثة أيام من كل شهر ويقول: ذلك صيام الدهر. وكان كثير المعروف والصدقة، وأكثر ما يكون ذلك منه في الليالي المظلمة. وكان جلوسه في الصيف على حصير وفي الشتاء على مسح؛^{٣٥٧}

ابراهيم بن عباس می گوید: رضا را ندیدم مگر آن که به هرچه از او پرسیدند، علم داشت و از زمان او تاکنون کسی را دانشمندتر از او ندیدم. همانا مأمون او را به پرسش های سختی از هر رشته ای آزمود؛ اما او پاسخ کافی داد. او کم می خوابید و بسیار روزه می گرفت و هرگز سه روز

٣٥٦. مطالب السؤل: ٤٥٤ - ٤٥٥.

٣٥٧. نور الأبصار: ٣١٢.

روزه در ماه را ایشان ترك نمی شد و می فرمود: «این روزه روزگار است». او بسیار کار خیر انجام داده و صدقه انبوهی می داد و بیشترین صدقاتش، در شب تاریک داده می شد ...

جوینی نیز می نویسد:

الإمام الثامن: مظهر خفیات الأسرار، ومبرز خبّیات الأمور الكوامن، منبع المكارم والميامن، ومنبع الأعالي الحضارم والأيامن، منبع الجناب، رفیع القباب، وسیع الرحاب، هموم السحاب، غزیر الألفاف، عزیز الأكناف، أمير الأشراف، قرّة عين آل یاسین وآل عبدمناف، السید الطاهر المعصوم، والعارف بحقائق العلوم، والواقف علی غوامض السرّ المكتوم، والمخبر بما هو آت وعمّا غبر ومضى، المرضي عند الله سبحانه برضاه عنه في جميع الأحوال، ولذا لقب بالرضا، علی بن موسی؛^{۳۵۸}

امام هشتم، مظهر اسرار مخفی و آشکارکننده امور پنهانی، منبع بزرگواری ها و برکات ... نور چشم آل یاسین و عبدمناف، سرور پاک و معصوم، آگاه به حقایق علوم، عالم به امور پیچیده و نهانی، خبردهنده از گذشته و آینده، مرضی نزد خداوند سبحان که به رضای خداوند از او در تمامی حالات ملقب به «رضا» گشت، علی بن موسی.

ابن حجر مکی نیز که به تعصب شهره است، به جهت فراگیر بودن جلالت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به مدح و ثنای ایشان پرداخته است. وی می نویسد:

وكان أولاده [موسی بن جعفر] حين وفاته سبعة وثلاثين ذكراً وأنثى، منهم علی الرضا، وهو أنبهم ذكراً، وأجلهم قدراً، ومن ثمّ أحله المأمون محلّ مهجته، وأنكحه ابنته، وأشركه في مملكته، وفوّض إليه أمر خلافته؛^{۳۵۹}

فرزندان موسی بن جعفر در هنگام درگذشت آن حضرت هفتاد و سه نفر دختر و پسر بودند. یکی از آن ها علی رضا است. ایشان از تمام فرزندان موسی بن جعفر جلیل القدرتر بود؛ از این رو مأمون منصب خود را به او واگذار کرد و دخترش را به تزویج او درآورد و او را در حکومتش شریک قرار داد و امر خلافتش را به او تفویض نمود.

با وجود شهرت فضائل حضرت رضا علیه السلام و اعترافاتی که بیان شد، باز ابن تیمیّه نتوانسته حقد و کینه خویش را نسبت به اهل بیت علیهم السلام کتمان کند؛ از این رو می نویسد:

۳۵۸. فرائد السمطين: ۲ / ۱۸۷.

۳۵۹. الصواعق المحرقة: ۲۰۴.

ولم يأخذ عنه أحد من أهل العلم بالحديث شيئاً، ولا روي له حديث في الكتب الستة، وإنما يروي له أبو الصلت الهروي وأمثاله نسخاً عن آبائه فيها من الأكاذيب؛^{٣٦٠}

احدی از اهل علم از او حدیث اخذ نکرده است و در کتابهای سته نیز از او روایتی نقل نشده است. تنها ابوالصلت هروی و امثال او از آن حضرت روایاتی را از قول پدراناش نقل کرده اند که متضمن اکاذیب است.

اکنون جهت اطلاع ابن تیمیّه و پیروان او، به گوشه ای از مقامات علمی امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام اشاره می نمائیم. واقدی می نویسد:

سمع علي الحديث من أبيه وعمومته وغيرهم، وكان ثقة، يفتي بمسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وهو ابن نيف وعشرين سنة، وهو من الطبقة الثامنة من التابعين من أهل المدينة؛^{٣٦١}

حضرت رضا حدیث را از پدر، عموها و دیگران شنیده و ثقة است. ایشان در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای مردم فتوا می داد، درحالی که بیست و اندی بیشتر سن نداشت. ایشان از طبقه هشتم از تابعان مدینه است.

حاکم نیشابوری نیز در تاریخ نیشابور می نویسد:

وسمع علي بن موسى أباه وعمومته اسماعيل وعبدالله و... وكان يفتي في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو ابن نيف وعشرين سنة. روى عنه من أئمة الحديث: آدم بن أبي إياس ونصر بن علي الجهضمي ومحمد بن رافع القشيري، وغيرهم. واستشهد علي بن موسى بـ (سند أباد) من طوس [لتسع]^{٣٦٢} بقين من شهر رمضان ليلة الجمعة من سنة ٢٠٣ وهو ابن ٤٩ سنة وستة أشهر؛^{٣٦٣}

علی بن موسی از پدر و عموهایشان اسماعیل، عبدالله و دیگران روایت کرده اند ... و درحالی که تنها بیست و اندی سال از عمرشان گذشته بود، در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فتوا می داد. از بزرگان حدیث کسانی مانند آدم بن ابی ایاس عسقلانی، نصر بن علی جهضمی

٣٦٠. منهاج السنة: ٤ / ٦٠.

٣٦١. تذكرة خواص الأمة: ٣١٥.

٣٦٢. این قسمت از عبارت در کتاب تهذیب / التهذیب سفید است؛ اما ابن نجار بغدادی در کتاب «ذیل تاریخ بغداد» (جلد

٤، ص ١٤٢) عبارت «لتسع» را آورده است.

٣٦٣. تهذیب التهذیب: ٧ / ٣٣٩.

محمد بن ابی رافع قشیری و دیگران از او حدیث نقل کرده اند. او در سناباد طوس، در رمضان سال دویست و سه به شهادت رسید؛ درحالی که چهل و نه سال و شش ماه سن داشت.

ابن جوزی می نویسد:

كان يفتي في مسجد رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وهو ابن نيف وعشرين سنة؛^{٣٦٤}

او در مسجد پیامبر خدا صَلَّى الله عليه وآله فتوا می داد، درحالی که بیست و اندی سن داشت.

ابن کثیر می نویسد:

عليّ بن موسى بن جعفر بن محمد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب، القرشي الهاشمي العلوي، الملقب بالرضا. كان المأمون قد همّ أن ينزل له عن الخلافة فأبى عليه ذلك، فجعله وليّ العهد من بعده، كما قدمنا ذلك. توفي في صفر من هذه السنة بطوس. وقد روى الحديث عن أبيه وغيره، وعنه جماعة منهم: المأمون، وأبوالصلت الهروي، وأبوعثمان المازني النحوي؛^{٣٦٥}

علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، قرشی هاشمی علوی و ملقب به رضاست. مأمون می خواست تا خلافت را به او تفویض نماید؛ اما او قبول نکرد؛ از این رو او را ولی عهد خویش قرار داد. او در ماه صفر در شهر طوس از دنیا رفت. او حدیث را از پدرش و غیر او اخذ نمود. و گروهی نیز از او حدیث نقل کرده اند؛ مانند مأمون، ابوصلت هروی و ابوعثمان مازنی نحوی.

مزی نیز درباره کسانی که از آن حضرت روایت نقل کرده اند، می نویسد:

علي بن موسى ... روى عنه: أبو بكر أحمد بن الحباب بن حمزة الحميري النسابة، وأيوب بن منصور النيسابوري، ودارم بن قبيصة بن نهشل الصنعاني، وأبو أحمد داود بن سليمان بن يوسف الغازي القزويني له عنه نسخة، وسليمان بن جعفر، وعامر بن سليمان الطائي والد أحمد بن عامر أحد الضعفاء، له عنه نسخة كبيرة، وعبدالله بن علي العلوي، وأمير المؤمنين أبو العباس عبدالله المأمون بن هارون الرشيد، وأبوالصلت عبدالسلام بن صالح الهروي، وعلي بن صدقة الشطي الرقي، وعلي بن علي الخزاعي الدعبل، وعلي بن مهدي بن صدقة بن هشام القاضي، له عنه نسخة،

٣٦٤. المنتظم: ١٠ / ١٢٠ - ١٢١.

٣٦٥. البداية والنهاية: ١٠ / ٢٧٣.

ومحمد بن سهل بن عامر البجلي، وابنه أبوجعفر محمد بن علي بن موسى، وأبوجعفر محمد بن حيان التمار البصري، وموسى بن علي القرشي، وأبوعثمان المازني النحوي؛^{۳۶۶}

علی بن موسی ... کسانی که از او حدیث نقل کرده اند عبارتند از: ابوبکر احمد بن حباب بن حمزه حمیری نسابه، ایوب بن منصور نیشابوری، دارم بن قبیصة بن نهشل صنعانی، ابواحمد داوود بن سلیمان بن یوسف غازی قزوینی که از علی بن موسی نوشته ای داشته است، سلیمان بن جعفر، عامر بن سلیمان طائی - پدر احمد بن عامر - که یکی از ضعفاء است و نوشته بزرگی از او دارد، عبدالله بن علی علوی، امیرالمؤمنین ابوالعباس عبدالله مأمون بن هارون الرشید، ابوصلت عبدالسلام بن صالح هروی، علی بن صدقة شطی رقی، علی بن علی خزاعی دعبلی، علی بن مهدی بن صدقة بن هشام قاضی که نوشته از او در اختیار داشته، محمد بن سهل بن عامر بجلی و فرزندش ابوجعفر محمد بن علی بن موسی، ابوجعفر محمد بن حیان تمار بصری، موسی بن علی قرشی و ابوعثمان مازنی نحوی.

ذهبی در جای دیگر، درباره آن حضرت می نویسد:

علي بن موسى الرضا - ق، د، ت - أحد الأعلام. هو الإمام أبو الحسن ابن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علي زين العابدين بن الحسين بن علي بن أبي طالب، الهاشمي، العلوي، الحسيني. روى عن: أبيه وعبدالله بن أرقاة. وعنه: ابنه أبوجعفر محمد، وأبوعثمان المازني، والمأمون، وعبدالسلام بن صالح، ودارم بن قبيصة، وطائفة ... وكان سيد بني هاشم في زمانه وأجلهم وأنبههم، وكان المأمون يعظمه ويخضع له ويتغالي فيه، حتى أنه جعله ولي عهد من بعده؛^{۳۶۷}

علی بن موسی الرضا - در زمره رجال ابن ماجه، ابوداوود و ترمذی - یکی از اعلام است. او امام و فرزند موسی کاظم بن جعفر صادق بن محمد باقر بن علی زین العابدین بن حسین بن علی بن ابی طالب است و کنیه اش ابوالحسن و هاشمی، علوی و حسینی است. او از پدرش و عبدالله بن ارقاه روایت کرده است. همچنین فرزندش ابوجعفر محمد، ابوعثمان مازنی، مأمون، عبدالسلام بن صالح، دارم بن قبیصة، طائفه و دیگران ... از او روایت نقل کرده اند ... او سرور بنی هاشم و جلیل القدرترین آنان در زمان خود بود. همانا مأمون او را گرامی می داشت و در مقابلش خضوع می نمود تا آنجا که او را ولی عهد خویش قرار داد.

۳۶۶. تهذیب الکمال: ۲۱ / ۱۴۸ - ۱۴۹.

۳۶۷. تاریخ الإسلام: ۱۴ / ۲۶۸ - ۲۶۹.

ابن حجر از قول حاکم نیشابوری می نویسد:

سمعت أبا بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى، يقول: خرجنا مع إمام أهل

الحديث أبي بكر بن خزيمة، وعديله أبي علي الثقفي مع جماعة

من مشايخنا - وهم إذ ذاك متوافرون - إلى زيارة قبر علي بن موسى الرضا بطوس، فرأيت

من تعظيمه يعني ابن خزيمة لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحيّرنا؛^{۳۶۸}

از ابوبکر محمد بن مؤمل بن حسن بن عیسی شنیدم که می گفت: همراه پیشوای اهل حدیث

ابوبکر بن خزیمه و همتایش ابوعلی ثقفی با گروهی از مشایخ بزرگ به زیارت قبر علی بن موسی

الرضا در طوس رفتیم و ابن خزیمه طوری قبر آن حضرت را مورد اکرام قرار داد و تضرع و زاری

نمود که تمام ما متحیر گشتیم.

یکی از مهمترین مدارک بر اثبات مقام علمی حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام،

حدیث مشهور «سلسلة الذهب» است که آن حضرت، حدیث مذکور را در جمع مشایخ و بزرگان

اهل حدیث قرائت نمود و همگی آن را از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده اند. متن حدیث

سلسلة الذهب به روایت ابن حجر به شرح ذیل است:

إنّه لما دخل الإمام نيسابور راكباً، خرج إليه علماء البلد، وبأيديهم المحابر والدّوى، وتعلّقوا

بلجام دابته وحلّفوه أن يحدثهم بحديث عن آبائه فقال: حدّثني أبي موسى الكاظم عن

أبيه ... علي بن أبي طالب قال: حدّثني حبيبي وقرّة عيني رسول الله صلى الله عليه وآله، قال:

حدّثني جبريل، قال: سمعت ربّ العزّة يقول: «لا إله إلاّ الله حصني، فمن قالها دخل

حصني وأمن من عذابي»؛^{۳۶۹}

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام سوار بر مرکب وارد نیشابور شد، علماء آن شهر به سوی ایشان

شتافتند درحالی که همگی قلم و دوات به همراه داشتند. افسار مرکب حضرت را گرفتند و او را

قسم دادند تا حدیثی را از قول پدرانش نقل نماید. حضرت رضا علیه السلام نیز فرمود: «پدرم

حضرت کاظم، از پدرانش، از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که نور چشم پیامبر خدا

صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل به من خبر داد که خداوند بزرگ می فرماید: «کلمه «لا اله الاّ

۳۶۸. تهذیب التهذیب: ۷ / ۳۳۹.

۳۶۹. ذکر أخبار أصفهان: ۱ / ۱۳۸؛ المنتظم: ۱۰ / ۱۲۰؛ الصواعق المحرقة: ۲۰۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۵ / ۶۲۲ و ۷ / ۱۱۵؛ الفصول

المهمّة: ۲ / ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳.

الله» حصن من است و هرکس آن را بگوید، داخل حصن من شده و از عذاب من ایمن گردیده است.»

احمد بن حنبل در موردِ عظمت سند حدیث یاد شده می گوید:

إِنْ قَرَأْتَ هَذَا الْإِسْنَادَ عَلَىٰ مَجْنُونٍ بَرِيءٍ مِنْ جُنُونِهِ؛^{۳۷۰}

اگر این سند را بر شخص مجنون عرضه نمائی، عاقل شده و از جنون خلاصی می یابد.

در نتیجه، تاکنون اثبات شد که افراد زیادی از حضرت رضا علیه السلام روایت نقل کرده اند. و همچنین اثبات شد که از عبارت ذهبی که پیش از این نقل کردیم، استفاده می شود که ابن ماجه قزوینی، ابوداود سجستانی و ترمذی از حضرت رضا روایت نقل کرده اند؛ زیرا سه علامت «ق، د، ت» در عبارت ذهبی، اشاره به افراد یاد شده دارد که همگی از صاحبان صحاح هستند؛ از این رو کینه‌ورزی ابن تیمیه بیش از بیش آشکار می شود و معلوم می شود که او یا از فرط جهل و نادانی و بی اطلاعی چنین ادعایی کرده، یا از کثرت عداوت و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، حقائق را انکار کرده است. اما سر اینکه ابن تیمیه از ابوصلت هروی به بدی یاد کرده و او را تحقیر نموده، آن است که

ابوصلت هروی از شیعیان بوده و ابن تیمیه نیز مانند برخی دیگر از متعصبان عامه، شیعه بودن را «ذنب لا یغفر» می پندارد. ابن عدی در مورد ابوصلت می نویسد:

له أحادیث مناکیر فی فضل أهل البیت، وهو متهم فیها؛^{۳۷۱}

او دارای احادیث منکری در فضل اهل بیت است و به خاطر همین احادیث، متهم شده است.

دارقطنی می نویسد:

کان رافضياً خبیثاً؛^{۳۷۲}

او رافضی خبیث است.

ابن حجر در بیان کاملی توضیح داده، می نویسد:

صدوق، له مناکیر، وکان یتشیع، وأفرط العقیلي فقال: کذاب؛^{۳۷۳}

۳۷۰. ذکر أخبار أصبهان: ۱ / ۱۳۸؛ الصواعق المحرقة: ۲۰۵ و منابع دیگر.

۳۷۱. تهذیب التهذیب: ۶ / ۲۸۶.

۳۷۲. همان.

۳۷۳. تقریب التهذیب: ۱ / ۶۰۰ / ش ۴۰۸۴.

او صدوق و راستگو است و دارای احادیث منکر بوده و شیعه است؛ اما عقیلی در مورد او افراط کرده و او را کذاب دانسته است.

ابن حجر به نیکی توضیح می دهد که تضعیف عقیلی و امثال او مانند دارقطنی، زیاده روی و افراط است و تنها جرم ابوصلت، شیعه بودن او است و شیعه بودن دلیل نمی شود تا هر نسبت ناروایی به وی داده شود. همچنین ابن تیمیّه در ادامه غرضورزی خویش می نویسد:

وما يذكره بعض الناس من أنّ معروفاً الكرخي كان خادماً له، وأنّه أسلم على يديه، أو أنّ الخرقه متصله منه إليه، فكله كذب باتفاق من يعرف هذا الشأن؛^{۳۷۴}

اینکه برخی ادعا نموده اند که معروف کرخی از خادمان حضرت رضا بوده و به دست آن حضرت اسلام آورده و خرقه صوفیانه او منتسب به حضرت رضاست، به اتفاق کسانی که این مقامات را می دانند دروغ است.

آری همان گونه که ابن تیمیّه ماجرای توبه بشر حافی به دست حضرت کاظم علیه السلام را انکار نمود، ماجرای معروف کرخی را نیز انکار می کند. البته از ابن تیمیّه توقعی بیش از این نیست؛ زیرا او آزاد است تا تنها ادعا نماید و آسمان و ریسمان را به یکدیگر پیوند دهد و از ارائه حتی يك دليل نیز خودداری نماید. در پاسخ ابن تیمیّه، پیش از این نیز عبارت سمهودی را بیان داشتیم که صراحتاً اعلام کرده بود که معروف کرخی به دست امام رضا علیه السلام آورد است. علاوه بر سمهودی، ابن خلکان نیز درباره معروف کرخی می نویسد:

وهو من موالی علي بن موسى الرضا وقد تقدّم ذكره، وكان أبواه نصرانيين، فأسلماه إلى مؤدّبهم وهو صبي، فكان المؤدّب يقول له: قل ثالث ثلاثة، فيقول معروف: بل هو الواحد، فضربه المعلم على ذلك ضرباً مبرحاً، فهرب منه، وكان أبواه يقولان: ليته يرجع إلينا على أيّ دين شاء فنوافقه عليه. ثمّ إنّ أسلم على يد علي بن موسى الرضا، ورجع إلى أبويه، فدقّ الباب فقبل له: من بالباب؟ فقال: معروف. فقبل له: علي أيّ دين؟ فقال: علي الإسلام. فأسلم أبواه؛^{۳۷۵}

او از موالیان علی بن موسی الرضا بوده است. والدین او مسیحی بودند و او درحالی که کودک بود، نزد معلم رفت و معلمش به او گفت: به تثلیث اقرار نما [مراد تثلیث مسیحیت است]؛ اما

۳۷۴. منهاج السنة: ۴ / ۶۰ - ۶۲.

۳۷۵. وفيات الأعيان: ۵ / ۲۳۱ - ۲۳۲.

معروف در پاسخ گفت: من به واحد اقرار می کنم [و سه خدایی را نمی پذیرم]. معلمش از پاسخ او برآشفت و او را تنبیه سختی نمود و معروف نیز فرار کرد. والدینش گفتند: ای کاش معروف نزد ما آید و بر هر دینی که باشد، ما نیز از او پیروی می کنیم. معروف نزد علی بن موسی الرضا علیه السلام رفت و اسلام آورد و آنگاه نزد والدینش برگشت و درب را کوبید. والدینش گفتند: چه کسی پشت درب است؟ معروف پاسخ داد: معروف هستم. آنان گفتند: به کدام دین هستی؟ معروف در پاسخ گفت: بر دین اسلام. والدینش گفتند: ما نیز اسلام می آوریم و آنگاه مسلمان شدند.

البته اسلام آوردن معروف کرخی یا اسلام نیاوردن او، تأثیری در امامت حضرت رضا علیه السلام ندارد و غرض از ذکر مطالب یادشده، تنها اثبات غرضورزی و کینه توزی، یا جهل و نادانی ابن تیمیّه نسبت به اهل بیت پیامبر خداست. ابن تیمیّه همچنین شعر شاعرانی مانند ابونواس در مدح امام رضا علیه السلام را انکار می کند و می نویسد:

القوم جهّال بحقیقة المناقب والمثالب والطرق التي يعلم بها ذلك، ولهذا يستشهدون بأبيات أبي نؤاس، وهي لو كانت صدقاً لم تصلح أن تثبت فضائل شخص بشهادة شاعر معروف بالكذب والفجور الزائد الذي لا يخفى على من له أدنى خبرة بأيام الناس، فكيف والكلام الذي ذكره فاسد، فإنه قال:

قلت لا أستطيع مدح إمام * كان جبريل خادماً لأبيه!**

ومن المعلوم أنّ هذا وصف مشترك بين جميع من كان من ذرية الرسل ... فإنّ الناس كلّهم من ذرية نوح ومن ذرية آدم؛^{۳۷۶}

گروهی که به حقیقت مناقب و مثالب جاهل هستند، به ابیات ابونواس استناد کرده اند؛ درحالی که او اگر صادق باشد، در این صورت فضائل شخصی با شعر شاعری که مشهور به فسق و فجور بوده ثابت نمی شود. همچنین شعر او که گفته:

من توان ندارم کسی را مدح کنم که جبریل خادم پدرش بوده است.

نیز فاسد است؛ زیرا مدح او شامل فرزندان تمام انبیاء می شود ... همانا تمام مردم از نسل نوح و آدم هستند.

ابن تیمیّه با تمسخر شعر ابونواس، تلاش کرده تا مدح امام رضا علیه السلام را کم اهمیت جلوه دهد. همچنین به ابونواس توهین کرده و او را شاعری فاسق معرفی نموده؛ بنابراین سزاوار است تا باز جهت اطلاع ابن تیمیّه و پیروان او، مقداری در مورد ابونواس سخن بگوییم. درباره ابونواس گفته شده است:

الحسن بن هانی، ولد بالأهواز أو البصرة في سنة ١٣٦ أو ١٤٥، وتأدّب علی أبي زيد، وأبي عبيدة، وقرأ کتاب سیبویه ولزم خلف الأحمر، وصحب یونس بن حبيب الجرّمي النحوي، وتلا القرآن علی یعقوب.

وروی الحدیث عن: أزهر بن سعد، وحمّاد بن زید، وحمّاد بن سلمة، وعبدالواحد بن زیاد، ومعتمر بن سلیمان، ويحيى القطان. وحَدَّث عنه: الشافعي، وأحمد بن حنبل، وغندر. وكان يقال: الشافعي شاعر غلب عليه الفقه، وأبونؤاس فقيه غلب عليه الشعر؛^{٣٧٧}

حسن بن هانی [نام ابونواس است] و در اهواز و یا بصره، در سال صد و سی و شش، یا صد و چهل و پنج متولد گردیده است و در محضر ابوزید و ابوعبیده شاگردی نموده و کتاب سیبویه را خوانده است. او از ملازمان خلف الأحمر بوده و با یونس بن حبيب جرّمي نحوی مصاحبت داشته و قرآن را در محضر یعقوب تلاوت نموده است. او حدیث را از ازهر بن سعد، حمّاد بن زید، حمّاد بن سلمه، عبدالواحد بن زیاد، معتمر بن سلیمان و يحيى قطان روایت کرده است و جماعتی مانند: شافعی، احمد بن حنبل و غندر از او حدیث نقل کرده اند. همواره گفته می شد: شافعی شاعری بوده که فقه اش بر شعرش غلبه داشته؛ اما ابونواس فقیهی بوده که شعرش بر فقهش غلبه داشته است.

یعقوب بن سگّیت می گوید:

إذا رويت الشعر عن امرئ القيس والأعشى من أهل الجاهليّة، ومن الإسلاميين جرير والفرزدق، ومن المحدثين عن أبي نؤاس، فحسبك؛^{٣٧٨}

هنگامی که شعر را از امرئ القيس و أعشى و اشعاران جاهلیت، و جریر و فرزدق از شاعران مسلمان، و از متأخران از ابونواس شنیدی، برایت کفایت می کند.

ثعلب می گوید:

٣٧٧. همچنین ر.ك: الوافي بالوفيات: ١٢ / ١٧٧، با اندکی اختلاف در عبارات.

٣٧٨. البداية والنهاية: ١٠ / ٢٤٧.

دخلت على أحمد بن حنبل فقال: في أي شيء نظرت من العلوم؟ فقلت: في اللغة والشعر.
قال: رأيت بالبصرة جماعة يكتبون عن رجل الشعر، قيل لي هذا أبونؤاس، فتخللت الناس
ورائي، فلما جلست إليه، أملى علينا:

إذا ما خلوت الدهر يوماً فلا تقل *** خلوتُ ولكن في الخلاء رقيب^{٣٧٩}

بر احمد بن حنبل وارد شدم و او گفت: در کدام يك از علوم خبره هستی؟ به او گفتم: در لغت
و شعر. احمد گفت: مردی را در بصره دیدم که مردم گرد او جمع شده بودند و اشعار او را
می نوشتند و گفتند که این مرد ابونواس است. من خود را از بین مردم به او رساندم و چون در
محضر او نشستم، او این شعر را برامان گفت:

إذا ما خلوت الدهر يوماً فلا تقل *** خلوتُ ولكن في الخلاء رقيب

اگر روزی تنها بودی فکر نکن تنها هستی، بلکه بدان بر تو رقیبی هست.

شافعی نیز گوید:

دخلنا على أبي نؤاس في اليوم الذي مات فيه وهو يوجد بنفسه، فقلنا: ما أعددت لهذا اليوم؟
فأنشأ يقول:

تعاضمني ذنبي فلما قرنته *** بعفوك ربّي كان عفوك أعظما^{٣٨٠}

روزی که ابونواس از دنیا رفت، درحالی که جان می داد بر او وارد شدیم، به او گفتیم: برای آخرت
چه مهیا کرده ای؟ او این شعر را خواند:

گناه سنگینی دارم، ولی چون با عفو تو - ای خدا - مقایسه کردم عفو تو سنگین تر بود.

ابن خلکان درباره ابی نواس می نویسد:

وما أحسن ظنه [أبي نؤاس] برّبه عزّ وجلّ حيث يقول:

فكتر ما استطعت من الخطايا *** فإنك بالغ رباً غفوراً^{٣٨١}

ابونواس گمان نیکویی به پروردگارش داشت؛ زیرا گفته است:

بیشتر گناه کن! زیرا با خدای بخشنده ای روبرو خواهی شد.

خطیب بغدادی با سند خود از محمد بن نافع روایت کرده است که گفت:

٣٧٩. همان: ٢٥٢ - ٢٥٣.

٣٨٠. تاریخ بغداد: ٧ / ٤٥٨.

٣٨١. وفیات الأعيان: ٢ / ٩٨.

كان أبونؤاس لي صديقاً، فوَقعت بيني وبينه هجرة في آخر عمره، ثم بلغني وفاته فتضاعف علي الحزن، فبيننا أنا بين النائم واليقظان إذا أنا به.

فقلت: أبونؤاس؟

قال: لات حين كنية.

قلت: الحسن بن هاني؟

قال: نعم.

قلت: ما فعل الله بك؟

قال: غفر لي بأبيات قلتها هي تحت ثنيّ وسادتي.

فأتيت أهله، فلما أحسّوا بي أجهشوا بالبكاء، فقلت لهم: هل قال أخي شعراً قبل موته؟ قالوا: لا نعلم إلا أنه دعا بدواة وقرطاس وكتب شيئاً لا ندري ما هو. قلت: ائذنوا لي أدخل، قال: فدخلت إلى مرقدته، فإذا ثيابه لم تحرك بعد، فرفعت وسادة لم أر شيئاً، رفعت أخرى فإذا برقعة فيها مكتوب:

يا ربّ إن عظمت ذنوبي كثرة *** فلقد علمت بأنّ عفوك أعظم

إن كان لا يرجوك إلا محسن *** فمن الذي يدعو ويرجو المجرم

أدعوك ربّ كما أمرت تضرّعاً *** فإذا رددت يدي فمن ذا يرحم

ما لي إليك وسيلة إلا الرجا *** وجميل عفوك ثمّ إنّي مسلم^{٢٨٢}

ابونؤاس از دوستان من بود؛ اما در آخر عمرش میان من و او جدایی افتاد تا اینکه خبر درگذشت او به من رسید و اندوه مرا دوچندان کرد. پس درحالی که من بین خواب و بیداری بودم، او را دیدم و از او پرسیدم: تو ابونؤاس هستی؟ گفت: مرا با کنیه خطاب نکن. گفتم: آیا تو حسن بن هانی هستی؟ گفت: آری. گفتم: خداوند با تو چه کرد؟ گفت: مرا به خاطر اشعارم مورد بخشش قرار دادند. پس از اینکه به حال عادی برگشتم، سراغ خانواده اش رفتم. هنگامی که چشم آنان به من افتاد، صدا به گریه بلند کردند. من به آنان گفتم: آیا او پیش از درگذشتش شعری گفته بود؟ گفتند که ما بی اطلاعیم؛ اما او کاغذ و مرکب و قلم طلبید و چیزی نوشت که ما نفهمیدیم چه بود. گفتم: اجازه دهید داخل شوم؛ از این رو رفتم در جایی که بوده و دیدم بستر او همان گونه باقی مانده. من یکی از زیراندازهایش را بلند کردم و چیزی نیافتم و دیگری را بلند کردم، کاغذی

یافتم که در آن نوشته بود: پروردگارم، اگر گناهانم زیاد شده؛ اما یقین دارم که بخشش تو بزرگ تر از گناه من است

ذهبی نیز درباره وی می نویسد:

قال الصّولي: حدّثنا أحمد بن يحيى أنّ الشعبي قال: أفرخ بيت قيل قول الأنصار في بدر:

وببئر بدر إذ يردّ وجوههم *** جبريل تحت لوائنا ومحمد

ثمّ قال الصّولي: أفرخ منه قول الحسن بن هانئ في علي بن موسى الرضا: قيل لي أنت واحد الناس في كلّ كلام...؛^{۳۸۳}

صولی می گوید: احمد بن یحیی می گوید که شعبی گفت: بهترین شعر کدام است؟ به او گفتند: متعلق به انصار در جنگ بدر است که گفتند:

وببئر بدر إذ يردّ وجوههم *** جبريل تحت لوائنا ومحمد

سپس صولی گفت: فاخرتر و بهتر از این شعری که شما گفتید، شعری است که حسن بن هانی در مورد علی بن موسی الرضا گفته است.

ابن خلکان می گوید: علّتی که ابونواس در وصف حضرت رضا علیه السلام شعر گفت، ماجرای زیر است:

إنّ بعض أصحابه قال له: ما رأيت أوقح منك، ما تركت خمراً ولا طرداً ولا معنى إلا قلت فيه شيئاً، وهذا علي بن موسى الرضا في عصرك لم تقل فيه شيئاً. فقال: والله ما تركت ذلك إلا إعظاماً له، وليس يقدر مثلي أن يقول في مثله، ثمّ أنشد بعد ساعة هذه الأبيات؛^{۳۸۴}

سبب شعر ابونواس در مدح حضرت رضا آن است که روزی اطرافیانش به او گفتند: ما وقیح تر و پست تر از تو سراغ نداریم؛ زیرا تو در موردِ خمر و هر چیزی شعر گفتی؛ اما در موردِ علی بن موسی الرضا شعری نگفتی. ابونواس در پاسخ گفت: به خدا سوگند شعر گفتن در مدح علی بن موسی را ترك نمی کنم مگر آنکه شعری بگویم و او را تعظیم نمایم و مانند من هرگز توان ندارد تا مانند او را مدح کند. سپس پس از

گذشت مدتی این اشعار را گفت [منظور از اشعار، همان شعر مشهوری است که بیت: «لا أستطيع مدح إمام كان جبريل خادماً لأبيه» در آن قرار دارد].

۳۸۳. سیر اعلام النبلاء: ۹ / ۳۸۸.

۳۸۴. وفیات الأعیان: ۳ / ۲۷۰ - ۲۷۱.

حافظ حموینی جوینی، حدیث ذیل را از حاکم نیشابوری و او نیز از ابونواس نقل کرده است.
حاکم می نویسد:

أَبَانِي الشَّيْخِ عَبْدِ الرَّحِيمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ فَارِسِ بْنِ الزَّجَّاجِ، أَبَانَا الْقَاضِي جَمَالُ الدِّينِ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْفَضْلِ، أَبَانَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَبُو الْقَاسِمِ زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ إِجَازَةٌ قَالَا: أَبَانَا الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: أَبَانَا الْإِمَامَ الْحَاكِمَ الْبَيْهَقِيَّ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَذْكُورُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْفَقِيه، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنِ بْنُ إِبرَاهِيمَ، قَالَ: أَبَانَا عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْفَارِسِيَّ، قَالَ: نَظَرَ أَبُو نُوَّاسٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ذَاتَ يَوْمٍ، وَقَدْ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْخَلِيفَةِ عَلِيِّ بْنِ عَلِيٍّ، فَدَنَا مِنْهُ أَبُو نُوَّاسٍ وَسَلَّمْ عَلَيْهِ وَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدْ قَلَّتْ آيَاتٌ فَأَحَبُّ أَنْ تَسْمَعَهَا مِنِّي. قَالَ: «هَاتِ». فَأَنْشَأَ أَبُو نُوَّاسٍ يَقُولُ:

مَطْهَّرُونَ نَقِيَّاتٍ ثِيَابَهُمْ *** تَجْرِي الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذَكَرُوا
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسَبُهُ *** فَمَا لَهُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ مَفْتَخِرُ
وَاللَّهِ لَمَّا بَدَأَ خَلْقًا فَاتَّقَنَهُ *** صَفَّاكُمْ وَاصْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ
وَأَنْتُمْ الْمَلَأَ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ *** عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ
فَقَالَ الرِّضَا: «قَدْ جِئْتُ بِآيَاتٍ مَا سَبَقَكَ إِلَيْهَا أَحَدٌ». ثُمَّ قَالَ: «يَا غَلَامُ، هَلْ مَعَكَ مِنْ نَفَقَتِنَا شَيْءٌ؟». فَقَالَ: ثَلَاثُمِائَةِ دِينَارٍ. فَقَالَ: «أَعْطَاهَا إِيَّاهُ». ثُمَّ قَالَ: «لَعَلَّهُ اسْتَقْلَاهَا. يَا غَلَامُ، سَقِّ إِلَيْهِ الْبَغْلَةَ»؛^{٣٨٥}

عبدالرحمان بن محمد بن احمد بن فارس بن زجاج به سند خود از ابوحسين محمد بن يحيى فارسي نقل می کند که گفت: روزی ابونواس، علی بن موسی الرضا علیه السلام را دید، درحالی که آن حضرت از محضر خلیفه بیرون آمده بود و سوار بر الاغی بود. ابونواس به حضرت نزدیک شد و عرضه داشت: ای پسر پیامبر خدا، من برای شما شعری گفته ام و دوست دارم آن را از من بشنوید. حضرت فرمود: «بخوان». ابونواس این ابیات را قرائت کرد:

مَطْهَّرُونَ نَقِيَّاتٍ ثِيَابَهُمْ *** تَجْرِي الصَّلَاةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَمَا ذَكَرُوا
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسَبُهُ *** فَمَا لَهُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ مَفْتَخِرُ
وَاللَّهِ لَمَّا بَدَأَ خَلْقًا فَاتَّقَنَهُ *** صَفَّاكُمْ وَاصْطَفَاكُمْ أَيُّهَا الْبَشَرُ

وَأَنْتُمْ الْمَلَأَ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ *** عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ

حضرت رضا فرمود: «اشعاری خواندی که تاکنون کسی نگفته بود»؛ آنگاه به غلامش فرمود: «ای غلام، از اموال ما چه در اختیار داری؟». غلام عرضه داشت: سیصد سکه طلا. حضرت فرمود: «سکه ها را به او بده». سپس فرمود: «شاید کم باشد»، آنگاه فرمود: «این الاغ را نیز به او بده». با توجه به مدارکی که ارائه شد، واهی بودن ادعای ابن تیمیّه به خوبی آشکار می شود؛ زیرا اولاً ابونواس شخص لابلالی نبوده و ثانیاً شعری که او در مدح امام رضاعلیه السلام گفته، به اعتراف بزرگان علم و ادب، از وزن بالایی برخوردار است تا آنجا که شعر او مورد استناد قرار گرفته است. بنابراین، سخن ابن تیمیّه که ادعا کرده بود شعر ابونواس دارای ارزش نیست، باطل است. البته از ابن تیمیّه بیش از این توقع نیست؛ زیرا او با عالم ادب و سخن ارتباطی ندارد و نمی تواند از لطائف و ظرائف سخن آگاه شود؛ از این رو باید وی را با جهل و کینه‌ورزی اش تنها گذارد.

زیارت توده مردم و توسل به امام رضا

از دیگر مقاماتی که می توان برای ایشان در نظر گرفت، زیارت آن حضرت از سوی عموم مردم و حتی نخبگان و عالمان فرق اسلامی است، به طوری که از ویژگی های مورد بیان درباره مکان دفن ایشان، همین بیان شده است. ذهبی در کتب مختلف خود، درباره مشهد الرضا علیه السلام چنین می نویسد:

وفیها فی صفر علی بن موسی الرضا الإمام أبوالحسن الحسینی بطوس، وله خمسون سنة،

وله مشهد کبیر بطوس یزار؛^{۳۸۶}

در صفر این سال، امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا حسینی علیه السلام در طوس و سن ۵۰ سالگی رحلت نمود. برای ایشان مزاری در طوس است که مورد زیارت قرار می گیرد.

وی در کتاب *سیر اعلام النبلاء* نیز می نویسد:

ولعلی بن موسی مشهد بطوس یقصدونه بالزیارة؛^{۳۸۷}

برای علی بن موسی علیه السلام زیارتگاهی در طوس است که به قصد زیارت وی به محضرش مشرف می شوند.

عطاءالله شیرازی در *روضه الاحباب* می نویسد:

۳۸۶. العبر فی خبر من غیر: ۳۴۰ / ۱. همچنین ر.ک: شذرات الذهب فی أخبار من ذهب: ۶ / ۲.

۳۸۷. سیر اعلام النبلاء: ۳۹۳ / ۹.

مشهد و مرقد منور علی بن موسی مرجع زائران از تمام طبقات و سراسر جهان است.^{۳۸۸}
میرخواند نیز در همین باره می نویسد:

مشهد مقدس و مرقد این امام، علی الاطلاق، مرجع ایران و مقصد سالکان اکابر و اصغر آفاق است. طوایف امم و طبقات بنی آدم از اقصای روم و هند، از جمیع مرز و بوم هر ساله مهاجرت اوطان و مفارقت خلآن اختیار کرده، و روی توجه به این آستان فرخنده نهاده، و مراسم زیارت و طواف به جای آورند، و این موهبت عظمی را سرمایه سعادات دنیا و عقبا می دانند ... مناقب و مآثر و فضائل و مفاخر امام ابوالحسن الرضا زیاده از آن است که محاط علم بشری گردد، و در این مقام بر سطری چند از خوارق عادات آن قدوة ارباب سعادات اقتصار می رود، رضی الله عنه.^{۳۸۹}

غیاث الدین بن همام الدین شافعی معروف به خواند میر نیز چنین می گوید:
و حالا آن مزار بزرگوار و روضه فایض الانوار، مطاف طواف اعیان و اشراف روزگار است و قبله آمال و کعبه اقبال اصغر و اعظم اقطار بلاد و امصار.

سلام علی آل طاها و یس *** سلام علی آل خیر النبیین
سلام علی روضة حَلَّ فیها *** امام یُباهی به المُلک والذین
وصلی الله علی خیر خلقه محمد سید المرسلین وآله الطیبین الطاهرین سیما الائمة المعصومین
الهادین.^{۳۹۰}

ابن روزبهان خنجی نیز در وصف زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام می نویسد:
زیارت قبر مکرم و مرقد معظم حضرت امام ائمة الهدی سلطان الإنس والجن، امام علی بن موسی الرضا الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الشهید بن علی المرتضی، صلوات الله وسلامه علی سیدنا محمد وآله الکرام، سیما الآیة النظام ستة آبائه کلهم أفضل من یشرب صوب الغمام، تریاق اکبر محبانست و موجب حیات دل و جانست. مرادات همه عالم از آن درگاه با برکات حاصل و فی الواقع ربع میمونش توان گفت که از اشرف منازل است. آن مقام مبارک، تمامی اوقات مقرون به تلاوة

۳۸۸. روضة الأحباب: ۴۳ / ۴.

۳۸۹. حبیب السیر: ۸۳ / ۲.

۳۹۰. همان.

کلام مجید است و توان گفت که معبدیست از معابد اسلام، هرگز آن مرقد عالی از طاعت نیازمندان خالی نیست و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تربت حضرت امامیست که اوست مظهر علوم نبوی و وارث صفات مصطفوی و امام بر حق و رهنمای مطلق و صاحب زمان امامت خود و وارث نبوت و حق استقامت خود.

هزار دفتر اگر در مناقبش گویند *** هنوز ره به کمال علی نشاید برد و سابقاً که عزم زیارت مشهد مقدس حضرت امام بود، این قصیده صورت نظم یافته بود و درین مقام، ادراج او مناسب است؛ زیرا که ملایم زیارت آن صاحب مناقب است.^{۳۹۱}

به هر روی در پس هر ارادت و توجهی، در کنار سخن پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمود:
ستدفن بضعة مني بخراسان، ما زارها مكروب إلا نفس الله كربته، ولا مذنب إلا غفر له
ذنبه؛^{۳۹۲}

پاره تن من در خراسان دفن خواهد شد. هیچ گرفتار و گنه کاری او را زیارت نکند مگر اینکه خداوند گرفتاری او را برطرف ساخته و گناهانش را بیامرزد.

نکاتی نهفته است که می تواند در پیدایش و تبدیل آن به يك فرهنگ و رفتار دینی مورد توجه قرار گیرد.

زیارت آن حضرت از سوی توده های مختلف مردم و تبدیل آن به فرهنگی که تاکنون نیز به عنوان امری رو به گسترش مورد توجه قرار گرفته، در پس الطاف و کراماتی است که بسیاری خود به چشم دیده و یا از منابع و یا افرادی ثقه مورد اعتماد شنیده اند. گزارش های کرامات و الطاف آن حضرت به افراد مختلف و آنهم در منابع اهل سنت و بهویژه از سوی عالمان بزرگ اهل سنت، می تواند در این باره قابل توجه باشد.

از کسانی که بارها ارادت قلبی و عملی خود را به آن حضرت و قبر مقدس ایشان ابراز داشته، به طوری که تعجب بسیاری را برانگیخته است، پیشوای اهل حدیث اهل سنت، ابن خزيمة (متوفای ۳۱۱) است. حاکم نیشابوری که خود با واسطه محمد بن مؤمل ناقل این قضیه است، در همین باره می نویسد:

۳۹۱. مهمان نامه بخارا: ۳۳۶.

۳۹۲. مودة القربي: ۱۴۰؛ ینابیع المودة: ۳۴۲ / ۲ / ح ۹۸۹؛ فرائد السمطين: ۱۸۸ / ۲ / ح ۴۶۵.

سمعت أبا بكر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عيسى يقول: خرجنا مع إمام أهل الحديث أبي بكر بن خزيمة وعديله أبي علي الثقفي مع جماعة من مشائخنا وهم إذ ذاك متوافرون، إلى زيارة قبر علي بن موسى الرضى بطوس، قال: فرأيت من تعظيمه - يعنى ابن خزيمة - لتلك البقعة، وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحيرنا؛^{٣٩٣}

از ابوبکر محمد بن مؤمل بن حسن بن عیسی شنیدم که گفت: روزی با پیشوای اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه، ابوعلی ثقفی و دیگر مشایخمان به زیارت قبر علی بن موسی الرضا به طوس رفتیم و این در حالی بود که آنان بسیار به زیارت قبر ایشان مشرف می شدند. محمد بن مومل گوید: احترام، بزرگداشت، تواضع و گریه و زاری ابن خزیمه نزد قبر علی بن موسی علیه السلام همه را متحیر کرده بود.

ابن حبان بُستی (متوفای ۳۵۴) که در شمار عالمان بزرگ اهل سنت جای گرفته و از کتب مشهوری برخوردار است، خود به تجربه عینی اش از بارگاه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پرداخته و در کتاب خود می نویسد:

وقبره بسناباد خارج النوقان مشهور یزار بجنب قبر الرشید، قد زرته مراراً کثیرة، وما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس فزرت قبر علی بن موسی الرضا صلوات الله علی جدّه وعلیه، ودعوت الله إزالتها عنی إلا أستجیب لی، وزالت عنی تلك الشدة، وهذا شیء جرّبه مراراً فوجدته كذلك. أماتنا الله علی محبة المصطفى وأهل بیته صلّى الله علیه وعلیهم أجمعین؛^{٣٩٤}

قبر ایشان در سناباد خارج از منطقه نوقان است. این بارگاه کنار قبر هارون، مشهور بوده و زیارت می شود. من بارها آنجا را زیارت کرده ام و آنگاه که در طوس زندگی می کردم، هیچ سختی به من روی نیاورد مگر اینکه پس به زیارت امام رضا صلوات الله علی جدّه وعلیه رفته، دعا کردم تا خدا آن سختی ام را برطرف نماید و دعایم مستجاب و آن سختی از من رفع شد و این مطلبی است که بارها آن را تجربه کرده ام و آن را این چنین یافتم. خدا ما را با محبت مصطفی و اهل بیتش همیراند. صلّى الله علیه وعلیهم أجمعین.

این گوشه ای از نظر عالمان هل سنت در وصف بارگاه ملکوتی علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء بود که خود بیانگر جایگاه معنوی و ملکوتی آن حضرت در قلوب عموم مردم

٣٩٣. تهذیب التهذیب: ٣٣٩ / ٧.

٣٩٤. الثقات: ٤٥٧ / ٨.

است به طوری که با گذشت قرون متمادی از شهادت آن حضرت، هنوز مورد توجه خاص و عام بوده است.

امامت امام جواد عليه السلام

امامت امام جواد

اعتقاد شیعه آن است که حضرت محمد بن علی، جواد الأئمه علیهما السلام، پس از پدرش حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، افضل افراد زمان خویش بوده است؛ از این رو سزاوارترین مردم به منصب امامت است. و بر این اعتقاد به اقوال دیگران نیز استشهاد می کنند:

حافظ سبط ابن جوزی در مورد فضیلت حضرت جواد علیه السلام می نویسد:

وكان علی منهاج أبيه في العلم، والتقى، والجود؛^{۳۹۵}

او در علم و تقوا و بخشندگی، پیروی مرام پدرش بود.

محمد بن طلحه شافعی از دیگر کسانی که به مقام و جایگاه امام جواد علیه السلام اعتراف کرده است. وی در *مطالب السؤل*، درباره آن حضرت می نویسد:

وهو وإن كان صغير السنّ، فهو كبير القدر رفيع الذكر ... وأما مناقبه، فما اتّسعت حلبات مجالها، ولا امتدّت أوقات آجالها، بل قضت عليه الأقدار الإلهية بقلة بقاءه في الدنيا بحكمها وأسجالها؛^{۳۹۶}

امام جواد علیه السلام گرچه سن کمی داشت؛ ولی دارای منزلتی والا و آوازه ای بلند بود ... اما مناقب ایشان از سر کثرت و بسیاری قابل شمارش نیست. به جهت رحلت ایشان مجال گسترده نیافت و قضای الهی بر این تعلق گرفت تا کمی در این دنیا بماند؛ ولی با این وجود، آن حضرت با کمی مدت بقاء در دنیا، دارای حکمت ها و مقاماتی والا گردد.

صفدی نیز می نویسد:

كان من سروات آل بيت النبوة، زوجه المأمون بابتته ... وقد قدم على المعتصم فأكرمه وأجلّه ...، وكان من الموصوفين بالسخاء، ولذلك لقب بالجواد، وهو أحد الأئمة الإثني عشر؛^{۳۹۷}

۳۹۵. تذكرة خواص الأئمة: ۳۲۱.

۳۹۶. مطالب السؤل: ۴۶۷ - ۴۶۸.

۳۹۷. الوافي بالوفيات: ۴ / ۷۹.

او از با شرافت ترین اهل بیت نبوت است، مأمون دخترش را به عقد او درآورد ... همچنین بر معتصم عباسی وارد شد و معتصم او را اکرام و اجلال نمود ... او به وصف سخاوت متصف شده است؛ از این رو او را جواد نامیده اند و او یکی از امامان دوازده گانه [در میان شیعیان] است. ذهبی نیز درباره امام جواد علیه السلام می نویسد:

كان يلقب بالجواد وبالقانع وبالمرتضى. وكان من سروة آل بيت النبي صلى الله عليه وآله ...،
وكان أحد الموصوفين بالسخاء، ولذلك لقب بالجواد؛^{٣٩٨}

او به جواد متصف شده است. همچنین او را قانع و مرتضی نامیده اند و او از زمره باشرافت ترین اهل بیت پیامبر است ... او یکی از کسانی است که به سخاوت توصیف شده است؛ از این رو او را جواد نامیده اند.

موصلی نیز امام جواد علیه السلام را اینگونه ستوده است:

وهو الإمام التاسع، الناطق بالسداد، والمتصف بالرشاد، والعلم المستفاد، والفضل المنتشر من العباد، المكين الأمين، وارث النبيين، وخلاصة رب العالمين، الكبير العلم والحلم، ذو المنطق البليغ والتبيان، والفصاحة والبيان، والجواد العامر، والعقل الباهر، الذي له من الروايات أعلاها، ومن المناقب أجلها وأسمائها؛^{٣٩٩}

امام جواد علیه السلام نهمین امام و صاحب گفتاری استوار و متصف به هدایت و علم مستفاد است. ایشان فضل منتشر در میان بندگان، محل امانت داری، وارث انبیاء، خلاصه پرودگار عالمیان، صاحب علم و حلمی وسیع است. وی دارای منطقی رسا، روشنگر، فصیح و روشن بود. امام جواد سخاوتمندی آبادگر و صاحب عقلی روشن است. آن کس که عالی ترین روایات و بهترین و والاترین مناقب از آن او است.

شیخ محمود شیخانی قادری نیز می نویسد:

إنه قد وقع لبعض الخلفاء أنه لما مرض، نذر على نفسه إن وهب الله له العافية، أن يتصدق بمال كثير، مبهماً، فعوفي، فأحضر الفقهاء واستفتاهم عن مقدار مال كثير، فكل قال شيئاً. فقال محمد الجواد: «إن كنت نويت الدنانير، فتصدق بثمانين ديناراً، أو الدراهم فتصدق بثمانين درهماً». فقال الفقهاء: ما نعرف هذا في الكتاب ولا السنة. فقال محمد الجواد:

٣٩٨. تاريخ الإسلام: ١٥ / ٣٨٥.

٣٩٩. مناقب آل محمد: ١٤٤.

«بلى، قال الله تعالى: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ) والنصر من أقسام العافية»،

فعدّوا وقائع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِذَا هِيَ ثَمَانُونَ؛^{٤٠٠}

یکی از خلفاء مریض شد و نذر کرد که اگر خداوند به او عافیت بدهد، مال زیادی را تصدق نماید؛ اما مقدار آن مال را مشخص نکرد؛ از این رو هنگامی که حالش بهبود یافت، متحیر شد که چه مقدار تصدق نماید. بنابراین فقیهان را جمع نمود و نظر آنان را جویا شد. هرکدام از فقیهان چیزی گفتند. در این هنگام محمد جواد علیه السلام فرمود: «اگر نیت پرداختن دینار را کرده بودی، پس هشتاد دینار بپرداز و اگر نیت درهم کرده بودی، پس هشتاد درهم بپرداز». فقیهان گفتند که ما چنین فتوایی را در کتاب و سنت ندیده ایم! حضرت در پاسخ فرمود: خداوند در قرآن خطاب به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید: «ما تو را در موارد زیادی نصرت نمودیم». نصرت نیز یکی از اقسام عافیت است؛ سپس حضرت، وقایعی که پیامبر خدا نصرت شده را شمرد و تعدادش به هشتاد رسید.

احمد بن یوسف قرمانی نیز به جایگاه والای امام جواد علیه السلام تصریح کرده است. وی

می نویسد:

مناقبه فما امتدت أوقاتها، ولا تأخر ميقاتها، بل قضت عليه الأقدار الإلهية بقلة بقاءه في

الدنيا ... ولم تطل أيامه، غير أن الله عزَّ وجلَّ خصه بمنقبة شريفة، وآية منيفة؛^{٤٠١}

مناقب ایشان زمانش طولانی نگشت و زمان مقررش به تأخیر نیفتاد؛ بلکه خدای تعالی مقدر فرمود که در دنیا کم بماند ... روزهای عمرش طولانی نبود مگر آنکه خداوند عزَّ وجلَّ ایشان را به مناقب شریف و نشانه هایی سترگ مختص نمود.

از دیگر کسانی که درباره آن حضرت اظهار نظر کرده، شبراوی است. وی درباره آن حضرت

می نویسد:

التاسع من الأئمة محمد الجواد، وهو أبو جعفر محمد الجواد بن علي الرضا ... وكراماته

رضي الله عنه كثيرة ومناقبه شهيرة؛^{٤٠٢}

٤٠٠. الصراط السوي في مناقب آل النبي: مخطوط.

٤٠١. أخبار الدول وآثار الأول: ١ / ٣٤٦.

٤٠٢. الاتحاف بحب الأشراف: ٣٤٨ - ٣٤٩.

نهمین نفر از ائمه، محمد جواد است. او ابوجعفر محمد جواد بن رضا علیهما السلام است ...
کرامات ایشان رضی الله عنه بسیار و مناقب و ایشان معروف و مشهور است.
شبلنجی نیز که در زمره عالمان بزرگ شافعی است، پس از نقل برخی کرامات امام جواد
علیه السلام می نویسد:

و لم یزل مشعوباً به لما ظهر له بعد ذلك من فضله، وعلمه، وکمال عقله، وظهور براهینه مع
صغر سنه، وعزم علی تزویجه بابنته أم الفضل؛^{۴۰۳}

هماره [مأمون] دلباخته او بود؛ چراکه با وجود سن کم، فضل، علم و کمال عقل خود را به نحو
شایسته ای نشان داد و بدین وسیله برهان عظمت خود را آشکار ساخت و بر همین اساس،
تصمیم گرفت دختر خودش ام فضل را به عقد او در آورد.
نهبانی نیز درباره شخصیت و جایگاه آن حضرت می نویسد:

محمد الجواد بن علي الرضا، أحد أكابر الأئمة ومصايح الأمة من ساداتنا أهل البيت؛^{۴۰۴}

محمد جواد بن علی الرضا، یکی از بزرگترین پیشوایان و چراغ های روشن امت است و در زمره
آقایان ما از اهل بیت است.

خیرالدین زریکی نیز که در میان عالمان بزرگ و معاصر اهل سنت جایگاه ویژه ای دارد، درباره
آن حضرت می نویسد:

الملقب بالجواد تاسع الأئمة الإثني عشر عند الإمامية، كان رفيع القدر كأسلافه، ذكياً، طلق
اللسان، قوي البديهة؛^{۴۰۵}

لقب ایشان جواد است، ایشان نهمین امام شیعیان دوازده امامی است. همانند اجدادش مقام
والایی دارد. او فردی زیرک و دارای آزادی گفتار بود. از کسی هراس نداشت و حاضر جواب بود.
به هر روی این کم، برخی از اعترافات عالمان بزرگ اهل سنت درباره آن حضرت بود. آنچه
موجب شده این گونه اعترافات از سوی اینان به دست داده شود، مناظرات و کمالاتی است که در

۴۰۳. نور الأبصار: ۳۲۷.

۴۰۴. جامع کرامات الأولیاء: ۱۶۸.

۴۰۵. الأعلام: ۲۷۲ / ۶.

دوره حیات کم ایشان به منصفه ظهور رسیده که از مشهورترین آنان، ماجرای مناظره امام جواد علیه السلام، با یحیی بن اکثم است. سبط ابن جوزی در این باره می نویسد:

والإمامية تروي خبراً طويلاً فيه أنّ المأمون لما زوجه كان عمر محمد الجواد سبع سنين وأشهر، وأنه هو الذي خطب خطبة النكاح، وأن العباسيين شغبوا على المأمون، ورشوا القاضي يحيى بن أكثم، حتى وضع مسائل ليخطئ بها محمد الجواد ويمتحنه، وإنّ الجواد خرج عن الجميع، وهو حديث طويل، ذكره المفيد في كتاب الإرشاد، والله أعلم؛^{٤٠٦}

امامیه روایت طولانی را نقل کرده اند که وقتی مأمون، دخترش را به ازدواج حضرت جواد درآورد، درحالی که سن آن حضرت هفت سال و اندی ماه بود و خطبه عقد را نیز خود حضرت به جا آورد. عباسیان حسادت کردند و بر مأمون خرده گرفتند و به قاضی یحیی بن اکثم رشوه دادند تا مسائل دشواری مطرح نماید و حضرت جواد را به چالش بکشد؛ اما امام جواد از عهده پاسخ به تمام سؤالات او برآمد. این روایت را مفید در کتاب *ارشاد* نقل کرده است.

سزاوار است تا ما نیز اصل روایت یادشده را از کتاب *ارشاد* شیخ مفید نقل نماییم. شیخ مفید

رحمه الله می نویسد:

وكان المأمون قد شعف بأبي جعفر عليه السلام لما رأى من فضله مع صغر سنّه، وبلوغه في العلم، والحكمة، والأدب، وكمال العقل ما لم يساوه فيه أحد من مشايخ أهل الزمان، فزوجه ابنته أم الفضل وحملها معه إلى المدينة، وكان متوفراً على إكرامه، وتعظيمه، وإجلال قدره.

روی الحسن بن محمد بن سلیمان، عن علی بن ابراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن الريان بن شبيب قال: لما أراد المأمون أن يزوجه ابنته أم الفضل أباجعفر محمد بن علي عليهما السلام بلغ ذلك العباسيين فغلظ عليهم واستكبروه، وخافوا أن ينتهي الأمر معه إلى ما انتهى مع الرضا عليه السلام فخاضوا في ذلك، واجتمع منهم أهل بيته الأدنون منه فقالوا له: نندك الله

- يا أميرالمؤمنين - (أن تقيم) على هذا الأمر الذي قد عزمت عليه من تزويج ابن الرضا، فإننا نخاف أن يخرج به عنا أمر قد ملكناه الله، وينزع منا عزّ قد ألبسناه الله، وقد عرفت ما

بيننا وبين هؤلاء القوم قديماً وحديثاً، وما كان عليه الخلفاء الراشدون قبلك من تبييدهم والتصغير بهم، وقد كُتبا في وهلة من عملك مع الرضا ما عملت، حتى كفانا الله المهيم من ذلك، فالله، الله، أن تردنا إلى غم قد انحسر عنا، واصرف رأيك عن ابن الرضا، واعدل إلى من تراه من أهل بيتك يصلح لذلك دون غيره.

فقال لهم المأمون: أما ما بينكم وبين آل أبي طالب فأنتم السبب فيه، ولو أنصفتهم القوم لكان أولى بكم، وأما ما كان يفعله من كان قبلي بهم، فقد كان قاطعاً للرحم، أعود بالله من ذلك، ووالله ما ندمت على ما كان مني من استخلاف الرضا، ولقد سألته أن يقوم بالأمر وأنزعه عن نفسي فأبي، وكان أمر الله قدراً مقدوراً. وأما أبو جعفر محمد بن علي، فقد اخترته لتبريزه على كافة أهل الفضل في العلم والفضل مع صغر سنه، والأعجوبة فيه بذلك، وأنا أرجو أن يظهر للناس ما قد عرفته منه، فيعلموا أن الرأي ما رأيت فيه.

فقالوا: إن هذا الصبي وإن راقك منه هديه، فإنه صبي لا معرفة له ولا فقه، فأمهله ليتأدب ويتفقه في الدين، ثم اصنع ما تراه بعد ذلك.

فقال لهم: ويحكم! إنني أعرف بهذا الفتى منكم، وإن هذا من أهل بيت علمهم من الله ومواده، وإلهامه، لم يزل آباؤه أغنياء في علم الدين والأدب عن الرعايا الناقصة عن حد الكمال، فإن شئتم فامتحنوا أبا جعفر بما يتبين به ما وصفت من حاله.

قالوا له: قد رضينا لك يا أمير المؤمنين ولأنفسنا بامتحانه، فخل بيننا وبينه لننصب من يسأله بحضرتك عن شيء من فقه الشريعة، فإن أصاب في الجواب عنه لم يكن لنا اعتراض في أمره، وظهر للخاصة والعامّة سديد رأي أمير المؤمنين، وإن عجز عن ذلك فقد كفيينا الخطب في معناه.

فقال لهم المأمون: شأنكم وذاك متى أردتم. فخرجوا من عنده، وأجمع رأيهم على مسألة يحيى بن أكثم، وهو يومئذ قاضي القضاة، على أن يسأله مسألة لا يعرف الجواب فيها، ووعدوه بأموال نفيسة على ذلك، وعادوا إلى المأمون فسألوه أن يختار لهم يوماً للإجتماع، فأجابهم إلى ذلك.

واجتمعوا في اليوم الذي اتفقوا عليه، وحضر معهم يحيى بن أكثم، وأمر المأمون أن يفرش لأبي جعفر عليه السلام دست، وتجعل له فيه مسورتان، ففعل ذلك، وخرج أبو جعفر عليه السلام

وهو يومئذ ابن تسع سنين وأشهر، فجلس بين المسورتين، وجلس يحيى بن أكتثم بين يديه،
وقام الناس في مراتبهم، والمأمون جالس في دست متصل بدست أبي جعفر عليه السلام.
فقال يحيى بن أكتثم للمأمون: يأذن لي أميرالمؤمنين أن أسأل أبا جعفر؟ فقال له المأمون:
استأذنه في ذلك، فأقبل عليه يحيى بن أكتثم، فقال:

أتأذن لي - جعلت فداك - في مسألة؟ فقال له أبو جعفر عليه السلام:

«سل إن شئت». قال يحيى: ما تقول - جعلت فداك - في محرم قتل صيداً؟

فقال له أبو جعفر: «قتله في حل أو حرم؟ عالماً كان المحرم أم جاهلاً؟ قتله عمداً أو خطأ؟ حرّاً
كان المحرم أم عبداً؟ صغيراً كان أم كبيراً؟ مبتدئاً بالقتل أم معيداً؟ من ذوات الطير كان الصيد
أم من غيرها؟ من صغار الصيد

كان أم كبارها؟ مصرّاً على ما فعل أو نادماً؟ في الليل كان قتله للصيد أم نهاراً؟ محرماً كان
بالعمرة إذ قتله أو بالحج كان محرماً؟

فتحيّر يحيى بن أكتثم وبان في وجهه العجز والإنقطاع ولجلج حتى عرف جماعة أهل
المجلس أمره، فقال المأمون: الحمد لله على هذه النعمة والتوفيق لي في الرأي. ثمّ نظر إلى
أهل بيته، وقال لهم: أعرفتم الآن ما كنتم تنكرونه؟

ثمّ أقبل على أبي جعفر عليه السلام فقال له: أتخطب يا أبا جعفر؟ قال: «نعم يا أميرالمؤمنين»،
فقال له المأمون: اخطب جعلت فداك لنفسك، فقد رضيتك لنفسي وأنا مزوّجك أم الفضل
ابنتي، وإن رغم قوم لذلك؛^{٤٠٧}

هنگامی که مأمون با وجود سن و سال اندک حضرت جواد، بلوغ آن حضرت را در فضل، کمال،
حکمت، ادب و عقل دید، به حدی که بزرگان آن زمان همتای حضرت جواد نبودند؛ دخترش را به
ازدواج حضرت جواد درآورد و او را همراه حضرت به مدینه فرستاد و بسیار در اکرام آن حضرت
تلاش نمود. از ریان بن شبيب روايت شده که وقتی مأمون تصميم گرفت تا دخترش را به عقد
حضرت جواد درآورد، عباسيان برآشفتند و او را منع نمودند و ترسيدند که حکومت پس از مأمون
به حضرت جواد برسد؛ از اين رو گردهم آمدند و به محضر مأمون رفتند و به او گفتند: ای
اميرالمؤمنين، تو را به خدا سوگند می دهيم که دست از اين کار بردار؛ می ترسيم اگر دخترت را به
فرزند رضا بدهی، او بر ما مسلط شود و حکومت را بستاند؛ چراکه از قديم الايام ما با فرزندان

علی خصومت داشته ایم و خلفای پیش از تو نیز آنان را

تبعید و تحقیر نمودند؛ پس سزاوار است تا اندوه ما را بزدایی و از فرزند رضا صرف نظر نمایی و فردی از خانواده خودت را برگزینی. مأمون در پاسخ گفت: اما منشأ دشمنی و خصومت شما با فرزندان ابوطالب به خود شما باز می گردد و اگر انصاف دهید، می بینید که حق با آنان است. اما خلفای پیش از من نیز قطع رحم نموده اند و من به خدا پناه می برم از اینکه قاطع رحم باشم و خودم مایل بودم تا رضا را به جای خویش بنشانم؛ اما او نپذیرفت و خدا این گونه خواست. اما ابوجعفر محمد بن علی را برای دامادی خویش برگزیدم؛ زیرا او در فضل، علم و دانش، متمایز است، درحالی که سن اندکی دارد و اعجاب برانگیز است و من می خواهم تا فضیلت او بر مردم آشکار گردد و درستی سخنانم را همگان بدانند. حاضران گفتند: او طفل است و چیزی از علم و فقه و دانش نمی داند؛ پس بهتر است تا فعلاً رهایش نمایی تا فقه و ادب بیاموزد، آنگاه هر کاری که خواستی انجام بده. مأمون گفت: وای بر شما، من او را از شما بهتر می شناسم؛ او از اهل بیتی است که علم و دانش را از خدا گرفته و پدرانش نیز در دانش محتاج کسی نبودند؛ پس اگر باور ندارید، او را بیازمایید. حاضران پذیرفتند و عرضه داشتند: ما او را در محضر شما امتحان می کنیم، اگر پاسخ سؤالات ما را داد، نظر امیرالمؤمنین تقویت می شود و اما اگر نتوانست، شما از ازدواج دخترت با او درگذر. مأمون گفت: هر کاری که مایلید انجام دهید. حاضران نزد یحیی بن اکثم، قاضی القضاة وقت رفتند و او را با وعده به اموال نفیس و گران بها فریفتند تا از حضرت جواد مسائل دشواری بپرسد و او نیز پذیرفت. در هر حال عباسیان با یحیی بن اکثم وارد شدند و حضرت جواد علیه السلام نیز درحالی که نه سال داشت وارد شد و در جای خود نشست و یحیی بن اکثم و دیگران نیز در جای خود نشستند و مأمون نیز کنار حضرت جواد نشست. یحیی بن اکثم گفت: امیرالمؤمنین اجازه می دهند تا سؤال را از ابوجعفر بپرسم؟ مأمون اجازه داد. یحیی بن اکثم به حضرت جواد عرضه داشت: جانم به فدایت، آیا اجازه می دهی بپرسم؟ حضرت فرمود: «هرچه می خواهی بپرس». یحیی بن اکثم پرسید: جانم به فدای شما، نظر شما در مورد کسی که در حال احرام شکاری انجام داده چیست؟ حضرت فرمود: «آیا شکار را در حرم انجام داده یا بیرون حرم؟ آیا عالماً انجام داده یا جاهل به مسأله بوده؟ آیا عمداً شکار کرده یا سهواً؟ آیا آزاد بوده یا بنده؟ آیا صغیر بوده یا کبیر؟ آیا کشتن را یکبار انجام داده یا ادامه داده است؟ آیا شکار او از پرندگان بوده یا غیر پرندگان؟ آیا شکارش کوچک بوده یا بزرگ؟ آیا از عمل خود

پشیمان شده؟ در روز شکار کرده یا در شب؟ در هنگام شکار، آیا محرم به عمره بوده یا حج واجب؟». یحیی بن اکثم درمانده شد و نتوانست پاسخ دهد و اهل مجلس فهمیدند که او توان پاسخ گویی ندارد. در این هنگام مأمون گفت: سپاس خدا را که نظر مرا موفق قرار داد. سپس رو به عباسیان کرد و گفت: آیا فهمیدید چه چیزی را انکار می کردید؟ سپس به حضرت جواد علیه السلام عرضه داشت: «آیا دختر مرا به عقد خود درمی آوری؟». حضرت فرمود: «آری». مأمون عرضه داشت: جانم به فدایت، من راضی شدم که شما دخترم ام الفضل را به همسری اختیار کنی.

امامت امام هادی علیه السلام

امامت امام هادی

در مورد شخصیت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام باید گفت، آن دو امام همام از سوی حکومت وقت تحت نظر بوده و در سامراء حصر شده بودند. خطیب بغدادی درباره حضرت امام هادی علیه السلام می نویسد:

أشخصه جعفر المتوكل على الله من مدينة رسول الله إلى بغداد، ثم إلى سرّ من رأى، فقدمها وأقام بها عشرين سنة وتسعة أشهر؛^{٤٠٨}

جعفر متوکل او را از مدینه به بغداد فراخواند و آنگاه به «سر من رای» منتقل کرد و مدت بیست سال و اندی ماه حضرت در آنجا بود.

سبط ابن جوزی می نویسد:

وإنما نسب إلى العسكري؛ لأنّ جعفر المتوكل أشخصه من المدينة إلى بغداد، إلى سرّ من رأى، فأقام بها عشرين سنة وتسعة أشهر؛^{٤٠٩}

امام هادی را به لشکر نسبت دادند؛ زیرا متوکل آن حضرت از مدینه به بغداد آورد و سپس به «سر من رای» منتقل نمود و مدت بیست سال و اندی ماه در آنجا بود.

ابن خلکان نیز می نویسد:

ولما كثرت السعاية في حقّه عند المتوكل، أحضره من المدينة وكان مولده بها، وأقرّه بسرّ من رأى، وهي تدعى بالعسكر؛ لأنّ المعتصم لما بناها انتقل إليها بعسكره فقبل لها العسكر، ولهذا قيل لأبي الحسن المذكور العسكري؛ لأنّه منسوب إليها، فأقام بها عشرين سنة وتسعة أشهر؛^{٤١٠}

٤٠٨. تاریخ بغداد: ١٢ / ٥٦. همچنين ر.ك: الأنساب: ٤ / ١٩٥.

٤٠٩. تذكرة خواص الأمة: ٣٢٢.

٤١٠. وفیات الأعيان: ٣ / ٢٧٣.

علیه حضرت هادی نزد متوکل بدگویی زیادی کردند تا اینکه متوکل آن حضرت را به بغداد فراخواند؛ آنگاه حضرت را به مکان «سر من رای» منتقل نمود؛ زیرا معتصم آن مکان را برای نقل و انتقال لشکر ساخته بود؛ از این رو به ابوالحسن هادی، لقب عسکری دادند؛ چراکه در مدت بیست سال و اندی ماه در لشکرگاه اقامت داشت.

ابن حجر مکی می نویسد:

سَمِيَ الْعَسْكَرِيَّ؛ لِأَنَّهُ أَشْخَصَ مِنَ الْمَدِينَةِ النَّبَوِيَّةِ إِلَى سَرِّ مِنْ رَأْيٍ، وَأَسْكَنَ بِهَا، وَكَانَتْ تَسْمَى الْعَسْكَرَ، فَعُرِفَ بِالْعَسْكَرِيِّ؛^{٤١١}

او را عسکری نامیدند؛ زیرا آن حضرت را از مدینه به سر من رای منتقل کردند و در آنجا ساکن نمودند؛ از این رو آن حضرت را عسکری نامیدند.

متوکل به ناصبی گری و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام مشهور بود، تا آنجا که ذهبی درباره او می نویسد:

وكان المتوكل فيه نصب وانحراف؛^{٤١٢}

متوکل از امیرالمؤمنین و اهل بیت ایشان علیهم السلام انحراف داشت و ناصبی بود.

ابن اثیر ضمن برشمردن حوادث سال دویست و سی و شش می نویسد:

في هذه السنة، أمر المتوكل بهدم قبر الحسين بن علي، وهدم ما حوله من المنازل والدور، وأن يبذر ويسقى موضع قبره، وأن يمنع الناس من إتيانه، فنأدى عامل صاحب الشرطة بالناس في تلك الناحية: من وجدناه عند قبره بعد ثلاثة أيام حبسناه في المطبق. فهرب الناس وتركوا زيارته، وحرث [خرب] وزرع؛^{٤١٣}

در این سال متوکل دستور داد تا قبر حسین بن علی علیه السلام را ویران نمایند؛ ازاین رو خانه های اطراف قبر را ویران کردند و آب بر قبر بستند و آنجا را زمین زراعت قرار دادند و مردم را از رفت و آمد به آنجا منع نمودند. رئیس نظامیان حکومت در آن منطقه اعلام کرد: پس از سه روز هرکس را نزد قبر حسین بیابیم، حبس می کنیم؛ از این رو مردم ترسیدند و زیارت را ترک کردند و آنجا زمین زراعت شد.

ابن اثیر در ادامه می نویسد:

٤١١. الصواعق المحرقة: ٢٠٧.

٤١٢. سير أعلام النبلاء: ١٢ / ٣٥.

٤١٣. الكامل في التاريخ: ٧ / ٥٥.

وكان المتوكل شديد البغض لعلي بن أبي طالب عليه السلام ولأهل بيته، وكان يقصد من يبلغه عنه أنه يتولى علياً وأهله بأخذ المال والدم. وكان من جملة ندمائه عبادة المخنث، وكان يشد على بطنه تحت ثيابه مخدة ويكشف رأسه وهو أصلع، ويرقص بين يدي المتوكل والمغنون يغنون: قد أقبل الأصلع البدين، خليفة المسلمين! يحكي بذلك علياً عليه السلام! والمتوكل يشرب ويضحك؛^{٤١٤}

دشمنی متوکل با امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام آن حضرت بسیار شدید بود تا آنجا که اگر به او می گفتند کسی از موالیان علی است، اموال او را ضبط می نمود و خونس را بر زمین می ریخت. او يك زن خادم داشت که مخنث بود و چیزی زیر لباسش قرار می داد تا شکمش بالا آید؛ سپس سرش را بلند می کرد، درحالی که جلوی سرش مو نداشت؛ آنگاه مقابل متوکل می رقصید و غنا می خواند و می گفت: مرد شکم گنده اصلع بر تو وارد شده است! و مراد او امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، آنگاه متوکل شراب می نوشید و می خندید!

جای بسی شگفتی است که خلیفه خیاط در وصف متوکل می نویسد:

استخلف المتوكل فأظهر السنة، وتكلم بها في مجلسه، وكتب إلى الآفاق برفع المحنة، وبسط السنة، ونصر أهلها!^{٤١٥}

متوکل به خلافت رسید و سنت را آشکار نمود و در مورد آن سخن گفت و همه جا آن را پراکنده ساخت و اهل سنت را یاری نمود!

عجیب تر از این عبارت، سخن سیوطی نیست که می نویسد:

إستفدنا من هذا أن المتوكل كان متمذهباً بمذهب الشافعي، وهو أول من تمذهب له من الخلفاء؛^{٤١٦}

از این مطلب استفاده می شود که متوکل دارای مذهب شافعی بوده است و او نخستین خلیفه ای است که مذهب شافعی را برگزید.

آیا به راستی متوکل احیاگر سنت بوده است؟! کسی که متوکل ناصبی را احیاگر سنت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می پندارد، شخص قابل اعتمادی برای بیان فضائل اهل بیت علیهم السلام خواهد

٤١٤. همان.

٤١٥. سیر أعلام النبلاء: ١٢ / ٣١.

٤١٦. تاریخ الخلفاء: ٣٨٠.

بود؟ بلی، مگر مراد از سنّت سنّت بنی امیّه باشد، که هم قائل به جبر بوده و هم دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السّلام.

اعجاب برانگیزتر از تمام نقل ها، آن است که در کتاب سیوطی آمده:

وكان المتوكل رافضياً.^{۴۱۷}

متوکل از رافضیان [شیعیان] بوده است!

چنین تناقضاتی در کتب عامه فراوان به چشم می خورد؛ اما با این حال، بزرگان عامه به عظمت امام هادی علیه السّلام اعتراف نموده اند. یافعی می نویسد:

كان [الإمام علي الهادي] متعبداً فقيهاً إماماً؛^{۴۱۸}

امام علی هادی فردی متعبد، فقیه و پیشوا بود.

ابن کثیر نیز می نویسد:

قد كان عابداً زاهداً؛^{۴۱۹}

امام هادی، فردی عابد و زاهد بوده است.

تأسّف برانگیز است که عامه اشاره نموده اند که متوکل، امام هادی علیه السّلام را از مدینه به بغداد و سپس به سر من رای منتقل نمود. و نیز اعتراف کرده اند که متوکل فردی ناصبی و منحرف بود؛ اما با این وجود، هیچ سخنی از جزئیات زندگی امام هادی علیه السّلام ننوشته اند! یعقوبی می نویسد:

وكتب المتوكل إلى علي بن محمد بن علي الرضا بن موسى بن جعفر بن محمد في الشخوص من المدينة، وكان عبدالله بن محمد بن داود الهاشمي قد كتب يذكر أن قوماً يقولون إنّه الإمام، فشرح عن المدينة، وشخص يحيى بن هرثمة معه، حتى صار إلى بغداد، فلما كان بموضع يقال له الياصرية، نزل هناك. وركب إسحاق بن إبراهيم لتلقيه، فرأى تشوق الناس إليه واجتماعهم لرؤيته، فأقام إلى الليل، ودخل به الليل، فأقام ببغداد بعض تلك الليلة، ثمّ نفذ إلى سرّ من رأى؛^{۴۲۰}

۴۱۷. همان: ۳۷۶.

۴۱۸. مرآة الجنان: ۲ / ۱۱۹.

۴۱۹. البداية والنهاية: ۱۱ / ۱۹.

۴۲۰. تاريخ يعقوبي: ۲ / ۲۸۴.

متوکل به علی بن محمد بن علی الرضا بن موسی بن جعفر بن محمد نامه نوشت، درحالی که عبدالله بن محمد بن داوود هاشمی به متوکل نوشته بود که گروهی از مردم حضرت هادی را امام خطاب می کنند؛ از این رو متوکل، حضرت را از مدینه فراخواند و حضرت همراه یحیی بن هرثمه به بغداد رفت. هنگامی که حضرت به مکانی به نام یاسریه رسید، توقف نمود. اسحاق بن ابراهیم برای دیدار آن حضرت به آنجا رفت؛ اما مشاهده کرد که مردم برای دیدار حضرت هادی سر از پا نمی شناسند و برای دیدن حضرت هجوم برده اند؛ به همین روی شبانه سراغ حضرت رفت و حضرت را به بغداد منتقل نمود، سپس حضرت از بغداد به سر من رای منتقل گردید.

خطیب بغدادی در مورد عظمت علمی امام هادی علیه السلام می نویسد:

أخبرني الأزهری، حدّثنا أبو أحمد عبیدالله بن محمد المقرئ، حدّثنا محمد بن یحیی الندیم، حدّثنا الحسین بن یحیی قال: اعتلّ المتوکل فی أوّل خلافته، فقال: لئن برئت لأتصدّقنّ بدنانیر كثيرة، فلما برئ جمع الفقهاء فسألهم عن ذلك، فاختلفوا، فبعث إلى علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر فسأله. فقال: يتصدّق بثلاث وثمانین دیناراً. فعجب قوم من ذلك، وتعصّب قوم علیه، وقالوا: تسأله - یا أمیرالمؤمنین - من أين له هذا؟ فردّ الرسول إليه فقال له:

قل لأمیرالمؤمنین: فی هذا الوفاء بالندر؛ لأن الله تعالی قال: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ)، فروی أهلنا جميعاً أنّ المواطن فی الوقائع والسرایا والغزوات كانت ثلاثة وثمانین موطناً، وأنّ یوم حنین كان الرابع والثمانین. وكلّما زاد أمیرالمؤمنین من فعل الخیر كان أنفع له، وأجر علیه فی الدنيا والآخرة؛^{٤٢١}

ازهری به سند خود از حسین بن یحیی نقل می کند که گفت: متوکل در اوائل خلافتش به بیماری گرفتار شد و نذر کرد که اگر بهبود بیابد، مبلغی دینار بپردازد؛ اما مقدارش را مشخص نکرد. بنابراین فقیهان را جمع نمود و از آنان طلب فتوا نمود. فقیهان گرفتار اختلاف شدند و شخصی را نزد حضرت علی بن محمد علیه السلام فرستادند تا نظر خود را بگوید. حضرت فرمود: هشتاد و سه دینار بپرداز. فقیهان از پاسخ حضرت شگفت زده شدند و برخی نیز به خاطر حسادت و تعصب، بر حضرت خرده گرفتند و کسی را فرستادند تا دلیل حضرت را بپرسد. حضرت فرمود به

امیرالمؤمنین بگو: «خدا می فرماید: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ)، درحالی که مجموع جنگ ها و غزوات پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَشْتَاد و سه موطن بوده و با جنگ حنین به هشتاد و چهار عدد می رسد و هرچه امیرالمؤمنین در راه خدا تصدق نماید برایش بهتر است».

ابن جوزی، صفدی و دیگران نیز به نقل همین ماجرا مبادرت کرده اند.^{۴۲۲}

مانند ماجرای یادشده، در مورد امام جواد علیه السلام نیز نقل شده که پیش از آن اشاره شد. در هر حال عظمت حضرت هادی علیه السلام نیز فراتر از آن است که در عبارت درآید؛ از این رو همین مقدار در اثبات امامت ایشان کفایت می نماید و توضیح بیشتر به کتب مفصل حواله می شود.

امامت امام حسن عسکری علیه السلام

امامت امام حسن عسكرى

حافظ سبط ابن جوزى در وصف امام عسكرى عليه السلام مى نويسد:

وكان عالماً ثقة. روى الحديث عن أبيه عن جده. ومن جملة مسانيد حديث في الخمر عزيز، ذكره جدّي أبوالفرج في كتابه المسمّى بـ (تحريم الخمر) ونقلته من خطّه وسمعتّه يقول:

أشهد بالله، لقد سمعت أبا عبدالله الحسين بن علي يقول: أشهد بالله، لقد سمعت عبدالله بن عطا الهروي يقول: أشهد بالله، لقد سمعت عبدالرحمن بن أبي عبيد البيهقي يقول: أشهد بالله، لقد سمعت أبا عبدالله الحسين بن محمد الدينوري يقول: أشهد بالله، لقد سمعت محمد بن علي بن الحسين العلوي يقول: أشهد بالله، لقد سمعت أحمد بن عبيدالله السبيعي [الشيوعي] يقول: أشهد بالله، لقد سمعت الحسن بن علي العسكري يقول: أشهد بالله، لقد سمعت أبي علي بن محمد يقول: أشهد بالله لقد سمعت أبي محمد بن علي بن موسى الرضا يقول: أشهد بالله، لقد سمعت أبي علي بن موسى يقول: أشهد بالله، لقد سمعت أبي موسى يقول: أشهد

بالله، لقد سمعت أبي جعفر بن محمد يقول: أشهد بالله، لقد سمعت أبي محمد بن علي يقول: أشهد بالله لقد سمعت أبي علي بن الحسين يقول: أشهد بالله، لقد سمعت أبي الحسين بن علي يقول: أشهد بالله، لقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أشهد بالله لقد سمعت جبرائيل يقول: أشهد بالله، لقد سمعت ميكائيل يقول: أشهد بالله لقد سمعت إسرافيل يقول: أشهد بالله على اللّوح المحفوظ أنه قال: سمعت الله يقول: شارب الخمر كعابد وثن.

ولما روى جدي هذا الحديث في كتاب (تحريم الخمر) قال: قال أبو نعيم الفضل بن دكين:

هذا حديث صحيح ثابت، روته العترة الطيبة الطاهرة، ورواه جماعة عن رسول الله؛^{٤٣٣}

او عالم و ثقة است و روایاتی را از پدرش از جدش نقل کرده است. یکی از آن احادیث، حدیثی است که در مورد شراب روایت کرده که جد من در کتاب **تحريم الخمر** بدان اشاره نموده و من این روایت را به خط او نقل نموده و خود از او شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم از اباعبدالله حسین بن علی شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم از عبدالله بن عطا هروی شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم از عبدالرحمن بن ابی عبید بیهقی شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم از اباعبدالله حسین بن محمد دینوری شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم که از محمد بن علی بن حسین علوی شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم از احمد بن عبیدالله سبیعی شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم از حسن بن علی عسکری شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم که از پدرم علی بن محمد شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدرم محمد بن علی شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدرم محمد بن علی شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدرم علی بن موسی شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدرم محمد بن علی شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدر علی بن حسین شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدر حسین بن علی شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از پدر علی بن ابی طالب شنیدم که فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که شهادت می دهم از جبرئیل شنیدم که عرضه داشت: به خدا سوگند که شهادت می دهم از میکائیل شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم از اسرافیل شنیدم که گفت: به خدا سوگند که شهادت می دهم بر لوح محفوظ نوشته شده که خدای متعال می فرماید: «کسی که شراب بنوشد، مانند بت پرستان است». همانا جد من این حدیث را در کتاب **تحريم الخمر** آورده و گفته است:

ابونعیم فضل بن دکین گفته که این حدیث، صحیح و ثابت است و عترت طاهر و گروهی دیگر آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده اند.

حافظ عبدالعزیز جنابذی از حافظ بلاذری نیز نقل می کند که می گوید:

حدَّثنا الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى - إمام عصره عند الإمامية - بمكة، قال: حدَّثني أبي علي بن محمد بن علي السَّيد المحجوب، قال حدَّثني أبي علي بن موسى الرضا، قال: حدَّثني أبي موسى بن جعفر المرتضى، قال: حدَّثني أبي جعفر بن محمد الصادق، قال: حدَّثني أبي محمد بن علي الباقر، قال: حدَّثني أبي علي بن الحسين السجاد زين العابدين، قال: حدَّثني أبي الحسين بن علي سيد شباب أهل الجنة، قال: حدَّثني أبي علي بن أبي طالب سيّد الأوصياء، قال: حدَّثني محمد بن عبدالله سيّد الأنبياء، قال: حدَّثني جبرئيل سيّد الملائكة، قال: قال الله عزّ وجلّ سيّد السادات: «إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن أقرّ لي بالتوحيد دخل حصني، ومن دخل حصني أمن من عذابي»؛^{٤٣٤}

حسن بن علی بن محمد - پیشوای امامیه در زمان خود در مکه - به سند خود از پیامبر خدا روایت کرد که فرمود: جبرئیل به من خبر داد که خدای متعال می فرماید: «همانا من خدای بزرگ هستم و معبود بر حقی جز من نیست، پس هرکس به وحدانیت من اقرار نماید داخل در حصن من شده و هرکس در حصن من داخل شود از عذابم ایمن است».

همچنین ماجرای در زمان امام عسکری علیه السلام به وقوع پیوست که یکی از کرامات آن حضرت محسوب می گردد و به شرح ذیل است:

إنه وقع في سرّ من رأى في زمن المعتمد قحط شديد، والإمام في السجن، فأمر المعتمد بخروج الناس إلى الإستسقاء، فخرجوا ثلاثة أيام يستسقون فلم يسقوا، فخرج الجاثليق في اليوم الرابع إلى الصحراء وخرج معه النصارى والرهبان، وكان فيهم راهب كلّمَا مَدَّ يده إلى السماء هطلت بالمطر. ثمّ خرجوا في الثاني وفعّلوا كفعلهم أوّل يوم، فهطلت السماء بالمطر. فعجب

الناس من ذلك، وداخل بعضهم الشك، وصبا بعضهم إلى دين النصرانية، فشق ذلك على المعتمد. فأنفذ صالح بن يوسف أن أخرج أبومحمد الحسن من الحبس، واثنتي به. فلما حضر أبومحمد الحسن عند المعتمد، قال له: أدرك أمة محمد صلى الله عليه وآله فيما لحقهم من هذه النازلة العظيمة، فقال أبومحمد: مرهم يخرجون غداً اليوم الثالث، فقال له: قد استغنى الناس عن المطر واستكفوا، فما فائدة خروجهم؟ قال: لأزيل الشك عن الناس وما وقعوا فيه.

فأمر الخليفة الجاثليق والرهبان أن يخرجوا أيضاً في اليوم الثالث على جاري عادتهم، وأن يخرج الناس، فخرج النصارى وخرج معهم أبومحمد الحسن ومعه خلق من المسلمين، فوقف النصارى على جاري عادتهم يستسقون، وخرج راهب معهم ومدّ يده إلى السماء ورفعت النصارى والرهبان أيديهم أيضاً كعادتهم، فغميت السماء في الوقت ونزل المطر، فأمر أبومحمد الحسن بالقبض على يد الراهب وأخذ ما فيها، فإذا بين أصابعه عظم آدمي، فأخذه أبومحمد الحسن ولقّه في خرقة وقال لهم: استسقوا. فانقشع الغيم وطلعت الشمس، فتعجب الناس من ذلك.

وقال الخليفة: ما هذا يا أبامحمد؟ فقال: هذا عظم نبي من الأنبياء، ظفر به هؤلاء من قبور الأنبياء، وما كشف عن عظم نبي من الأنبياء تحت السماء إلا هطلت بالمطر. فاستحسنوا ذلك وامتحنوه فوجدوه كما قال.

فرجع أبومحمد إلى داره بسرّ من رأى، وقد أزال عن الناس هذه الشبهة، وسرّ الخليفة والمسلمون بذلك.

وكلم أبومحمد الحسن الخليفة في إخراج أصحابه الذين كانوا معه في السجن، فأخرجهم وأطلقهم له؛^{٤٢٥}

در زمان معتمد عباسی در منطقه «سر من رأى» قحطی شد و این در حالی بود که حضرت عسکری در زندان بود. معتمد دستور داد تا مردم برای نماز باران از شهر خارج شوند و مردم نیز سه روز برای خواندن نماز به بیرون شهر رفتند؛ اما باران نیامد. در این هنگام در روز چهارم

٤٢٥. الفصول المهمة: ٢ / ١٠٨٧. همچنين ر.ك: نور الأبصار: ٣٣٩ - ٣٤٠؛ الصواعق المحرقة: ٢٠٧ - ٢٠٨؛ أخبار الدول وآثار الأول:

جاثلیق [پیشوای مسیحیان] به همراه مسیحیان و راهبان به بیرون شهر رفت و در میان آنان راهبی بود که وقتی دستش را به سوی آسمان حرکت می داد، باران می آمد. روز بعد نیز مسیحیان مانند روز قبل به بیرون

شهر رفتند و بار دیگر باران آمد. مردم متعجب شدند و برخی در دین خود به شك افتادند و برخی به مسیحیت گرویدند و این اوضاع بر معتمد گران آمد، بنابراین صالح بن یوسف، حضرت امام عسکری را نزد معتمد حاضر نمود تا چاره اندیشی شود. معتمد به حضرت عسکری عرضه داشت: اُمّت پیامبر خدا را دریاب که در این واقعه بزرگ لغزیدند. امام عسکری علیه السّلام فرمود: «به مسیحیان بگو برای سومین بار از شهر خارج شوند». به حضرت عرض شد که مردم از باران بی نیاز شدند؛ پس برای چه حاجتی از شهر خارج شوند؟ حضرت فرمود: «برای اینکه شك و شبهه آنان زدوده شود». خلیفه به مسیحیان و جاثلیق فرمان داد تا برای بار سوم خارج شوند و این بار مردم و مسیحیان به همراه گروهی از مسلمانان و حضرت عسکری از شهر خارج شدند. مسیحیان طبق عادت خود ایستادند و آن راهب دست خود را به سوی آسمان کشید و باران گرفت. امام عسکری علیه السّلام دستور داد تا دست راهب را بگشایند و هرچه در دست او است را خارج نمایند. هنگامی که دست راهب گشوده شد، استخوان انسانی در دستش بود، امام عسکری علیه السّلام آن استخوان را گرفت و در پارچه ای قرار داد و آنگاه فرمود: «اکنون باران بطلبید؟». در این هنگام آفتاب هویدا شد و کاری از عهده مسیحیان بر نیامد و مردم متعجب شدند. خلیفه عرضه داشت: ای ابومحمد، چه اتفاقی افتاد و چه چیزی در دست راهب بود؟ حضرت فرمود: «استخوان یکی از انبیاء بود که آنان از قبور انبیاء به دست آورده بودند و هرگاه استخوان پیامبری زیر آسمان قرار داده شود و طلب باران شود، باران می بارد». در نتیجه همه، حضرت امام عسکری را تحسین نمودند و وقتی تحقیق

کردند، دیدند که فرمایش آن حضرت درست است. در این هنگام حضرت به خانه خود در سر من رای بازگردانده شد و شبهه مردم بر طرف گردید و امام عسکری از خلیفه خواست تا اصحابش را که در زندان بودند آزاد نماید و خلیفه پذیرفت.

عبدالله بن اسعد یافعی از بهلول نقل می کند که می گوید:

بينما ذات يوم في بعض شوارع المدينة، وإذا بالصبيان يلعبون بالجوز واللوز، وإذا بصبيّ ينظر إليهم ويبكي. فقلت: هذا صبيّ يتحسّر على ما في أيدي الصبيان ولا شيء معه. فقلت: أي بنيّ ما يبكيك، أشتّر لك ما تلعب به؟ فرفع بصره إلي وقال: يا قليل العقل! ما للعب خلقنا. فقلت: فلم إذاً خلقنا؟ قال: للعلم والعبادة. قلت: من أين لك ذلك بارك الله فيك؟ قال من قول الله تعالى: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). فقلت: يا بنيّ، أراك حكيماً، فعظني وأوجز، ... ثم رمق إلى السماء بعينه وأشار بكفيه ودموعه تتحدّر على خديه ... فلما أتمّ كلامه خرّ مغشياً عليه ... قال بهلول: فلما فرغ من كلامه وقعت مغشياً عليّ وانصرف الصبي، فلما أفقت ونظرت إلى الصبيان، فلم أره معهم، فقلت لهم: من يكون ذلك الغلام؟ قالوا: وما عرفته؟ قلت: لا، قالوا ذلك من أولاد الحسين بن علي بن أبي طالب، قال: فقلت: قد عجت من أمره، وما تكون هذه الثمرة إلا من تلك الشجرة؛^{٤٢٦}

روزی در برخی از کوچه های مدینه عبور می کردم و کودکان را دیدم که مشغول بازی بودند؛ اما در میان آنان کودکی وجود داشت که به دیگران می نگریست و گریه می کرد. گفتم که این کودک چیزی ندارد و حسرت کودکان دیگر را می خورد. پس گفتم: چرا گریه می کنی؟ می خواهی وسیله بازی برایت بخرم؟ کودک چشمش را به سمت من چرخاند و فرمود: ای کم خرد، ما برای بازی آفریده نشده ایم. عرضه داشتم: پس چرا خلق شده ایم؟ فرمود: برای عبادت و علم. عرضه داشتم: مرحبا بر تو، این نکته را از کجا می دانی؟ فرمود از آیه قرآن که می فرماید: (أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). عرضه داشتم: تو را حکیم یافتم، پس مرا موعظه نما. او شعر چندآموزی برایم خواند و چشمش را به آسمان دوخت، درحالی که اشکش جاری بود و می گریست تا اینکه غش کرد ... بهلول می گوید: من بر اثر پند او از حال رفتم و آن کودک نیز از من جدا شد و هنگامی که به هوش آمدم پرسیدم او کیست؟ گفتند او را نمی شناسی؟ گفتم: نه. گفتند او از فرزندان حسین بن علی بن ابی طالب است. گفتم: از کار او به شگفت آمدم؛ آری از ثمره چنین درختی، چنان میوه ای به بار می آید.

حافظ سبط ابن جوزی می نویسد:

حكي أبو الحسن النصيبي قال: خطر في قلبي عرق الجنب هل هو طاهر أم لا؟ فأتيت إلى باب الإمام أبي محمد الحسن لأسأله، وكان ليلاً، فتمت، فلما طلع الفجر خرج من داره، فرآني نائماً، فأيقظني وقال: «إن كان حلالاً فنعم، وإن كان من حرام فلا»؛^{٤٢٧}

از حسن نصيبي روایت شده که به ذهنم خطور کرد که آیا عرق شخص جنب طاهر است؟ سپس به درب خانه امام عسکری رفتم تا سؤالم را بپرسم؛ اما شب بود و من همانجا خوابیدم. هنگامی که فجر طلوع نمود، حضرت مرا دید، درحالی که خواب بودم، سپس بیدارم کرد و فرمود: «اگر جنب از حلال باشد، پاک است و اگر جنب از حرام باشد، پاک نیست».

ابن صباغ مالکی به سند خود از عیسی بن فتح روایت کرده است که گفت:

لما دخل علينا أبو محمد السجني، قال لي: «يا عيسى، لك من العمر خمس وستون سنة وشهر ويومان»، قال: وكان معي كتاب فيه تاريخ ولادتي، فنظرت فيه فكان كما قال. ثم قال لي: «هل رزقت ولدًا؟». فقلت: لا. قال: «اللهم ارزقه ولدًا يكون له عضدًا فنعم العضد الولد...»، فقلت له: يا سيدي، وأنت لك ولد؟ فقال: «والله سيكون لي ولد يملأ الأرض قسطًا وعدلاً، وأما الآن فلا...»؛^{٤٢٨}

هنگامی که امام عسکری علیه السلام به زندان ما وارد شد، به من فرمود: «ای عیسی، از سن تو شصت و پنج سال و یک ماه و دو روز گذشته است». من نوشته ای به همراه داشتم که در آن روز تولدم به ثبت رسیده بود و چون بررسی نمودم، دیدم که فرمایش حضرت کاملاً درست است. سپس حضرت فرمود: «آیا فرزندی داری؟» عرضه داشتم: نه. حضرت فرمود: «پروردگارا، به او فرزندی بده تا بازوی او باشد، همانا فرزند بازوی نیکویی است...». من عرضه داشتم: سرورم آیا شما فرزندی دارید؟ حضرت فرمود: «در حال حاضر فرزندی ندارم؛ اما به زودی خداوند به من فرزندی می دهد که جهان را پر از عدل و داد می کند، پس از آنکه پر از ظلم و جور گشته است...».

ابن صباغ مالکی از محمد بن حمزه دوری روایت کرده است که گفت:

كتبت علي يدي أبي هاشم داود بن القاسم - كان لي مؤاخياً - إلى أبي محمد الحسن، أسأله أن يدعو الله لي بالغنى، وكنت قد بلغت وقت ذات يدي وخفت الفضيحة، فخرج الجواب

٤٢٧. مرآة الزمان: ١٥ / ٤١٧ - ٤١٨.

٤٢٨. الفصول المهمة: ٢ / ١٠٨٧.

علی یده: «أبشر، فقد أتاك الغنى عن الله تعالى، مات ابن عمك يحيى بن حمزة، وخلف مائة ألف درهم، ولم يترك وارثاً سواك، وهي واردة عليك، عليك بالإقتصاد وإيّاك والإسراف».

فورد علی المال والخبر بموت ابن عمی كما قال عن أيام قلائل وزال عني الفقر؛^{۴۲۹}

من توسط دوستم ابوهاشم داوود بن قاسم به ابومحمد حسن عسکری نامه نوشتم و تقاضا نمودم تا برایم دعا نماید تا از فقر رها شوم؛ زیرا در آن روزگار گرفتار فقر بودم و از آبروی خود می هراسیدم. حضرت در پاسخ فرمود: «تو را بشارت می دهم به اینکه از جانب خدا بی نیاز خواهی شد؛ زیرا پسر عمویت یحیی بن حمزه از دنیا رفته و مبلغ دوهزار درهم از او باقی مانده و او وارثی ندارد و تمام مبلغ به تو می رسد، پس بر تو باد به اینکه میانه رو باشی و اسراف نکنی». پس از وصول نامه حضرت، خبر مرگ پسر عمویم به من رسید و همان طور که حضرت فرموده بود، آن اموال به من رسید و فقرم را زدود ...

ابن صباغ مالکی در جای دیگر می نویسد:

عن إسماعيل بن محمد بن علي بن إسماعيل بن علي بن عبدالله بن العباس، قال: قعدت لأبي محمد الحسن علي باب داره حتى خرج، فقمت في وجهه وشكوت إليه الحاجة والضرورة، وأقسمت أنني لا أملك الدرهم فما فوقه، فقال: تقسم وقد دفنت مائتي دينار! وليس قولي هذا دفعا لك عن العطيّة، أعطه يا غلام ما معك. فأعطاني مائة دينار، شكرت له تعالى ووئيت، فقال: ما أخوفني أن تفقد المائتي دينار أحوج ما تكون إليها.

فذهبت إليها فافتقدتها فإذا هي في مكانها، فنقلتها إلى موضع آخر، ودفنتها من حيث لا يطلع أحد، ثم قعدت مدة طويلة، فاضطرت إليها، فجئت أطلبها في مكانها فلم أجدها، فجئت وشق ذلك عليّ، فوجدت ابناً لي قد عرف مكانها وأخذها وأبعدها، ولم يحصل لي شيء، فكان كما قال؛^{۴۳۰}

اسماعیل بن محمد می گوید: درب منزل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نشستم تا آن حضرت از منزل خارج شد. در این هنگام بلند شدم و از فقر گلابه نمودم و حضرت را قسم دادم که حتی يك درهم در اختیار ندارم. حضرت فرمود: «مرا قسم می دهی، درحالی که دوپست دینار را پنهان کرده ای؟ من این سخن را نگفتم که تو را از مرحمت خویش محروم کنم». سپس به

۴۲۹. همان: ۲ / ۱۰۸۳.

۴۳۰. همان: ۲ / ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳.

غلامش فرمود: «هرچه در اختیار داری به او بده». من از آن حضرت تشکر کردم؛ اما حضرت فرمود: «می ترسم تا آن مبلغی را که پنهان نموده ای را از دست بدهی». من بلافاصله سراغ مبلغی که دفن کرده بودم رفتم و آن را در مکان خود یافتم؛ از این رو مبلغ را برداشتم و به جای دیگر منتقل کردم؛ اما به تردید افتادم و دوبرتبه نزد پول ها رفتم، اما دیدم که فرزندم از مکان پول ها آگاه شده و آن ها را برداشته است؛ بنابراین آن مبلغ را از دست دادم و سخن حضرت درست از آب درآمد.

همچنین ابن صباغ در توصیف حضرت می نویسد:

مناقب سیدنا ابي محمد الحسن العسكري دالة على انه السريّ ابن السريّ، فلا يشكّ في إمامته أحد ولا يمتري ... واحد زمانه من غير مدافع، ونسيج وحده من غير منازع، وسيد أهل عصره، وإمام أهل دهره. أقواله سديدة، وأفعاله حميدة، وإذا كانت أفضل زمانه قصيدة فهو في بيت القصيدة ... فارس العلوم الذي لا يجارى، ومبين غوامضها فلا يحاول ولا يمارى، كاشف الحقائق بنظره الصائب، مظهر الدقائق بفكره الثاقب، المحدث في سرّه بالأمر الخفيّات، الكريم الأصل والنفس والذات؛^{٤٣١}

مناقب آقای ما ابومحمد حسن عسکری دلالت می کند بر آنکه آن حضرت بخشنده فرزند بخشنده است و هیچ احدی در امامتش تردید نمی کند ... او در زمان خود بی همتا بود و کسی به پای او نمی رسید. در زمان خود جلیل القدر بوده و پیشوای مردم زمانش بود. همانا سخنانش متین و کردارش پسندیده بود و اگر افاضل زمانش شعری می سرودند، از او یاد می کردند ... او پهلوان میدان دانش های بی پایان بود و پیچیدگی دانش ها را حل و فصل می نمود و با دیدگاهی عمیق، حقائق را آشکار

می ساخت و دقایق را با اندیشه تیز برملا می کرد و از امور پنهان خبر می داد. همانا اصالت و نفس و ذات او کریم و با کرامت بود.

حضرمی شافعی نیز در توصیف حضرت می نویسد:

كان عظيم الشأن، جليل المقدار، وقد زعمت الشيعة الرافضة أنه والد المهدي المنتظر؛^{٤٣٢}

٤٣١. همان: ٢ / ١٠٨٧ - ١٠٨٨.

٤٣٢. وسیلة المآل في عد مناقب الآل: مخطوط.

او عظیم الشأن و جلیل القدر بود و شیعیان می پندارند که پدر مهدی منتظر است.

ابوسالم محمد بن طلحه شافعی نیز می نویسد:

وَأَمَّا مناقبه: فاعلم إِنَّ المنقبة العليا، والمزية الكبرى التي خصه الله جلّ وعلا بها فقلّده فريدها، ومنحه تقليدها، وجعلها صفة دائمة لا يبلي الدهر جديدها، ولا تنسى الألسن تلاوتها وترديدها: أَنَّ المهدي محمداً نسله، المخلوق منه، وولده المنتسب إليه، ... وحسبه ذلك منقبة وكفاه؛^{٤٣٣}

اما مناقب ایشان. بدان که خداوند منقبت والا و برتری بزرگ را به او اختصاص داده است و او را به تمام زیبایی ها آراسته و تمام اوصاف پسندیده را به او ارزانی داشته است و این مناقب و فضائل را صفتی پایدار برای او قرار داده است، به طوری که روزگار آن را کهنه نمی سازد و زبان ها تلاوت آن را از یاد نمی برد. بهویژه اینکه محمد مهدی از نسل او و از او خلق شده است. فرزندی که به او منتسب و پاره تن او است ... و همین منقبت که او پدر مهدی است، بر برتری ایشان کفایت می کند.

نبهانی نیز در توصیف امام عسکری علیه السلام می نویسد:

الحسن العسكري أحد أئمة ساداتنا آل البيت العظام وساداتهم الكرام، رضي الله عنهم أجمعين، ذكره الشبراوي في (الإتحاف بحبّ الأشراف) ولكنه اختصر ترجمته، ولم يذكر له كرامات. وقد رأيت له كرامة بنفسي، وهو أني في سنة ١٢٩٦ سافرت إلى بغداد من بلدة كوي سنجق - إحدى قواعد بلاد الأتراك - وكنت قاضياً فيها، ففارقته قبل أن أكمل المدّة المعيّنة، لشدة ما وقع فيها من الغلاء والقحط، اللذين عمّا بلاد العراق في تلك السنة، فسافرنا على الكلك قبالة مدينة سامراء، وكانت مقرّ الخلفاء العباسيين، فأحببنا أن نزور الإمام الحسن العسكري، وخرجنا لزيارته، فحينما دخلت على قبره الشريف حصلت لي روحانية لم يحصل لي مثلها قط ... وهذه كرامة له. ثمّ قرأت ما تيسّر من القرآن، ودعوت بما تيسّر من الدّعوات وخرجت؛^{٤٣٤}

٤٣٣. مطالب السؤل: ٤٧٧ - ٤٧٦.

٤٣٤. جامع كرامات الأولياء: ١ / ٣٨٩.

حسن عسکری علیه السلام یکی از سروران جلیل القدر از اهل بیت عظام است که رضی الله عنهم اجمعین. شبرای در کتاب **الإتحاف بحبّ الأشراف** به ماجرای اشاره کرده که من مختصر آن را نقل می کنم. همانا من شخصاً از او کرامتی دیدم که بدین شرح است. در سال ۱۲۹۶ قاضی منطقه سنجق بودم که یکی از مناطق ترك نشین بود، و از آنجا به بغداد مسافرت نمودم و منصب خویش را پیش از تمام شدن موعد مقررش رها کردم؛ زیرا قحطی بر من فشار می آورد و اغلب شهرهای عراق در آن سال، گرفتار قحطی بود. من به شهر سامرا رفتم و مسقط الرأس خلفاء عباسی در آنجا بود و مایل بودم تا مزار امام حسن عسکری علیه السلام را زیارت کنم؛ از این رو به سمت مزار او رفتم و هنگامی که بر مزارش وارد شدم، چنان حال معنوی به من دست داد که تاکنون مانندش برایم اتفاق نیافتاده ... و این کرامتی از او است. پس تا جایی که توانستم قرآن خواندم و آنچه برایم مقدور بود، عرض حاجت نمودم.

تا بدین جا به گوشه ای از فضائل و مناقب حضرت عسکری علیه السلام اشاره نمودیم و همین اندازه برای اثبات افضلیت آن حضرت کفایت می کند.

کتابنامه

فهرست منابع

(الف)

١. **الإتحاف بحب الأشراف**: جمال الدين عبدالله بن محمد بن عامر شبراوى، دار الكتاب، قم، چاپ يكم، سال ١٤٢٣.
٢. **أحكام القرآن**: ابوبكر احمد بن على رازى جصاص، تحقيق: عبدالسلام محمد على شاهين، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.
٣. **أحكام القرآن**: محمد بن عبدالله ابوبكر بن عربى مالكى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، دار الفكر، [بى تا].
٤. **إحياء علوم الدين**: ابوحامد غزالى، دار المعرفه، بيروت، چاپ يكم، [بى تا].
٥. **أخبار الدول وآثار الأول في التاريخ**: احمد بن يوسف قرمانى، تحقيق: فهمى سعد و احمد حطيط، عالم الكتاب، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٦. **الأربعين في فضائل أمير المؤمنين**: جمال الدين محدث شيرازى، مخطوط، [بى نا - بى تا].
٧. **الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد**: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤.
٨. **إستجلاب إرتقاء الغرف**: شمس الدين محمد بن عبدالرحمان سخاوى، تحقيق: خالد بن احمد صمى بابطين، دار البشائر الاسلاميه، بيروت، سال ١٤٢١.
٩. **الإستيعاب في معرفة الاصحاب**: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
١٠. **الأعلام**: خيرالدين بن محمود زرکلى دمشقى، دار العلم للملايين، چاپ پنجم، ١٩٨٠ م.
١١. **الأغانى**: ابوالفرج على بن سكين اصفهانى، تحقيق: سمير جابر و على مهنا، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، [بى تا].

١٢. **الإكمال في أسماء الرجال**: ولي الدين محمد بن عبدالله خطيب تبريزي، تحقيق: ابواسدالله بن حافظ محمد عبدالله انصاري، مؤسسة اهل البيت عليهم السلام، [بي تا].
١٣. **الإنباه على قبائل الرواة**: ابو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقيق: ابراهيم ابياري، دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.
١٤. **الأنساب**: عبدالكريم بن محمد تميمي سمعاني، تحقيق: عبدالله عمر بارودي، دار الجنان، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

(ب)

١٥. **بحار الأنوار**: محمد باقر مجلسي (علامة مجلسي)، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.
١٦. **البداية والنهاية**: اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

(ت)

١٧. **تاج العروس من جواهر القاموس**: محب الدين محمد مرتضى زبيدي حنفي، تحقيق: علي شيري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٤.
١٨. **تاريخ ابن خلدون**: ابوزيد عبدالرحمان بن خلدون، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ چهارم.
١٩. **تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام**: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربي، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.
٢٠. **تاريخ الخلفاء**: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، انتشارات شريف رضى، چاپ يكم، سال ١٤١١.
٢١. **تاريخ الطبري**: محمد بن جرير بن يزيد طبري، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.
٢٢. **التاريخ الكبير**: محمد بن اسماعيل بخاري، مكتبة الاسلاميه، دياربكر - تركيه، [بي تا].
٢٣. **تاريخ المدينة**: عمر بن شبه نميري بصرى (ابن شبه)، تحقيق: فهيم محمد شلتوت، دار الفكر، قم - ايران، سال ١٤١٠ - ١٣٦٨ ش.

٢٤. **تاريخ يعقوبي**: احمد بن ابي يعقوب يعقوبي، انتشارات دار صادر، [بي تا].

٢٥. **تاريخ بغداد**: احمد بن علي ابوبكر خطيب بغدادى، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤١٧.

٢٦. **تاريخ مدينة دمشق**: علي بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.

٢٧. **التبيان في تفسير القرآن**: محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، تحقيق: احمد حبيب قصير عاملي، مكتب الإعلام الاسلامي، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.
٢٨. **تحفة الأحوذبي**: ابوالعلاء محمد مباركفوري، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٠.
٢٩. **تذكرة الحفاظ**: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، تحقيق: زكريا عميرات، دار الكتب العلميه، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٩.
٣٠. **تذكرة خواص الأمة بذكر خصائص الأئمة**: سبط بن جوزي حنفي، منشورات الشريف الرضي، قم، سال ١٤١٨.
٣١. **التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة**: ابوالفتح محمد بن علي بن عثمان كراجكي، تصحيح و تخريج: فارس حسون كريم، [بي نا - بي تا].
٣٢. **تفسير ابن زمنين**: ابن ابي زمنين، تحقيق: ابوعبدالله حسين بن عكاشه و محمد بن مصطفى كنز، الفاروق الحديثه، مصر - قاهره، چاپ يكم، سال ١٤٢٣ - ٢٠٠٢ م.
٣٣. **تفسير ابن عربي**: ابوعبدالله محيي الدين محمد بن عربي، تحقيق: عبدالوارث محمد علي، دار الكتب العلميه، چاپ يكم، سال ١٤٢٢ - ٢٠٠١ م.
٣٤. **تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)**: اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، دار المعرفه، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.
٣٥. **تفسير أبي السعود**: ابوالسعود محمد بن محمد عمادي، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
٣٦. **تفسير آلوسي (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم)**: شهاب الدين محمود آلوسي بغدادى، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.
٣٧. **تفسير البحر المحيط**: ابوحيان اندلسي، تحقيق: جمعى از محققان، دار الكتب العلميه، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.
٣٨. **تفسير البغوي (معالم التنزيل في تفسير القرآن)**: حسين بن مسعود بغوي، تحقيق: خالد عبدالرحمان عك، دار المعرفه، بيروت - لبنان، سال ٢٠٠٤ م.
٣٩. **تفسير البيضاوي (أنوار التنزيل وأسرار التأويل)**: عبدالله بن عمر بيضاوي، دار الفكر، [بي تا].
٤٠. **تفسير الثعلبي (الكشف والبيان عن تفسير القرآن)**: احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابورى، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

٤١. **تفسير الحبري**: حسين بن حكم حبري، تحقيق: سيد محمدرضا حسيني، مؤسسة آل البيت، بيروت،
سال ١٤٠٨.

٤٢. **تفسير الرازي (مفاتيح الغيب)**: محمّد بن عمر (فخر رازي)، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم،
سال ١٤٢٠.

٤٣. **تفسير السراج المنير**: محمد بن احمد شربيني، دار النشر / دار الكتب العلميه، بيروت، [بي تا].

٤٤. **تفسير السمرقندي (بحر العلوم)**: نصر بن محمّد بن احمد سمرقندي، تحقيق: محمود مطرجي،
دار الفكر، [بي تا].

٤٥. **تفسير الطبري (جامع البيان في تفسير القرآن)**: محمّد بن جرير بن يزيد طبري، دار الفكر، بيروت،
سال ١٤١٥.

٤٦. **تفسير القرطبي**: محمد بن احمد انصاري قرطبي، تحقيق و تصحيح: احمد عبدالعليم بردوني، دار احياء
التراث العربي، بيروت - لبنان، سال ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م.

٤٧. **تفسير روح البيان**: اسماعيل حقي بن مصطفى حنفي خلوتي، دار احياء التراث العربي، [بي تا].

٤٨. **تقريب التهذيب**: احمد بن علي بن حجر عسقلاني، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب
العلميه، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٥.

٤٩. **تلخيص الشافي**: محمد بن حسن طوسي (شيخ طوسي)، دار الكتب الاسلاميه، قم، چاپ سوم،
سال ١٣٩٤.

٥٠. **تهذيب الأسماء واللغات**: يحيى بن شرف نووي، تخريج: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه،
بيروت، [بي تا].

٥١. **تهذيب التهذيب**: احمد بن علي بن حجر عسقلاني، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.

٥٢. **تهذيب الكمال**: يوسف بن زكي عبدالرحمن ابوالحجاج المزني، تحقيق: بشار عواد، موسسه الرساله،
بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٠.

٥٣. **تهذيب اللغة**: ابومنصور محمد بن احمد ازهرى، تحقيق: محمد عوض مرعب، دار احياء التراث
العربي، بيروت، چاپ يكم، سال ٢٠٠١ م.

(ث)

٥٤. **الثقات**: محمّد بن حبان تميمي بستي (ابن حبان)، مؤسسة الكتب الثقافيه، چاپ يكم، سال ١٣٩٣.

(ج)

- ٥٥ . *جامع الأصول في أحاديث الرسول*: مبارك بن محمد بن اثير جزري، تحقيق: عبدالقادر ارنؤوط، مكتبة الحلواني، چاپ يكم، سال ١٣٨٩ - ١٣٩٢.
- ٥٦ . *الجامع الصغير من حديث البشير النذير*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠١ - ١٩٨١ م.
- ٥٧ . *جامع المسانيد*: ابوالمؤيد محمد بن محمد خوارزمي، دار الكتب العلمية، [بي تا].
- ٥٨ . *جامع كرامات الأولياء*: يوسف بن اسماعيل نبهاني، مركز اهل سنة بركات رضا فور، بندر گجرات - هند، چاپ يكم.
- ٥٩ . *الجمال على الجلالين*: شيخ سليمان جمل، چاپ شده در حاشيه تفسير جلالين.
- ٦٠ . *جواهر العقدين في فضل الشرفين*: علي بن عبدالله سمهودي، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.

(ح)

- ٦١ . *حاشية الشهاب المسماة عناية القاضي وكفاية الراضي على تفسير البيضاوي*: احمد بن محمد بن عمر المصري القاضي شهاب الدين المعروف بالخفاجي، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].
- ٦٢ . *حبيب السير في أخبار أفراد البشر*: محمد بن قياث الدين خاندميز، خيام، چاپ چهارم، سال ١٣٨٠.
- ٦٣ . *حلية الأولياء وطبقات الأصفياء*: ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهاني، دار الكتاب العربي، چاپ پنجم، سال ١٤٠٧.
- ٦٤ . *حياة الحيوان الكبرى*: كمال الدين محمد بن موسى بن عيسى دميري، تحقيق: احمد حسن بسج، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٢٤.

(خ)

- ٦٥ . *خصائص أمير المؤمنين*: احمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوي الحديثة، تهران، [بي تا].

(د)

- ٦٦ . *الدّر المنثور في التفسير بالمأثور*: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، دار المعرفة، بيروت، [بي تا].
- ٦٧ . *الدر النظيم*: يوسف بن حاتم شامي، مؤسسة النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، [بي تا].

٦٨ . *دراسات اللبيب في الأسوة الحسنة بالحبیب: محمد معین سندی، تحقیق: محمد عبدالرشید نعمانی،*
مطبعة العرب، کراچی - پاکستان، چاپ یکم، سال ١٩٧٥.

٦٩ . *دلائل الصدق لنهج الحق: محمدحسین مظفر، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ یکم،*
سال ١٤٢٢.

٧٠ . *دلائل النبوة: ابونعیم اسماعیل بن محمد بن فضل تمیمی اصفهانی، دار الطیبة، ریاض، چاپ یکم،*
سال ١٤٠٥.

(ذ)

٧١ . *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی: احمد بن عبدالله محبّ الدین طبری، مكتبة القدسی، سال ١٣٥٦.*

٧٢ . *ذخيرة المآل شرح عقد جواهر الآل: احمد بن عبدالقادر حفطی عجیلی، مخطوط، [بی نا - بی تا].*

٧٣ . *ذکر أخبار أصبهان: ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، بریل، لیدن المحروسة، سال ١٩٣٤ م.*

٧٤ . *ذیل تاریخ بغداد: محمد بن محمود بغدادی (ابن نجار)، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب
العلمیه، بیروت، چاپ یکم، سال ١٤١٧.*

(ر)

٧٥ . *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار: محمود بن عمر زمخشری، تحقیق: عبدالامیر مهنا، مؤسسة الاعلمی
للمطبوعات، بیروت - لبنان، چاپ یکم، سال ١٤١٢ - ١٩٩٢ م.*

٧٦ . *أسماء رجال المشكاة: عبدالحق دهلوی، مخطوط، [بی نا - بی تا].*

٧٧ . *رسالة فی إثبات کرامات الأولیاء: احمد بن احمد سجاعی، مكتبة ایشیق، ترکیه - استانبول، سال ١٣٩٦
- ١٩٧٦ م.*

٧٨ . *روض الریاحین فی حکایا الصالحین: عبدالله بن اسعد یافعی، [بی نا - بی تا].*

٧٩ . *روضة الأحباب: جمال الدین محدث شیرازی، مخطوط، [بی نا - بی تا].*

٨٠ . *الریاض النضرة فی مناقب العشرة: احمد بن عبدالله محبّ الدین طبری، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم،
[بی تا].*

(ز)

٨١ . *زاد المسیر فی التفسیر: ابوالفرج عبدالرحمان بن علی (ابن جوزی)، تحقیق: محمد بن عبدالرحمان
عبدالله، دار الفکر، بیروت، چاپ یکم، سال ١٤٢٢.*

(س)

٨٢. *سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد: محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد و على محمد معوض، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤١٤.*
٨٣. *السقيفة وفدك: احمد بن عبدالعزيز جوهرى بصرى، تحقيق: محمد هادى امينى، شركة الكتبي، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٣.*
٨٤. *السنة: أحمد بن عمرو بن ابى عاصم، المكتبة الاسلامى، بيروت - لبنان، چاپ پنجم، سال ١٤٢٦.*
٨٥. *سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزوینى (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، [بى تا].*
٨٦. *سنن أبى داود: ابوداود سليمان بن اشعث سجستانى، تحقيق: سعيد محمد لحام، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ يكىم، سال ١٤١٠.*
٨٧. *سنن الترمذى: محمد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.*
٨٨. *السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤١١.*
٨٩. *سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، مؤسسہ الرساله، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.*

(ش)

٩٠. *الشافى في الإمامة: على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سيد مرتضى)، مؤسسہ اسماعيليان، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٠.*
٩١. *شذرات الذهب في أخبار من ذهب: عبدالحى ابن عماد حنبلى، تحقيق: عبدالقادر الأرئووط، دار ابن كثير، دمشق، سال ١٤٠٦.*
٩٢. *شرح احقاق الحق: سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، تصحيح: سيد ابراهيم ميانجى، مشورت مكتبة آيت الله العظمى المرعشى النجفى، قم، [بى تا].*
٩٣. *شرح الطيبى على مشكاة المصابيح: حسن بن محمد بن عبدالله طيبى، تعليق، ابو عبدالله محمد على سمك، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٢٢.*
٩٤. *شرح العلامة الزرقانى على المواهب اللدنية للقسطلانى: محمد بن عبدالباقي زرقانى مالكى، دار المعرفه، بيروت، سال ١٤١٤.*
٩٥. *شرح المقاصد في علم الكلام: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازانى، دار المعارف النعمانيه، پاكستان، چاپ يكىم، سال ١٤٠١.*

٩٦. شرح صحيح مسلم: يحيى بن شرف نووى، دار الكتاب العربى، بيروت، سال ١٤٠٧.
٩٧. شرح نهج البلاغة: ابن ابى الحديد معتزلى، دار احياء الكتب العربية، چاپ يكىم، سال ١٣٧٨.
٩٨. الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: قاضى عياض، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.
٩٩. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حىسكانى، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكىم، سال ١٤١١.

(ص)

١٠٠. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: محمد بن حبان قمىمى بستى (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال ١٤١٤.

١٠١. صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.
١٠٢. صحيح مسلم (الجامع الصحيح): مسلم بن حجاج قشبرى نيشابورى، دار الفكر، بيروت، [بى تا].
١٠٣. الصراط السوي في مناقب آل النبي: محمود بن محمد بن على شيخانى قادرى، مخطوط، [بى نا - بى تا].

١٠٤. الصراط المستقيم إلى مستحقى التقديم: على بن يونس عاملى، تحقيق: محمد باقر بهبودى، مكتبة المرتضويه، چاپ يكىم، سال ١٣٨٤.
١٠٥. صفة الصفوة: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، تحقيق: محمود فاخورى و محمد رواس قلعه چى، دار المعرفه، بيروت، چاپ دوم، سال ١٣٩٩.
١٠٦. الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمى مكى، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركى و كامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكىم، سال ١٤١٧.

(ط)

١٠٧. الطبقات الكبرى: محمد بن سعد هاشمى (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٥.

(ع)

١٠٨. العبر في خبر من غير: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: ابوهاجر محمد سعيد بن بسيونى زغلولى، دار الكتب العلميه، بيروت، [بى تا].
١٠٩. عبقات الأنوار في إمامة الأئمة الأطهار: ميرحامد حسين كنتورى، ناشر: غلامرضا مولانا بروجردى، قم، سال ١٤٠٤.

١١٠. *عمدة القاري بشرح صحيح البخاري*: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].

(غ)

١١١. *الغدير في الكتاب والسنة والأدب*: عبدالحسين اميني، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٣٩٧.

(ف)

١١٢. *الفائق في غريب الحديث والأثر*: محمود بن عمر زمخشري، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.
١١٣. *فتح الباري (شرح صحيح البخاري)*: احمد بن علي بن حجر عسقلاني، دار المعرفه، بيروت، چاپ دوم، [بي تا].

١١٤. *فتح القدير*: محمد بن علي بن محمد الشوكاني، دار الفكر، بيروت - لبنان، [بي تا].

١١٥. *الفتوح*: احمد بن اعثم كوفي، تحقيق: علي شيري، دار الاضواء، بيروت، سال ١٤١١.

١١٦. *فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والائمة وذريتهم*: ابراهيم جويني خراساني، مؤسسة المحمودي للطباعة والنشر، چاپ يكم، سال ١٣٩٨.

١١٧. *فردوس الأخبار*: شيرويه بن شهردار ابوشجاع ديلمى، تحقيق: سعيد بن بسيوني زغلول، دار الكتب العلمية، بيروت، [بي تا].

١١٨. *الفصول المختارة من العيون والمحاسن*: علي بن حسين علم الهدى (سيد مرتضى)، تحقيق: جمعى از محققين، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٤.

١١٩. *الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة عليهم السلام*: علي بن محمد ابن صباغ مالكي، دار الحديث للطباعة والنشر، قم، سال ١٤٢٢.

١٢٠. *فضائل الصحابة*: ابو عبدالله احمد بن حنبل شيباني، تحقيق: وصى الله محمد عباس، مؤسسة الرساله، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٣ ١٩٨٣ م.

١٢١. *فيض القدير شرح الجامع الصغير من أحاديث البشير النذير*: محمد بن عبدالرؤوف مناوى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

(ق)

١٢٢. *القاموس المحيط*: محمد بن يعقوب مجدالدين شيرازى فيروزآبادى، مؤسسة فن الطباعه، [بي تا].

١٢٣. **قوت المغتذي على جامع الترمذي**: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، رسالة الدكتوراة جامعة ام القرى، مكة المكرمة، سال ١٤٢٤.

(ك)

١٢٤. **الكاشف عن حقائق السنن (شرح الطيبي على مشكاة المصابيح)**: شرف الدين حسين بن عبدالله طيبي، تحقيق: عبدالحميد هنداوي، مكتبة نزار مصطفى الباز، مكة المكرمة - رياض، چاپ يكم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٧ م.

١٢٥. **الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة**: شمس الدين محمد بن احمد عثمان ذهبي، تحقيق: محمد عواقه، دار القبلة للثقافة الاسلاميه، مؤسسة علوم القرآن، جدّه، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

١٢٦. **الكامل في التاريخ**: عزّالدين على بن ابي الكرم ابن اثير، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.

١٢٧. **الكامل في ضعفاء الرجال**: عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد ابو احمد الجرجاني، تحقيق: يحيى مختار غزّاوي، دار الفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.

١٢٨. **الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل**: محمود بن عمود زمخشرى، مكتبة مصطفى البابي الحلبي واولاده بمصر، سال ١٣٨٥.

١٢٩. **كشف الغمة في معرفة الأئمة**: على بن عيسى بن ابي الفتح اربلي، دار الاضواء، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠٥.

١٣٠. **كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد**: حسن بن يوسف بن مطهر (علّامه حلّي)، تحقيق: سيد ابراهيم موسوى زنجاني، انتشارات شكوري، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٧٣ ش.

١٣١. **كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب**: ابو عبدالله محمد بن يوسف گنجي شافعي، تحقيق: محمد هادي اميني، المطبعة الحيدريه، نجف، چاپ دوم، ١٣٩٠ - ١٩٧٠ م.

١٣٢. **كنز العمال**: على بن حسام الدين متقى هندی، تحقيق: شيخ بكرى حيانى، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.

(م)

١٣٣. **مجمع الزوائد**: على بن ابي بكر هيثمي، دار الكتب العلميه، بيروت، سال ١٤٠٨.

١٣٤. **محاسن التأويل (تفسير القاسمي)**: محمد جمال الدين قاسمي، تحقيق: محمد باسل السوا، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٨.

١٣٥. *المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز*: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عطيه اندلسي محاربي، تحقيق: عبدالسلام عبدالشافى محمد، دار الكتب العلميه، بيروت - لبنان، سال ١٤٢٢.
١٣٦. *مختصر التحفة الاثنا عشرية*: محمود شكرى آلوسى، تحقيق: محب الدين خطيب، المطبعة السلفيه، مصر - قاهره، سال ١٣٧٣.
١٣٧. *المختصر في أخبار البشر*: ابوالفداء عمادالدين اسماعيل بن على، حسينيه مصريه، چاپ يكم، [بى تا].
١٣٨. *مرآة الجنان وعبرة اليقظان*: عفيف الدين يافعى، تحقيق: خليل منصور، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٧.
١٣٩. *مرآة الزمان*: سبط ابن الجوزى، تحقيق: محمد بركات و ديكران، دار الرساله العالميه، دمشق - سوريه، چاپ يكم، سال ١٤٣٤ - ٢٠١٣ م.
١٤٠. *مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح*: على بن سلطان نورالدين محمد قارى هروى (ملاً على قارى)، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].
١٤١. *مروج الذهب*: على بن حسين مسعودى، الشركة العالميه، چاپ يكم، سال ١٩٨٩ م.
١٤٢. *المستدرک على الصحيحين*: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار المعرفه، بيروت، [بى تا].
١٤٣. *المستدرک على الصحيحين للحاكم مع تعليقات الذهبى في التلخيص*: ابو عبدالله محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١١ - ١٩٩٠ م.
١٤٤. *مسند أبي داود الطيالسي*: سليمان بن داود طيالسى، دار المعرفه، بيروت، [بى تا].
١٤٥. *مسند أبي يعلى*: احمد بن على مثنى تميمى (ابويعلى موصلى)، دار المأمون للتراث، بيروت.
١٤٦. *مسند أحمد*: احمد بن حنبل شيبانى، دار صادر، بيروت، [بى تا].
١٤٧. *مسند الفردوس*: ابوشجاع شيرويه بن شهردار ديلمى همدانى، مخطوط، [بى نا - بى تا].
١٤٨. *المسند الكبير*: هيثم بن كليب شاشى، تحقيق: محفوظ رحمان زين الله، مكتبة العلوم والحكم، مدينه، سال ١٤١٠.
١٤٩. *مشكاة المصابيح*: محمد بن عبدالله خطيب تبريزى، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.
١٥٠. *المصنّف*: عبدالرزاق صنعانى، منشورات المجلس العلمى، [بى تا].
١٥١. *المصنّف*: عبدالله بن محمد بن ابى شيبه، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٩.

١٥٢ . **مطالب السؤول في مناقب آل الرسول** عليهم السلام: محمد بن طلحة شافعي، تحقيق: ماجد بن احمد العطية، [بي نا - بي تا].

١٥٣ . **معالم العترة النبوية**: عبدالعزيز جنابدي، مخطوط، [بي نا - بي تا].

١٥٤ . **المعجم الأوسط**: ابوالقاسم سليمان بن احمد طبراني، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني، دار الحرمين، قاهره، سال ١٤١٥.

١٥٥ . **المعجم الصغير**: سليمان بن احمد طبراني، دار الكتب العلميه، بيروت، [بي تا].

١٥٦ . **المعجم الكبير**: سليمان بن احمد طبراني، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.

١٥٧ . **معرفة علوم الحديث**: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.

١٥٨ . **المفردات في غريب القرآن**: حسين بن محمد (راغب اصفهاني)، دفتر نشر الكتاب، سال ١٤٠٤.

١٥٩ . **مقاتل الطالبين**: ابوالفرج اصفهاني، مكتبه حيدرجه، نجف اشرف، چاپ دوم، سال ١٣٨٥.

١٦٠ . **مقتل الحسين**: ابومخنف لوط بن يحيى آزدي، تحقيق: حسين غفاري، مطبعة العلميه - قم، [بي تا].

١٦١ . **مقتل الحسين**: موفق بن احمد اخطب خوارزم، مطبعة الزهراء، سال ١٣٦٧.

١٦٢ . **الملل والنحل**: محمد بن عبدالكريم بن ابي بكر شهرستاني، تحقيق: محمد سيد گيلاني، دار المعرفه، بيروت، سال ١٤٠٤.

١٦٣ . **المناقب**: موفق بن احمد بن محمد خوارزمي، تحقيق: شيخ مالك محمودي، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٤١٤.

١٦٤ . **مناقب آل أبي طالب** عليهم السلام: محمد علي بن شهرآشوب مازندراني، المكتبة الحيدرجه، نجف، سال ١٣٧٦.

١٦٥ . **مناقب آل محمد (النعيم المقيم لعترة النبأ العظيم)**: شرف الدين ابومحمد عمر بن شجاع الدين محمد موصلي، تحقيق: سيد علي عاشور، مؤسسة الاعلمي، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٢٤ - ٢٠٠٣ م.

١٦٦ . **مناقب علي بن أبي طالب** عليه السلام **وما نزل من القرآن في علي** عليه السلام: احمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، سال ١٤٢٤.

١٦٧ . **مناقب علي بن أبي طالب** عليه السلام: علي بن محمد ابن مغازلي، سبط النبي صلى الله عليه وآله، سال ١٣٨٤ - ١٤٢٦ ش.

١٦٨ . **منتخب مسند عبد بن حميد**: عبد بن حميد بن نصر، تحقيق: صبحى بدرى و محمود محمدخليل
صعدي، مكتبة النهضة العربية، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

١٦٩ . **المنتظم في تاريخ الملوك والأمم**: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، دار الكتب العلميه، لبنان،
چاپ يكم، سال ١٤١٣.

١٧٠ . **المنح المكية في شرح القصيدة الهمزية**: شهاب الدين احمد بن حجر هيثمى مكى، دار الرشاد الحديثه،
[بي تا].

١٧١ . **منقبة المطهرين**: ابونعيم اصفهاني، مخطوط، [بي نا - بي تا].

١٧٢ . **منهاج السنة**: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّانى (ابن تيميه)، دار احد، [بي تا].

١٧٣ . **شرح منهاج الكرامة في معرفة الإمامة**: سيد على حسيني ميلانى، مركز الحقائق الاسلاميه، قم - ايران،
چاپ يكم، سال ١٤٢٨.

١٧٤ . **مهمان نامه بخارا (تاريخ پادشاهى محمد شيبانى)**: فضل بن روزبهان خنجى، به اهتمام: منوچهر
ستوده، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، چاپ دوم، سال ١٣٥٥ ش.

١٧٥ . **موّدة القربى**: سيّد على همدانى، مخطوط، [بي نا - بي تا].

١٧٦ . **ميزان الاعتدال في نقد الرجال**: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار المعرفه، بيروت،
چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

(ن)

١٧٧ . **نسيم الرياض في شرح شفاء القاضي عياض**: احمد بن محمد شهاب الدين خفاجى، دار الفكر، بيروت،
[بي تا].

١٧٨ . **النصائح الكافية لمن يتولى معاوية**: محمد بن عقيل علوى، دار الثقافه للطباعة والنشر، قم، چاپ
يكم، سال ١٤١٢.

١٧٩ . **نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين**: محمد بن يوسف زرندي حنفي،
مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.

١٨٠ . **نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار**: سيّد على حسيني ميلانى، نشر حقائق، چاپ دوم، سال ١٤٢٦
هـ - ١٣٨٤ ش.

١٨١ . **نفع قوت المغتذي (على جامع الترمذي)**: سيّد بن على بن سليمان دمنتى بجمعوى، دار اضواء السلف،
رياض، [بي تا].

١٨٢. *النهاية في غريب الحديث والأثر*: مبارك بن محمد بن اثير جزرى، تحقيق: طاهر احمد زاوى و محمود محمد طنجانى، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال ١٣٦٤ ش.

١٨٣. *نهج الإيمان*: على بن يوسف بن جبر، تحقيق: احمد حسيني، مجتمع امام هادى عليه السلام، مشهد، چاپ يكم، سال ١٤١٨.

١٨٤. *نهج الحق وكشف الصدق*: حسن بن يوسف بن مطهر (علّامه حلّى)، تحقيق: سيد رضا صدر، تعليق: عين الله حسنى ارموى، دار الهجره، قم، سال ١٤٢١.

١٨٥. *نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار* صلى الله عليه وآله وسلّم: مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجى، رضى، قم، [بى تا].

١٨٦. *نيل الأوطار*: محمد بن على بن محمد شوكانى، دار الجيل، بيروت، سال ١٩٧٣ م.

(هـ)

١٨٧. *هداية السعداء*: شهاب الدين دولت آبادى، مخطوط، [بى تا - بى نا].

(و)

١٨٨. *الوافى بالوفيات*: صلاح الدين خليل بن ابيك صفدى، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

١٨٩. *وسيلة المال في عدّ مناقب الآل*: احمد بن فضل بن باكثير مكى، مخطوط، [بى تا - بى نا].

١٩٠. *وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان*: شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلّكان (ابن خلّكان)، تحقيق احسان عباس، دار الثقافة، لبنان، [بى تا].

(ى)

١٩١. *ينابيع المودة لذوي القربى*: سليمان بن ابراهيم قندوزى، تحقيق: سيد على جمال اشرف حسيني، دار الأسوه، چاپ يكم، سال ١٤١٦.

Jawahir al-Kalam

fi Ma'rifat al-Imamah wal-Imam

"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"

The Kharij lectures on Imamate

Volume Fourteen

The Imamate of the Infallible Imams (peace be on them)

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani